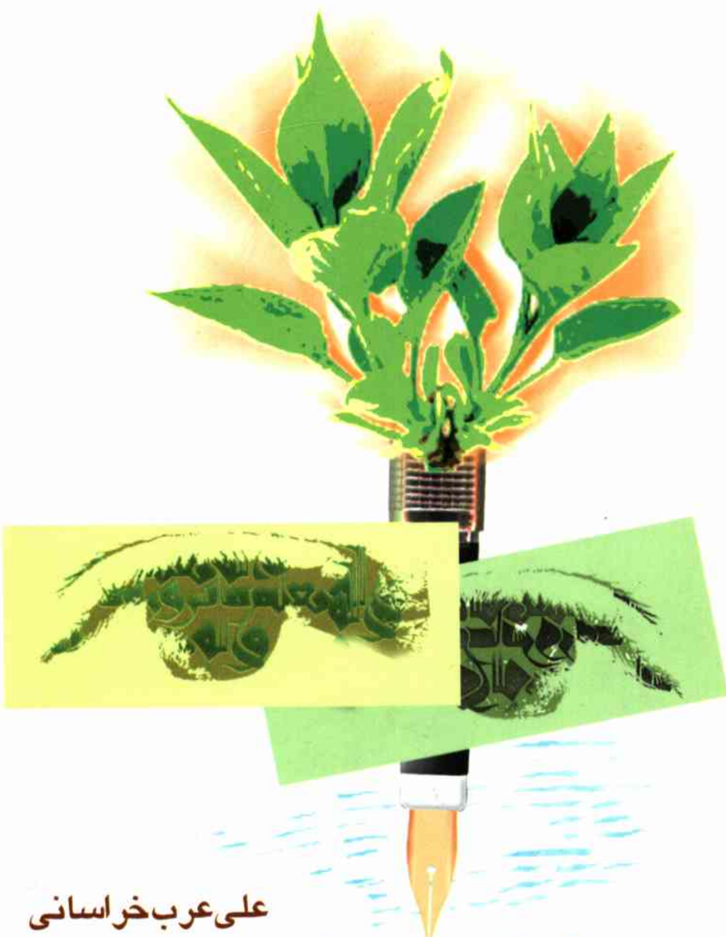
درسنامه صرف



علی عرب خراسانی

با همکاری جمعی از اساتید و طلاب حوزه علمیه قم

درسنامه صرف

علی عرب‌خراسانی

مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص)
وابسته به جامعة المصطفی (ص) العالمیة

سرشناسه:	عرب‌خراسانی، علی، ۱۳۵۴ -
عنوان و نام پدیدآور:	درسنامه صرف/ تالیف علی عرب‌خراسانی.
مشخصات نشر:	قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی(ص)، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری:	۴۱۶ص.
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۱۹۵-۳۳۰-۲
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیپا
موضوع:	زبان عربی -- صرف
رده‌بندی کنگره:	PJ ۶۱۳۱/ع۴د۴ ۱۳۸۹
رده‌بندی دیویی:	۴۹۲/۷۵
شماره کتابشناسی ملی:	۲۱۷۲۸۱۶

درسنامه صرف

نویسنده: علی عرب‌خراسانی

نوبت دوم: تابستان ۱۳۸۹

ناشر: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی(ص)

چاپ: زلال کوثر ● بها: ۵۸۰۰۰ ریال ● شمارگان: ۲۰۰۰

• آماده‌سازی: سیدمصطفی جعفری رحمت‌آبادی
• صفحه‌آرایی: سیدمصطفی جعفری رحمت‌آبادی
• طراح: صالحی
• کنترل نهایی: سیدمصطفی جعفری رحمت‌آبادی
• ناظرفنی: سیدمحمد عمادی مجد
• مدیر تولید: جعفر قاسمی ابهری
• پیگیری چاپ: نعمت‌الله یزدانی

مراکز پخش:

● قم، چهارراه شهدا، خیابان حجتیه، فروشگاه مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی(ص).
تلفکس: ۰۲۵۱۷۷۳۰۵۱۷

● قم، بلوار محمد امین، سه‌راه سالاریه، فروشگاه مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی(ص).
تلفن: ۰۲۵۱۲۱۳۳۱۰۶ - فکس: ۰۲۵۱۲۱۳۳۱۴۶

www.miup.ir,www.eshop.miup.ir
E-mail: admin@miup.ir,root@miup.ir

سخن ناشر

کتاب آموزشی باید دارای متنی پویا و متناسب با دگرگونی‌هایی باشد که در ساختار دانش و رشته‌های علمی پدید می‌آید. تحولات اجتماعی، نیازهای نوظهور فراگیران و مقتضیات جدید دانش، اطلاعات، مهارت‌ها، گرایش‌ها و ارزش‌های نوینی را فرا می‌خواند که پاسخ‌گویی به آنها، ایجاد رشته‌های تحصیلی جدید و تربیت نیروهای متخصّص را ضروری می‌نماید. گسترش فرهنگ‌های سلطه‌گر جهانی و جهانی شدن فرهنگ، در سایه رسانه‌های فرهنگی و ارتباطی، مشکلات و نیازهای نوظهوری را پیش‌رو گذارده است که رویارویی منطقی با آنها، در پرتو آراستن افراد به اندیشه‌های بارور، ارزش‌های متعالی و رفتارهای منطقی‌ای امکان‌پذیر است. این مهم در قالب موقعیّت‌های رسمی آموزشگاهی و با ایجاد رشته‌ها و متون جدید، گسترش دامنه آموزش‌ها و مهارت‌ها و تربیت سازمان‌یافته صورت می‌گیرد.

بالندگی مراکز آموزشی در گرو نظام آموزشی استوار، قاعده‌مند و تجربه‌پذیر است که در آن برنامه‌های آموزشی، متن‌های درسی و استادان، ارکان اصلی به شمار می‌آیند؛ همچنین استواری برنامه آموزشی به هماهنگی آن با نیاز زمان، استعدادِ علم‌آموزان و امکانات موجود، وابسته است؛ چنان‌که اتقان متن‌های درسی به ارائه تازه‌ترین دست‌آوردهای علم در قالب شیوه‌ها و فن‌آوری‌های آموزشی نوظهور است.

بازنگری متن‌ها و شیوه‌های آموزشی و به‌روز کردن آنها به حفظ نشاط علمی مراکز آموزشی کمک می‌رساند.

حوزه‌های علوم دینی به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، سالیانی است که در اندیشه اصلاح ساختار آموزشی و بازنگری متون درسی‌اند. جامعة المصطفی‌ﷺ العالمیة به عنوان بخشی از این مجموعه که رسالت تعلیم و تربیت طلاب غیر ایرانی را بر عهده دارد، تألیف متون متناسب را سرلوحه تلاش‌های خود قرار داده و تدوین و نشر متون درسی در موضوعات گوناگون علوم دینی، حاصل این تلاش است.

مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی‌ﷺ ضمن تقدیر و تشکر از فرزانگانی که در به ثمررسیدن این اثر، بذل عنایت کرده‌اند نشر این اثر را به عموم اهل فرهنگ واندیشه تقدیم می‌کند.

مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی‌ﷺ

فهرست

مقدمه ۱۳

صرف (۱)

علم صرف، کلمه و اقسام آن
تعریف کلمه ۲۱
علم صرف ۲۳
پرسش و تمرین ۲۵

حروف اصلی و زائد، وزن کلمه
ابنیهٔ کلمه ۲۷
۱. ثلاثی مجرد ۲۷
۲. ثلاثی مزید ۲۷
۳. رباعی مجرد ۲۸
۴. رباعی مزید ۲۸
۵. خماسی مجرد ۲۸
۶. خماسی مزید ۲۸
وزن کلمه ۲۸
پرسش و تمرین ۳۰

پنج اصطلاح صرفی
معتل ۳۱
صحیح ۳۱
مهموز ۳۱
مضاعف ۳۱
سالم ۳۱
پرسش و تمرین ۳۲

تقسیمات فعل
۱. ماضی، مضارع، امر ۳۳
فعل ماضی ۳۳
فعل مضارع ۳۳
فعل امر ۳۳
نکته ۳۳
۲. لازم و متعدّی ۳۴
۳. معلوم و مجهول ۳۴
پرسش و تمرین ۳۵

وزنهای افعال ثلاثی مجرد (۱)
۱. ماضی معلوم ۳۷
۲. ماضی مجهول ۳۸
پرسش و تمرین ۳۹

وزن‌های افعال ثلاثی مجرد (۲)
۳. مضارع معلوم ۴۱
۱. مفتوح العین ۴۲
۲. مکسور العین ۴۲
۳. مضموم العین ۴۲
۴. مضارع مجهول ۴۲
۵. امر معلوم ۴۲
پرسش و تمرین ۴۴

ابواب ثلاثی مزید
ابواب ثلاثی مزید ۴۵
مجهول ثلاثی مزید ۴۶
پرسش و تمرین ۴۷

تقسیمات اسم
۱. مذکّر و مؤنّث ۴۹
۲. مفرد، مثنّی، جمع ۴۹
مفرد ۴۹
مثنّی ۴۹
جمع ۵۰
۳. جامد و مشتق ۵۰
جامد ۵۰
مشتق ۵۰
یک. اسم فاعل ۵۰
دو. صفت مشبّهه ۵۰
سه. اسم مفعول ۵۰
چهار. صیغهٔ مبالغه ۵۱
پنج. اسم تفضیل ۵۱

شش. اسم زمان ۵۱
هفت. اسم مکان ۵۱
هشت. اسم آلت ۵۱
۴. منسوب و غیر منسوب ۵۱
۵. مصغّر و مکبّر........................ ۵۱
پرسش و تمرین........................ ۵۲

صرف (۲)

تعریف، موضوع و فایدهٔ علم صرف

صرف در لغت ۵۸
صرف در اصطلاح ۵۸
تعریف علم صرف........................ ۵۹
موضوع علم صرف........................ ۶۰
بیاموزیم........................ ۶۰
فایدهٔ علم صرف ۶۱
پرسش و تمرین........................ ۶۲

کلمه و اقسام آن

کلمه در لغت و اصطلاح........................ ۶۴
اقسام کلمه ۶۴
پرسش و تمرین........................ ۶۶
حروف تشکیل دهندهٔ کلمه ۶۷

حروف اصلی و زائد

نکته‌ها ۶۸
بیاموزیم........................ ۶۹
پرسش و تمرین........................ ۷۰

ساختار فعل

۱. ثلاثی مجرد ۷۲
۲. ثلاثی مزید........................ ۷۲
۳. رباعی مجرد ۷۳
۴. رباعی مزید ۷۳
بیاموزیم........................ ۷۴
پرسش و تمرین........................ ۷۵

ساختار اسم

۱. ثلاثی مجرد........................ ۷۸
۲. ثلاثی مزید........................ ۷۸
۳. رباعی مجرد ۷۹
۴. رباعی مزید ۷۹
۵. خماسی مجرد........................ ۷۹
۶. خماسی مزید........................ ۷۹
بیاموزیم........................ ۸۰
پرسش و تمرین........................ ۸۱

وزن

قوانین وزن........................ ۸۴
بیاموزیم........................ ۸۷
پرسش و تمرین........................ ۸۸

پنج اصطلاح صرفی

معتل........................ ۹۰
صحیح........................ ۹۱
مهموز ۹۱
مضاعف ۹۲
نکته‌ها........................ ۹۲
سالم........................ ۹۳
پرسش و تمرین........................ ۹۴

تقسیمات فعل (۱)

مقدمه ۱۰۰
بیاموزیم........................ ۱۰۱
نکته‌ها........................ ۱۰۲
۱. ماضی، مضارع، امر........................ ۱۰۴
ماضی........................ ۱۰۴
مضارع ۱۰۴
امر ۱۰۴
پرسش وتمرین........................ ۱۰۵

تقسیمات فعل(۲)

۲. لازم و متعدّی ۱۰۸
دستهٔ اوّل ۱۰۸
دستهٔ دوم........................ ۱۰۸
دستهٔ سوم........................ ۱۰۸
دستهٔ چهارم ۱۰۸
پرسش و تمرین ۱۱۱

تقسیمات فعل (۳)

۳. معلوم و مجهول........................ ۱۱۴
معلوم ۱۱۴
نکته‌ها ۱۱۴
مجهول ۱۱۵
نمونه‌های مجهول در عبارات:........................ ۱۱۵
پرسش و تمرین ۱۱۶
فصل دوم........................ ۱۱۷

اوزان فعل ثلاثی مجرد (۱)

۱. اوزان ماضی معلوم از ثلاثی مجرد ۱۲۰
نمونه‌ها........................ ۱۲۱
نکته‌ها........................ ۱۲۲

تحلیل و بررسی ۱۲۳
پرسش و تمرین ۱۲۴

اوزان فعل ثلاثی مجرد (۲)

ماضی معلوم (۲) ۱۲۶
مفعول بی‌واسطه ۱۲۶
نکته‌ها ۱۲۶
مفعول با واسطه ۱۲۷
تحلیل و بررسی ۱۲۷
پرسش و تمرین ۱۲۹

اوزان فعل ثلاثی مجرد (۳)

۲. ماضی مجهول ثلاثی مجرد ۱۳۲
تحلیل و بررسی ۱۳۵
پرسش و تمرین ۱۳۶

اوزان فعل ثلاثی مجرد (۴)

۳. مضارع معلوم ۱۳۸
نکته‌ها ۱۳۹
تحلیل و بررسی ۱۴۰
پرسش و تمرین ۱۴۲

اوزان فعل ثلاثی مجرد (۵)

۴. مضارع مجهول ۱۴۴
تحلیل و بررسی ۱۴۵
پرسش و تمرین ۱۴۶
فصل سوم ۱۴۷

مضارع منصوب و مجزوم

مضارع منصوب ۱۵۰
بیاموزیم ۱۵۱
مضارع مجزوم ۱۵۱
نکته‌ها ۱۵۲
پرسش و تمرین ۱۵۳

امر معلوم و مجهول

امر معلوم ۱۵۶
نکته‌ها ۱۵۷
امر مجهول ۱۵۷
تحلیل و بررسی ۱۵۷
بحث اجمالی ثلاثی مزید ۱۵۸
نمونه‌ها ۱۵۹
پرسش و تمرین ۱۶۱
فصل چهارم ۱۶۳

ادغام

انواع ادغام ۱۶۶
۱. ادغام دو حرف متماثل (همانند) ۱۶۶
نکته‌ها ۱۶۷
نمونه‌ها ۱۶۸
چند نکته دربارهٔ ادغام متماثلین ۱۶۹
۲. ادغام متقاربین ۱۶۹
تحلیل و بررسی ۱۶۹
بیاموزیم (۱) ۱۷۱
بیاموزیم (۲) ۱۷۲
پرسش و تمرین ۱۷۴

تخفیف همزه

تخفیف قلبی ۱۷۶
حالت اوّل ۱۷۶
حالت دوم ۱۷۷
حالت سوم ۱۷۷
۲. تخفیف حذفی ۱۷۸
نمونه‌ها ۱۷۸
جدول صرف فعل مهموز الفاء ۱۸۰
بیاموزیم (۱) ۱۸۱
بیاموزیم (۲) ۱۸۲
پرسش و تمرین ۱۸۳

اعلال

تعریف اعلال و انواع آن ۱۸۶
قواعد عمومی اعلال ۱۸۶
قاعده اوّل: حذف حرف علّه ۱۸۶
قاعدهٔ دوم: حرف علّه ساکن ما قبل غیر مفتوح ۱۸۸
نمونه‌ها ۱۸۹
قاعدهٔ سوم: حرف علّه متحرک ما قبل ساکن ۱۸۹
نمونه‌ها ۱۸۹
قاعدهٔ چهارم: حرف علّه متحرک ما قبل مفتوح ۱۹۱
نمونه‌ها ۱۹۱
نکته‌ها ۱۹۲
استثناء ۱۹۳
قاعدهٔ پنجم ۱۹۳
نمونه‌ها ۱۹۳
قاعدهٔ ششم ۱۹۴
نمونه‌ها ۱۹۴
نمونه‌ها ۱۹۵
موارد استثنای قوانین اعلال ۱۹۵
تحلیل و بررسی ۱۹۶
پرسش و تمرین ۱۹۹

فعل مؤکّد به نون

نون تأکید.................. ۲۰۲
قواعد تغییرات لفظی فعل مؤکد به نون ... ۲۰۲
تحلیل و بررسی.................. ۲۰۳
پرسش و تمرین.................. ۲۰۴
فصل پنجم.................. ۲۰۵

باب إفعال

بحث تفصیلی ثلاثی مزید.................. ۲۰۸
دو باب غیر ملحق به رباعی.................. ۲۰۸
چند نکته مهم درباره بابهای مزید.................. ۲۰۸
۱. باب افعال.................. ۲۰۹
قواعد اختصاصی این باب.................. ۲۱۰
تحلیل و بررسی.................. ۲۱۰
معانی باب افعال.................. ۲۱۱
بیاموزیم.................. ۲۱۶
پرسش و تمرین.................. ۲۱۷

باب تفعیل

۲. باب تفعیل.................. ۲۲۰
تحلیل و بررسی.................. ۲۲۱
معانی باب تفعیل.................. ۲۲۱
پرسش و تمرین.................. ۲۲۵

باب مفاعله

۳. باب مُفاعلة.................. ۲۲۸
تحلیل و بررسی.................. ۲۲۸
معانی باب مفاعله.................. ۲۲۹
پرسش و تمرین.................. ۲۳۱

باب تفعُّل

۴. باب تَفَعُّل.................. ۲۳۴
قواعد ویژه باب.................. ۲۳۴
تحلیل و بررسی.................. ۲۳۵
معانی باب تفعل.................. ۲۳۶
بیاموزیم.................. ۲۳۶
پرسش و تمرین.................. ۲۳۸

باب تفاعل

۵. باب تفاعل.................. ۲۴۰
تحلیل و بررسی.................. ۲۴۰
معانی باب تفاعل.................. ۲۴۲
پرسش و تمرین.................. ۲۴۴

باب اِفْتِعَال

۶. باب افتعال.................. ۲۴۶
قواعد اختصاصی باب افتعال.................. ۲۴۶
۱. تغییرات «تاء» بر اساس حرف پیشین آن.................. ۲۴۶
۲. تغییرات تاء بر اساس حرف مابعد آن.. ۲۴۸
نمونه.................. ۲۴۸
تحلیل و بررسی (۱).................. ۲۴۹
دو قاعده دیگر اختصاصی باب افتعال.... ۲۴۹
تحلیل و بررسی (۲).................. ۲۵۰
معانی باب افتعال.................. ۲۵۱
پرسش و تمرین.................. ۲۵۳

باب اِنْفِعال و اِسْتِفْعال

۷. باب انفعال.................. ۲۵۶
تحلیل و بررسی.................. ۲۵۶
معنای باب انفعال.................. ۲۵۷
بیاموزیم.................. ۲۵۸
۸. باب استفعال.................. ۲۵۹
تحلیل و بررسی.................. ۲۵۹
معانی باب استفعال.................. ۲۶۰
پرسش و تمرین.................. ۲۶۳

باب اِفْعِلال و اِفْعِیلَال و رباعی

۹ و ۱۰. باب افْعِلَال ـ افْعِیلَال.................. ۲۶۶
رباعی مجرد و ملحقات آن.................. ۲۶۷
ابواب ملحق به رباعی مجرد.................. ۲۶۸
معانی باب فعلله.................. ۲۶۸
رباعی مزید.................. ۲۶۹
۱. باب تَفَعْلُل.................. ۲۶۹
معنای باب تَفَعْلل.................. ۲۷۰
وزن‌های ملحق به باب تَفَعْلُل.................. ۲۷۱
بیاموزیم.................. ۲۷۲
۲. باب افعنلال.................. ۲۷۲
۳. باب اِفْعِلَّال.................. ۲۷۳
تحلیل و بررسی.................. ۲۷۳
بیاموزیم.................. ۲۷۴
پرسش و تمرین.................. ۲۷۵
بخش سوم.................. ۲۷۷
مباحث ویژهٔ اسم.................. ۲۷۷

اوزان اسم

۱. ثلاثی مجرد.................. ۲۸۰
۲. ثلاثی مزید.................. ۲۸۰
۳. رباعی مجرد.................. ۲۸۱
نمونه‌ها.................. ۲۸۱
۴. رباعی مزید.................. ۲۸۱
نمونه‌ها.................. ۲۸۱
۵. خماسی مجرد.................. ۲۸۲
نمونه‌ها.................. ۲۸۲

۶. خماسی مزید ۲۸۲
نمونه‌ها ۲۸۲
پرسش و تمرین ۲۸۳

اقسام اسم (۱)

۱. منقوص، مقصور، ممدود، شبه صحیح و صحیح ۲۸۶
منقوص ۲۸۶
نمونه‌ها ۲۸۶
۲. مقصور ۲۸۷
نمونه‌ها ۲۸۷
بیاموزیم ۲۸۸
انواع «الف» مقصور ۲۸۸
۳. ممدود ۲۸۹
نمونه‌ها ۲۸۹
بیاموزیم ۲۹۰
انواع الف ممدود ۲۹۰
۴. شبه صحیح ۲۹۰
نمونه‌ها ۲۹۱
۵. صحیح ۲۹۱
نمونه‌ها ۲۹۱
۲. مذکّر و مؤنّث ۲۹۱
مذکّر و مؤنث حقیقی و مجازی ۲۹۲
مذکر حقیقی ۲۹۲
مذکر مجازی ۲۹۲
مؤنث حقیقی ۲۹۲
مؤنث مجازی ۲۹۲
نکته‌ها ۲۹۲
علامت تأنیث ۲۹۳
نکته‌ها ۲۹۳
نمونه‌ها ۲۹۴
بیاموزیم ۲۹۴
پرسش و تمرین ۲۹۶

اقسام اسم (۲)

۳. مفرد، مثنّی، جمع ۲۹۸
روش تثنیه بستن اسمهای منقوص، مقصور، ممدود، صحیح و شبه صحیح ۲۹۸
انواع جمع ۳۰۰
۱. جمع مذکّر سالم: ۳۰۰
نکته‌ها ۳۰۰
روش ساختن جمع مذکّر سالم در اسمهای منقوص، مقصور و ممدود ۳۰۱
۲. جمع با الف و تاء ۳۰۱
۳. جمع مکسّر ۳۰۲
نکته‌ها ۳۰۴
الف) اسم جمع ۳۰۵
ب) اسم جنس جمعی ۳۰۵
تحلیل و بررسی ۳۰۵
پرسش و تمرین ۳۰۷

اقسام اسم (۳)

۴. جامد و مشتق ۳۱۰
اقسام جامد ۳۱۰
جامد مصدری ۳۱۰
۱. مصدر اصلی ۳۱۰
الف) مصدر غیر میمی ۳۱۱
وزن مصدر، نمونه‌ها ۳۱۱
ب) مصدر میمی ۳۱۲
۲. مصدر مرّة ۳۱۳
نمونه‌ها ۳۱۴
۳. مصدر نوعی ۳۱۴
نکته‌ها ۳۱۴
بیاموزیم ۳۱۵
۴. اسم مصدر ۳۱۵
۵. مصدر صناعی ۳۱۵
نمونه‌ها ۳۱۶
تأنیث، تثنیة و جمع مصادر ۳۱۶
تحلیل و بررسی ۳۱۷
پرسش و تمرین ۳۱۹

اقسام اسم (۴)

جامد (۲) ۳۲۲
جامد غیر مصدری ۳۲۲
۱. علم ۳۲۲
تأنیث، تثنیه و جمع علم ۳۲۲
بیاموزیم ۳۲۳
۲. اسم نکرهٔ جامد ۳۲۴
۳. اسم اشاره ۳۲۵
۴. موصول ۳۲۶
موصول مختص ۳۲۶
موصول مشترک ۳۲۶
۵. اسم فعل ۳۲۶
۶. ضمیر ۳۲۷
نکته‌ها ۳۲۷
تحلیل و بررسی ۳۲۸
پرسش و تمرین ۳۳۰

اقسام اسم (۵)

مشتق (۱) ۳۳۲
۱. اسم فاعل ۳۳۲

تأنیث، تثنیه و جمع اسم فاعل ۲۳۲
نکته‌ها ۲۳۴
۲. صفت مشبّهه ۲۳۴
اوزان صفت مشبهه ۲۳۵
تأنیث، تثنیه، جمع صفت مشبهه ۲۳۵
۳. اسم مفعول ۲۳۶
۴. اسم مبالغه ۲۳۷
تأنیث، تثنیه و جمع اسم مبالغه ۲۳۹
نکته‌ها ۲۳۹
تحلیل و بررسی ۲۴۰
پرسش و تمرین ۲۴۲

اقسام اسم(۶)

مشتق (۲) ۲۴۴
۵. اسم تفضیل ۲۴۴
تأنیث، تثنیه و جمع اسم تفضیل ۲۴۴
استعمالهای اسم تفضیل ۲۴۴
نکته‌ها ۲۴۵
۶ و ۷. اسم زمان و اسم مکان ۲۴۶
نکته‌ها ۲۴۷
بیاموزیم ۲۴۸
۸. اسم آلت ۲۴۸
تأنیث، تثنیه و جمع اسم آلت ۲۴۹
بیاموزیم ۲۴۹
تحلیل و بررسی ۲۴۹
پرسش و تمرین ۲۵۱

قواعد اختصاصی اعلال اسم ـ منسوب ـ مصغّر

قواعد اختصاصیِ اعلالِ اسم ۲۵۴
الف) قلب «واو» به «یاء» ۲۵۴
ب) قلب «یاء» به «واو» ۲۵۴
ج) قلب «واو» و «یاء» به «همزه» ۲۵۵
منسوب ۲۵۶
قواعد نسبت ۲۵۶
مصغّر ۲۵۹
بیاموزیم ۲۶۰
اوزان اسم مصغّر ۲۶۰
روش تصغیر ثلاثی، رباعی و خماسی ... ۲۶۲
۱. ثلاثی مجرد ۲۶۲
۲. ثلاثی مزید ۲۶۳
رباعی مجرد ۲۶۴
رباعی مزید ۲۶۴
خماسی مجرد ۲۶۵
خماسی مزید ۲۶۵
تأنیث، تثنیه و جمع مصغّر ۲۶۵
تحلیل و بررسی ۲۶۵
پرسش و تمرین ۲۶۷
جدول‌های تصریف معتل ۲۶۹
واژه‌نامه ۲۸۳
اهمّ منابع ۴۱۱

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدللهِ عَلی ما عَرَّفَنا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَلْهَمَنَا من شُکْرِهِ و فَتَحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبوبِیَّتِهِ و دَلَّنَا عَلَیْهِ مِنَ الإِخْلاصِ لَهُ فِي تَوْحِیدِهِ. اللّهمَّ فَصَلِّ عَلی محمّد و آله، وَ کِدْ لَنا وَ لا تَکِدْ عَلَیْنا، و امْکُرْ لنا و لا تَمْکُرْ بنا، و أَدِلْ لنا و لا تُدِلْ منّا. اللّهمَّ صَلِّ علی محمّدٍ و آلِ محمّدٍ، والْعَنْ علی عَدوِّ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ.

از سویی توجّه به یادگیری صحیح و کامل ادبیات عرب برای دستیابی درست، سریع و آسان به معانی قرآن و سنّت و سرمایه‌های علمی دیگر که به زبان عربی نگاشته شده و از سویی دیگر توجّه جدّی به اصلاح کتاب‌های علمی، آموزشی و برطرف کردن کمبودها و اشکالات آن‌ها در ضمن محکم کردن و متقن نمودن و روزمرّگی کردن آن‌ها، جملگی از اموری هستند که به دغدغهٔ جدّی بزرگان حوزه، صاحب نظران و درست اندیشان، تبدیل شده‌اند.

اما به راستی برای این که کتاب علمی، آموزشی ظرفیّت‌های لازم را برای یاد دهی درست داشته باشد، باید در آن به چه جهاتی توجه شود؟

ممکن است هر کسی به حسب مطالعات و تجربیات خود، به امر یا اموری اشاره کند ولی کامل‌ترین آن به قرار زیر است:

۱) اتقان علمی؛ ۲) روش یاددهی مناسب؛ ۳) کامل بودن مباحث؛ ۴) پرهیز از داخل کردن مطالب غیر مربوط؛ ۵) کاربردی کردن مطالب دستوری؛ ۶) رعایت تناسب با علوم مرتبت؛ ۷) رعایت تناسب با دانش پژوهان؛ ۸) دقّت و سرعت در ارایهٔ مطالب؛ ۹) ترتیب و تبویب درست مطالب؛ ۱۰) ارایهٔ مطالب دستوری به صورت منطقی؛ ۱۱) توجّه به تنوّع و شادابی؛ ۱۲) پیوند دادن بین علوم آلی و أصالی؛ ۱۳) طرح

موضوعات تحقیقی؛ ۱۴) بیان مطالب تحقیقی؛ ۱۵) ایجاد شوق برای یادگیری مطالب؛ ۱۶) ایجاد احساس رضایت از یادگیری؛ ۱۷) ایجاد زمینه‌های تفکّر و تعمّق؛ ۱۸) آوردن نمونه‌ها و مثال‌های مناسب؛ ۱۹) ایجاد فضای مناسب برای پویایی و تکامل.

آنچه پیش رو دارید مجموعه هماهنگی از علم صرف است که سعی شده است تمام ویژگی‌های ذکر شده را دارا باشد.

تحقیق کامل مطالب، تطبیق و مقایسهٔ قوانین صرفی تحقیق شده با موارد به کار رفته، دسته بندی و منطقی کردن مطالب و مباحث، ترتیب و تبویب صحیح محتوای کتاب، استخراج متون عربی و انضمام آن به مطالب دستوری، کاربردی کردن مباحث دستوری در قالب نمونه‌ها، تحلیل و بررسی، جدول و پرسش و تمرین به صورت فنّی و متنوّع، ارایهٔ منابع تحقیق به صورت مبسوط در پانوشت‌ها، آوردن واژه نامه برای پیداکردن معانی لغات و آشنایی با فرهنگ لغت، دید جامع به تمام مباحث صرفی و پرهیز از مطالب غیر صرفی، بررسی مطالب تحقیقی در قالب «بیاموزیم»، استفاده از نمونه‌ها و مثال‌های قرآنی و روایی برای آموزش و تطبیق مباحث، (در ضمن این که موجب آشنایی با قرآن و سنّت نیز می‌شود)، ایجاد نشاط و تنوّع، ایجاد روحیّه فراگیری به جهت پیوند علم آلی با اصالی، تنظیم کتاب در دو حلقهٔ مقدّمی و پایانی به جهت رعایت حال خواننده، رعایت اسلوب آموزشی صحیح، ایجاد فضای مناسب برای تکرار و دورهٔ مطالب به صورت غیر مستقیم، آموزش غیر مستقیم مباحثی که در آینده می‌آید، توجه به ترجمه واژه‌ها، رعایت تناسب علمی ـ آموزشی بین صرف و نحو، استفاده از جدول‌های آموزشی، استفاده از مثال‌ها و نمونه‌های معنا دار، آشنایی با منابع و مراجع صرفی؛ جملگی خصوصیّات کتاب درسنامه صرف است که با جدّیّت و تلاش فراوان پس از تحمّل چند سال کار و تلاش با عنایت خداوند و لطف ائمّه معصومین علیهم السلام أجمعین به ثمر نشست.

این کتاب در نه درس مقدّمی و سی و هفت درس تکمیلی تنظیم شده است. درس‌های تکمیلی شامل یک متن عربی (از قرآن، روایات معتبر و متون تاریخی) سپس دستور زبان (که غالباً به همراه نمونه‌های قرآنی و روایی است) و پس از آن در

مباحث مورد نیاز قسمت تحلیل و بررسی جاسازی شده و بعد از آن پرسش و تمرین آورده شده؛ در پرسش و تمرین به متن عربی آغاز درس (که هماهنگ با دستور زبان درس است) توجّه ویژه شده است.

مباحث تحقیقی که از جهت آموزشی دشوار به نظر می‌رسید در غالب «بیاموزیم» جلوه کرده است.

مباحث تخفیف همزه و ادغام و اعلال که از مشکلات مباحث صرفی است به جدول صرف افعال آن باب‌ها، همراه شده و در پایان کتاب یک واژه نامه تهیّه شده است که لغات متن‌ها و نمونه‌ها در آن ترجمه شده است.

طرّاحی کل کتاب به این صورت است که: ابتداء یک دوره مباحث صرفی به صورت ساده و روان در نه درس بررسی شده است. در این قسمت بیشتر به صرف واژها و تعریف و تقسیم بندی آن‌ها توجّه شده است. بعد از آن تمامی مباحث صرفی در سه بخش مباحث مشترک فعل و اسم، مباحث فعل و مباحث اسم تقسیم شده است. که در آن بیش‌تر به فهم درست معانی هیأت کلمه، آشنایی با ریشهٔ کلمات، آشنائی با تغییرات لفظی و اغراض لفظی و معنوی آنان و پیداکردن نمونه‌ها در متون عربی، توجّهٔ ویژه شده است.

دسته بندی مطالب صرفی مربوط به اسم در این کتاب ابتکاری و بی سابقه است. در این بخش از تمامی اصناف اسم در زبان عرب و روش تأنیث و تثنیه و جمع آنان به طور مبسوط بحث شده است، مباحث مربوط به تصغیر و نسبت نیز به صورت ابتکاری (و بدون سابقه در کتاب‌های موجود) می‌باشد.

در بخش فعل نیز مباحث اعلال و ادغام و تخفیف همزه در کوتاه‌ترین راه ممکن آورده شده است در ضمن این که از تمامی کتب آموزش موجود کامل‌تر و روان‌تر می‌باشد.

در بخش مباحث مشترک فعل و اسم نیز، قوانین «وزن» این مجموعه کامل‌ترین و ساده‌ترین راه ممکن را پیموده است. برای تمام مباحث، نمونه‌های قرآنی ـ روایی انتخاب شده که در فهم و تعمیق مطالب نقش به سزایی دارد.

تمرینات این کتاب کمی حجیم انتخاب شده تا فرصت انتخاب در کیفیّت و کمیّت، به معلمان و دانش پژوهان داده شود.

به یاری خداوند مباحث تحقیقی ـ تحلیلی صرف به همراه ذکر ادلّه و مبانی آنان در کتاب «صرف ۳» در گام بعدی ارائه خواهد شد.

حرف آخر

در این مجموعه اساتید، محقّقان و طلاب فراوانی (از جمله اساتید محترم آقایان سید کمال موسوی، حسین ترابی، مرتضی خاکساردوست، محمدتقی سنایی، عباس عسگری، مهدی عرب خراسانی، روح الله آقایی، ابراهیم نویی و برادران طلبه آقایان ابوالفضل داوودی مهر، احسان درویشی، سید شعیب رضایی، جواد عطایی کمال، رضا پور صدقی و رضا نوروزی) همکاری و همیاری فرمودند که در تکمیل و رفع نواقص آن نقش به سزایی داشتند به خصوص حجة‌الاسلام و المسلمین استاد شیخ رضا مختاری (زید عزّه) و حجة الاسلام و المسلمین جواد رفیعی (زید عزّه) و جناب آقای محسن صادقی که با حوصلهٔ وافر بنده نوازی فرمودند و این مجموعه را از فیض وجودشان، بهره‌مند ساختند.

امید است رنج و زحمت این عزیزان مورد توجّه بقیّة الله الاعظم قرار گرفته و رضایت خوانندگان آن را جلب نماید.

در این مجموعه اگر خیر و صلاحی به چشم می‌خورد از برکت مولای پنهان است و نقص‌ها و کاستی‌های آن برخواسته از قلم نادان.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

علی عرب خراسانی

هجدهم ذی‌الحجة‌الحرام ۱۴۲۶ هـ. ق.

صرف (١)

صرف (۱)

- **درس اول:** علم صرف،کلمه و اقسام آن
- **درس دوم:** حروف اصلی و زائد، وزن کلمه
- **درس سوم:** معتل، صحیح، مهموز، مضاعف و سالم
- **درس چهارم:** تقسیمات فعل
- **درس پنجم:** وزن‌های افعال ثلاثی مجرد (۱)
- **درس ششم:** وزن‌های افعال ثلاثی مجرد (۲)
- **درس هفتم:** ابواب ثلاثی مزید
- **درس هشتم:** تقسیمات اسم

درس اوّل

علم صرف، کلمه و اقسام آن

تعریف کلمه

کلمه لفظی است که برای دلالت بر معنای مفرد وضع شده است[1] و به سه قسم فعل، اسم و حرف تقسیم می‌شود.

فعل، مانند: أَکَلَ، قَعَدَ، عَلِمَ، شَعَرَ، قَامَ، ضَحِكَ، حَسُنَ.

يَأْكُلُ، يَقْعُدُ، يَعْلَمُ، يَشْعُرُ، يَقُومُ، يَضْحَكُ، يَحْسُنُ.

كُلْ، اُقْعُدْ، اِعْلَمْ، اُشْعُرْ، قُمْ، اِضْحَكْ، اُحْسُنْ.

اسم، مانند: قُعُود، قِيَام، أَكْل، قَاعِد، آكِل، مَجلِس، مِصْبَاح، عَلِيّ، عَلَوِيّ، اِمْرَأ، اِمْرَأَة، أَيْنَ، مُؤْمِن، مَقْتُول، جِدَار، كِتَاب، مَعْرِفَة، هذا.

حرف، مانند: هَلْ، في، مِنْ، أ، يَا، إلّا، وَ، ثُمَّ، حَتّىٰ، فَ، إلىٰ، رُبَّ، إنْ، لَو، مَا، لَمْ، لَمّا، لا.

علم صرف

علم صرف درباره دو چیز بحث می‌کند: ۱. ساختار کلمات ۲. تغییرات کلمات؛ برای

---

۱. کلمه را به گونهٔ دیگری نیز تعریف کرده‌اند که در مباحث آینده خواهد آمد.

مثال، در علم صرف می‌آموزیم که ساختار هر یک از کلمات حُسْن، حَسُنَ، یَحْسُنُ، أُحْسُنْ، أَحْسَنَ، یُحْسِنُ، أَحْسِنْ، مُحْسِنٌ، مُحْسَنٌ، أَحْسَنُ مِنْ، حَسَّان...چیست و هر کدام چه معنایی دارند، و نیز می‌آموزیم که ـ مثلا ـ چگونه یَبْیِعُ به یَبِیعُ تبدیل می‌شود.

پس به طور کلی، علم صرف از تغییرات کلمات بحث می‌کند و به همین دلیل آن را «صرف» یا «تصریف» نامیده‌اند.

نکته: از آنجا که حروف تغییرات مذکور را ندارند، از موضوع علم صرف خارجند.[1]

۱. البته گاهی تغییرات جزیی در آنها مشاهده می‌شود که بیشتر مربوط به اختلاف لغات یا ضرورت شعری است، نه تغییر صرفی.

پرسش و تمرین

۱. کلمه را تعریف کنید و اقسام آن را نام ببرید.

۲. حروف ذکر شده در متن درسی را ترجمه کنید.

۳. علم صرف درباره چه چیزی بحث، و چه هدفی را دنبال می‌کند؟

۴. کدامیک از اقسام کلمه از موضوع علم صرف خارج است؟

الف) اسم　　ب) فعل　　ج) حرف　　د) هیچکدام

۵. علت خارج بودن برخی از کلمات از موضوع علم صرف .... است.

الف) کثرت آنها　　ب) کمی آنها

ج) پذیرش تغییرات فراوان　　د) نپذیرفتن تغییرات لفظی

۶. با مراجعه به سورهٔ «ضحی» جدول زیر را کامل کنید.

فعل	ترجمه	اسم	ترجمه	حرف	ترجمه

درس دوم

حروف اصلی و زائد، وزن کلمه

در مجموعه‌ای از کلمات هم خانواده، حروفی که در تمام آنها وجود دارند، اصلی و بقیّه زائدند؛ برای مثال، در کلمات **جَهْد، جَهَدَ، يَجْهَدُ، أَجْهَدَ، يُجْهِدُ، جاهَدَ، يُجاهِدُ، مُجَاهَدَة، مُجَاهِد، تَجَاهَدَ، اِجْتَهَدَ، مَجْهُود، جَاهِدْ، جُهَادىٰ، جُهَيْدىٰ** سه حرف «ج، ه، د» اصلی و بقیّه زائدند.

ابنيهٔ کلمه

کلمه از نظر تعداد حروف اصلی و داشتن حرف زائد، به شش دسته تقسیم می‌شود:

۱. ثلاثی مجرد: کلمه‌ای است که سه حرف اصلی داشته و حرف زائد نداشته باشد؛ مانند: **قَتَلَ، شَتَمَ، حَسُنَ، عِلْم، رَجُل، قَلَم.**

۲. ثلاثی مزید: کلمه‌ای است که افزون بر سه حرف اصلی، دارای حرف زائد باشد؛ مانند: **قَتَّلَ، شَاتَمَ، أَحْسَنَ، عُلُوم، رِجال، أَقلام.**

۳. **رباعی مجرد**: کلمه‌ای است که چهار حرف اصلی داشته و حرف زائد نداشته باشد؛ مانند: **زَلْزَلَ، زَحْزَحَ، جَعْفَر، دِرْهَم**.

۴. **رباعی مزید**: کلمه‌ای است که افزون بر چهار حرف اصلی، حرف زائد داشته باشد؛ مانند، **تَزَلْزَلَ، تَزَحْزَحَ، جَعَافِر، دُرَيْهِم**.

۵. **خماسی مجرد**: کلمه‌ای است که پنج حرف اصلی داشته و حرف زائد نداشته باشد؛ مانند: **سَفَرْجَل، قُذَعْمِل**.

۶. **خماسی مزید**: کلمه‌ای است که افزون بر پنج حرف اصلی، حرف زائد داشته باشد؛ مانند: **سَفَرْجَلَيْنِ، سَفَرْجَلِيّ**.

نکته: قسم پنجم و ششم به اسم اختصاص دارد.

وزن کلمه

به چگونگی هیأت و ساختار کلمه، وزن آن گویند. تعداد حروف اصلی و زائد، نوع حروف زائد، ترتیب قرار گرفتن آنها و نوع حرکات و سکنات، همگی بیانگر چگونگی ساختار کلمه هستند؛ برای مثال، دو کلمه **قُعُود** و **قَعَدَ** دارای دو ساختار متفاوتند؛ زیرا یکی دارای حرف زائد و دیگری بدون آن است و نیز حرکات حروف آنها با یکدیگر تفاوت دارد. دو کلمهٔ **قاعِد** و **قُعُود** نیر دو وزن متفاوت دارند؛ زیرا در نوع و ترتیب قرار گرفتن حرف زائد و نیز در حرکات و سکنات با هم متفاوتند. ولی دو کلمهٔ **قائم** و **جالِس** هموزن هستند؛ هر چند حروف اصلی آنها با یکدیگر متفاوت است.

برای تعیین وزن هر کلمه، به ترتیب زیر عمل می‌شود:

۱. به جای حروف اصلی آن، به ترتیب، حروف «ف، ع، ل» گذارده می‌شود.

۲. چنانچه حروف اصلی بیش از سه حرف باشد، به جای حرف چهارم و پنجم اصلی نیز «لام» قرار می‌گیرد.

۳. حروف زائد در جای خود تکرار می‌گردد.

۴. حرکات وزن از حرکات حروف کلمه گرفته می‌شود.

به وزن کلمات زیر توجه کنید:

کلمه	وزن	کلمه	وزن	کلمه	وزن
قَلَم	فَعَل	کَتِف	فَعِل	رَحِمَ	فَعِلَ
رَجُل	فَعُل	عَضُد	فَعُل	وُلِدَ	فُعِلَ
إِبِل	فِعِل	نَزَلَ	فَعَلَ	قَطَرَ	فَعَلَ
فَلْس	فَعْل	لَعَنَ	فَعَلَ	صَعِدَ	فَعِلَ
أَقْلام	أَفْعال	نَازِل	فَاعِل	دِرْهَم	فِعْلَل
رِجَال	فِعَال	مَنْزُول	مَفْعُول	جَعْفَر	فَعْلَل
أَفْلُس	أَفْعُل	أَنْزَلَ	أَفْعَلَ	زَلْزَلَ	فَعْلَلَ
مُقَاوِم	مُفَاعِل	مَنْزِلَة	مَفْعِلَة	زُخْرُف	فُعْلُل
قُعُود	فُعُول	إِنْزال	إِفعال	جَعَافِر	فَعَالِل
مَقْتَل	مَفْعَل	تَنَزَّلَ	تَفَعَّلَ	قُذَعْمِل	فُعَلِّل

نکته: درباره وزن کلمات، غیر از آنچه گفته شد قوانین دیگری نیز وجود دارد که در مباحث آینده خواهد آمد.

پرسش و تمرین

۱. حروف اصلی و زائد کدامند؟

۲. ثلاثی مجرد، ثلاثی مزید و رباعی مزید، چه کلماتی هستند؟

۳. چه چیزهایی در ساختار کلمه نقش دارند؟

۴. وزن کلمات زیر را بنویسید:

مَطْلَب، نَیْل، طَلَب، اِمتِنان، یُرْغَبُ، حِکْمَة، نَسَبَ، فَقْر، أهل، طَلَبَة، أَحَد، وَجَدَ، خَـطِیر، سُؤَال، رَاغِب، یَسِیر، جُهْد، اِجْعَلْ، أُمُور.

۵. برای هر یک از وزنهای زیر دو مثال بنویسید.

فَعَلَ، أَفْعال، فاعِل، فَعالِل، فُعِلَ، فَعِل، فِعال.

۶. کلمات یُقاتِلُ، زُخْرُف، عِلْم به ترتیب... هستند.

الف) ثلاثی مجرد ـ ثلاثی مزید ـ رباعی مجرد

ب) ثلاثی مزید ـ رباعی مزید ـ ثلاثی مجرد

ج) خماسی مجرد ـ رباعی مجرد ـ ثلاثی مزید

د) ثلاثی مزید ـ رباعی مجرد ـ ثلاثی مجرد

۷. أَفْعُل، فِعْلَل، فُعُول به ترتیب وزن کلمات....هستند.

الف) أَذْهَبَ ـ جَعْفَر ـ قُعُود

ب) أَنْجُم ـ دِرْهَم ـ مَنْزُول

ج) أَقْلام ـ زُخْرُف ـ رُکُوع

د) أَفْلُس ـ دِرْهَم ـ صُعُود

۸. جدولی مانند جدول زیر رسم کنید؛ سپس با مراجعه به سوره «زلزال» آن را کامل نمایید.

کلمه	نوع	ساختار	وزن	ترجمه

درس سوم

پنج اصطلاح صرفی

معتل: کلمه‌ای است که در حروف اصلی آن علّه (واو، یاء، الف منقلبه) باشد؛ مانند: قَال، قَوْل، بَيْع، يَقُولُ، وَرَدَ، وَارِد، وُرُود، وَدُود، رَأْي، وَجْه، رَضِيَ، يَرْضِي.

صحیح: کلمه‌ای است که هیچ یک از حروف اصلی آن علّه نباشد؛ مانند: كَاتِب، كَتَبَ، ذَهَبَ، ضَرَبَ، يَضْحَكُ، رَجُل، قَلَم، رِجَال، أَمَرَ، رَدَّ.

مهموز: کلمه‌ای است که در حروف اصلی آن همزه باشد؛ مانند: قَرَأَ، سَأَلَ، أَمِنَ، قَارِئ، مَأْمون، قِرَاءَة، قُرّاء، سَائِل.

مضاعف: کلمه‌ای است که دو حرف اصلی آن همجنس باشند؛ مانند: رَدَّ، رَادّ، وَدَّ، وَدُود، أَمَّ، يَرُدُّ، حَيَّ، ظَنَّ، مَظْنُون.

سالم: کلمه‌ای است که هیچ یک از حروف اصلی آن علّه، همجنس و همزه نباشد؛ مانند: قَعَدَ، قَتَلَ، ضَحِكَ، حَسُنَ، عَلِمَ، يَعْلَمُ، جَمُلَ، يَجْمُلُ، جَمِيل، قُعُود، قَاتِل.

پرسش و تمرین

۱. معتل، صحیح و مضاعف را تعریف کنید.

۲. معتل، مضاعف، مهموز و سالم را در کلمات زیر مشخص کنید.

عَوْنٌ، سَبَّ، سَأَلَ، نُجْحٌ، تَرُدُّ، أَنَسَ، يَخْفىٰ، قَرُبَ، نُصْرَةٌ، ظالِمٌ، نَكيرٌ، عَدُوٌّ، شُغْلٌ، فُلانٌ، بَعُدَ، حَدَّ، أَحْسِنْ.

۳. به کلمه‌ای که هیچ یک از حروف اصلی آن علّه، همجنس و همزه نباشد چه می‌گویند؟

الف) مضاعف　ب) سالم　ج) مهموز　د) هیچکدام

۴. کدام عبارت صحیح است؟

الف) هر مهموزی صحیح است　ج) هر صحیحی سالم است

ب) هر مضاعفی مهموز است　د) هر سالمی صحیح است

۵. کدامیک از عناوین زیر در یک کلمه جمع نمی‌شوند؟

الف) مهموز ـ مضاعف　ج) مضاعف ـ صحیح

ب) صحیح ـ معتل　د) سالم ـ صحیح

۶. جدولی مانند جدول زیر رسم کنید؛ سپس با مراجعه به سورهٔ «بروج» آن را کامل نمایید.

معتل	مهموز	مضاعف	صحیح	سالم

درس چهارم

تقسیمات فعل

۱. ماضی، مضارع، امر

فعل به سه دسته ماضی، مضارع و امر تقسیم می‌شود.

فعل ماضی: کلمه‌ای است که بر انجام دادن کاری یا روی دادن حالتی در زمان گذشته دلالت می‌کند؛ مانند: فَقَدَ، جَعَلَ، حَسِبَ، شَرَعَ، رَحِمَ، سَقُمَ.

فعل مضارع: کلمه‌ای است که بر انجام دادن کاری یا روی دادن حالتی در زمان حال یا آینده دلالت می‌کند، مانند: یَفْقِدُ، یَجْعَلُ، یَحْسَبُ، یَشْرَعُ، یَرْحَمُ، یَسْقُمُ.

نکته: برخی فعل ماضی و مضارع را چنین تعریف کرده‌اند: «ماضی فعلی است که بر معنای مستقلّ مقترن به زمان گذشته، و مضارع فعلی است که بر معنای مستقلّ مقترن به زمان حال یا آینده دلالت می‌کند».

فعل امر: کلمه‌ای است که بر طلب انجام دادن کاری دلالت می‌کند؛ مانند: إِذْهَبْ، إِعْلَمْ، إِجْهَدْ.

نکته: در تعریف امر نیز برخی گفته‌اند: «فعلی است که بر طلب انجام دادن کاری در زمان حال دلالت می‌کند».

۲. لازم و متعدّی

هر فعلی به فاعل نیاز دارد، که بعد از آن ذکر می‌شود. فاعل گاهی ظاهر است؛ مانند: **قَعَدَ زیدٌ**، و گاهی ضمیر؛ مانند: **قَعَدْتُ** (در بارهٔ ضمایر فاعلی در درس‌های آینده بحث خواهد شد).

برخی از افعال به فاعل بسنده می‌کنند و مفعول طلب نیستند. به این افعال، لازم گویند؛ مانند: **قام زیدٌ، جَلَسَ خالدٌ، نَام عمروٌ، حَسُنَ بَکْرٌ**.

برخی دیگر از افعال افزون بر فاعل به مفعول احتیاج دارند. به این افعال، متعدّی گویند؛ مانند: **قَتَلَ یزیدُ حُسَیناً، ضَرَبَ زیدٌ بکراً**.

۳. معلوم و مجهول

فعلی که فاعل آن حذف نشده باشد معلوم نام دارد؛ (مانند مثالهای بالا). ولی فعلی که فاعل آن حذف و به مفعول یا مثل آن اسناد داده شود، مجهول نامیده می‌شود؛ مانند: **قُتِلَ حُسَیْنٌ، ضُرِبَ بَکْرٌ**.

(در درسهای آینده با اوزان معلوم و مجهول افعال ماضی، مضارع و امر آشنا خواهید شد).

پرسش و تمرین

۱. ماضی، مضارع و امر را تعریف کنید و فرق آنها را بنویسید.

۲. چه فرقی میان فعل لازم و متعدّی است؟

۳. چه فرقی میان فعل معلوم و مجهول است؟

۴. برای هر یک از افعال معلوم و مجهول، لازم و متعدّی ده مثال از ماضی، مضارع و امر ذکر کنید.

۵. فعلهای فَقَدَ، یَجْعَلُ، اِذْهَبْ به ترتیب........ هستند.

الف) ماضی ـ مضارع ـ مضارع
ج) ماضی ـ ماضی ـ امر
ب) ماضی ـ امر ـ مضارع
د)ماضی ـ مضارع ـ امر

۶. کدام گزینه اشتباه است:

الف) فعل امر بر طلب انجام کاری دلالت می‌کند

ب) فاعل گاهی ظاهر است و گاهی ضمیر

ج) فعل متعدی به مفعول نیاز دارد

د) فاعل در فعل معلوم حذف می‌شود

۷. ماضی، مضارع و امر را در افعال زیر مشخص نمایید.

یَذْهَبُ، دَبَقَ، رَحُبَتْ، یَرْدَعُ، اُکْتُبُوا، ترْضیٰ، قُبِضا، وَصَلْنَ، اِجْلِسْ

۸. افعال معلوم و مجهول را در کلمات زیر مشخص نمایید.

نُصِرْنَ، شَرُفَ، قَتَلَتا، یُسْأَلُ، یَقْتُلُ، تَتُوبان، یُفْعَلُونَ، طُلِبَتْ

درس پنجم

وزنهای افعال ثلاثی مجرد (۱)

۱. ماضی معلوم

فعل ماضی معلوم بر یکی از سه وزن **فَعَلَ، فَعِلَ، فَعُلَ** می‌آید. فعل ماضی یا به اسم ظاهر اسناد داده می‌شود، مانند: **ضَحِكَ بكرٌ**، یا به ضمیر فاعلی. ضمیر فاعلی چهارده صورت دارد؛ زیرا یا غایب است یا مخاطب یا متکلّم. دو صورت اوّل یا مذکّرند یا مؤنّث، و هر یک از مذکّر و مؤنّث یا مفردند یا مثنّی یا جمع. ضمیر متکلّم نیز یا مفرد است یا غیر مفرد.

وزنهای فعل ماضی معلوم با ضمایر فاعلی آنها در جدول زیر آمده است:

		غایب	مخاطب	متکلم	
مذکر	مفرد	فَعَلَ، فَعِلَ، فَعُلَ	فَعَلْتَ، فَعِلْتَ، فَعُلْتَ	مفرد «وحده»	فَعَلْتُ
	مثنی	فَعَلا، فَعِلا، فَعُلا	فَعَلْتُما، فَعِلْتُما، فَعُلْتُمَا		فَعِلْتُ
	جمع	فَعَلُوا، فَعِلُوا فَعُلُوا	فَعَلْتُمْ، فَعِلْتُمْ، فَعُلْتُمْ		فَعُلْتُ
مؤنث	مفرد	فَعَلَتْ، فَعِلَتْ، فَعُلَتْ	فَعَلْتِ، فَعِلْتِ، فَعُلْتِ	غیر مفرد «مع الغیر»	فَعَلْنَا
	مثنی	فَعَلَتا، فَعِلَتا، فَعُلَتا	فَعَلْتُما، فَعِلْتُما، فَعُلْتُما		فَعِلْنَا
	جمع	فَعَلْنَ، فَعِلْنَ، فَعُلْنَ	فَعَلْتُنَّ، فَعِلْتُنَّ، فَعُلْتُنَّ		فَعُلْنَا

نمونه‌های صرف ماضی معلوم (فَعَلَ، فَعِلَ، فَعُلَ) به همراه ضمائر فاعلی:

۱. ذَهَبَ، ذَهَبَا، ذَهَبُوا، ذَهَبَتْ، ذَهَبَتَا، ذَهَبْنَ، ذَهَبْتَ، ذَهَبْتُما، ذَهَبْتُم، ذَهَبْتِ، ذَهَبْتُمَا، ذَهَبْتُنَّ، ذَهَبْتُ، ذَهَبْنَا.

۲. عَلِمَ، عَلِمَا، عَلِمُوا، عَلِمَتْ، عَلِمَتَا، عَلِمْنَ، عَلِمْتَ، عَلِمْتُما، عَلِمْتُمْ، عَلِمْتِ، عَلِمْتُما، عَلِمْتُنَّ، عَلِمْتُ، عَلِمْنَا.

۳. جَمُلَ، جَمُلا، جَمُلُوا، جَمُلَتْ، جَمُلَتَا، جَمُلْنَ، جَمُلْتَ، جَمُلْتُما، جَمُلْتُم، جَمُلْتِ، جَمُلْتُما، جَمُلْتُنَّ، جَمُلْتُ، جَمُلْنَا.

۲. ماضی مجهول

ماضی مجهول، در ثلاثی مجرد بر وزن فُعِلَ می‌آید و نائب فاعل آن همانند فاعل، یا اسم ظاهر است، مانند: قُتِلَ الحُسَینُ، یا ضمیر، مانند نُصِرْتُ. ضمایر نائب فاعل نیز مانند ضمایر فاعلی، چهارده صورت دارند که از نظر لفظی همانند ضمایر فاعلی‌اند؛ برای مثال، فعل «قُتِلَ» به همراه ضمایر نائب فاعل آن چنین صرف می‌شود:

قُتِلَ، قُتِلا، قُتِلُوا، قُتِلَتْ، قُتِلَتَا، قُتِلْنَ، قُتِلْتَ، قُتِلْتُما، قُتِلْتُم، قُتِلْتِ، قُتِلْتُما، قُتِلْتُنَّ، قُتِلْتُ، قُتِلْنَا.

پرسش و تمرین

۱. وزنهای فعل ماضی معلوم و مجهول را بنویسید.

۲. چه فرقی میان فعل ماضی معلوم و مجهول وجود دارد؟

۳. ماضی معلوم و مجهول هر یک از افعال رَبَطَ، عَلِمَ، عَمِلَ را به همراه ضمیر فاعلی و نائب فاعلی صرف کنید.

۴. کدام گزینه اشتباه است؟

الف) فاعل فَعَلُوا ضمیر جمع مذکر غائب است

ب) فاعل فَعَلْتِ ضمیر مفرد مؤنث مخاطب است

ج) فاعل فَعَلْنَ ضمیر جمع مذکر غائب است

د) فاعل فَعَلْتما ضمیر مثنی مؤنث مخاطب است

۵. ماضی معلوم و مجهول را در آیات زیر مشخص کنید؛ سپس نوع فاعل یا نائب فاعل آن را بنویسید.

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰٓ ءَاتَيْنَـٰهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ ۞ وَدَخَلَ ٱلْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَـٰذَا مِن شِيعَتِهِۦ وَهَـٰذَا مِنْ عَدُوِّهِۦ فَاسْتَغَـٰثَهُ ٱلَّذِى مِن شِيعَتِهِۦ عَلَى ٱلَّذِى مِنْ عَدُوِّهِۦ فَوَكَزَهُۥ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَـٰذَا مِنْ عَمَلِ ٱلشَّيْطَـٰنِ إِنَّهُۥ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ۞ قَالَ رَبِّ إِنِّى ظَـلَمْتُ نَفْسِى فَاغْفِرْ لِى فَغَفَرَ لَهُۥٓ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ﴾ (قصص / ۱۶-۱۴)

﴿إِنَّمَآ أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَـٰذِهِ ٱلْبَلْدَةِ ٱلَّذِى حَرَّمَهَا وَلَهُۥ كُلُّ شَىْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ﴾ (نمل / ۹۱)

درس ششم

وزنهای افعال ثلاثی مجرد (۲)

۳. مضارع معلوم

مضارع معلوم با افزودن حروف «أَتَيْنَ» به ابتدای ماضی به دست می‌آید. افزون بر اضافه شدن حروف أتین به ابتدای فعل ماضی، عین الفعل آن، مفتوح، مکسور و یا مضموم می‌شود. همچنین فاءالفعل، ساکن و لام الفعل، مضموم می‌گردد. در برخی از صیغه‌ها نیز هنگام اتصال ضمیر، در حرکت لام الفعل تغییری به وجود می‌آید که در صرف صیغه‌ها متوجه خواهید شد.

فاعل مضارع، همانند ماضی، یا ظاهر است یا ضمیر.

در صورت اوّل، اگر فاعل مذکّر باشد از «یاء» و اگر مؤنّث باشد از «تاء» استفاده می‌شود؛[1] مانند: یَذهَبُ حَسَنٌ، تَذْهَبُ سعیدةٌ.

در صورت دوم، ضمیر فاعلی مانند ماضی، چهارده صورت خواهد داشت (با توجه به متفاوت بودن ضمایر و حرکت عین الفعل و حرف مضارعه، طریقهٔ

۱. البته در این مورد استثناثاتی وجود دارد که در مباحث نحوی با آن آشنا خواهید شد.

صرف کردن سه نمونه از آن در اینجا آورده شده است).

۱. مفتوح العین: یَذهَبُ، یَذْهَبانِ، یَذهَبُونَ، تَذْهَبُ، تَذْهَبانِ، یَذْهَبْنَ، تَـذْهَبُ، تَـذهَبانِ، تَذهَبونَ، تَذهَبِینَ، تَذهَبانِ، تَذْهَبْنَ، أذْهَبُ، نَذْهَبُ.

۲. مکسور العین: یَجْلِسُ، یَـجْلِسَانِ، یَـجْلِسُونَ، تَـجْلِسُ، تَـجلِسانِ، یَـجْلِسْنَ، تَـجْلِسُ، تَجْلِسانِ، تَجْلِسونَ، تَجْلِسینَ، تَجْلِسانَ، تَجْلِسْنَ، أَجْلِسُ، نَجْلِسُ.

۳. مضموم العین: یَجْمُلُ، یَجْمُلانِ، یَجْمُلُونَ، تَجْمُلُ، تَجْمُلانِ، یَجْمُلْنَ، تَجْمُلُ، تَجْمُلانِ، تَجْمُلونَ، تَجْمُلِینَ، تَجْمُلانِ، تَجْمُلْنَ، أَجْمُلُ، نَجْمُلُ.

۴. مضارع مجهول

مضارع مجهول در ثلاثی مجرد بر وزن یُفْعَلُ می‌آید و حکم نائب فاعل آن، همان حکم فاعل معلوم است؛ مانند: یُقْتَلُ حُسَینٌ، تُقْتَلُ سُمَیَّةٌ.

صرف مضارع مجهول از مادّهٔ «رَحِم» به همراه ضمیر نائب فاعلی به شـرح زیـر است:

یُرْحَمُ، یُرْحَمَانِ، یُرْحَمُونَ، تُرْحَمُ، تُرْحَمَانِ، یُرْحَمْنَ، تُرْحَمُ، تُرْحَمَانِ، تُرحَمُونَ، تُـرْحَمِینَ، تُرحَمَانِ، تُرحَمْنَ، أُرْحَمُ، نُرْحَمُ.

۵. امر معلوم

فعل امر معلوم از مضارع معلوم، به شرح زیر ساخته می‌شود:

در صیغه‌های غایب و متکلّم، لام طلب به اوّل فـعل افـزوده مـی‌شود و آخـر ان مجزوم می‌گردد. در صیغه‌های مخاطب، حرف مضارعه حذف و آخر فعل مـجزوم

می‌گردد. اگر حذف حرف مضارعه موجب ابتداء به ساکن شود، همزهٔ وصل[۱] به ابتدای فعل افزوده می‌شود. حرکت همزه وصل به حرکت عین الفعل بستگی دارد؛ یعنی؛ اگر عین الفعل مفتوح یا مکسور باشد، همزه مکسور می‌شود، اما اگر عین الفعل مضموم باشد، همزه نیز مضموم می‌گردد.

روش مجزوم کردن مضارع به شرح زیر است:

۱. در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ در صورتی که لام الفعل صحیح باشد، ساکن می‌شود و اگر معتل باشد، حذف می‌شود؛ مانند:

يَذْهَبُ ← لِيَذْهَبْ، يَخْشىٰ ← لِيَخْشَ.

۲. دو صیغهٔ ۶ و ۱۲ مبنی‌اند و تغییر نمی‌کنند؛ مانند: يَذْهَبْنَ ← لِيَذْهَبْنَ.

۳. در بقیهٔ صیغه‌ها نون حذف می‌شود، مانند: يَذْهَبُونَ ← لِيَذْهَبُوا.

صرف فعل امر معلوم از «يَعْلَمُ» و «يَذْكُرُ» به همراه ضمایر فاعلی آنها به شرح زیر است:

لِيَعْلَمْ، لِيَعْلَمَا، لِيَعْلَمُوا، لِتَعْلَمْ، لِتَعْلَمَا، لِيَعْلَمْنَ، اِعْلَمْ، اِعْلَمَا، اِعْلَمُوا، اِعْلَمي، اِعْلَمَا، اِعْلَمْنَ، لأَعْلَمْ، لِنَعْلَمْ.

لِيَذْكُرْ، لِيَذْكُرَا، لِيَذْكُرُوا، لِتَذْكُرْ، لِتَذْكُرَا، لِيَذْكُرْنَ، اُذْكُرْ، اُذْكُرَا، اُذْكُرُوا، اُذْكُري، اُذْكُرَا، اُذْكُرْنَ، لأَذْكُرْ، لِنَذْكُرْ.

نکته: آنچه مطرح شد مربوط به زمانی است که فاعل ضمیر باشد؛ امّا در صورتی که فاعل اسم ظاهر باشد، «لام» بر مضارع آن داخل می‌شود و آخر فعل مجزوم می‌گردد؛ مانند: لِيَجْلِسْ زيدٌ، لِتَجْلِسْ زينبُ.

۱: همزه‌ای است که در وسط کلام حذف می‌شود ولی در ابتدای کلام خوانده می‌شود.

پرسش و تمرین

۱. وزنهای مضارع معلوم و مجهول ثلاثی مجرد را بنویسید.

۲. چه فرقی میان مضارع معلوم و مجهول وجود دارد؟

۳. روش مجهول کردن مضارع معلوم چگونه است؟

۴. مضارع معلوم، مضارع مجهول و امر معلوم فعلهای یَجْعَلُ، یَعْصِمُ و یَعْرِفُ را به همراه ضمیر فاعلی یا نائب فاعلی شان صرف کنید.

۵. گزینهٔ صحیح کدام است؟

الف) لِیَذْهَبْ ـ لِتَعْلَمانِ ـ لِیَعْلَمْنَ　　　ج) لِیَعْلَمْنَ ـ اِعْلَمي ـ لِیَخْشَ

ب) لِتَذْکُرْ ـ اُذْکُرُ ـ یُذْکَرْ　　　د) لِیَذْکُرْ ـ لِتَذْکُرا ـ لِتَذْهَبُونَ

۶. نوع فعلهای مشخص شده در آیات زیر، با نوع فاعل یا نائب فاعل آنها را بنویسید.

﴿أَيَطْمَعُ كُلُّ ٱمْرِىٍٕ مِّنْهُمْ أَن يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ✽ كَلَّآ إِنَّا خَلَقْنَٰهُم مِّمَّا يَعْلَمُونَ﴾ (معارج / ۳۷-۳۸)

﴿يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ ٱلْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ ✽ خَٰشِعَةً أَبْصَٰرُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَٰلِكَ ٱلْيَوْمُ ٱلَّذِى كَانُوا۟ يُوعَدُونَ﴾ (نوح / ۴۳ـ۴۴)

﴿ٱعْمَلُوا۟ مَا شِئْتُمْ إِنَّهُۥ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (فصلت / ۴۰)

درس هفتم

ابواب ثلاثی مزید

افعال ثلاثی مزید دارای ده باب مشهورند. تصاریف ثلاثی مزید نیز مانند ثلاثی مجرد است. با این تفاوت که برای مجهول کردن فعل ماضی و مضارع آنها باید به روشی که در پایان درس می‌آید عمل شود.

ابواب ثلاثی مزید

(در وزنهای زیر ابتدا وزن ماضی، سپس مضارع و آنگاه مصدر ذکر شده است).

۱. **أفْعَلَ يُفعِلُ إفْعَال**

مانند: **أَحْسَنَ، يُحْسِنُ، إحْسَان.**

صرف ماضی معلوم(به همراه ضمیر فاعلی): **أَحْسَنَ، أَحْسَنَا، أَحْسَنُوا، ...** .

صرف مضارع معلوم (به همراه ضمیر فاعلی): **يُحْسِنُ، يُحْسِنَانِ، يُحْسِنُونَ، ...** .

۲. **فَعَّلَ يُفَعِّلُ تَفْعِيل**

مانند: **عَلَّمَ، يُعَلِّمُ، تَعْلِيم.**

صرف ماضی معلوم: **عَلَّمَ، عَلَّمَا، عَلَّمُوا، ...** .

صرف مضارع معلوم: **يُعَلِّمُ، يُعَلِّمَانِ، يُعَلِّمُونَ، ...** .

۳. **فَاعَلَ يُفَاعِلُ مُفَاعَلَة**

مانند: **جَاهَدَ، يُجَاهِدُ، مُجَاهَدَة.**

صرف ماضی معلوم: **جَاهَدَ، جَاهَدَا، جَاهَدُوا، ...** .

صرف مضارع معلوم: **يُجَاهِدُ، يُجَاهِدانِ، يُجَاهِدُونَ، ...** .

۴. تَفَعَّلَ   یَتَفَعَّلُ   تَفَعُّل

مانند: تَعَلَّمَ، یَتَعَلَّمُ، تَعَلُّم.

۵. تَفَاعَلَ   یَتَفَاعَلُ   تَفَاعُل

مانند: تَشَارَكَ، یَتَشارَكُ، تَشارُك.

۶. اِنفَعَلَ   یَنفَعِلُ   اِنفِعَال

مانند: اِنْهَدَمَ، یَنْهَدِمُ، اِنهِدام.

۷. اِفْتَعَلَ   یَفْتَعِلُ   اِفْتِعَال

مانند: اِشْتَرَكَ، یَشْتَرِكُ، اِشْتِرَاك.

۸. اِسْتَفْعَلَ   یَسْتَفْعِلُ   اِسْتِفْعَال

مانند: اِسْتَفْهَمَ، یَسْتَفْهِمُ، اِسْتِفْهَام.

۹. اِفْعَلَّ   یَفْعَلُّ   اِفْعِلال

مانند: اِحْمَرَّ، یَحْمَرُّ، اِحْمِرَار.

۱۰. اِفْعَالَّ   یَفْعَالُّ   اِفْعیلال

مانند: اِحْمَارَّ، یَحْمَارُّ، اِحْمِیرَار.

مجهول ثلاثی مزید

برای مجهول کردن فعل ماضی، پس از حذف فاعل، عین الفعل مکسور می‌شود و حروف متحرک پیش از آن مضموم می‌گردند. سپس همانند ثلاثی مجرد، نائب فاعل (چه ظاهر و چه ضمیر) بعد از فعل آورده می‌شود.[1]

برای مجهول کردن فعل مضارع نیز پس از حذف فاعل، عین الفعل مفتوح و حرف مضارعه، مضموم می‌شود، سپس نائب فاعل بعد از فعل می‌آید.

۱. افعال رباعی مجرد و رباعی مزید در صرف (۲) خواهد آمد.

پرسش و تمرین

۱. ده باب مشهور ثلاثی مزید کدامند؟ ماضی، مضارع و مصدر آنها را نام ببرید.

۲. روش مجهول کردن ماضی و مضارع ثلاثی مزید را بیان کنید.

۳. ماضی و مضارع معلوم و مجهول فعلهای زیر را به همراه ضمیر فاعلی و نائب فاعلی صرف کنید.

أَكْرَمَ، سَوَّغَ، اِشْتَهَرَ، اِسْتَرْحَمَ، اِنْقَلَعَ.

۴. امر معلوم فعلهای بالا را صرف کنید.

۵. کدام گزینه صحیح نیست؟

الف) أفْعَلَ يُفْعِلُ إفْعال　　ج) فَعَّلَ يُفَعِّلُ تَفَعُّل

ب) اِفْعَلَّ يَفْعَلُّ اِفْعيلال　　د) ب و ج

۶. هر یک از افعال زیر مربوط به کدام باب مزید است؟

﴿وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ * أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ﴾ (صافات / ۱۷۵ - ۱۷۶)

﴿فَبَشَّرْنَـٰهُ بِغُلَـٰمٍ حَلِيمٍ﴾ (صافات / ۱۰۱)

﴿فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ (الرحمن / ۴۵)

﴿تَبَـٰرَكَ ٱسْمُ رَبِّكَ ذِى ٱلْجَلَـٰلِ وَٱلْإِكْرَامِ﴾ (الرحمن / ۷۸)

﴿وَبَـٰرَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰٓ إِسْحَـٰقَ﴾ (صافات / ۱۱۳)

﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَـٰبِ﴾ (زمر / ۹)

درس هشتم

تقسیمات اسم

اسم تقسیم‌های گوناگونی دارد که برخی از آنها عبارتند از:

۱. مذکّر و مؤنّث

اسمهایی را که معنایشان مذکّر است[1]، مذکّر و آنهایی را که معنایشان مؤنّث است، مؤنّث می‌نامند. هر یک از اسمهای مذکّر و مؤنّث به دو قسم حقیقی و مجازی تقسیم می‌شوند.

ملاک در حقیقی بودن، این است که مدلول اسم، دارای اندام مذکّر یا مؤنّث باشد.

مذکّر حقیقی؛ مانند: **رَجُل، زید، مُسْلِم، غُلام.**

مذکّر مجازی؛ مانند: **لَیْل، یَوْم، جدار، قَلَم، سَیْف، عَسَل.**

مؤنث حقیقی؛ مانند: **هِنْد، امْرَأَة، نَاقَة، مُسْلِمَة، فُضْلیٰ.**

مؤنّث مجازی؛ مانند: **یَد، نار، مکّة، أرْض، شَمْس، جَنَّة، جَحِیم.**

۲. مفرد، مثنّی، جمع

مفرد: اسمی است که بر یک فرد دلالت می‌کند؛ مانند: **رَجُل، زید، قاسم، امرأة، هذا، أرض، مُسْلِم، کافِر، أحمق.**

مثنّی: اسمی است که به همراه علامت تثنیه (انِ، یْنِ) می‌آید و بر دو فرد از مفرد

---

۱. فرقی نمی‌کند که مذکر بودن معنای اسم، واقعی یا اعتباری باشد.

خود دلالت می‌کند؛ مانند: رَجُلانِ و رَجُلَیْنِ، زیدَانِ و زیدَینِ، قَلَمانِ و قَلَمَینِ، امرأتَانِ و امرئَتَینِ، هذانِ و هٰذَیْنِ.

جمع: اسمی است که بر چند فرد از مفرد خود دلالت می‌کند؛ مانند: رِجال، أَقْلام، مُسْلِمُونَ، مُسْلِمینَ، مُؤمِنات و أَفاضِل.

برای دلالت اسم بر جمع، تغییراتی در ساختار مفرد آن به وجود می‌آید که توضیح آن خواهد آمد.

۳. جامد و مشتق

جامد: کلمه‌ای است که از مصدر گرفته نشده باشد؛ بلکه یا خود مصدر باشد یا کلمه‌ای باشد که هم‌خانوادهٔ مصدر نیست.

جامد مصدر؛ مانند: قِیام، قُعود، أَکْل، رَحیل، ضَرْبة، جِلْسَة، جَاهِلیَّة، مَعْرِفَة.

جامد غیر مصدر؛ مانند: رَجُل، زید، هذا، الّذي، أَیْنَ، غَیْر، کُلّ، یَوْم، سَیْف، سَوْط.

مشتق: کلمه‌ای است که از مصدر گرفته شده است؛ بنابراین کلمات مشتق هم‌خانوادهٔ مصدرند. مشتق اسمی بر هشت قسم است:

یک. اسم فاعل: اسمی است که بر چیزی یا کسی که کار یا حالت حدوثی بر او قائم است، دلالت می‌کند؛[1] مانند: ضَارِب،قَاتِل، شَاتِم، مُصْلِح، مُخْرِج، مُسْتَخْرِج، مُنْتَقِم، مُزَلْزِل.

دو. صفت مشبّهه: اسمی است که بر چیزی یا کسی که کار یا حالت ثبوتی بر او قائم است، دلالت می‌کند؛ مانند: جَمِیل، صَبُور، عَطْشَان، فَطِن، سَیِّد، لَیِّن، ضَیِّق، مَیِّت، أَسْوَد، أَحْوَل، أَکْحَل، أَحْمق، حَسَن، صَلَب، جَبَان، شُجَاع، وَقُور، جُنُب، شَیْخ.

سه. اسم مفعول: اسمی است که بر کسی که کار روی او انجام شده است، دلالت می‌کند؛ مانند: مَقْتُول، مَضْرُوب، مَکْتُوب، مُحْسَن، مُسْتَخْرَج، مُنْتَقَم، مُزَلْزَل.

---

۱. تعریفهای گوناگونی برای اسم فاعل ذکر شده است که در صرف ۲ با برخی از آنها آشنا خواهید شد.

چهار. صیغهٔ مبالغه: اسمی است که هم معنای اسم فاعل است، ولی بر کثرت حدث نیز دلالت می‌کند؛ مانند: عَلّام، غَفّار، مِعْطِیر، مِسْکِین، کَذُوب، عَبُوس، فَروقَة، طُوّال، مِفضَال، مِقْدام، قَیّوم، سُبُّوح، ضُحْکَة، کُبّار.

پنج. اسم تفضیل: اسمی است که بر حدث و زیادی (نسبی) آن در شخص دلالت می‌کند؛ مانند: أکْبَر و کُبْریٰ، أَعْظَم و عُظْمیٰ، أَشْهر و شُهْریٰ، أَصْغَر و صُغْریٰ.

شش. اسم زمان: اسمی است که بر وزن مَفْعَل یا مَفْعِل می‌آید و بر زمان حدث دلالت می‌کند؛ مانند: مَدْرَس، مَقْتَل، مَوعِد، مَخمِل.

هفت. اسم مکان: اسم مکان نیز بر وزن اسم زمان می‌آید، ولی بر مکان حدث دلالت می‌کند.

هشت. اسم آلت: اسمی است که بر وزن مِفْعَل، مِفْعَلَة و مِفْعال می‌آید و بر ابزار حدث دلالت می‌کند؛ مانند: مِخْلَب، مِنْدَف، مِکْسَحَة، مِنْدَفَة، مِصْبَاح، مِفْتَاح.

۴. منسوب و غیر منسوب

منسوب اسمی است که به آخر آن «یاء» مشدّد افزوده می‌شود و بر نسبت چیزی با آن اسم دلالت می‌کند؛ مانند: ایرانيّ، علويّ، رَضَويّ، فاطميّ، مدنيّ.

۵. مصغّر و مکبّر

مصغّر اسمی است که بر وزن فُعَیْل یا فُعَیْعِل می‌آید و بر تصغیر و تحقیر اصل خود دلالت می‌کند؛ مانند: رَجُل ← رُجَیْل، دِرْهَم ← دُرَیْهِم.

پرسش و تمرین

۱. میان مذکّر حقیقی با مذکّر مجازی، و مؤنّث حقیقی با مؤنّث مجازی چه فرقی هست؟

۲. به چه اسمهایی مثنّی و به چه اسمهایی جمع می‌گویند؟

۳. معنای لغات عربی به کار رفته در متن درس را بنویسید.

۴. جامد و مشتق را تعریف کنید و اقسام مشتق را نام ببرید.

۵. آیا فعل نیز از مصدر مشتق می‌شود؟ چرا؟

۶. دو قسم جامد را نام ببرید و با مراجعه به لغتنامه برای هر کدام چند مثال بیاورید.

۷. اسم زمان و مکان و آلت چه وزنهایی دارند؟

۸. بین اسم فاعل، صفت مشبّهه و صیغه مبالغه چه فرقی هست؟

۹. کلمات فُضلی، شَمس، زید به ترتیب ... هستند.

الف) مذکر مجازی ـ مؤنث حقیقی ـ مذکر مجازی

ب) مؤنث مجازی ـ مؤنث مجازی ـ مذکر حقیقی

ج) مؤنث حقیقی ـ مؤنث مجازی ـ مذکر حقیقی

د) مؤنث حقیقی ـ مؤنث مجازی ـ مذکر مجازی

۱۰. کلمات مُنتَقِم، وَقور، عَبُوس به ترتیب... هستند.

الف) اسم فاعل – صفت مشبهه ـ صفت مشبهه

ب) اسم فاعل ـ صفت مشبهه ـ صیغه مبالغه

ج) اسم مفعول ـ صیغه مبالغه ـ صیغه مبالغه

د) اسم مفعول ـ صفت مشبهه ـ اسم فاعل

صرف (٢)

بخش اول

مباحث مشترک فعل و اسم

- **درس اول:** تعریف، موضوع و فایده علم صرف
- **درس دوم:** کلمه و اقسام آن
- **درس سوم:** حروف اصلی و زائد
- **درس چهارم:** ساختار فعل
- **درس پنجم:** ساختار اسم
- **درس ششم:** وزن کلمه
- **درس هفتم:** معتل، صحیح، مهموز، مضاعف، سالم

درس اوّل

تعریف، موضوع و فایدهٔ علم صرف

قصّة الحسين ﷺ مع النّبي ﷺ (١)

كَان مَوْلِدُ الحُسَيْنِ ﷺ لِخَمْسٍ لَيالٍ خَلَونَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ أربعٍ مِنَ الهِجْرةِ.

وَ قِيلَ: اليومَ الثالِثَ مِنْهُ. وَ قِيلَ: في أَوَاخِرِ شَهْرِ رَبيعِ الأوّلِ سَنَةَ ثَلاثٍ مِنَ الهِجْرة. و رُوِي غير ذلكَ.

قَالَتْ أُمُّ الفَضْلِ زَوْجةُ العَبّاسِ: رَأَيْتُ فِي مَنَامِي قَبْلَ مَوْلِدِهِ كأَنَّ قِطْعَةً مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللهِ ﷺ قُطِعَتْ، فَوُضِعَتْ في حِجْري. فَعَبَّرْتُ ذلكَ علىٰ رَسُولِ اللهِ ﷺ.

فَقَال: يَا أُمَّ الفَضْلِ! رَأَيْتِ خَيراً. فَإِنَّ فَاطِمَةَ سَتَلِدُ غُلاماً، و أَدْفَعُهُ إليكِ لِتُرْضِعِيه.

قَالَتْ: فجَرىٰ الأَمْرُ على ذلكَ. فَجِئْتُ بِهِ يَوماً إِلَيهِ، فَوَضَعْتُهُ فِي حِجرِهِ، فَبَيْنَما هُوَ يُقَبِّلُهُ فَبَالَ، فَقَطَرَتْ مِن بَوْلِهِ قَطْرَةٌ علىٰ ثَوْبِ النَّبيِّ ﷺ فَقَرَصْتُهُ، فَبَكىٰ.

فَقَالَ النَّبيُّ كَالمُغْضِبِ: مَهْلاً يَا أُمَّ الفَضْلِ! فَهَذَا ثَوْبِي يُغْسَلُ، وَ قَدْ أَوْجَعْتِ ابْني.

قَالَت: فَتَرَكْتُهُ في حِجْرِهِ، وَ قُمْتُ لآتِيَهُ بِماءٍ، فَجِئْتُ، فَوَجَدْتُهُ ﷺ يَبْكِي.

فَقُلْتُ: مِمَّ بُكَاؤُكَ يا رَسُولَ اللهِ ﷺ؟!

فَقَالَ: إنَّ جَبْرَئِيلَ أَتاني، فَأَخْبَرَني أَنَّ أُمَّتي تَقْتُلُ وَلَدي هَذَا. لا أَنَالَهُمُ اللهُ شَفَاعَتي يَوْمَ القِيامةِ.[1]

---

١. الملهوف على قتلى الطفوف، ص ٩١-٩٢.

صرف در لغت

صرف در لغت عبارت است از «رَدُّ الشَّيءِ مِنْ حَالةٍ إلى حَالةٍ أَو إبدالُهُ لِغَيْرِهِ».[۱]

صرف در اصطلاح

یکی از ویژگی‌های زبان عربی خاصیّت تبدیل پذیری آن است. تبدیل لغات به دو صورت است:[۲]

۱. تبدیل کلمات به یکدیگر؛ به طوری که کلمه جدید، معنای جدیدی داشته باشد؛ برای مثال، برخی از تبدیل‌های صورت گرفته در مادّهٔ «حُسْن» برای به دست آمدن معنای جدید، از این قرار است:

حَسُنَ، یَحْسُنُ، أُحْسُنْ، أَحْسَنَ، تُحْسِنُ، نُحْسِنُ، تَحَسَّنَ، إسْتَحْسَنَ، حَسَن، مُحْسِن، مُحْسَن، أَحْسَنُ مِن، حُسَیْن، حَسَنُونَ، حَسَنات، حَسَنَة، حَسَنَتَیْنِ، مُحْسَنَات، مُحْسِنُونَ، مُحْسَنَیْنِ، إحْسَان، تَحْسِین، حُسْنیٰ، مِحْسَان، تَحَاسِین، مَحْسَنَة، أحَاسِن، مَحَاسِن، حُسَّانَة، حِسَان، حُسَانَ، حُسَانُونَ، حُسَینونَ، حَسْنَاء، حُسَّان، حَسَنيّ، مُحَاسَنَة و... .

همان طور که می‌بینید در هر یک از واژه‌های یاد شده، پس از تبدیل، معنای جدیدی به دست آمده است.

۲. تبدیل کلمه به کلمه دیگر؛ به طوری که لغت جدید، معنای تازه‌ای ندارد؛ مانند:

قَوَلَ ← قَالَ	یَقْوُلُ ← یَقُولُ	رَدَدَ ← رَدَّ	یَرْدُدُ ← یَرُدُّ
إِءْمان ← إیمان	قَبَعْثَر ← قَبَعْثَریٰ	وِعْد ← عِدَة	أُءْكُلْ ← كُلْ

---

۱. ر.ک: مفردات راغب، همین مادّه.

۲. ر.ک: شرح التصریح، شرح اُشمونی، أوضح المسالك، باب «التصریف».

در این موارد، هدف از تغییر کلمه به دست آوردن معنای جدید نیست؛ بلکه این تغییرها به منظور تخفیف در تلفّظ، رفع التقاء ساکنین، الحاق به وزن دیگر (برای رعایت سجع و قافیه) و...صورت می‌گیرد.

نکته: در بسیاری از واژگان عربی، هر دو نوع تغییر مشاهده می‌شود؛ مانند: رَادُّونَ، قَائل، یَقُولُ، قَالَ، یَعِدُ.

تعریف علم صرف

علم صرف، دانشی است که به قوانین تبدیل و تغییرات ذاتی [1] کلمات می‌پردازد؛ چه این تغییرات از قسم اوّل باشد، که با عناوینی مانند: اقسام فعل، اوزان فعل، مشتقات اسمی، تثنیه و جمع بررسی می‌شود؛ و چه از قسم دوم، که با عناوینی مانند: تخفیف همزه، ادغام، اعلال بررسی می‌شود. [2]

نکته: برخی از تغییرهای به وجود آمده در کلمات عرب، به دلیل نقش ترکیبی و یا به تعبیر دیگر، به سبب عوامل لفظی و معنوی است، که در علم نحو بررسی می‌شود؛ از این رو مباحث معرب و مبنی، منصرف و غیر منصرف، مضارع منصوب و مجزوم، فعل مثبت و منفی، معرفه و نکره، صفت و موصوف و مباحثی از این قبیل، از علم صرف خارجند.

---

۱. قید ذاتی برای خروج تغییرهای عارضی است که به سبب عوامل یا نقش ترکیبی ایجاد می‌شود.
۲. برای تحقیق بیشتر ر.ک: شرح الشافیة، ج ۱، ص ۶؛اوضح المسالك، ج ۳، ص ۳۰۲؛ شرح التصریح علی التوضیح، ج ۲، ص ۶۵۴؛ شذ العرف، ص ۹؛ شرح النظام، ص ۱۷؛ شرح التصریف، ص ۱۷۰.

موضوع علم صرف

موضوع علم صرف کلمه است؛ از آن جهت که در معرض تغییرات مذکور است. از آنجا که این نوع تغییرات در حروف راه ندارد ـ مگر به ندرت ـ آنها از موضوع علم صرف خارجند.

بیاموزیم

به عقیده برخی، اسمهای مبنی که شامل ضمیر (هو، هما، هم،...ـه، ـهما، ـهنَّ و...)، اسم اشاره (ذا، ذان، تان، ذلك، اولئكَ و...)، موصول (الّذي، الّتي، اللَّذانِ، الّذينَ، مَنْ، ما، أيُّ و...)، اسم استفهام (مَنْ، ما، مَتَىٰ، أين و...)، اسم شرط (مَنْ، ما، أيُّ، أينما، إذا و...)، کنایه (کذا، کیْتَ، ذَیْتَ و...) و اسم فعل (ها، هیهات، هَلُمَّ، أُفّ و...) می‌شود و نیز افعال جامد (عسیٰ، لیس و...)، تغییرات مذکور را نمی‌پذیرند؛ از این رو از موضوع علم صرف خارجند. اگر هم تغییری در آنها دیده می‌شود، تغییر صوری است، نه حقیقی[1].

ولی صحیح آن است که گفته شود این قسم از کلمات نیز در مباحث صرفی داخلند و در معرض برخی تغییرات حقیقی قرار می‌گیرند (إن شاء الله به تفصیل در این باره بحث خواهد شد). اما اگر بپذیریم که تغییراتشان صوری است، در این صورت، بحث از این کلمات استطراداً در علم صرف مفید و بجاست؛ زیرا به هر حال، تغییرات صوری را قبول کرده‌اند.[2]

---

۱. ر.ک: شرح التصریح، ج ۲، ص ۶۵۴؛ شرح اُشمونی، ج ۴، ص ۲۳۷؛ شذ العرف، ص ۹.
۲. ر.ک: شرح التصریف، ص ۱۷۰، شرح الشافیة ـ ج ۱، ص ۹؛ اوضح المسالك، ج ۳، ص ۳۰۳.

فایدهٔ علم صرف

با توجه به موضوع و تعریف علم صرف، فایدهٔ آن را چنین می‌توان بر شمرد:

۱. کسی که با تغییرات نوع اوّل آشنا شود، اگر شنونده یا خوانندهٔ متنی باشد، معانی صرفی لغات جدید را در می‌یابد، و اگر گوینده یا نویسنده باشد، می‌تواند برای معانی مورد نظر خود، کلمهٔ مناسب بسازد.

۲. کسی که با تغییرات نوع دوم آشنا شود، اگر شنونده باشد، می‌تواند اصل کلمه را شناسایی کند و به معنای آن پی ببرد؛ و اگر گوینده باشد، می‌تواند لفظ را مطابق گویش عرب تغییر دهد و تکلم کند.

پرسش و تمرین

۱. علم صرف را تعریف کنید.

۲. تبدیل لغات در زبان عربی چند صورت دارد، نام ببرید.

۳. در کلمات عِدَة، يَقُولُ، مُحْسِن چه تغییراتی صورت گرفته است؟

الف) لفظی ـ لفظی ـ معنوی　　ج) معنوی ـ لفظی ـ معنوی

ب) لفظی ـ معنوی ـ لفظی　　د) معنوی ـ معنوی ـ لفظی

۴. با کمک استاد، کلماتی را که در متن تغییر یافته‌اند، معین کنید و در جدول زیر بنویسید.

کلمات تغییر یافته	۱. ۲. ۳. ۴. ۵. ۶.
کلمات هم‌خانواده	۱. ۲. ۳. ۴. ۵. ۶.

۵. کلمات هم خانواده به کار رفته در متن درس را معین کنید و به ترتیب در جدول بالا، بنویسید.

کلمه و اقسام آن

قِصَّةُ الحُسينِ عليه السلام مع النبيّ صلى الله عليه وآله (۲)

فَلَمَّا أَتَتْ عَلى الحُسينِ عليه السلام مِنْ مَولِدِهِ سَنَةٌ كامِلَةٌ، هَبَطَ عَلَى رَسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله اثْنا عَشَرَ مَلَكاً، مُحْمَرَّةً وُجُوهُهُم، بَاكِيةً عُيُونُهُم، قَدْ نَشَرُوا أَجْنِحَتَهُمْ، وَهُمْ يَقُولُونَ:

«يَا مُحَمَّدُ! سَيَنْزِلُ بِوَلَدِكَ الحُسَيْنِ عليه السلام مَا نَزَلَ بِهَابِيلَ مِنْ قابِيلَ، و سَيُعْطَى مِثْلَ أَجْرِ هَابِيلَ، وَ يُحْمَلُ على قَاتِلِهِ مِثْلُ وِزْرِ قَابِيلَ». وَ لَمْ يَبْقَ في السَّمَاواتِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ إلّا وَنَزَلَ إِلَى النّبيِّ صلى الله عليه وآله، كلٌّ يُقْرِئُهُ السلامَ، وَ يُعَزِّيهِ في الحُسينِ عليه السلام. وَالنَّبِيُّ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: «اللهُمَّ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، واقْتُلْ مَنْ قَتَلَهُ، و لا تُمَتِّعْهُ بِما طَلَبَهُ».

فَلَمَّا أَتَى عَلى الحُسَيْنِ عليه السلام سَنَتَانِ مِنْ مَولِدِهِ، خَرَجَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله في سَفرٍ لَه، فَوَقَفَ في بَعْضِ الطرِيقِ، فاسْتَرْجَعَ وَ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ. فَسُئِلَ عَنْ ذٰلِكَ. فَقَالَ: «هٰذَا جَبْرَئِيلُ، يُخْبِرُنِي عن أرْضٍ بِشَطِّ الفُراتِ يُقَالُ لَها: كربَلاءُ، يُقْتَلُ بها وَلَدِيَ الحُسَينُ بنُ فاطمةَ عليهما السلام». ثُمَّ رَجَعَ مِنْ سَفَرِهِ ذٰلكَ مَغْمُوماً، فَصَعِدَ المِنْبَرَ، فَخَطَبَ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ خُطْبَتِهِ، رَفَعَ رَأْسَهُ إلى السَّماءِ و قال: «قَدْ أَخْبَرَني جَبْرَئيلُ أَنَّ وَلَدي هذَا مَقْتُولٌ مَخْذُولٌ؛ اللهُمَّ! فَبَارِكْ لَهُ في قَتْلِهِ، وَاجْعَلْهُ مِنْ سَادَاتِ الشُّهداءِ، اللهُمَّ! ولا تُبارِكْ في قَاتِلِهِ وَ خَاذِلِهِ». قال: فَضَجَّ النَّاسُ في المَسْجِدِ بِالبُكَاءِ و النَّحِيبِ. فقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله : «أَتَبْكُونَ وَلا تَنْصُرُونَهُ»؟.[1]

---

۱. الملهوف، ص ۹۲ ـ ۹۴، با تلخیص.

کلمه در لغت و اصطلاح

کلمه در لغت به معنای گفتار است[۱]؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿كَلَّآ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَا﴾ (مؤمنون / ۱۰۰) و در اصطلاح، گروهی آن را لفظ موضوعی که بر معنای مفرد دلالت کند، می‌دانند و گروهی دیگر آن را لفظ موضوعی می‌دانند که مفرد است.[۲]

اقسام کلمه

کلمه در زبان عرب به سه دسته تقسیم می‌شود: اسم، فعل و حرف.

به مثالهای زیر توجه کنید:

۱. محمّد، رسول، الله، علیّ، وليّ، حجّة، عادل، شجاع، مَظْلُوم، قَديم، اِبْن، غِيْبَة، ظُهُور، قِيام، سَيْف، بَقيّة، أرض، أَنْتَ، غَفْلَة، سِلْم، عَدُوّ، يَتِيم، اِنْتِظَار، زَمان، عَصر، إنسان، حُسَيْن، شَهِيد، دَم، مُنْتَقِم، مُنْتَظِر، بَاب، ضَربة، سَوط، فِسق، حَيْدَر، مُتَّقي، سابق، إذا، مثل، كُفْو، حَمْد، رَبّ، ضَالِّين.

۲. جَاءَ، قالَ، قَطَرَ، بَكىٰ، قِيلَ، وَضَعَ، رَأَىٰ، تَرَكَ، أَتىٰ، يُغْسَلُ، يَبْكي، أَخْبَرَ، خَلىٰ، قُطِعَ، وُضِعَ، عَبَّرَ، تَلِدُ، تُرضِعُ، بَالَ، يُقَبِّلُ، نَظَرَ، سَعَىٰ، عَمِلَ، أَوْجَبَ، جَعَلَ، تَسْمَعُ، حَلُمَ، كَتَبَ، نَجِزَ، تَجَرَ، اِجْتَهَدَ، نَجَرَ، شَعَرَ، أُكْتُبْ،اِرْكَعْ، جاهِدْ، اِتَّقِ.

۳. مِن، وَ، لِ، بِ، في، إنْ، إلى، فـ، علىٰ، يا، قَدْ، إنّ، لا، لمّا، هَل، ليتَ، كأنَّ، لكنَّ، عَنْ، رُبَّ، سَوفَ، قَد، لو، تَ.

به دستهٔ اوّل «اسم» گویند، و آن کلمه‌ای است که بر معنای مستقل دلالت می‌کند،

---

۱. ر. ک: لسان العرب، همین مادّه. ابن هشام در قطرالندی تعریف کلمه را به مفید بودن مقیّد کرده است و مرحوم رضی اطلاق کلمه بر گفتار را مجاز می‌داند و می‌نویسد: «و قد تطلق الکلمة مجازاً علی القصیدة و الجمل یقال کلمة شاعر. قال الله تعالی: ﴿و تمت کلمة رَبّكَ الحسنی﴾» (شرح الکافیة، ج ۱، ص ۳.) ابن مالک در شرح التسهیل (ج ۱، ص ۱۲) می‌نویسد: «الکلمة فی اللغة عبارة عن کلام تامّ، کقوله تعالی: ﴿و کلمة اللهِ هی العلیا﴾.

۲. ر. ک: شرح الکافیة، مبحث «الکلمة».

بدون آنکه بر زمان دلالتی داشته باشد.

از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: **«الاسمُ مَا أنْبأَ عَن المسمّیٰ»**.[۱] گویند «مسمّیٰ» در کلام حضرت، به همان «معنای مستقل» اشاره دارد.

به دستهٔ دوم **«فعل»** گویند، و آن کلمه‌ای است که بر معنای مستقل و زمان دلالت می‌کند.[۲] برخی نیز آن را کلمه‌ای می‌دانند که معنای آن مستقل و مقترن به زمان است.

امیرمؤمنان علیه‌السلام فعل را چنین تعریف کرده است: **«الفعلُ مَا أَنْبَأَ عَنْ حَرَكَةِ المُسمَّى»**؛ یعنی فعل کلمه‌ای است که بر انجام شدن کاری یا روی دادن حالتی دلالت می‌کند.[۳]

به دسته سوم **«حرف»** گویند، و آن کلمه‌ای است که بر معنای مستقلی دلالت ندارد. ولی ابن هشام تعریفی مانند امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام ارائه کرده و گفته است: **«ما أوجَدَ المعنیٰ في غيره»**[۴].

---

۱. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۶۲.

۲. در دلالت افعال بر زمان، مناقشه است؛ به ویژه در فعل امر. آنچه مطابق تحقیق است آن که: وقتی ماضی و مضارع بدون قرینه بیان شوند، بر زمان خود دلالت دارند؛ امّا فعل امر قابلیّت دلالت بر زمان را ندارد، مگر اینکه زمان را مدلول مادهٔ آن بدانیم.

۳. برای تحقیق بیشتر درباره تفسیر کلام حضرت علی علیه‌السلام به کتاب الاشتقاق مراجعه شود.

۴. شرح شذور الذهب، ص ۲۷؛ الاشتقاق، ص ۹.

پرسش و تمرین

۱. تفاوتهای اسم و فعل و حرف را با یکدیگر بنویسید.

۲. تعریف مشهور، با تعریف نقل شده از امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره فعل چه فرقی دارد؟

۳. اسمها، فعلها و حرفهای به کار رفته در متن درس را به همراه معنای آنها در جدولی همانند جدول زیر بنویسید.

اسم	ترجمه	فعل	ترجمه	حرف	معادل فارسی
۱.		۱.		۱.	
۲.		۲.		۲.	

پژوهش

علامتهای لفظی فعل، اسم و حرف کدامند؟

درس سوم

حروف تشكيل دهندهٔ كلمه

قِصَّةُ الحُسينِ عليه‌السلام مع النبيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله (۳)

ثُمَّ خَطَبَ صلی‌الله‌علیه‌وآله خُطْبَةً مُوجَزَةً وَ عَيْناهُ تَهْمِلانِ دُمُوعاً: «أَيُّهَا النَّاسُ! إنّي قَدْ خَلَّفْتُ فِيكُم الثَّقَلَيْنِ: كتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». أَلا وَ إِنَّهُ سَتَرِدُ عَلَيَّ يَـوْمَ الْقِيامَةِ عِدَّةُ رَاياتٍ مِنْ هٰذِهِ الأُمَّةِ؛ مِنْها: رَايةُ سَوْداءُ مُظْلِمَةٌ قَدْ فَزِعَتْ لَها الْمَلائِكَةُ، فَتَقِفُ عَلَيَّ. فَأَقُولُ: مَنْ أَنْتُم؟ فَيَقُولُونَ: نَحْنُ مِنْ أُمَّتِكَ يا أَحمَدُ!

فَأَقُولُ لَهُمْ: كَيْفَ خَلَّفْتُمُوني مِنْ بَعدي فِي أَهْلي وَ عِتْرَتي وَ كِتَابِ رَبّي؟ فَيَقُولُونَ: أَمَّـا الكِتَابُ فَضَيَّعْنَاهُ، وَ أَمَّا عِتْرَتُك فَحَرَصْنَا على أَنْ نُبِيدَهُمْ. فَأُوَلّي وَجْهي عَنْهُم، فَـيَصْدُرُونَ ظَمَاءَ عُطَاشیٰ مُسْوَدَّةً وُجُوهُهُم. ثُمَّ تَرِدُ عَلَيَّ رايَةٌ أُخرى، تَلْمَعُ وُجُوهُهم نُوراً. فَأَقُولُ لَهُمْ: مَنْ أَنْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: نَحْنُ أَهْلُ كَلِمَةِ التَّوحِيدِ وَ التَّقْوی، نَحْنُ أُمَّةُ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله، حَمَلْنَا كتابَ رَبِّنَا، وَ أَحبَبْنَا ذُرِّيَّةَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله، فَنَصَرْنَاهُم فِي كُلِّ مَا نَصَرْنَا مِنْهُ أَنْفُسَنَا، وَ قَاتَلْنَا مَعَهُمْ مَنْ نَاوَاهُمْ.

فَأَقُولُ لَهُمْ: أَبْشِرُوا، فَأَنَا نَبِيُّكُم محمّدٌ، و لَقَدْ كُنْتُم في دارِ الدُّنْيا كَمَا وَصَفْتُم.

ثُمَّ أَسْقِيهِمْ مِنْ حَوْضي، فَيَصْدُرُونَ مُسْتَبْشِرِينَ، ثُمَّ يَدْخُلونَ الجنَّةَ خَـالِدِينَ فِـيهَا أَبَـدَ الآبِدينَ.[1]

---

۱. الملهوف، ص ۹۵-۹۶، با تلخيص.

حروفی که کلمه را تشکیل می‌دهند به دو دستهٔ اصلی و زائد تقسیم می‌شوند.

حروف اصلی و زائد

زمانی که کلمه در معرض تغییرات نوع اوّل (که در تعریف علم صرف ذکر شد) قرار می‌گیرد، حروفی را که در تمام تصاریف ـ و لو تقدیراً ـ ثابت باشند، اصلی و بقیّه را زائد گویند؛ برای مثال، در کلمات رُشْد، رَاشِد، رَشِید، أَرْشَدَ، یُرْشِدُ، رَشَّدَ، إِسْتَرْشَدَ، مَرَاشِد، رَشَدَ، تَرْشُدُ، سه حرف «ر، ش، د» اصلی و بقیّه زائدند.

و در کلمات قَوْلٌ، قَالَ، یَقُولُ، قُلْنَ، قِیلَ، قُلْ، قَائِلٌ، مَقُولٌ، قَوَّلَ، مَقالَةٌ، أَقَالَ، قَاوَلَ، تَقَوَّلَ، أَقاوِیل، قَائِلُونَ، قَائلَةٌ، سه حرف «ق، و، ل» اصلی و بقیّه زائدند.

و در کلمات رَجُل، رَجُلَیْنِ، رِجَال، رَجُلَة، رَجَلَة، رَجْلَة، أَرَاجِل، رِجَالات، رُجَیْل، رَجُلِیّ، سه حرف «ر، ج، ل» اصلی و بقیّه زائدند.

نکته‌ها

۱. حروف زائد در کلمات عرب، یکی از ده حرف «سَأَلْتمونیها» است. البته این بدین معنا نیست که حروف مذکور همیشه زائدند؛ بلکه مقصود این است که حروف زائد فقط از این ده حرف می‌آیند.

۲. کلماتی مانند: قَتَّلَ، نَجّار، وَعَّدَ، قَطَّعَ، عَلّام که از اوزان تضعیف هستند و نیز کلماتی مانند: جَلْبَبَ وَ شَمْلَلَ وَ أَرْطیٰ که از اوزان ملحق هستند، از این قاعده استثناء شده‌اند و حرف زائدشان لزوماً از حروف «سَأَلْتمونیها» گرفته نمی‌شود.

بیاموزیم

سه نکته:

۱. در توضیح عبارت «ولو تقدیراً» که در تعریف آمده است، باید گفت: گاهی اوقات حرف اصلی طبق تغییرات نوع دوم حذف می‌شود که در این صورت، آن شیء محذوف، حکم مذکور را دارد؛ مانند: بِغْ، قُلْ و...(چگونگی و شرایط آن در مبحث اعلال و تخفیف مهموز و... خواهد آمد). عبارت «ولو تقدیراً» با توجه به این موارد ذکر شده است.

۲. ضمایری که به افعال ملحق می‌شوند، جزو حروف کلمه شمرده نمی‌شوند.

۳. در برخی موارد، کلمهٔ مورد نظر، هم‌خانواده ندارد و در برخی دیگر، حرف زائد در تمام هم‌خانواده‌های کلمه تکرار شده است. از این رو علمای صرف راههای دیگری برای شناسایی حرف زائد از اصلی مطرح کرده‌اند؛ برای مثال، گفته‌اند: تمام حروف کلمه‌ای که دارای سه حرف است، اصلی است؛ ـ اگر چه هم‌خانواده نداشته باشد ـ، و اگر کلمه بیش از سه حرف داشته باشد، حرفی که جزو حروف «سَأَلتمونیها» باشد، زائد است؛ مانند: کوکب.

راه دیگر، شناخت اوزان اسم است که در شناخت حروف زائد تأثیر بسزایی دارد.[1]

---

۱. ر.ک: شرح الشافیة، ج ۱، ص ۱۶؛ شرح النظام، ص ۱۹۶؛ شرح ابن عقیل، ج ۲، ص ۵۵۴؛ اوضح المسالك، ج ۳، ص ۳۰۷.

پرسش و تمرین

۱. ملاک تشخیص حروف اصلی از حروف زائد چیست؟

۲. به نظر شما چرا حروف زائد به کلمات افزوده شده‌اند؟

۳. جدول زیر را کامل کنید.

کلمه	حروف اصلی	حروف زائد	نوع کلمه اسم ـ فعل	ترجمه	کلمه	حروف اصلی	حروف زائد	نوع کلمه اسم ـ فعل	ترجمه
رَجَعَ					ثَقَلَیْن				
مُتَغَیِّر					کِتَاب				
لَوْن					وُجُوه				
مُحْمَرّ					عِتْرَة				
وجه					أَهْل				
خَطَبَ					کَلِمَة				
خُطْبَة					بَیْت				
أُخْرى					تَوْحِید				
مُوجَزَة					أُرُوم				
عَیْنَان					یَفْتَرِقَان				
دُمُوع					حَوْض				
قال					یَوْم				

۴. کلمات آیات اوّل تا هجدهم سوره معارج را در جدولی مانند جدول بالا بررسی کنید.

درس چهارم

ساختار فعل

قِصَّةُ الحُسين عليه السلام مع أخيه الحسن عليه السلام

إنَّ الحُسَينَ بْنَ عَليٍّ عليهما السلام دَخَلَ يَوماً علی الحَسَنِ عليه السلام، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكیٰ. فَقَالَ الحسنُ عليه السلام: «مَا يُبْكِيكَ»؟ فقال عليه السلام: «أَبْكِي لِمَا يُصْنَعُ بِكَ». فَقَال الحسنُ عليه السلام: «إِنَّ الَّذي يُؤْتیٰ إِلَيَّ سَمٌّ يُدَسُّ إليَّ، فَأُقْتَلُ بِهِ؛ ولكن لا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِاللهِ. يَزْدَلِفُ إِليك ثَلاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدَّعُونَ أَنَّهُم مِنْ أُمَّةِ جَدِّنَا مُحمَّدٍ صلى الله عليه وآله، و يَنْتَحِلُونَ الإِسْلامَ، فَيَجْتَمِعُونَ علیٰ قَتْلِكَ وَ سَفْكِ دَمِكَ و انْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ...».

قَالَ عُمَرُ ابْنُ عَليٍّ ابْنِ أبي طَالِبٍ عليهما السلام: «لمَّا امْتَنَعَ أخي الحُسينُ عليه السلام عَنِ البَيْعَةِ لِيَزِيدَ بِالْمَدِينَةِ دَخَلْتُ عَلَيهِ، فَوَجَدْتُهُ خَالياً، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ، يَا أَبَا عَبْدِاللهِ! حَدَّثَني أَخُوكَ أَبُو مُحمَّدٍ الحَسَنُ عَنْ أَبِيهِ ـ ثمَّ سَبَقَتْني الدَّمْعَةُ وَ عَلا شَهِيقي ـ فَضَمَّني إِلَيهِ، و قَالَ عليه السلام: حَدَّثَكَ أَنِّي مَقْتُولٌ؟ فَقُلْتُ: نعم، فَلَوْلا نَاوَلْتَ وَ بَايَعْتَ؟

فَقَالَ عليه السلام: حَدَّثَني أَبي عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي، و أَنَّ تُرْبَتي تكونُ بِقُرْبِ تُرْبَتِهِ، فَتَظُنُّ أَنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ؟

وَ اللهِ! لا أُعْطِي الدَّنِيَّةَ عَنْ نَفْسِي أَبَداً، وَ لَتَلْقَيَنَّ فَاطِمَةُ أَبَاهَا شَاكِيَةً مَا لَقِيَتْ ذُرِّيَّتُهَا مِنْ أُمَّتِهِ، وَ لا يَدْخُلُ الجَنَّةَ أَحَدٌ آذاها في ذُرِّيَّتِهَا».[1]

---

۱. الملهوف، ص ۹۹ - ۱۰۰ با تلخيص.

حروف اصلی فعل گاهی سه و گاهی چهار حرف است، که آن را در صورت اوّل، ثلاثی و در صورت دوم، رباعی نامند. هر فعل ثلاثی و رباعی نیز یا حرف زائد ندارد که به آن مجرد گویند، یا حرف زائد دارد که به آن مزید گفته می‌شود.

ملاک در مجرد یا مزید بودن افعال، حروف صیغه اوّل ماضی آنها است. مثال:

۱. ثلاثی مجرد؛ سَمِعَ، يَسْمَعُ، لِيَسْمَعْ، اِسْمَعْ، سُمِعَ، يُسْمَعُ، لِيُسْمَعْ و مانند فعلهای مشخص شدهٔ زیر در گفتار امیر المؤمنین علیه السلام:

مَنْ نَظَرَ في عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ، وَ مَنْ رَضِيَ بِرِزْقِ اللهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلى مَا فَاتَهُ، و مَنْ سَلَّ سَيْفَ البَغْيِ قُتِلَ بِهِ، وَ مَنْ كابَدَ الأُمُورَ عَطِبَ، و مَنِ اقْتَحَمَ اللُّجَجَ غَرِقَ، و مَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ السُّوءِاتُّهِمَ، وَ مَنْ كَثُرَ كلامُه كَثُرَ خَطَاؤُهُ، وَ مَنْ كَثُرَ خَطَؤُهُ قَلَّ حيَاؤُهُ، و مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مٰاتَ قَلْبُهُ، و مَنْ ماتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ... .[1]

۲. ثلاثی مزید؛ از مادهٔ «ع، ذ، ر» مانند: عَاذَرَ، أَعْذَرَ، تَعَذَّرَ، اِعْتَذَرَ، اِسْتَعْذَرَ، يُعَاذِرُ، يُعْذِرُ، يَتَعَذَّرُ، يَعْتَذِرُ، يَسْتَعْذِرُ و مانند فعلهای مشخص شده در گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام:

مَنْ بَالَغَ في الخُصُومَةِ أَثِمَ وَ مَنْ قَصَّرَ فِيهَا ظَلَمَ، و لا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَّقِيَ اللهَ مَنْ خَاصَمَ.[2]

إنْ لَمْ تَكُنْ حَليماً فَتَحَلَّمْ، فإنَّه قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَومٍ إلّا أَوْ شَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُم.[3]

---

۱. نهج البلاغة، حکمت ۳۴۹.
۲. نهج البلاغة، حکمت، ۲۹۸.
۳. نهج‌البلاغة، حکمت، ۲۰۷.

۳. رباعی مجرد؛ مانند: بَحْبَحَ، يُبَحْبِحُ، بَرْبَسَ، يُبَرْبِسُ، حَلْحَلَ، يُحَلْحِلُ، رَعْرَعَ، يُرَعْرِعُ، زَخْزَخَ، يُزَخْزِخُ، زَرْزَرَ، يُزَرْزِرُ، زَلْزَلَ، يُزَلْزِلُ، حَرْجَمَ، يُحَرْجِمُ، حَذْلَمَ، يُحَذْلِمُ، و مانند ﴿زُلْزِلَتْ﴾ در آیهٔ ﴿إذا زُلْزِلَتِ الأَرْضُ زِلْزَالَها﴾ (زلزال / ۱)

۴. رباعی مزید؛ مانند: تَبَحْبَحَ، تَبَرْبَسَ، تَحَلْحَلَ، تَرَعْرَعَ، اِقْرَنْدَحَ، اِقْفَنْشَشَ و مانند ﴿اِطْمَئَنُّوا﴾ در آیه: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا وَرَضُوا۟ بِٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَٱطْمَأَنُّوا۟ بِهَا وَٱلَّذِينَ هُمْ عَنْ ءَايَـٰتِنَا غَـٰفِلُونَ ۞ أُو۟لَـٰٓئِكَ مَأْوَىٰهُمُ ٱلنَّارُ بِمَا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ﴾ (یونس / ۷ـ۸)

بیاموزیم

علمای صرف بر این باورند که زائد واقع شدن حروف در افعال، یا به سبب غرض معنوی است و یا به سبب غرض لفظی.

۱. غرض معنوی:

مقصود از غرض معنوی این است که حرف زائد می‌آید تا معنای کلمه را زیاد کند؛ هر چند زیادی معنا، تأکید و مبالغه باشد؛ مانند:

خَرَجَ (خارج شد) ← **اسْتَخْرَجَ** (طلب خروج کرد).

حَمُرَ (سرخ شد) ← **احْمَرَّ** (بسیار سرخ شد).

۲. غرض لفظی:

مقصود از غرض لفظی این است که گاهی حرفی به اصول کلمه اضافه می‌شود و آن را به رباعی ملحق می‌سازد تا سجع کلام یا قافیهٔ شعر هماهنگ شود، بدون آنکه در معنا تغییری ایجاد شود؛ مانند: شَمَلَ (جمع آوری کرد) ← **شَمْلَلَ** (جمع آوری کرد).

البته در الحاق، غرضهای دیگری نیز (مانند مبالغه یا معنای بابهای رباعی) وجود دارد؛ ولی مهمترین آن، رعایت سجع و قافیه است. شایان ذکر است فعلی که به بابی از بابهای رباعی ملحق می‌شود، مثل افعال آن باب صرف می‌شود.

غرضهای زائد واقع شدن حروف در اسمها، در «بیاموزیم» درس آینده خواهد آمد.

پرسش و تمرین

۱. ثلاثی مجرد و مزید را تعریف کنید.

۲. با مراجعه به لغتنامه، برای هر یک از افعال ثلاثی مجرد، ثلاثی مزید، رباعی مجرد و رباعی مزید پنج مثال بنویسید.

۳. ملاک در مجرد یا مزید بودن افعال چیست؟

۴. هر یک از کلمات زَحْزَحَ، یَقْعُدُ، اِسْتَخْرَجَ و اِجلِسْ به ترتیب.... هستند.

الف) ثلاثی مجرد، رباعی مجرد، ثلاثی مزید، ثلاثی مزید

ب) رباعی مجرد، ثلاثی مزید، ثلاثی مزید، ثلاثی مجرد

ج) رباعی مجرد، ثلاثی مجرد، ثلاثی مزید، ثلاثی مجرد

د) ثلاثی مزید، ثلاثی مزید، رباعی مزید، ثلاثی مزید

۵. نوع ساختار افعال زیر را بنویسید.

اَللّهُمَّ إنّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِنْ مَظْلُومٍ ظُلِمَ بِحَضْرَتي فَلَمْ أَنْصُرْهُ وَ مِنْ مَعْرُوفٍ أُسْدِيَ إِلَيَّ فَلَمْ أَشْكُرْهُ، وَمِنْ مُسِيءٍ اعْتَذَرَ إِلَيَّ فَلَمْ أَعْذِرْهُ، وَ مِنْ ذِي فاقَةٍ سَأَلَني فَلَمْ أُوثِرْهُ، وَ مِنْ حَقِّ ذي حَقٍّ لَزِمَني لِمؤْمِنٍ فَلَمْ أُوَفِّرْهُ، وَمِنْ عَيْبِ مؤْمِنٍ ظَهَرَلي فَلَمْ أَسْتُرْهُ، وَ مِنْ كُلِّ إِثْمٍ عَرَضَ لي فَلَمْ أَهْجُرْهُ. (صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۳۸)

۶. فعلهای متن درس را مشخص کنید و در جدولی مانند جدول زیر بنویسید.

افعال ثلاثی مجرد	ترجمه	ثلاثی مزید	حروف اصلی	حروف زائد	ترجمه

درس پنجم

ساختار اسم

اللَّهُمَّ! صلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وارزُقْني الرَّغْبَةَ في العَمَلِ لَكَ لِآخِرَتي، حتّىٰ أَعْرِفَ صِدْقَ ذٰلِكَ مِنْ قَلْبي، و حتّى يَكونَ الغَالِبُ عَلَيَّ الزُّهْدَ في دُنْيايَ، و حَتّىٰ أعْمَلَ الحَسَناتِ شَوْقاً، وَ آمَنَ مِنَ السَيِّئاتِ فَرَقاً و خَوْفاً، وَ هَبْ لي نُوراً أَمْشِي بِهِ في النَّاسِ، وَأَهْتَدِي بِهِ في الظُّلُمَاتِ، و أَسْتَضِيءُ بِهِ مِنَ الشَّكِّ و الشُّبُهَاتِ.

اللّهُمَّ! قَدْ تَعْلَمُ مَا يُصْلِحُني مِنْ أَمْرِ دُنْيَايَ و آخِرَتي، فَكُنْ بِحَوَائِجي حَفِيّاً.

اللّهُمَّ! صلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وارزُقْني الحَقَّ عِنْدَ تَقْصِيري في الشُّكْرِ لَكَ، بِمَا أَنْعَمْتَ عليَّ في اليُسْرِ و العُسْرِ، و الصِّحَّةِ و السَّقَمِ، حَتّىٰ أَتَعَرَّفَ مِنْ نَفْسي رَوْحَ الرِّضَا و طُمَأْنِينَةَ النَفسِ مِنّي بِما يَجِبُ لَكَ فِيمَا يَحْدُثُ في حَالِ الخَوفِ و الأَمْنِ و الرِّضَا و السُّخْطِ و الضُّرِّ و النَّفْعِ.

اللّهُمَّ! صلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وارزُقْني سَلامَةَ الصَّدْرِ مِنَ الحَسَدِ حتّىٰ لا أَحْسُدَ أَحَداً مِنْ خَلْقِكَ عَلىٰ شَيءٍ مِنْ فَضْلِكَ، وَ حَتّىٰ لا أرَىٰ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِكَ عَلىٰ أحدٍ مِنْ خَلْقِكَ في دِينٍ أَوْ دُنْيا أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ تَقْوَى أَوْ سَعَةٍ أَوْ رَخاءٍ إلّا رَجَوْتُ لِنَفْسي أفْضَلَ ذٰلِكَ بِكَ و مِنْكَ، وَحْدَكَ لا شَريكَ لَكَ.[1]

---

[1]. صحيفهٔ سجّاديّه، دعای ۲۲.

حروف اصلی اسم را سه یا چهار یا پنج حرف تشکیل می‌دهند که به ترتیب به آن ثلاثی، رباعی و خماسی گویند. هر یک از این اقسام نیز یا حرف زائد ندارند که به آن مجرد گویند یا اینکه دارای حرف زائدند که به آن مزید گویند:

۱. ثلاثی مجرد؛ مانند: صَقْرٌ، جِذْعٌ، بُرْدٌ، جَبَلٌ، كَتِفٌ، رَجُلٌ، رُبَعٌ، أُسُدٌ، جِلِبٌ، عِلْمٌ، حِلْمٌ، ضَرْبٌ، شَتْمٌ، كُلٌّ، مِثْلٌ، غَيْرٌ و مانند اسمهای مشخص شده در عبارات زیر:

﴿رِجَالٌ لاَ تُلْهِيهِمْ تِجَـٰرَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ وَإِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءِ ٱلزَّكَوٰةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ ٱلْقُلُوبُ وَٱلْأَبْصَـٰرُ﴾ (نور / ۳۷)

الحَجَرُ الغَصِيبُ في الدَّارِ رَهْنٌ على خَرابِها.[۱]

خِيارُ خِصَالِ النِّساءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ: الزَّهْوُ و الجُبْنُ و البُخْلُ...[۲]

۲. ثلاثی مزید؛ مانند: عَالِمٌ، مَعْلُومٌ، عَلاَّمَةٌ، عَلِيمٌ، أَعْلَمُ مِـنْ، مُـعَلِّمٌ، مُـتَعَلِّمٌ، اِسْـتِعْلامٌ، اِعْتِلامٌ، تَعْلِيمٌ، إِعْلامٌ، تَعَلُّمٌ، مَعْلَمٌ، مُسْتَعْلِمٌ، تَعَالُمٌ، مُتَعَالِمٌ.

نَاصِح، مُنْصِف، هَبَاب، مَلائِكَة، رَوْحَانِيِّينَ، حُمَّال، زُلْفَة، قَبَائِل، طَعَام، شَرَاب، تَـقْدِيس، بُطُون، أَطْبَاق، سَمَاوَات، أَرْجَاء، غَفَلات، آلاء، كِبْرِيَاء، عِبَادَة، تَمَام، خُزَّان، رِجَـال، أَنْـبِيَاء، رُجَيْل و مانند اسم‌های مشخص شده در آیه ﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ تَرَىٰهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَ ٰنًا سِيمَاهُمْ فِى وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ ذَ ٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِى ٱلتَّوْرَىٰةِ وَمَثَلُهُمْ فِى ٱلْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسْتَغْلَظَ فَٱسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعْجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلْكُفَّارَ وَعَدَ ٱللَّهُ

---

۱. نهج البلاغة، حكمت ۲۴۰.

۲. نهج‌البلاغة، ۲۳۴.

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّـٰلِحَـٰتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ (فتح / ۲۹).

۳. رباعی مجرد؛ مانند: جَعْفَر، زِبْرِج، بُرْثُن، قِمَطْر، سَلْهَب، دِرْهَم، هِجْرَع، عَرْتَن، فِطَحْل، دِلِمز، خُبَعَث،[1] زَلَزِل.

۴. رباعی مزید: مانند: زِلزال، تَدَحْرُج، اِطمِينَان، مُتَزَلْزِل، زَلازِل، جُعَيفِر، جَعَافِر، قِرطَاس، قَرْقَرىٰ، قَهقَرىٰ.

۵. خماسی مجرد؛ مانند: جَحْمَرِش، قَهبَلِس، خُزَعْبِل، فَرَزْدَق، سَفَرْجَل، قِرْطَعْب، سِبَعْطَر، هُنْدَلِق.

۶. خماسی مزید؛ مانند: قِرْطَبُوس، قَبَعْثرىٰ، عَضْرَفُوط، سُفَيْرِج، سَفَارِج، عَنْدَبيل.

نکته: تعداد اسمهای خماسی مجرد و مزید نسبت به دیگر اقسام، اندک است.

---

۱. این وزن در رباعی مجرد، نادر است.

بیاموزیم

ملحق شدن حروف زائد به حروف اصلی در اسم، به سبب یکی از غرضهای زیر است:

۱. برای ساختن مثنی، جمع، مؤنث، مصغّر و منسوب؛ مانند:
رَجُل ← رَجُلانِ، رجال، رجلة، رُجَيْل، رَجُليّ.

۲. به منظور تبدیل شدن به یکی از مشتقات؛ مانند:
عِلْم ← عالم، معلوم، علّامة، أَعلم، عليم، استعلام،[۱] معلّم، متعلّم.

۳. برای هر دو علت سابق؛ مانند:
حُسْن ← مُحْسِنان،[۲] مُحْسِنُونَ، مُحْسِنَة.

۴. برای الحاق به وزن دیگر ابنیه اسم، که به غرض مبالغه یا رعایت وزن شعر و سَجْع صورت می‌گیرد؛ مانند: قَهْقَر ← قَهْقَرىٰ، أرْط ← أرْطىٰ، قَهْمَزْ ← قَهْمَزىٰ.

توجه: در هر حال، کلمه‌ای که ملحق می‌شود، در احکام تصغیر، نسبت، اعلال، ادغام و... در حکم کلمات آن باب است.

۵. گاهی نیز افزودن حرفی به اصول کلمه برای امور دیگری چون: تعریف، ترکیب، وحدت، تعویض و مبالغه است؛ مانند: الكتاب، المدينة، سيبويه، بعلبك،

إقوام ← إقامة	سَفارج ← سفاريج
بَقَر ← بَقرة	كَلِم ← كلمة
عرب ← عربيّ	نَعْج ← نعجة
تمر ← تمرة	علّام ← علّامة
وِعْد ← عِدَة	كَمْء ← كمْأَة

---

۱. برخی، مصدر ثلاثی مزید را مشتق از فعل خودش می‌دانند و فعل مزید را مشتق از مصدر مجرد؛ به هر حال، چه با واسطه و چه بی واسطه، مصدر مزید مشتق از مصدر مجرد است. ناگفته نماند که بسیاری از علمای صرف، فعل را نیز از مصدر مشتق می‌دانند.

۲. در حقیقت، در کلمهٔ محسنان، «میم» برای رساندن معنای اسم فاعل، «الف و نون» برای فهماندن تثنیه و همزهٔ حذف شدهٔ باب افعال برای رساندن معنای تعدیه است. پس در این مثال، سه معنا، زائد بر اصل کلمه است. همچنین از کلمه حُسَيْنان، معنای صفت مشبهه، تثنیه و تصغیر فهمیده می‌شود. این کلمات در کلام عرب فراوانند.

پرسش و تمرین

۱. اسم ثلاثی مجرد و رباعی مزید را تعریف کنید و تفاوتهای میان آن دو را بر شمارید.

۲. حروف زائد در اسم، برای چه غرضی اضافه می‌شوند؟

۳. ساختار هر یک از اسمهای زیر را مشخص کنید.

آبار، أُبْلُم، حُبارىٰ، تِمِلّاق، فُطور، قِرطاس، قِرطَبوس، صِفّين، هِنْدَب، يَنْبوع، مَسيل، مُستَهْزِئ، مُصْحَف، قُنْعَان، عَليّ، مَذَمَّة، مَشاهد، عَتَبات، عِفْريت، عُنْفُوَان، دِغْبِل.

۴. به متن درس مراجعه و جدول زیر را کامل کنید.

اسم ثلاثی مجرد	ترجمه	اسم ثلاثی مزید	حروف اصلی	حروف زائد	ترجمه

۵. نوع ساختار اسمهای مشخص شدهٔ زیر را بنویسید.

اَللّٰهُمَّ و أَيُّما غازٍ غَزاهُم مِنْ **أَهْلِ مِلَّتِكَ** أَوْ **مُجاهِدٍ** جَاهَدَهُم مِنْ **أَتْباعِ سُنَّتِكَ** لِيَكُونَ دِينُكَ الأَعْلىٰ وَ حِزْبُكَ الأَقْوى و **حَظُّكَ** الْأَوفىٰ فَلَقِّهِ **الْيُسْرَ** و هَيِّیءْ لَهُ الأَمْرَ وَ تَوَلَّهُ بِالنُّجْحِ و تَخَيَّرْلَهُ **الأَصْحابَ** واسْتَقْوِ لَهُ **الظَّهْرَ** و أَسْبِغْ عَلَيْهِ فِي **النَّفَقَةِ** وَ مَتِّعْهُ **بِالنَّشاطِ** و أَطْفِ عَنْهُ **حَرارَةَ** الشَّوْقِ و أَجِرْهُ مِنْ **غَمِّ** الْوَحْشَةِ و أَنْسِهِ **ذِكْرَ** الأَهْلِ و **الْوَلَدِ**

(صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۲۷).

درس ششم

وزن

اللّهُمَّ اجْعَلْني أَخْشَاكَ، كأنّي أرَاكَ، و أسْعِدْنِي بِتقوَاكَ، ولا تُشْقِني بِمَعْصِيَتِكَ، وَ خِرْلي فى قَضَائِكَ، وَ بَارِكْ لِي فِي قَدَرِكَ، حَتّى لا أُحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخّرْتَ، وَلا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ.

اللّهُمَّ! اجْعَلْ غِنايَ في نَفْسِي، وَالْيَقِينَ في قَلْبي، وَ الإخْلاصَ فِي عَمَلي، وَ النُّورَ في بَصَري، وَالبَصيرَةَ فِي دِينِي، وَ مَتِّعْني بِجَوارِحي، وَ اجْعَلْ سَمْعِي وَبَصَري الوَارِثَيْنِ مِنّي، وَانْصُرْنِي عَلى مَنْ ظَلَمَنِي، وَ أَرِني فِيهِ ثَارِي وَ مَأْرَبي، وَأَقِرَّ بِذَلِكَ عَيْني.

اللّهُمَّ اكْشِفْ كُرْبَتي، واسْتُرْ عَوْرَتي، وَاغْفِرْلي خَطِيئَتي، وَاخْسَأْ شَيْطَاني، وَفُكَّ رِهانِي، وَاجْعَلْ لِي يا إلهي الدَّرَجَةَ العُلْيَا فِي الآخِرَةِ وَ الأُولىٰ.

إلهي! فَلا تُحْلِلْ عَلَيَّ غَضَبَكَ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ غَضِبْتَ فَلا أُبالي سِواكَ غَيْرَ أَنَّ عافِيَتَكَ أَوْسَعُ لي، فَأَسْأَلُكَ -يا رَبِّ- بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذي أَشْرَقَتْ لَهُ الأَرْضُ وَ السماواتُ، وَ كُشِفَتْ بِهِ الظُّلُمَاتُ، وَصَلُحَ بِهِ أَمْرُ الأَوَّلِينَ وَ الآخِرِينَ، أنْ لا تُمِيتَني علىٰ غَضَبِكَ، وَلا تُنْزِلْ بِي سَخَطَكَ. لَكَ العُتْبىٰ، لَكَ العُتْبىٰ، حَتّىٰ تَرضَى قَبْلَ ذٰلِكَ، لا إلٰه إلّا أنْتَ.[1]

---

۱. دعای امام حسین علیه‌السلام در روز عرفه، (بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۲۱۸ ـ ۲۲۰).

برای نشان دادن حروف اصلی و زائد و اصل کلمات(قبل از تغییر صرفی)، از وزن استفاده می‌شود. استفاده از وزن در سرعت فهم، نقش بسزایی دارد؛ برای مثال، وقتی می‌گوییم «**یَقُولُ**» بر وزن «**یَفْعُلُ**» است، به مخاطب می‌فهمانیم که:

اولاً؛ حرف اوّل زائد است.

ثانیاً؛ حرکت «واو» به «قاف» منتقل شده است.

ثالثاً؛ از آنجا که وزن «**یَفْعُلُ**» یکی از وزنهای فعل مضارع معلوم ثلاثی مجرد است، «**یَقُولُ**» فعل مضارع معلوم است.

پس شنونده با شنیدن کلمه «**یَفْعُلُ**»، سه مطلب را متوجه می‌شود.

قوانین وزن

برای نشان دادن وزن یا هیأت و شکل کلمه، به ترتیب، مراحل زیر انجام می‌پذیرد:

۱. به جای حروف اصلی کلمه به ترتیب (فاء، عین، لام) قرار می‌گیرد. اگر کلمه بیش از سه حرف اصلی داشته باشد، لام تکرار می‌شود. حرکت و سکون هر یک از حروف وزن، مطابق با حرکت و سکون حرفی است که مقابل آن قرار می‌گیرد. به وزن کلمات زیر توجه کنید:

عَلِمَ ← فَعِلَ	**حَسُنَ ← فَعُلَ**
ذَهَبَ ← فَعَلَ	**دَحْرَجَ ← فَعْلَلَ**
بُرْثُن ← فُعْلُل	**جَعْفَر ← فَعْلَل**
قِمَطْر ← فِعَلّ	**دِرْهَم ← فِعْلَل**
زِبْرِج ← فِعْلِل	**جُخْدَب ← فُعْلَل**

سَفَرْجَل ← فَعَلَّل قُذَعْمِل ← فُعَلِّل

جَحْمَرِش ← فَعْلَلِل قِرْطَعْب ← فِعْلَلّ

فَلْس ← فَعْل غَرَس ← فَعَل

كَتِف ← فَعِل عَضُد ← فَعُل

حِبْر ← فِعْل عِنَب ← فِعَل

إِبِل ← فِعِل قُفْل ← فُعْل

صُرَد ← فُعَل عُنُق ← فُعُل

۲. اگر کلمه‌ای حرف زائد داشته باشد، در وزن نیز خود حرف زائد ذکر می‌شود[1]:

قَاتِل ← فَاعِل يَعْلَمُ ← يَفْعَلُ

إِجْلِوَّاذ ← إِفْعِوَّال جَعَافِر ← فَعَالِل

مُسْتَخْرِج ← مُسْتَفْعِل مُحْسِن ← مُفْعِل

قَبَعْثَرَىٰ ← فَعَلَّلَىٰ تَدَحْرَجَ ← تَفَعْلَلَ

اگر حرف زائد تکرار حرف اصلی باشد ـ چه حرف زائد برای الحاق به وزن دیگر باشد، مانند قَرْدَدَ، و چه برای الحاق نباشد: مانند قَتَّلَ ـ در وزن نمی‌آید؛ بلکه در صورت اوّل، معادل حرف اصلی تکرار می‌گردد و در صورت دوم، معادل حرف اصلی، مُشَدَّد می‌شود[2]:

قَرْدَدَ ← فَعْلَلَ قَتَّلَ ← فَعَّلَ قَتَّال ← فَعَّال

---

۱. در وزن باب افتعال خصوصیتی وجود دارد که در مبحث بابهای مزید خواهد آمد.

۲. شرح الشافية، ج ۱، ص ۱۲. البته برخی معتقدند که اگر در صورت اوّل، تکرار معادل موجب ایجاد وزن نادر شود، خود حرف آورده می‌شود؛ مانند: بُطْنَان بر وزن فُعْلان.

۳. در کلماتی که در آنها تغییرات صرفی نوع دوم (تغییرات لفظی [۱] که در تعریف صرف گفته شد) صورت گرفته است، ابتدا باید حرکات و حروف به اصل خود باز گردند[۲]، سپس وزن کلمه، مطابق آن ذکر شود؛ مانند:

قال ← قَوَلَ ← فَعَلَ یَبِیعُ ← یَبْیِعُ ← یَفْعِلُ
بِیعَ ← بُیِعَ ← فُعِلَ یَقُولُ ← یَقْوُلُ ← یَفْعُلُ
یُقَالُ ← یُقْوَلُ ← یُفْعَلُ رَدَّ ← رَدَدَ ← فَعَلَ
دَعَا ← دَعَوَ ← فَعَلَ یَوَدُّ ← یَوْدَدُ ← یَفْعَلُ
سَیِّد ← سَیْوِد [۳] ← فَیْعِل

نکته: برای تعیین وزن، در دو مورد نیازی به بازگشت به اصل نیست:

۱. هر گاه بر اثر تغییرات لفظی، یکی از حروف اصلی حذف شده باشد، که در این صورت، معادل آن نیز در وزن حذف می‌شود؛ مانند:

قُلْ ← فُلْ بِعْ ← فِلْ یَدِ ← فَعِ یَعِدُ ← یَعِلُ
سَفَارِج [۴] ← فَعَالِل «لَمْ»یَقُلْ ← «لَمْ» یَفُلْ «لَمْ»یَدْمِ ← «لَمْ» یَفْعِ

۲. هر گاه برخی از حروف اصلی از موضع خود جا به جا شده باشند[۵]، که در این

---

۱. تغییرات مربوط به اعلال و ادغام و تخفیف همزه از این نوع است، که در مباحث آینده به آن خواهیم پرداخت.

۲. البته این در صورتی است که قواعد ادغام و اعلال، باعث تغییر وزن کلمه شده باشد. بنابراین کلمه‌ای مانند «دُعِیَ» که در اصل «دُعِوَ» بوده، نیازی به بازگشت به اصل ندارد؛ زیرا وزن هر دو کلمه، یکی است.

۳. صفت مشبهه بر وزن فَیْعِل.

۴. جمع «سفرجل» است که «لام» آن حذف شده است.

۵. این تغییرات و جابه جایی‌ها قاعده معینی ندارد؛ از این رو فقط، در همین جا به آن اشاره شد؛ هر چند این مورد را مستثنی از تغییرات نوع دوم ذکر کرده‌ایم.

صورت، معادل آن در وزن نیز جابه‌جا می‌شود[1]. همچنین حرکات با توجّه به کلمهٔ فرعی گرفته می‌شود؛ مانند:

جاهٌ (از وَجْهٌ) ← عَفَلٌ

فَاءَ، يَفَاءُ (از فَأَی، يَفْأَیٰ) ← فَلَعَ، يَفْلَعُ

ناءَ، يَنَاءُ (از نَأَی، يَنْأَیٰ) ← فَلَعَ، يَفْلَعُ

اِمْضَحَلَّ (از اِضْمَحَلَّ) ← اِعْفَلَلَّ

اِكْرَهَفَّ(از اِكْفَهَرَّ) ← اِفْلَلَعَّ

بیاموزیم

۱. در مصغّر اسم چهار حرفی، به جای حرف دوم و سوم، «عین» قرار می‌گیرد؛ اگر چه حرف دوم از حروف اصلی کلمه نباشد؛[2] مانند:

دِرْهَم ← دُرَیْهِم ← فُعَیْعِل   ضَارِب ← ضُوَیْرِب ← فُعَیْعِل

۲. در وزن، ضمایری که به فعل متصل می‌شوند، در حکم حرف زائد هستند. پس کلمهٔ «يَضْرِبُون» بر وزن «يَفْعِلُون» است.[3]

---

۱. شرح الشافية، ج ۱، ص ۲۱، ۲۲؛ شرح النظام، ص ۲۶ - ۲۷، ملاکهایی را برای یافتن قلب مکانی مطرح کرده‌اند.

۲. ر.ک: شرح الشافية، ج ۱، ص ۱۴.

۳. برای تحقیق بیشتر دربارهٔ وزن کلمات، ر.ک: شرح الشافية، ج ۱، ص ۲۴-۱۰؛ شرح النظام، ص ۲۷-۲۱؛ شرح ابن عقيل، ص ۵۹۹-۵۹۷.

پرسش و تمرین

۱. وزن حروف اصلی و زائد کلمهٔ چگونه تعیین می‌شود؟

۲. کلمه‌ای که برخی از حروف اصلی‌اش جابه‌جا و یا حذف شده است، در وزن چه حکمی پیدا می‌کند؟

۳. برای تعیین وزن حروفی که تکرار حرف اصلی‌اند، چه باید کرد؟

۴. وزن کلمات زیر را بنویسید.

الف) صَحراء، ضُحیٰ، صُرَدَان، مَعْصِیَة، نَرجِس، وِداع، آبِر، أرطیٰ، أَیْکة، آیَة، بُهلُول، جَبَروت، صِنْوان، آدَر، أُخْت، قِسِيّ.

ب) أَدِمَ، وَرَأَ، ناعَ، هَیُوَ، یَرمِي، تَجَرَّعَ، تَرَهْوَكَ، اِسْتَرْفَعَ، اِزْدَرَعَ، اِكْتَسَبَ، اِطَّلَبَ، اِعْلَوَّطَ، اِشْتَرَیْنَا.

۵. با توجه به متن آغاز درس، جدول زیر را کامل کنید.

کلماتی که حرف زائد ندارند	وزن	ترجمه	۲۰ کلمه که حرف زائد دارد	حروف زائد	وزن	ترجمه	کلماتی که در آنها تغییرات صورت گرفته	نوع تغییر	وزن

درس هفتم

پنج اصطلاح صرفی

إلهي! لا تُؤَدِّبْنِي بِعُقُوبَتِكَ.

وَلا تَمكُرْبِي في حِيلَتِكَ.

مِنْ أَيْنَ لِيَ الْخَيْرُ، يا رَبِّ! وَلا يُوجَدُ إلّا مِنْ عِنْدِكَ.

و مِنْ أَيْنَ لِيَ النَّجاةُ، ولا تُسْتَطَاعُ إلّا بِكَ.

لا الَّذي أَحْسَنَ اسْتَغْنَى عَنْ عَوْنِكَ وَ رَحْمَتِكَ، ولا الَّذي أَسَاءَ، واجْتَرَأَ عَلَيْكَ، ولَمْ يُرْضِكَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِكَ.

يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ...! بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَدَعَوْتَنِي إِلَيْكَ، ولَوْ لا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ.

الحَمْدُ لِلّهِ الّذِي أدْعُوهُ فَيُجِيبُنِي، وَ إنْ كُنْتُ بَطِيئاً حِينَ يَدْعُونِي.

الحَمْدُ لِلّهِ الّذِي أسألُهُ فَيُعْطِينِي، وَ إنْ كُنْتُ بَخِيلاً حِينَ يَسْتَقْرِضُنِي.

الحَمْدُ لِلّهِ الّذِي أُنادِيهِ كُلَّما شِئْتُ لِحَاجَتِي، وَ أَخْلُو بِهِ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي، بِغَيْرِ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي.[1]

---

۱. بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۸۲، دعای ابوحمزهٔ ثمالی.

برای کلمه با توجه به چگونگی حروف اصلی آن پنج اصطلاح وجود دارد که عبارتند از: معتل، صحیح، مهموز، مضاعف و سالم.

معتل

کلمه‌ای است که در حروف اصلی آن علّه (واو، یاء، الف منقلبه) باشد[۱]؛ هر چند حرف علّه، حذف یا به حرف دیگری تبدیل شده باشد؛ مانند: **قُلْ، قائِلٌ، اتَّحَدَ.**[۲]

معتل بر هفت قسم است:

۱. معتل الفاء که مثال نامیده می‌شود؛ مانند: **وَحَدَ، أَوْحَدَ، إِتَّحَدَ، وَاحِدٌ، وَحْدَةٌ، مَوْحَدٌ، يَسَرَ، إِتَّسَرَ، يَاسِرٌ، وَدَّ، يَوَدُّ.**

۲. معتل العین که اجوف نامیده می‌شود؛ مانند: **مَالَ، يَمِيلُ، مَيَّلَ، مَائِلٌ، تَمايُلٌ، زَارَ، زَوَّرَ، تَزَاوَرَ، زِيرَةٌ، مَزارٌ، مَيِّتٌ، كادَ، قَالَ، قَائِلٌ، قُلْنَ.**

۳. معتل اللام که ناقص نامیده می‌شود؛ مانند: **عَفَیٰ، عَفَاءٌ، عَفُوٌّ، سَنَاءٌ، بَأَیٰ، تَبْي.**

۴. معتل الفاء و العین؛ مانند: **وَیْبٌ، وَیْكٌ، وَیَّلَ، وَائِلٌ، يَوْمٌ، يَومَانِ، يَاوَمَ.**

۵. معتل العین و اللام؛ مانند: **نَویٰ، نِيَّةٌ، هَویٰ، أَهْویٰ، هَوَاءٌ، حَيٌّ، حَيَاءٌ.**

قسم چهارم و پنجم را لفیف مقرون نامیده‌اند.

۶. معتل الفاء و اللام که آن را لفیف مفروق نامیده‌اند؛ مانند:

وَأَیٰ، وَجَیٰ، وَحَیٰ، وَدیٰ، يَدیٰ، التَوارِي، المُتَوارِي.

---

۱. کلمه‌ای که افزون بر حرف علّه، مشتمل بر همزه و تضعیف باشد، معتل نامیده می‌شود هر چند به آن مهموز و مضاعف نیز گفته می‌شود.

۲. برخی معتقدند اگر حرف زائد کلمه نیز از حروف علّه باشد، کلمه معتل خواهد بود. پس کلماتی مثل: ضارب، مضروب، یضرب معتل هستند. اما این سخن، خلاف اصطلاح مشهور است؛ هر چند حرف علّه زائد نیز گاهی در تصغیر کلمه یا مجهول شدن برخی از بابها تغییر می‌کند.

«اللَّهُمَّ يَا كافِيَ الفَرْدِ الضَّعِيفِ وَ وَاقِيَ الأَمْرِ المَخُوفِ».[۱]

۷. معتل الفاء و العین و اللام؛ مانند: یَاوِيّ از (ي. و. ي) و يَيًّا از (ي. ي. ي).

نکته: معتلّی را که در آن تغییر صورت گرفته، «معلّ» گویند. پس کلماتی مانند: يَوْمٌ، مَوْتٌ و وَعَدَ فقط معتل، و کلماتی مانند: قَال، بِيعَ و يَعِدُ «معلّ» نیز به شمار می‌آیند.

بیاموزیم

«الف» در لغت عرب یا حرف اصلی است یا حرف زائد؛ در صورت اوّل همیشه منقلبه می‌باشد و در صورت دوم همیشه غیر منقلبه .

صحیح

کلمه‌ای است که هیچ یک از حروف اصلی آن علّه نباشد (چه همزه و تضعیف داشته باشد و چه نداشته باشد)؛ مانند: أبصارٌ، نَظَرَ، سُبْحَان، عِبَادَةٌ، رُسُلٌ، أشْلَنَ، جِبالٌ، شَمِتَ، رَغِبَ، أَمَرَ، رَدَّ، إحسانٌ، أنْفَقَ، تَفَضُّلٌ، ذَهَبَ، نَصَرَ، مَقْتُولٌ، حَسَّنَ.

و مانند کلمات مشخص شده در عبارات زیر:

۱. لا تَرْفَعْنِي في النّاس دَرَجَةً إلّا حَطَطْتَني عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَها.[۲]

۲. فَمَنْ أجْهَلُ مِنِّی يَا إلهي! بِرُشْدِه.[۳]

۳. النّاسُ ثلاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبّانِيٌّ، و مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجاةٍ و هَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ.[۴]

---

۱. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۲۱.
۲. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۲۰.
۳. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۱۶.
۴. نهج البلاغة، حکمت ۱۴۷.

مهموز

کلمه‌ای است که در حروف اصلی آن همزه باشد[۱] (چه حرف علّه و تضعیف داشته باشد و چه نداشته باشد)؛ مانند: أَثَرَ، مَأْثُورٌ، بَأَجَ، بَرَأَ، أَمَرَ، سَأَلَ، رَأىٰ، دائِبٌ، دَؤُوبٌ، أَثَّ، أَتىٰ.

و مانند کلمات مشخص شده در عبارات زیر:

﴿وَمَن يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ﴾ (نساء / ۱۱۱)

وَ امْلأْ لَنَا مَا بَيْنَ طَرَفَيْهِ حَمْداً وَ شُكْراً وَ أَجْرَاً.[۲]

التُّقَى رَئِيسُ الأَخْلاقِ.[۳]

مضاعف

کلمه‌ای است که دو حرف اصلی آن مشابه و کنار یکدیگر باشند[۴] (چه همزه و حرف علّه داشته باشد و چه نداشته باشد)[۵]؛ مانند: غَضَّ، مَدَّ، ظَنَّ، وَدَّ، رَدَدْنَ، يَمْدُدْنَ، أَثَّ، رُدَّ، يَضِرُّ، تَدُلُّ، أَحَبَّ، تَمُدُّ، خَبَّةٌ، قِلَّةٌ، رادٌّ، دالٌّ، مَحَبَّةٌ، مَوَدَّةٌ.

و مثل کلمات مشخص شده در عبارات زیر:

السَّلامُ عَلَيْكَ مِنْ قَرِينٍ جَلَّ قَدْرُهُ مَوجُوداً.[۶]

---

۱. هر چند همزه قلب به حرف علّه شده و یا اینکه حذف شده باشد؛ مانند: إيمان، كُلْ، سَلْ.

۲. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۶. ۳. غرر الحکم، ح ۵۹۲۱.

۴. تضعیف به این صورت در غیر ثلاثی وجود ندارد. البته در ملحقات رباعی گاهی دو حرف مثل هم در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند؛ ولی با این وجود قواعد تضعیف در آنها جریان ندارد؛ مانند: شملل و جلبب. نکته دیگر این که: به کلماتی مانند: وَدُود، مَحْبُوب، دَلیل ـ که بین دو حرف اصلی متشابه آن فاصله افتاده است ـ نیز مضاعف گویند.

۵. با توجه به این تعریف، کلماتی مثل عَلَّم، قتَّل، علّامة، متعلّم و معلّم مضاعف نیستند؛ بلکه این قبیل کلمات از اوزان تضعیف هستند. ۶. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۴۵.

السَّلامُ عَلَيْكَ مِنْ أَلِيفٍ آنَسَ مُقْبِلاً فَسَرَّ وَ أَوْحَشَ مُنْقَضِياً فَمَضَّ.[۱]

سُبْحانَكَ لا رادَّ لِمَشِيَّتِكَ و لا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِكَ.[۲]

نکته‌ها

۱. در رباعی به کلمه‌ای که دو حرف آخر آن ـ به ترتیب ـ مانند دو حرف اوّل باشد، مضاعف گویند؛ مانند:

زَلْزَلَ، زَأْزَأَ، بَخْبَخَ، بَرْبَرَ، رَقْرَقَ، هَجْهَجَ، هَسْهَسَ، زَمْزَمَ، زَمْزَمَةٌ، هَسْهَسَةٌ.

۲. به کلمه مضاعفی که در آن ادغام صورت گرفته، «مدغم» گویند.

سالم

کلمه‌ای است که هیچ یک از حروف اصلی آن، علّه، مهموز و مضاعف نباشد؛ مانند:

ذَهَبَ، نَصَرَ، جَبَّلَ، جَحَدَ، حَدَثَ، حَصُورٌ، حَصِيرٌ، إِنْحَصَرَ، حِصَارٌ، خَدَبَ، دَمَلَ، دُمَلٌ، رَجُلٌ، أرْجُلٌ، شَعَرَ، عَقَلَ، مَعْقُولٌ.

و مانند کلمات مشخص شده در عبارات زیر:

﴿هُوَ ٱلَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ ٱلْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُشْرِكُونَ﴾ (صف / ۹)

اللهُمَّ و أَنْطِقْنِي بِالْهُدَىٰ، وَ أَلْهِمْنِي التَّقْوَى، وَ وَفِّقْنِي لِلَّتِي هِيَ أَزْكَىٰ، واسْتَعْمِلْنِي بِما هُوَ أَرْضَىٰ.[۳]

طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ المَعَادَ و عَمِلَ لِلْحِساب وَ قَنِعَ بِالكَفَافِ وَ رَضِيَ عَنِ الله.[۴]

---

۱. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۴۵.

۲. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۴۷.

۳. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۲۰.

۴. نهج البلاغة، حکمت ۴۴.

پرسش و تمرین

۱. چه تفاوتی میان کلمه صحیح و سالم است؟

۲. آیا ممکن است کلمه‌ای هَم مهموز باشد و هم مضاعف؟ مثال بزنید.

۳. آیا ممکن است کلمه معتل، مهموز نیز باشد؟ مثال بزنید.

۴. جدولی همانند جدول زیر رسم، و با مراجعه به متن آغاز درس، آن را کامل کنید.

کلمات معتل	نوع آن	ترجمه	کلمات مضاعف	ترجمه	کلمات مهموز	ترجمه	کلمات سالم	ترجمه	کلمات صحیح	ترجمه

۵. هر یک از کلمات رَدَّ، أَمَرَ، مَسْؤول و حاکم به ترتیب.... هستند.

الف) صحیح، صحیح، صحیح، سالم　　ج) مضاعف، مهموز، مهموز، سالم

ب) مضاعف، سالم، مهموز، معتل　　د) الف و ج هر دو درست است

۶. معتل، صحیح، مهموز، مضاعف، و سالم را در مورد کلمات مشخص شده، بنویسید.

اللهُمَّ إنّی أعُوذُبِكَ مِنْ هَيَجانِ الحِرْصِ وَ سَوْرَةِ الغَضَبِ وَ غَلَبَةِ الحَسَدِ وَ ضَعْفِ الصَّبْرِ وَقِلَّةِ القَناعَةِ و شَكاسَةِ الخُلْقِ وَ إلحاحِ الشَّهْوةِ وَ مَلَكَةِ الحَمِيَّةِ وَ مُتَابَعَةِ الْهَوىٰ وَ مُخالَفَةِ الهُدى و سِنَةِ الغَفْلَةِ وَتَعاطِى الكُلْفَةِ وَ إيْثارِ الباطِلِ عَلَى الحَقِّ والإصْرارِ عَلَى الْمأْثَمِ واسْتِصْغارِ المَعْصِيَةِ واسْتِكْبارِ الطاعَةِ.

(صحيفهٔ سجّاديّه، دعای ۸)

بخش دوم

مباحث فعل

- **فصل اول:** تقسیمات فعل
- **فصل دوم:** اوزان فعل ثلاثی مجرد
- **فصل سوم:** مضارع منصوب و مجزوم، امر
- **فصل چهارم:** تغییرات لفظی
- **فصل پنجم:** ثلاثی مزید، رباعی

فصل اول

تقسیمات فعل

- درس هشتم: تقسیمات فعل (۱)
- درس نهم: تقسیمات فعل (۲)
- درس دهم: تقسیمات فعل (۳)

درس هشتم

تقسیمات فعل (۱)

۱. ...فَإِنَّ قَوْماً آمَنُوا بِأَلْسِنَتِهِم لِيَحقِنُوا بِهِ دِمَاءَهُم فَأَدْرَكُوا مَا أَمَّلُوا. وَ إِنَّا آمَنَّا بِكَ بِأَلْسِنَتِنَا وَ قُلُوبِنَا لِتَعفُوَ عنَّا، فَأَدْرِكْنَا مَا أَمَّلْنَا، و ثَبِّتْ رَجَاءَكَ في صُدُورِنَا.

۲. ولا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا، وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً، إِنَّكَ أنْتَ الوَهَّابُ.

۳. فَوَعِزَّتِكَ لَوِ انْتَهَرْتَنِي، مَا بَرِحتُ مِنْ بَابِكَ، ولا كَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِكَ لِمَا أُلْهِمَ قَلْبِي مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِكَرَمِكَ وَ سَعَةِ رَحْمَتِكَ.

۴. إلىٰ مَنْ يَذْهَبُ الْعَبْدُ إلَّا إلى مَولاهُ، و إلى مَنْ يَلْتَجِئُ الْمَخْلُوقُ إلَّا إلى خَالِقِهِ.

۵. إلهي! لَوْ قَرَنْتَنِي بِالأصْفَادِ، وَ مَنَعْتَنِي سَيْبَكَ مِنْ بَيْنِ الأَشْهَادِ، وَدلَلْتَ علىٰ فَضَائِحِي عُيُونَ العِبَادِ، وَأَمَرْتَ بي إلَى النَّارِ، وحُلْتَ بَيْني وَ بيْنَ الأبْرارِ، مَاقَطَعْتُ رَجائِي مِنْكَ، و مَا صَرَفْتُ تأْمِيلي لِلْعَفْوِ عنْكَ، ولا خَرَجَ حُبُّكَ مِنْ قَلْبي، أنَا لا أنْسَى أيَادِيَكَ و سَتْرَك عَلَيَّ في دَارِ الدُّنْيَا.

۶. سَيِّدي! أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي، وَاجْمَعْ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْمُصْطَفىٰ وآلِهِ خِيَرتِكَ مِنْ خَلْقِكَ و خَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ[1].

---

۱. بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۸۸، (دعای ابوحمزهٔ ثمالی).

مقدمه

پیش از پرداختن به بحث تقسیمات فعل، تذکر چند مطلب ضروری است:

۱. فعل کلمه‌ای است که بر فعلیّت و حرکت مادّه خود(مصدر) دلالت می‌کند[۱].

۲. مصدر کلمه‌ای است که غالباً بر طبیعت کار یا حالت دلالت می‌کند، بدون آن‌که بر ایجاد و فعلیّت معنای خود دلالت داشته باشد. پس «ضَرْب» ـ که مصدر است ـ بر طبیعت (زدن) و «ضَرَبَ» ـ که فعل است ـ بر تحقّق ضَرْب دلالت می‌کند.

۳. علمای صرف، مصدر را اصل و ریشهٔ فعل می‌دانند و معتقدند تصوّر معنای فعل، متوقّف بر تصوّر معنای مصدر است؛ یعنی برای تصوّر فعل حتماً باید مصدر آن نیز تصوّر شود؛ ولی مصدر این گونه نیست. پس معنای مصدر هر فعلی، اصل آن است، که به وسیله فعل از ایجاد و فعلیّت آن حکایت می‌شود. بنابراین، حروف اصلی هر فعلی از حروف اصلی مصدر انتخاب می‌گردد، تا بدین وسیله مشخص شود فعل مورد نظر، از ایجاد کدام مصدر حکایت می‌کند؛ برای مثال، «ذَهَبَ» و «قَعَدَ» به ترتیب از حروف اصلی «ذَهَاب» و «قُعُود» انتخاب شده‌اند تا بر ایجاد معنای «ذهاب» و «قعود» دلالت کنند.[۲]

۴. هر فعلی به فاعل نیاز دارد، که بعد از آن ذکر می‌شود. فاعل گاهی ظاهر است و گاهی ضمیر؛ مانند: «حَسُنَ زیدٌ»، «أکرَمْتُ عمراً» و مانند:

﴿خَتَمَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ﴾ (بقره / ۷)

---

۱. بنابر تعریفی که از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیان شد.

۲. در ادبیات عرب، مصدر برخی از افعال استعمال نشده است؛ مانند: لیس، نعم، بئس و عسیٰ. برخی دیگر نیز در اصطلاح فعل نامیده می‌شوند و احکام فعل را دارند، ولی معنای فعلی ندارند؛ مانند: افعال ناقصه (طبق نظر مشهور) که احکام آنها در نحو می‌آید.

﴿ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِٱلْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ (بقره / ۳)

﴿قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُم بِهِ ٱلسِّحْرُ﴾ (یونس / ۸۱)

﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ ٱلَّذِى ٱسْتَوْقَدَ نَارًا﴾ (بقره / ۱۷)

﴿فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَٰلُهُمْ﴾ (توبه / ۵۵)

﴿وَٱتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ﴾ (یونس / ۷۱)

﴿إِن تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ﴾ (توبه / ۵۰)

﴿وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ (بقره / ۱۵۵)

الحمدُ للهِ الّذي قَصُرَتْ عن رُؤْيَتِهِ أَبْصَارُ النَّاظِرِينَ و عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهامُ الوَاصِفِينَ.[۱]

بیاموزیم

برخی از فعلها ـ ذاتاً ـ به فاعل بسنده نمی‌کنند و برای رساندن معنا، به مفعول نیز نیاز دارند. مفعول گاهی بدون واسطه حرف جر با فعل مرتبط می‌شود؛ مانند:

﴿وَإِذَا مَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَٰذِهِۦٓ إِيمَٰنًا﴾ (توبه / ۱۲۴)

﴿لَّا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلْجَهْرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلْقَوْلِ إِلَّا مَن ظُلِمَ﴾ (نساء / ۱۴۸)

﴿وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ (بقره / ۲۵)

و گاهی با واسطه حرف جرّ به فعل مرتبط می‌شود؛ مانند:

رَغِبْتُ في عَليٍّ — رَغِبْتُ عَنْ أعْدَائِهِ

«الحَمْدُ للهِ الّذي مَنَّ عَلَيْنا بِمُحَمّدٍ نَبِيِّهِ ﷺ».[۲]

۱. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۱.

۲. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۲.

قَرُبَ مِنْ و إِلي :نزدیک بودن، نزدیک شدن.

قَرُبَ لِ...: قربانی کردن (چیزی در راه خدا).

کَتَبَ لِ...: به ارث گذاشتن (چیزی برای کسی).

کَتَبَ عَلی...: تجویز کردن، توصیه کردن.

(بهترین راه برای شناخت افعال مفعول طلب، نوع مفعول آنها (با واسطه، بی‌واسطه) و نیز شناخت حرف جر رابط آنها، مراجعه به کتاب لغت است؛ برای مثال، با مراجعه به لغت می‌توان فهمید که ماده «رغب»، مفعول بی‌واسطه ندارد، ولی به فاعل نیز بسنده نمی‌کند و به مفعول با واسطه نیاز دارد. همچنین می‌توان فهمید ماده «رغب» با في، عن، إلي و گاهی با باء و عن (هر دو) می‌آید، که فعل در هر کدام معنای خاصی خواهد داشت به مثالهای زیر توجه کنید:

رَغِبَ في الشَّيءِ: أَرَادَهُ و أَحَبَّهُ.

رَغِبَ عَنِ الشَّيءِ: أَعْرَضَ عنه وَ تَرَكَهُ.

رَغِبَ إليه: اِبْتَهَلَ.

رَغِبَ به عَنْ غَيْرِهِ: فَضَّلَهُ علَى غَيْرِهِ.

نکته‌ها

۱. بعضی از افعال، در برخی موارد، مفعول بی‌واسطه، و در برخی دیگر مفعول باواسطه می‌گیرند؛ مانند:

عَصَمَ الشيءَ: مَنَحَهُ، عَصَمَ إلى فلان: اِعْتَصَمَ بِهِ و التَجَأَ إليه.

۲. بعضی دیگر از افعال، مفعول بی‌واسطه می‌طلبند و با هر مفعولی معنای خاصّی

پیدا می‌کنند؛ مانند:

عَمَدَ زیدٌ الشيءَ: أَسْقَطَه، عَمَدَ المَرَضُ عمراً: أَوْجَعَه.

عَصَىٰ الرجلَ: ضَرَبَهُ بالعصا، عَصَى القومَ: جَمَعَهُمْ عَلَى خيرٍ أو شرٍّ.

عَصَمَ الشیءَ: مَنَحَهُ، عَصَمَ القربة: شَدَّها بالعصام.

عَصَمَ اللهُ فلاناً مِن المَكْرُوهِ: حَفَظَهُ و وَقَاه.

۳. بعضی از افعال نیز در برخی موارد با مفعول و در برخی دیگر بدون مفعول استعمال می‌شوند؛ مانند:

عَمِلَ: صَنَعَ.

عَمِلَ لِلأَميرِ عَلَى بلادٍ: كان عاملاً له.

عَمِلَ على الصَّدقة: سَعَى في جَمْعِهَا.

عَمِيَ: ذَهَبَ بَصَرُهُ كُلُّه.

عَمِيَ عن الشيء و عنده: لم يَهدِ اليهِ.

عَمِيَ الأمرُ عليه: اِلْتَبَسَ.

دَبَّسَ الشيءَ: أخفاه.

دَبَّسَ الشيءُ: اِخْتَفَى.

دَبَّسَ العِنَبُ: اِشتدَّتْ حَلاوَتُه كالدِّبس.

دَبَّسَ الرّجلُ العصيرَ: صيّره دِبساً.

حَقِدَ الشيءُ: كان خَالِصَ الأصلِ.

حَقِدَ فلانٌ الشيءَ: اِخْتَارَهُ لِفَضْلِهِ و خُلُوصِهِ.

۱. ماضی، مضارع، امر

ماضی: به فعلهایی چون: **ذَهَبَ، عَلِمَ، حَسُنَ** که وضعاً بر ایجاد حدث در زمان گذشته دلالت می‌کنند ماضی گویند؛ مانند: **«مَا ظَفِرَ مَنْ ظَفِرَ الاِثْمُ بِهِ»**.[1]

مضارع: به فعلهایی چون: **یَذْهَبُ، یَعْلَمُ، یَحْسُنُ** که وضعاً بر ایجاد حدث در زمان حال یا آینده دلالت می‌کنند مضارع گویند؛ مانند: **«یَنَامُ الرَّجُلُ علیٰ الثُّكْلِ و لایَنَامُ علی الحَرَب»**.[2]

امر: به فعلهایی چون: **اِذْهَبْ، اِعْلَمْ، اُحْسُنْ** که وضعاً بر طلب ایجاد حدث دلالت می‌کنند امر گویند؛ مانند: **﴿ذٰلِكُمُ اَللّٰهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ﴾** (یونس / ۳).

---

۱. نهج البلاغة، حکمت ۳۲۷.
۲. نهج البلاغة، حکمت ۳۰۷.

پرسش وتمرین

۱. تفاوت مصدر و فعل در چیست؟

۲. فعل امر با ماضی و مضارع چه تفاوتی دارد؟

۳. جدولی همانند جدول زیر رسم، سپس با توجه به متن آغاز درس، آن را کامل کنید.

(در این قسمت، راهنمایی استاد لازم است).

فعل ماضی	مصدرآن	ترجمه	فعل مضارع	مصدرآن	ترجمه	فعل امر	مصدرآن	ترجمه	مصدرهای داخل متن	ترجمه

۴. تمرین بالا را با توجه به سوره مبارکه «لیل» تکرار کنید.

پژوهش

۱. آیا هیأت فعل امر بر زمان دلالت دارد؟

۲. آیا همیشه فعل ماضی بر زمان گذشته، و مضارع بر حال و آینده دلالت دارد؟

۳. فعل مضارع بدون قرینه، بر حال دلالت دارد یا بر مستقبل؟

درس نهم

تقسیمات فعل(۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَـٰنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالْفَجْرِ * وَلَيَالٍ عَشْرٍ * وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ * هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ * أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ * وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ * وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ * فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ * إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ * فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ * كَلَّا بَل لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ * وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ * وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا * وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا * كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا * وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا * وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ وَأَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ * يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي * فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ * وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ * يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾[1]

---

۱. سورهٔ «فجر».

۲. لازم و متعدی

به مثالهای زیر توجه کنید:

دستهٔ اوّل

مَرِضَ زیدٌ؛ زید بیمار شد. ذَهَبَ زیدٌ؛ زید رفت.

فَرَطَ عَلِيٌّ؛ علی پیش افتاد. نَجَلَتِ الأرْضُ؛ زمین سر سبز شد.

دستهٔ دوم

رَغِبَ عليٌّ في حُسين؛ علی به حسین رو آورد.

رَغِبَ زيدٌ عن أبی بکر؛ زید از ابوبکر روگردان شد.

رَغِبَ زيدٌ بحسنٍ عن غيره؛ زید حسن را بر دیگران ترجیح داد.

دستهٔ سوم

فَرَطَ زيدٌ عمراً؛ زید بر عمرو پیروز شد.

لَقَطَ زيدٌ ديناراً؛ زید یک دینار پیدا کرد.

سَبَّ زيدٌ الحَبْلَ؛ زید ریسمان را پاره کرد.

دستهٔ چهارم

كَسَوْتُ زيداً جُبَّةً؛ قبایی را به زید پوشاندم.

أعْطَيْتُ زيداً درهماً؛یک درهم به زید پرداختم.

عَلِمْتُ زیداً شاعراً؛ دانستم زید شاعر است.

– دسته اوّل فعل‌هایی هستند که برای رساندن معنای کامل و خاص خود، نه به مفعول نیازمندند و نه به حرف جرّ. به این دسته از افعال، لازم گویند؛ مانند:

﴿إِذَا جَآءَ نَصْرُ ٱللَّهِ وَٱلْفَتْحُ﴾ (نصر / ۱)

﴿تَبَّتْ يَدَآ أَبِى لَهَبٍ وَتَبَّ﴾ (مسد / ۱)

البته ممکن است این افعال با حرف جرّ به کار روند، که در این صورت، فعل به همراه آن، معنای خاصی نخواهد داشت.

– دستهٔ دوم فعل‌هایی هستند که به مفعول نیاز ندارند، ولی برای رساندن معنای خاص خود به حرف جر احتیاج دارند، به این افعال به اعتبار این که به مفعول نیاز ندارند، لازم گویند؛ ولی چون به حرف جرّ احتیاج دارند، متعدی با واسطه نیز نامیده شده‌اند؛ مانند:

﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِىِّ﴾ (توبه / ۱۱۷)

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا وَرَضُوا۟ بِٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَٱطْمَأَنُّوا۟ بِهَا وَٱلَّذِينَ هُمْ عَنْ ءَايَـٰتِنَا غَـٰفِلُونَ﴾ (یونس / ۷)

﴿وَبَرَزُوا۟ لِلَّهِ ٱلْوَٰحِدِ ٱلْقَهَّارِ﴾ (ابراهیم / ۴۸)

﴿....وَلَا يَرْغَبُوا۟ بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِۦ﴾ (توبه / ۱۲۰)

– دستهٔ سوم افعالی هستند که افزون بر فاعل، به یک مفعول احتیاج دارند. به این دسته از افعال، متعدی گویند؛ مانند:

﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِى ٱلسَّمَآءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّـٰهَا لِلنَّـٰظِرِينَ * وَحَفِظْنَـٰهَا مِن كُلِّ شَيْطَـٰنٍ رَّجِيمٍ﴾ (حجر / ۱۶ – ۱۷)

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ﴾ (توبه / ۱۲۰)

– دستهٔ چهارم فعلهایی هستند که به دو مفعول نیازمندند، به چنین افعالی، متعدی دو مفعولی[1] گویند؛ مانند:

﴿ٱتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْـَٔلُكُمْ أَجْرًا وَهُم مُّهْتَدُونَ﴾ (یس / ۲۱)

﴿يَـٰقَوْمِ لَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَى ٱلَّذِى فَطَرَنِىٓ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (هود / ۵۱)

﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰٓ * أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَـَٔاوَىٰ﴾ (ضحی / ۵-۷)

نکته: در زبان عربی دو[2] فعل سه مفعولی وجود دارد که عبارتند از **أَعْلَمَ** و **أَرىٰ**.[3]

مانند: **أَعْلَمْتُ زيداً بكراً قائماً**؛ به زید اعلام کردم بکر ایستاده است.

أَرَيْتُهُ بكراً شاعراً؛ به او اعلام کردم بکر شاعر است.

---

۱. البته این افعال، خود نیز بر دو دسته‌اند: فعل قلبی و غیر قلبی.

۲. برخی از صرفیون، افعال سه مفعولی را بیش از این دو فعل می‌دانند؛ ولی مرحوم رضی در شرح الشافیة این مطلب را نپذیرفته است.

۳. «أعلَمَ»: باب إفعال از (عَلِمَ) و «أرىٰ» باب إفعال از (رأىٰ) است.

پرسش و تمرین

۱. تفاوت فعل لازم و فعل متعدی با واسطه در چیست؟

۲. آیا در عربی افعالی وجود دارند که افزون بر مفعول بی‌واسطه، برای رساندن معنای خاصّ خود، نیاز به حرف جرّ خاصّی داشته باشند؟

۳. آیا بحث لازم و متعدی به فعل ماضی و مضارع اختصاص دارد؟ چرا؟

۴. با توجه به متن آغاز درس، جدول زیر را کامل کنید.

فعل‌های لازم	ترجمه	متعدی با واسطه	ترجمه	متعدی	ترجمه

۵. با مراجعه به نامهٔ ۴۶ نهج البلاغة، جدول بالا را کامل کنید.

پژوهش

۱. فعل ناقص به چه فعلی گفته می‌شود؟

۲. آیا فعل ناقص جزء اقسام لازم و متعدی است؟

درس دهم

تقسیمات فعل (۳)

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿وَٱلسَّمَآءِ وَٱلطَّارِقِ * وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا ٱلطَّارِقُ * ٱلنَّجْمُ ٱلثَّاقِبُ * إِن كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ * فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَـٰنُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِن مَّآءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنۢ بَيْنِ ٱلصُّلْبِ وَٱلتَّرَآئِبِ * إِنَّهُۥ عَلَىٰ رَجْعِهِۦ لَقَادِرٌ * يَوْمَ تُبْلَى ٱلسَّرَآئِرُ * فَمَا لَهُۥ مِن قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ * وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلرَّجْعِ * وَٱلْأَرْضِ ذَاتِ ٱلصَّدْعِ * إِنَّهُۥ لَقَوْلٌ فَصْلٌ * وَمَا هُوَ بِٱلْهَزْلِ * إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا * وَأَكِيدُ كَيْدًا * فَمَهِّلِ ٱلْكَـٰفِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًۢا﴾[1]

---

۱. سورهٔ «طارق».

۳. معلوم و مجهول

به مثالهای زیر توجه کنید:

نَصَرْتُ حَامِداً (حامد را یاری کردم) ← **نُصِرَ حامِدٌ** (حامد یاری شد).

قَتَلَ يَزيدُ حسيناً (یزید، حسین علیه السلام را کشت) ← **قُتِلَ الحُسَيْنُ** علیه السلام (حسین علیه السلام کشته شد).

رَغِبْتُ في عَلَيٍّ (به علی شوق پیدا کردم) ← **رُغِبَ في عليٍّ** (به علی شوق پیدا شد).

معلوم: در مثالهای سمت راست، فعل به فاعل اسناد داده شده است. به این دسته از افعال، معلوم گویند.

نکته‌ها

۱. فعل معلوم در تمام ابنیهٔ فعل یافت می‌شود؛ چه فعل لازم باشد و چه متعدی.

۲. فعل معلوم در هر یک از افعال ثلاثی مجرد و مزید و نیز رباعی مجرد و مزید دارای اوزان خاصی است که در درسهای آینده از آن بحث خواهد شد. به این مثالها توجه کنید:

﴿جَـٰهِدِ ٱلْكُفَّارَ وَٱلْمُنَـٰفِقِينَ وَٱغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾ (توبه / ۷۳)

﴿ثُمَّ جَعَلْنَـٰكُمْ خَلَـٰٓئِفَ فِى ٱلْأَرْضِ مِنۢ بَعْدِهِمْ لِنَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾ (یونس / ۱۴)

وَاعْلَمْ يا بُنَيَّ أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ، رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ فإنْ أنتَ لَمْ تأتِهِ أتَاكَ.[1]

---

۱. نهج البلاغة، نامه ۳۱.

مجهول

در مثالهای سمت چپ (در صفحهٔ قبل)، فعل پس از حذف فاعل، به مفعول بی واسطه یا با واسطه[1] اسناد داده شده است. به این دسته از افعال، مجهول گویند.

مجهول نیز در ثلاثی و رباعی دارای اوزان خاصّی است که در درسهای آینده از آن بحث می‌شود.

نمونه‌های مجهول در عبارات:

﴿فَبُهِتَ ٱلَّذِی كَفَرَ﴾ (بقره / ۲۵۸)

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ﴾ (آل عمران / ۱۴)

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ ٱلْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾ (زلزال / ۱)

﴿وَحُمِلَتِ ٱلْأَرْضُ وَٱلْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَٰحِدَةً﴾ (حاقّه / ۱۴)

﴿وَيَوْمَ يُعْرَضُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى ٱلنَّارِ﴾ (احقاف / ۲۰)

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِی ٱلصُّورِ نَفْخَةٌ وَٰحِدَةٌ﴾ (حاقّه / ۱۳)

تَجَهَّزُوا ـ رَحِمَكُمُ اللهُ ـ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ.[2]

---

۱. برخی گمان کرده‌اند فقط مفعول باواسطهٔ حرف «باء» تعدیه، نائب فاعل واقع می‌شود، که این نظر، صحیح نیست و غیر از مفعول با واسطه(جار و مجرور)، دو چیز دیگر نیز از فاعل نیابت می‌پذیرند: ۱. مفعول مطلق غیر تأکیدی ۲. ظرف متصرّف. البته هر یک از جار و مجرور، مفعول مطلق و ظرف، شرایط خاصی دارند که در کتب نحو به آن پرداخته شده است.

۲. نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۰.

پرسش و تمرین

۱. فعل معلوم و مجهول را تعریف کنید.

۲. فعل مجهول از چه فعلی ساخته می‌شود؟

۳. فعل معلوم و مجهول در کدامیک از ابنیهٔ فعل یافت می‌شوند؟

۴. گزینهٔ درست را مشخص نمایید.

الف) تفاوت فعل معلوم و مجهول فقط در وزن آنهاست

ب) معلوم فعلی است که علاوه بر فاعل به مفعول احتیاج دارد

ج) هر فعل مجهولی، متعدی با واسطه است

د) برخی از متعدی‌ها مجهول شده‌اند

۵. فعل مجهول می‌تواند علاوه بر مفعول (بی واسطه و با واسطه) به...... اسناد داده شود.

۶. با مراجعه به مثالها و متن آغاز درس، جدول زیر را کامل کنید.

فعل معلوم	لزوم / تعدیه	ترجمه	فعل مجهول	ترجمه

فصل دوم

اوزان فعل ثلاثی مجرّد

- درس یازدهم: اوزان فعل ثلاثی مجرد (۱)
- درس دوازدهم: اوزان فعل ثلاثی مجرد (۲)
- درس سیزدهم: اوزان فعل ثلاثی مجرد (۳)
- درس چهاردهم: اوزان فعل ثلاثی مجرد (۴)
- درس پانزدهم: اوزان فعل ثلاثی مجرد (۵)

درس یازدهم

اوزان فعل ثلاثی مجرد (۱)

قِصّةُ مُسلمٍ مَعَ عبیدِاللهِ ابنِ زیادٍ:

...فَلَمّا أُدْخِلَ علىٰ عُبَيْدِاللهِ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَيهِ. فَقَالَ لَهُ الْحَرَسيّ: سَلِّمْ عَلَى الأمِيرِ. فَقَالَ لَهُ: أُسْكُتْ، وَيْحَكَ، وَاللهِ! مَا هُوَ لي بِأمِيرٍ. فَقَالَ لَهُ ابنُ زِيَادٍ. لا عَلَيكَ، سَلَّمْتَ أَمْ لَمْ تُسَلِّمْ، فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: إنْ قَتَلْتَني فَلَقَدْ قَتَلَ من هُوَ شَرٌّ مِنْك مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنّي.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: يَا عَاقُّ! يَا شَاقُّ! خَرَجْتَ عَلَىٰ إمَامِكَ و شَقَقْتَ عَصَا المُسْلِمِينَ و أَلْقَحْتَ الفِتْنَةَ بَيْنَهُمْ.

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: كَذَبْتَ، يَابْنَ زِيَادٍ! إِنَّما شَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ مُعَاوِيةُ و ابْنُهُ يَزِيدُ، و أمَّا الفِتْنَةُ فإنَّما أَلْقَحْتَهَا أَنْتَ و أَبُوكَ. و أَنَا أَرْجُو أَنْ يَرْزُقَني اللهُ الشهَادةَ علىٰ يَدَي شَرِّ بَرِيَّتِهِ.

فَقَالَ ابنُ زيادٍ: أَخْبِرْني، لِمَاذَا أَتَيْتَ هَذَا البَلَدَ؟ وَ أَمْرُهُمْ مُلْتَئِمٌ، فَشَتَّتَّ أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ.

فَقَالَ مُسْلِمٌ: مَا لِهَذَا أَتَيتُ، لكِنَّكُمْ أَظْهَرْتُمُ المُنْكَرَ وَ دَفَنْتُمُ المَعْرُوف. تَأَمَّرْتُمْ عَلَىٰ النَّاسِ بِغَيْرِ رِضىً مِنْهُمْ، و حَمَلْتُمُوهُمْ على غَيْرِ مَا أَمَرَكُمُ اللهُ بِهِ، و عَمِلْتُمْ بِأَعْمَالِ كِسْرىٰ و قَيْصَرِ. فَأَتَيْنَاهُمْ لِنَأْمُرَ فِيهِمْ بِالمَعْرُوفِ و نَنْهىٰ عَنِ المُنْكَرِ.[1]

---

۱. الملهوف، ص ۱۲۰-۱۲۲.

۱. اوزان ماضی معلوم از ثلاثی مجرد

فعل ماضی معلوم در ثلاثی مجرد بر سه وزن فَعَلَ،فَعِلَ، فَعُلَ می‌آید؛ مانند: نَصَرَ، حَسِبَ، شَرُفَ.

فاعل فعل معلوم یا اسم ظاهر است و یا ضمیر.

اگر فاعل اسم ظاهر باشد، پس از فعل قرار می‌گیرد و فعل هیچ تغییری نمی‌کند (چه مفرد، مثنّی و یا جمع باشد، و چه مذکّر باشد یا مؤنث). فقط اگر فاعل مؤنث باشد، در ماضی «تاء» ساکن به آخر فعل ملحق می‌شود[1]؛ مانند: ذَهَبَ زیدٌ، الزیدانِ، الزیدونَ ـ ذَهَبتْ هندٌ، الهندانِ، الهنداتُ.

اما در صورتی که فاعل ضمیر باشد، برای هر یک از چهارده صورت فاعل، ضمیر خاصّی وضع شده است که به فعل ملحق می‌شوند. شرح ضمایر فاعلی متّصل به ماضی، بدین صورت است:

		غایب	مخاطب	متکلم	
مذکر	مفرد	هو (مستتر)	تَ	وحده	تُ
	مثنی	ا	تُما		
	جمع	و	تُم		
مؤنث	مفرد	هی (مستتر)	تِ	مع‌الغیر	نا
	مثنی	ا	تُما		
	جمع	نَ	تُنَّ		

با توجه به توضیحات گذشته، صرف چهارده صیغهٔ ماضی معلوم به همراه ضمایر فاعلی از سه وزن فَعَلَ،فَعِلَ، فَعُلَ، به این شرح است:

---

۱. شرایط وجوب یا جواز الحاق «تاء» تأنیث، در کتابهای نحو بررسی می‌شود.

فَعَلَ، فَعَلا، فَعَلوا، فَعَلَتْ، فَعَلَتَا، فَعَلْنَ، فَعَلْتَ، فَعَلْتُما، فَعَلْتُم، فَعَلْتِ، فَعَلْتُما، فَعَلْتُنَّ، فَعَلْتُ، فَعَلْنَا.

فَعِلَ، فَعِلا، فَعِلُوا، فَعِلَتْ، فَعِلَتَا، فَعِلْنَ، فَعِلْتَ، فَعِلْتُما، فَعِلْتُم، فَعِلْتِ، فَعِلْتُما، فَعِلْتُنَّ، فَعِلْتُ، فَعِلْنَا.

فَعُلَ، فَعُلا، فَعُلُوا، فَعُلَتْ، فَعُلَتَا، فَعُلْنَ، فَعُلْتَ، فَعُلْتُما، فَعُلْتُم، فَعُلْتِ، فَعُلْتُما، فَعُلْتُنَّ، فَعُلْتُ، فَعُلْنَا.

نمونه‌ها

۱. فاعل ظاهر (مفرد، مثنّی، جمع ـ مذکّر مؤنّث)

قَتَلَ زيدٌ؛ زید کشت. — **قَتَلَتْ هندٌ**؛ هند کشت.

قَتَلَ الزَيدانِ؛ آن دو زید کشتند. — **قَتَلَتْ اَلهندانِ**؛ آن دو هند کشتند.

قَتَلَ الزيدُونَ؛ آن چند زید کشتند. — **قَتَلَتْ اَلْهِنْداتُ**؛ آن چند هند کشتند.

۲. فاعل ضمیر

قَتَلَ (هو)؛ آن مرد غائب کشت. — **قَتَلْتُما**؛ شما (دو نفر مرد حاضر) کشتید.

قَتَلا؛ آن دو مرد غائب کشتند. — **قَتَلْتُم**؛ شما (چند نفر مرد) کشتید.

قَتَلوا؛ آن چند مرد غائب کشتند. — **قَتَلْتِ**؛ تو (یک زن حاضر) کشتی.

قَتَلَتْ (هی)؛ آن زن غائب کشت. — **قَتَلْتُما**؛ شما (دو زن حاضر) کشتید.

قَتَلَتَا؛ آن دو زن غائب کشتند. — **قَتَلْتُنَّ**؛ شما (چند نفر زن) کشتید.

قَتَلْنَ؛ آن چند زن غائب کشتند. — **قَتَلْتُ**؛ من کشتم.

قَتَلْتَ؛ تو (یک مرد حاضر) کشتی. — **قَتَلْنَا**؛ ما کشتیم.

ـ به همین صورت است وزن «**فَعِلَ**» و «**فَعُلَ**».

نکته‌ها

۱. بهترین راه برای تعیین حرکت عین الفعل ماضی، مراجعه به کتابهای لغت است.

۲. گاهی برای یک فعل ماضی بیش از یک وزن استعمال شده است. در این صورت، گاهی همه اوزان یک معنا دارند و گاهی معنایشان متفاوت است.

گاهی نیز یک فعل در یک وزن دو معنا دارد؛ مانند «شَعَرَ»، که هم به معنای «فهمیدن» و هم به معنای «شعر گفتن» آمده است:

شَعَرَ و شَعُرَ زیدٌ؛ زید فهمید.

شَعِرَ زیدٌ؛ موهای زید بلند شد.

شَعَرَ زیدٌ؛ زید شعر گفت.

۳. وزن **فَعُلَ** همیشه لازم است و معمولا از مصدرهایی ساخته می‌شود که به مفعول نیازی ندارند؛ مانند: **حَسُنَ، جَمُلَ، شَرُفَ، کَرُمَ، جَدُرَ، خَطُرَ**.

از خصوصیات وزن «**فَعُلَ**» این است که برای نشان دادن تعجّب و مبالغه در وقوع فعل به کار می‌رود؛ هر چند در غیر مبالغه و تعجب فعل مذکور بر وزن «**فَعُلَ**» استعمال نشده باشد، که در این صورت اگر متعدی باشد، به فعل لازم تبدیل می‌شود.[1]

نمونه‌ها

﴿**كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ**﴾ (کهف / ۵)

﴿**ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلْمَطْلُوبُ**﴾ (حج / ۷۳)

اللهُمَّ عَظُمَ سُلْطانُكَ وَ عَلا مَكانُكَ (دعای کمیل)

اللهُمَّ عَظُمَ بَلائِي وَ أَفْرَطَ بِي سُوءُ حَالي (دعای کمیل)

---

۱. ر.ک: الفيّه ابن مالک و شروح آن، باب «نِعْمَ و بِئْسَ»؛ مغنی اللبیب، باب رابع «الأُمورُ الّتی لا یکون الفعلُ معها إلا قاصراً».

۴. وزن «فَعَلَ» غالباً متعدی است. اما وزن «فَعِلَ» هم در لازم و هم در متعدی استعمال می‌شود. از خصوصیات وزن «فَعَلَ» این است که برای رساندن معنای «غلبه کردن» به کار می‌رود؛ هر چند در غیر غلبه، فعل مذکور بر وزن «فَعَلَ» به کار نرود، که در این صورت اگر لازم باشد، به فعل متعدی تبدیل می‌شود؛ مانند:

كارَمَني فَكَرَمْتُهُ: غَلَبْتُهُ بِالكَرَمِ[1]

خَاصَمَني فَخَصَمْتُهُ: غَلَبْتُهُ بِالخُصُومَةِ[2].

۵. برخی از علمای صرف برای بابهای ثلاثی مجرد معانی متفاوتی ذکر کرده‌اند. امّا آنچه موافق تحقیق است آن است که معانی مذکور (غیر از دو موردی که در وزن فَعُلَ و فَعَلَ مطرح شد) غالباً معنای وزن فعل نیستند؛ بلکه معنای حدث (مصدر) فعل هستند.

تحلیل و بررسی

۱. ﴿خَلَقَ ٱلْإِنسَـٰنَ مِنْ عَلَقٍ﴾ (علق / ۲)

۲. ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ أُولَـٰٓئِكَ هُمْ خَيْرُ ٱلْبَرِيَّةِ﴾ (بیّنه / ۷)

۳. ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ فِى كَبَدٍ﴾ (بلد / ۴)

۴. ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا بِـَٔايَـٰتِنَا هُمْ أَصْحَـٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ﴾ (بلد / ۱۹)

۵. أَنْتَ الَّذى قَصُرَتِ الأوهامُ عن ذاتيَّتِكَ، و عَجَزَتِ الأَفْهَامُ عَن كيفيّتكَ وَلَمْ تُـدْرِكِ الأَبْصَارُ مَوْضِعَ أَينيَّتِكَ.[3]

۶. اللهُمَّ فَهَا أَنَا ذا، قَدْ جِئْتُكَ مُطيعاً لأَمْرِكَ فيما أَمَرْتَ بِهِ مِنَ الدُّعَاءِ، مُتَنَجِّزاً وَعْدَكَ فيما وَعَدْتَ بِهِ مِنَ الإجابَةِ، إذْ تقولُ ﴿ٱدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾.[4]

---

۱. شرح الشافية، ج ۱، ص ۷۱-۶۵.

۲. شرح الشافية، ج ۱، ص ۷۱-۶۵.

۳. صحيفهٔ سجّاديّه، دعای ۴۷.

۴. صحيفهٔ سجّاديّه، دعای ۳۱.

پرسش و تمرین

۱. فاعل در افعال ماضی معلوم ثلاثی مجرد بر چند صورت است؟

۲. وزنهای ماضی معلوم را بنویسید.

۳. کدامیک از اوزان ماضی معلوم ثلاثی مجرد همیشه لازم است؛ کدام وزن گاهی بر معنای غلبه دلالت می‌کند و کدامیک گاهی بر مبالغه و تعجّب دلالت دارد؟

۴. گزینهٔ صحیح را مشخص کنید.

الف) برای هر فعل ماضی، یک وزن مضارع استعمال شده است

ب) وزن **فَعُلَ** گاهی لازم و گاهی متعدی است

ج) برای وزن **فَعَلَ** (ماضی) سه وزن مضارع استعمال شده است

د) وزن **فَعِلَ** گاهی برای مبالغه و تعجّب به کار می‌رود

۵. وزن... گاهی به معنای غلبه استعمال می‌شود.

الف) **فَعَلَ** متعدی   ب) **فَعَلَ** لازم   ج) **فَعِلَ**   د) **فَعُلَ**

۶. با توجه به متن آغاز درس، جدول زیر را کامل کنید:

فعل ماضی معلوم	وزن	ترجمه	وضعیت فاعل	بقیهٔ فعلها	ترجمه به همراه فاعل و مفعول

درس دوازدهم

اوزان فعل ثلاثی مجرد (۲)

۱.أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الإِخْوَانِ، وَ أَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفِرَ بِهِ مِنْهُمْ.

۲. إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ فَلا تُنَفِّرُوا أَقْصَاهَا بِقِلَّةِ الشُّكْرِ.

۳. إِذا قَدَرْتَ علىٰ عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ العَفْوَ عَنْهُ شُكْراً لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ.

۴. مَنْ جَرَىٰ فِي عِنَانِ أَمَلِهِ عَثَرَ بِأَجَلِهِ.

۵. اِمْشِ بِدَائِكَ مَا مَشَىٰ بِكَ.

۶. لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذا علىٰ أن يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي، وَلَو صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَّاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ على أن يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي... .

۷. عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ وَ مَعَهُ الاِسْتِغْفَارُ

۸. رُبَّ عالمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لا يَنْفَعُهُ.

۹. طُوبىٰ لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ، وَ طَابَ كَسْبُهُ، وَ صَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ، وَ حَسُنَتْ خَلِيقَتُهُ وَ أَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ، وَ أَمْسَكَ الْفَضْلَ مِن لِسَانِهِ وَ عَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ، وَ وَسِعَتْهُ السُّنَّةُ، وَ لَمْ يُنْسَبْ إِلَى الْبِدْعَةِ.[1]

۱. نهج البلاغة، حکمت ۱۲، ۱۳، ۱۱، ۱۹، ۲۷، ۴۵، ۸۷، ۱۰۷، ۱۲۳.

ماضی معلوم (۲)

دانستیم برخی از فعلها افزون بر فاعل، به مفعول احتیاج دارند. همچنین بیان شد که مفعول یا بی‌واسطه است یا با واسطه. توضیح این دو قسم به شرح زیر است:

مفعول بی‌واسطه: این مفعول نیز همانند فاعل بر دو قسم است: ۱- اسم ظاهر، ۲-ضمیر. هرگاه مفعول، اسم ظاهر باشد، پس از فعل به صورت منصوب قرار می‌گیرد؛ مانند: رَأَيْتُ زيداً.

امّا در صورتی که مفعول، ضمیر باشد ـ مانند فاعل ـ چهارده صورت خواهد داشت که به ترتیب عبارتند از: هُ، هُما، هُمْ، هَا، هُمَا، هُنَّ، كَ، كُما، كُم، كِ، كُما، كُنَّ، ي، نَا. از آنجا که این ضمایر به فعل متصل می‌شوند، به آنها ضمایر متّصل گویند.

نکته‌ها

۱. اگر فاعل ضمیر باشد، ابتدا ضمیر فاعلی سپس مفعول به فعل ملحق می‌شود؛ مانند:

رَأَيْتُكَ و مانند: «**إنَّ الحازِمَ مَنْ قَيَّدَ نَفْسَهُ بالمُحَاسَبَةِ وَ... وَقَتَلَها بالمُجَاهَدَةِ**»[1].

در صورتی که فاعل، اسم ظاهر و مفعول، ضمیر باشد، ضمیر منصوبی به فعل ملحق می‌شود سپس فاعل می‌آید: مانند:

نَصَرَكَ زيدٌ و مانند: «**كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ سَلَبَهَا ظُلْمٌ**».[2]

در جایی که هر دو (فاعل و مفعول) اسم ظاهر باشند، تقدیم و تأخیر هر یک جایز است. این در صورتی است که احتمال اشتباه نرود، وگرنه فاعل مقدّم می‌شود؛[3] مانند:

---

۱. غرر الحکم، ح ۱۰۸۹۴.
۲. غرر الحکم، ح ۱۰۴۱۵.
۳. در کتابهای نحو با احکام بیشتری درباره تقدیم و تأخیر فاعل و مفعول آشنا خواهید شد.

نَصَرَ زیدٌ عمراً　　　نَصَرَ عمراً زیدٌ　　　نَصَرَ موسیٰ عیسیٰ.

۲. اگر ضمیر منصوبی پس از ضمیر مرفوعی «تُمْ» ذکر شود، قبل از آن یک «واو» ـ که حرف خطاب است ـ به ضمیر مرفوعی متصل می‌شود؛ مانند:

﴿فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَٰتٍ﴾ (ممتحنه / ۱۰)

۳. قبل از الحاق «یاء» متکلّم به فعل، «نون وقایه» به فعل متصل می‌شود؛ مانند:

﴿ٱلَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ﴾ (شعراء / ۷۸)

﴿مَن يَنصُرُنِي مِنَ ٱللَّهِ﴾ (هود / ۳۰)

مفعول با واسطه: مفعول با واسطه نیز یا اسم ظاهر است، مانند: (رَغِبْتُ في اللهِ)، یا ضمیر. ضمیر مجروری نیز چهارده صورت دارد که از نظر ظاهری، همانند ضمیر متصل منصوبی است و به ترتیب عبارتند از: بِهِ، بِهِمَا، بِهِمْ، بِهَا، بِهِمَا، بِهِنَّ، بِكَ، بِكُمَا، بِكُمْ، بِكِ، بِكُمَا، بِكُنَّ، بي، بِنَا؛ مانند:

﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا ٱلضُّرُّ﴾ (یوسف / ۸۸)

﴿يَغْفِرُ ٱللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ﴾ (یوسف / ۹۲)

تحلیل و بررسی

در عبارات زیر، فعل ماضی معلوم، وضع لزوم و تعدّی، فاعل و مفعول آن را بررسی کنید.

۱. ﴿إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ﴾ (احزاب / ۷۲)

۲. ﴿وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَٰفِرِينَ عَرْضًا﴾ (کهف / ۱۰۰)

۳. ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ (فتح / ۱)

۴. ﴿فَتَنتُمْ أَنفُسَكُمْ﴾ (حدید / ۱۴)

۵. ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ (انبیاء / ۲۲)

۶. ﴿ظَهَرَ ٱلْفَسَادُ فِي ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ﴾ (روم / ۴۱)

۷. ﴿إِنَّ ٱلْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا﴾ (نمل / ۳۴)

۸. ﴿فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾ (کهف / ۵۰)

۹. ﴿فَفَسَقُوا فِيهَا﴾ (اسراء / ۱۲)

۱۰. ﴿وَلَمَّا فَصَلَتِ ٱلْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ﴾ (یوسف / ۹۴)

۱۱. ﴿ٱلَّذِى فَطَرَهُنَّ﴾ (انبیاء / ۵۶)

۱۲. ﴿ٱلَّذِى فَطَرَنَا﴾ (طه / ۷۲)

۱۳. طُوبىٰ لِمَنْ تَرَكَ الْجَهْلَ، وَ أَتَى الْفَضْلَ، وَ عَمِلَ بِالْعَدْلِ.[1]

۱۴. طُوبىٰ لِمَنْ رَزَقَهُ اللهُ الكَفَافَ ثُمَّ صَبَرَ عَلَيْهِ، طوبىٰ لِمَنْ هَدى لِلإسلامِ و كانَ عَيْشُهُ كَفَافاً وَ قَنعَ، طوبىٰ لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ، طُوبىٰ لِمَنْ طَالَ عُمْرُهُ، و حَسُنَ عَمَلُهُ، فَحَسُنَ مُنْقَلَبُهُ، إِذ رَضِيَ عَنْهُ رَبُّهُ وَ وَيلٌ لِمَنْ طَالَ عُمْرُهُ، و سَاءَ عَمَلُهُ، فَسَاءَ مُنْقَلَبُهُ، إِذ سَخطَ عَلَيْهِ رَبُّهُ.[2]

۱۵. طُوبىٰ لِمَنْ مَلَكَ لِسانَهُ، وَ بَكىٰ عَلَى خَطِيئَتِهِ.[3]

۱۶. كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ سَلَبَهَا ظُلْمٌ.[4]

۱۷. كَمْ مِنْ شَهْوَةٍ مَنَعَتْ رُتْبَةً.[5]

۱۸. كَمْ مِنْ وَاثِقٍ بِالدُّنْيَا قَدْ فَجَعَتْهُ.[6]

۱۹. اَلْحَذَرَ الْحَذَرَ! فَوَ اللهِ لَقَدْ سَتَرَ، حَتّى كأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ.[7]

۲۰. إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ، قَالَ النَّاسُ: مَا تَرَكَ؟ و قَالَت الملائِكَةُ: مَا قَدَّمَ؟[8]

---

۱. نهج الفصاحة، ح ۱۹۱.
۲. نهج الفصاحة، ح ۱۹۱۲.
۳. نهج الفصاحة، ح ۱۹۱۸.
۴. غرر الحکم، ح ۱۰۴۱۵.
۵. غرر الحکم، ح ۶۹۸۶.
۶. غرر الحکم، ح ۲۱۹۰.
۷. نهج البلاغة، خطبهٔ ۳۰.
۸. نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۰۳.

پرسش و تمرین

۱. انواع ضمیرهای مفعولی متصل را نام ببرید.

۲. آیا ممکن است یک فعل هم مفعول با واسطه داشته باشد و هم مفعول بی‌واسطه؟

۳. از بین افعال زیر لازم، متعدی با واسطه و متعدی بی واسطه را معین کنید.

ضَأَزَ، ضَئِطَ، ضَؤُلَ، ضَبَّ، ضَبَأَ، ضَبِطَ، ضَخُمَ، ضَدَّ، ضَرُبَ، ضَرِبَ، ضَرَبَ.

۴. زمانی که فاعل و مفعول هر دو ضمیر متصل باشند،

الف) تقدیم هر کدام بر دیگری جایز است

ب) تقدیم هر کدام بر فعل جایز است

ج) تقدیم ضمیر مفعولی بر ضمیر فاعلی واجب است

د) تقدیم ضمیر فاعلی بر ضمیر مفعولی واجب است

۵. با توجه به روایات متن آغاز درس، جدول زیر را کامل کنید.

فعل‌های ماضی‌معلوم	وضعیت فاعل	وضعیت مفعول	وزن	ترجمه

درس سیزدهم

اوزان فعل ثلاثی مجرد (۳)

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿إِذَا ٱلشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا ٱلنُّجُومُ ٱنكَدَرَتْ * وَإِذَا ٱلْجِبَالُ سُيِّرَتْ * وَإِذَا ٱلْعِشَارُ عُطِّلَتْ * وَإِذَا ٱلْوُحُوشُ حُشِرَتْ * وَإِذَا ٱلْبِحَارُ سُجِّرَتْ * وَإِذَا ٱلنُّفُوسُ زُوِّجَتْ * وَإِذَا ٱلْمَوْءُۥدَةُ سُئِلَتْ * بِأَىِّ ذَنۢبٍ قُتِلَتْ * وَإِذَا ٱلصُّحُفُ نُشِرَتْ * وَإِذَا ٱلسَّمَآءُ كُشِطَتْ * وَإِذَا ٱلْجَحِيمُ سُعِّرَتْ * وَإِذَا ٱلْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ * عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّآ أَحْضَرَتْ * فَلَآ أُقْسِمُ بِٱلْخُنَّسِ * ٱلْجَوَارِ ٱلْكُنَّسِ * وَٱلَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ * وَٱلصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ * إِنَّهُۥ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِى قُوَّةٍ عِندَ ذِى ٱلْعَرْشِ مَكِينٍ * مُّطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ * وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ * وَلَقَدْ رَءَاهُ بِٱلْأُفُقِ ٱلْمُبِينِ * وَمَا هُوَ عَلَى ٱلْغَيْبِ بِضَنِينٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَـٰنٍ رَّجِيمٍ * فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ * إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَـٰلَمِينَ * لِمَن شَآءَ مِنكُمْ أَن يَسْتَقِيمَ * وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَـٰلَمِينَ﴾ [1]

---

۱. سورهٔ «تکویر».

۲. ماضی مجهول ثلاثی مجرد

ماضی مجهول از معلوم متعدیِ آن (چه با واسطه و چه بی‌واسطه) ساخته می‌شود. برای مجهول کردن ماضی معلوم، باید مراحل زیر انجام پذیرد:

۱. فاعل حذف شود و در صورت وجود «تاء» تأنیث در فعل، آن نیز حذف گردد و فعل به صیغهٔ اوّل بازگردانده شود.[1]

۲. عین الفعل، مکسور و حروف متحرک قبل از آن، مضموم گردد. بدیهی است که در این صورت، وزن ماضی مجهول ثلاثی مجرد «فُعِلَ» می‌شود.

۳. باید مفعول (بی‌واسطه یا باواسطه) جایگزین فاعل شود؛ به این صورت که مفعول بی‌واسطه‌ای که اسم ظاهر است مرفوع، و پس از فعل آورده شود و مفعول باواسطه (چه اسم ظاهر و چه ضمیر) بدون هیچ تغییر اعرابی، پس از فعل ذکر شود؛ مانند:

قَضَیَ اللهُ الأمْرَ ← ﴿قَالَ ٱلشَّيْطَـٰنُ لَمَّا قُضِىَ ٱلْأَمْرُ﴾ (ابراهیم / ۲۲)

عَصَیَ النّاسُ في أَرْضِ اللهِ وَ ذَهَبُوا بِحقِّهِ ← مِنْ عَبْدِاللهِ عَلِيٍّ أمِيرِالمؤْمِنِينَ إلَی القَوْمِ الَّذِينَ غَضِبُوا حِينَ عُصِيَ في أرضِ اللهِ و ذُهِبَ بِحقِّهِ.[2]

در صورتی که مفعول بی‌واسطه ضمیر باشد، باید آن را به ضمیر مرفوعی مشابه خود تبدیل کرد. از آنجا که ضمیر منصوبی چهارده صورت دارد، ضمایر مشابه مرفوعی آن نیز چهارده صورت خواهد داشت. این چهارده ضمیر، شبیه چهارده ضمیر متصل مرفوعی ماضی معلوم است. پس در می‌یابیم که فعل مجهول به همراه

---

۱. همچنین است زمانی که برخی از اصول کلمه حذف شده و یا تغییر کرده باشد.
۲. نهج البلاغة، نامهٔ ۳۸.

ضمیر، چهارده صیغه دارد که مشابه صیغه‌های معلوم آن است؛ با این تفاوت که وزن ماضی آنها متفاوت است.

به جدول زیر توجه کنید:

فعل معلوم متعدی متصل به ضمیر منصوب	فعل مجهول
نَصَرَهُ زيدٌ	نُصِرَ
نَصَرَهُمَا زيدٌ	نُصِرا
نَصَرَهُم زيدٌ	نُصِروا
نَصَرَها زيدٌ	نُصِرَتْ
نَصَرَهُمَا زيدٌ	نُصِرَتَا
نَصَرَهُنَّ زيدٌ	نُصِرْنَ
نَصَرَكَ زيدٌ	نُصِرْتَ
نَصَرَكُمَا زيدٌ	نُصِرْتُمَا
نَصَرَكُم زيدٌ	نُصِرْتُمْ
نَصَرَكِ زيدٌ	نُصِرْتِ
نَصَرَكُمَا زيدٌ	نُصِرْتُمَا
نَصَرَكُنَّ زيدٌ	نُصِرْتُنَّ
نَصَرَني زيدٌ	نُصِرْتُ
نَصَرَنَا زيدٌ	نُصِرْنَا

به نمونه‌های دیگر تغییر فعل ماضی از معلوم به مجهول توجه کنید:

فعل ماضی معلوم ← تغییراتِ صورت گرفته در فعل معلوم ← فعل ماضی مجهول

بَعَثَ اللهُ رسولاً في الأرضِ ← حذف فاعل (الله)، تبدیل فعل به صیغهٔ مجهول، مرفوع کردن مفعول و جانشینی آن در جای فاعل ← **بُعِثَ رسولٌ في الأرضِ**.

خَتَمَ اللهُ على قُلُوبِهم ← حذف فاعل (الله)، تبدیل فعل به صیغهٔ مجهول و جانشینی مفعول باواسطه در جای فاعل ← **خُتِمَ على قُلُوبِهم**.

نَصَرَهُ اللهُ ← حذف فاعل (الله)، تبدیل فعل به صیغهٔ مجهول و تبدیل ضمیر منصوبی به ضمیر مرفوعی ← **نُصِرَ**.

قَرَأْتَ القُرآنَ ← حذف فاعل (ضمیر«تَ»)، تبدیل صیغه معلوم به مجهول، مرفوع کردن مفعول و جانشینی آن در جای فاعل ← **قُرِءَ القُرآنُ**.

هَدَانَا اللهُ ← حذف فاعل (الله)، تبدیل صیغه معلوم به مجهول و تبدیل ضمیر منصوبی به ضمیر مرفوعی ← **هُدِينَا**.

طَبَعَ اللهُ عليها ← حذف فاعل (الله)، تبدیل فعل معلوم به مجهول و جانشینی مفعول با واسطه در جای فاعل ← **طُبِعَ عليها**.

نَصَرُوهُ ← حذف فاعل (ضمیر«و»)، تبدیل فعل معلوم به مجهول و تبدیل ضمیر منصوبی به ضمیر مرفوعی ← **نُصِرَ**.

ضَرَبَا له ← حذف فاعل (ضمیر«ا»)، تغییر فعل معلوم به مجهول و جانشینی مفعول با واسطه در جای فاعل ← **ضُرِبَ له**.

تحلیل و بررسی

۱. ﴿غُلِبَتِ ٱلرُّومُ﴾ (روم / ۱)

۲. ﴿أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْـَٔلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُـئِلَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ﴾ (بقره / ۱۰۸)

۳. ﴿وَسِيقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا﴾ (زمر / ۷۱)

۴. ﴿وَإِذَا ٱلسَّمَآءُ كُشِطَتْ﴾ (تکویر / ۱۱)

۵. ﴿فَإِذَا ٱلنُّجُومُ طُمِسَتْ * وَإِذَا ٱلسَّمَآءُ فُرِجَتْ * وَإِذَا ٱلْجِبَالُ نُسِفَتْ﴾ (مرسلات/۸-۱۰)

۶. ﴿فَإِذَا نُقِرَ فِى ٱلنَّاقُورِ﴾ (مدّثر / ۸)

۷. ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُوا فِى ٱلْأَرْضِ﴾ (جمعه / ۱۰)

۸. ﴿وَإِذَا ٱلْوُحُوشُ حُشِرَتْ﴾ (تکویر / ۵)

۹. ﴿وَوُضِعَ ٱلْكِتَٰبُ فَتَرَى ٱلْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ﴾ (کهف / ۴۹)

۱۰. ﴿وَمَآ أُمِرُوٓا إِلَّا لِيَعْبُدُوا ٱللَّهَ﴾ (بیّنه / ۵)

۱۱. فَصَدَعَ ما أُمِرَ بِهِ وَ بَلَّغَ رِسالاتِ رَبِّهِ.[۱]

۱۲. عُرِفَ اللهُ سُبحانَهُ بِفَسْخِ العَزائِمِ وَ حَلِّ العُقُودِ.[۲]

۱۳. أَولَى النّاسِ بِالاِصطِناعِ، مَن إذا مُطِلَ، صَبَرَ وَ إذا مُنِعَ، عَذَرَ، وَ إذا أُعْطِيَ، شَكَرَ.[۳]

۱۴. قُرِنَتِ الهَيبَةُ بالخَيبَةِ وَ الحَياءُ بِالحِرمانِ.[۴]

---

۱. نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۳۱.

۲. غرر الحکم، ح ۱۲۷۳.

۳. غرر الحکم، ح ۸۸۴۴.

۴. نهج البلاغة، حکمت ۲۱.

پرسش و تمرین

۱. فعل مجهول را تعریف کنید.

۲. تفاوت معنای فعل معلوم لازم با مجهول در چیست؟

۳. مراحل مجهول کردن فعلی که ضمیر منصوبی دارد را بنویسید.

۴. فعل‌های معلوم در عبارات زیر را مجهول کنید.

«ضَرَبَ زیدٌ عمراً»، «سأَلَ موسی عن أحمدَ»، «قَتَلْتُم أخاها»، «قَرَأناها في السّنوات الماضية»، «مَنَّ اللهُ علیکم»، «هَدَيْتُمُونا»، «رَكِبْتُ السَّفِينَةَ».

۵. با مراجعه به متن آغاز درس، جدول زیر را کامل کنید.

فعل ماضی مجهول	وزن	وضعیت نایب فاعل	فعل معلوم آن	ترجمه مجهول	ترجمه معلوم	بقية افعال	ترجمه

۶. فعلهای مجهول مشخص شده در آیات زیر را به معلوم آن باز گردانید.

﴿أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى ٱلْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى ٱلسَّمَآءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى ٱلْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَى ٱلْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ﴾ (غاشیه / ۲۰ـ۱۷)

درس چهاردهم

اوزان فعل ثلاثی مجرد (۴)

۱. إنَّ الّذِي يَجُرُّ الثَّوْبَ خُيَلاءَ لا يَنْظُرُ اللهُ إِلَيهِ يَوْمَ القِيَامَةِ.

۲. إنَّ المَلائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ العِلْمِ رِضىً بِمَا يَطْلُبُ.

۳. إنَّ فِي الجَنَّةِ دَاراً يُقَالُ لَهَا: دَارُ الفَرَحِ، لايَدْخُلُها إِلَّا مَنْ فَرَّحَ يَتَامَى المُؤْمِنِينَ.

۴. إنَّ مِنَ السَّرَفِ أَنْ تَأْكُلَ كُلَّ مَا اشْتَهَيْتَ.

۵. إنَّمَا يَدْخُلُ الجَنَّةَ مَنْ يَرْجُوهَا، و إنّما يُجَنَّبُ النَّارَ مَنْ يَخَافُهَا، وَ إِنَّما يَرْحَمُ اللهُ مَنْ يَرْحَمُ.

۶. إِنَّهُ يَعْرِفُ الفَضْلَ لأَهْلِ الفَضْلِ أَهْلُ الفَضْلِ.

۷. إِثْنَانِ لا يَنْظُرُ اللهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ القِيَامَةِ: قَاطِعُ الرَّحِمِ و جَارُ السُّوءِ.

۸. مَنْ أَذْنَبَ وَ هُوَ يَضْحَكُ، دَخَلَ النّارَ و هُوَ يَبْكِي.

۹. المُؤْمِنُ يَأْلَفُ، وَ لا خَيْرَ فِيمَنْ لا يَأْلَفُ و لا يُؤْلَفُ.

۱۰. الأَمَانَةُ تَجْلُبُ الرِّزْقَ، و الخِيَانَةُ تَجْلُبُ الفَقْرَ.[1]

---

۱. نهج الفصاحة، احادیث: ۸۱۱، ۸۳۰، ۸۶۴، ۹۱۸، ۹۳۴، ۹۵۰، ۹۵۵، ۲۹۵۹، ۳۱۰۴، ۱۰۶۲.

۳. مضارع معلوم

دانستیم مضارع فعلی است که بر انجام یافتن کاری یا روی دادن حالتی در زمان حال یا آینده دلالت می‌کند. مضارع معلوم ثلاثی مجرد، اوزان مختلفی به شرح زیر دارد:

۱. اگر ماضی بر وزن «فَعَلَ» باشد، مضارع آن بر یکی از اوزان یَفْعَلُ، یَفْعِلُ، یَفْعُلُ خواهد بود. به یائی که در اوّل این اوزان آمده، حرف مضارعه گویند. «تاء»، «همزه» و «نون» نیز جزء حروف مضارعه هستند که با تغییر فاعلها، این حروف نیز تغییر می‌یابند. پس مضارع فَعَلَ، یکی از ۱۲ وزن زیر است:

یَفْعَلُ، تَفْعَلُ، أَفْعَلُ، نَفْعَلُ

یَفْعِلُ، تَفْعِلُ، أَفْعِلُ، نَفْعِلُ

یَفْعُلُ، تَفْعُلُ، أَفْعُلُ، نَفْعُلُ

کاربرد حروف مضارعه که چهار حرف آن در کلمه «أَتَیْنَ» جمع شده‌اند، بدین شرح است:

فاعل مضارع – مانند ماضی – یا اسم ظاهر است یا ضمیر.

هرگاه فاعل، اسم ظاهر باشد، در مذکر آن از حرف مضارعهٔ «یاء» و در مؤنث آن از حرف «تاء» استفاده می‌شود؛ مانند: یَنْصُرُ زیدٌ، تَنْصُرُ هندٌ.

اما اگر فاعل، ضمیر باشد، چهارده صورت دارد که به ترتیب عبارتند از: هو (مستتر)، ا، و، هی (مستتر)، ا، نَ، أنتَ (مستتر)، ا، و، ی، ا، نَ، أنا (مستتر)، نحن (مستتر).

چگونگی حرف مضارعه و ضمایر فاعلی متصل، به صورتهای زیر است:

یَفْعَلُ، یَفْعَلانِ، یَفْعَلُونَ، تَفْعَلُ، تَفْعَلانِ، یَفْعَلْنَ، تَفْعَلُ، تَفْعَلانِ، تَفْعَلُونَ، تَفْعَلِینَ، تَفْعَلانِ،

تَفْعَلْنَ، أَفْعَلُ، نَفْعَلُ.

یَفْعِلُ، یَفْعِلانِ، یَفْعِلُونَ، تَفْعِلُ، تَفْعِلانِ، یَفْعِلْنَ،...

یَفْعُلُ، یَفْعُلانِ، یَفْعُلُونَ، تَفْعُلُ، تَفْعُلانِ، یَفْعُلْنَ،...

نکته‌ها

الف) در فعلی که به اسم ظاهر یا ضمیر مستتر نسبت داده شود ضمّه و در صیغه‌های دیگر، «نون» علامت رفع است؛ جز «نون» دو صیغهٔ شش و دوازده که ضمیر بوده و فعل نیز مبنی است.

ب) غالباً عین الفعل فَعَلَ‌ای که مضارع آن بر وزن یَفْعَلُ است، از حروف حلقی است.

۲. اگر ماضی بر وزن فَعِلَ باشد، مضارع آن بر یکی از دو وزن یَفْعَلُ و یَفْعِلُ می‌آید.

۳. اگر ماضی بر وزن فَعُلَ باشد، مضارع آن بر وزن یَفْعُلُ می‌آید.

چگونگی حرف مضارعه و نوع فاعل در این دو باب، بدون هیچ تفاوتی همانند مضارع فَعَلَ است؛ مانند:

فَعِلَ: یَفْعَلُ، یَفْعَلانِ، یَفْعَلُونَ،... مثل: عَلِمَ: یَعْلَمُ، یَعْلَمانِ، یَعْلَمُونَ،...

یَفْعِلُ، یَفْعِلانِ، یَفْعِلُونَ،... مثل: حَسِبَ: یَحْسِبُ، یَحْسِبانِ، یَحْسِبُونَ،...

فَعُلَ: یَفْعُلُ، یَفْعُلانِ، یَفْعُلُونَ،... مثل: شَرُفَ: یَشْرُفُ، یَشْرُفانِ، یَشْرُفُونَ،...

نکته‌ها

الف) برای مشخص کردن وزن مضارع، باید به لغت‌نامه مراجعه کرد. گاهی یک

ماضی، دو وزن مضارع دارد و گاهی بر عکس، که در هر دو صورت گاهی معنای ماضی و یک مضارع، با معنای همان ماضی و مضارع دیگر متفاوت خواهد بود. می‌توانید با مراجعه به فرهنگ لغت و پیدا کردن مثالهای گوناگون شواهدی برای این مطلب پیدا کنید.

ب) مضارع نیز مانند ماضی، به لازم و متعدی تقسیم می‌شود. هرگاه ماضی فعلی، لازم باشد، مضارع آن نیز لازم خواهد بود. کیفیت مفعول در مضارع متعدی، مانند ماضی است؛ هر چند ضمیر فاعلی در دو باب متفاوت است.

ج) هنگامی که «سین» «وسَوْف» بر مضارع داخل شوند، زمان آن را به آینده اختصاص می‌دهند و در صورتی که لام ابتدا بر آن داخل شود، زمان آن را به حال اختصاص می‌دهد؛ مانند:

﴿أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ ٱللَّهُ﴾ (توبه / ۷۱)

﴿لِكُلِّ نَبَإٍ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ (انعام / ۶۷)

﴿قَالَ إِنِّى لَيَحْزُنُنِىٓ أَن تَذْهَبُواْ بِهِۦ﴾ (یوسف / ۱۳)

تحلیل و بررسی

وزن، باب، وضع صیغه، چگونگی فاعل و مفعول را در عبارات زیر بررسی کنید.

۱. ﴿وَمَا يَعْزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ﴾ (یونس / ۶۱)

۲. ﴿وَٱللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ﴾ (مائده / ۶۷)

۳. ﴿صُمٌّۢ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (بقره / ۱۷۱)

۴. ﴿لَا تَعْلَمُونَهُمُ ٱللَّهُ يَعْلَمُهُمْ﴾ (انفال / ۶۰)

۵. ﴿يَوْمَ يَجْمَعُ ٱللَّهُ ٱلرُّسُلَ﴾ (مائده / ۱۰۹)

۶. ﴿وَمِنَ ٱلشَّيَـٰطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُۥ﴾ (انبیاء / ۸۲)

۷. ﴿وَتَنْحِتُونَ مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتًا فَـٰرِهِينَ﴾ (شعراء / ۱۴۹)

۸. ﴿وَٱللَّهُ يَعْلَمُ ٱلْمُفْسِدَ مِنَ ٱلْمُصْلِحِ﴾ (بقره / ۲۲۰)

۹. بِالصَّمْتِ يَكْثُرُ الوَقَارُ.

۱۰. بِحُسْنِ المُوافَقَةِ تَدُومُ الصُّحْبَةُ.

۱۱. بِكَثْرَةِ الجَزَعِ تَعظُمُ الفَجِيعَةُ.

۱۲. بِالصَّبْرِ تَخِفُّ المِحْنَةُ.

۱۳. بِالْعَدْلِ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ.

۱۴. بِحُسْنِ العِشْرَةِ تَأْنَسُ الرِّفَاقُ.

۱۵. بالايثَارِ علىٰ نَفْسِكَ تَمْلِكُ الرِّقَابَ.

۱۶. بالْعَمَلِ تَحْصُلُ الجَنَّةُ لا بِالأَمَلِ.[1]

۱. غرر الحکم، احادیث ۴۲۴۴، ۹۶۷۳، ۵۶۲۹، ۷۷۵۹، ۹۹۵۹، ۹۹۵۲، ۹۱۶۹.

پرسش و تمرین

۱. مضارع هر یک از اوزان فَعَلَ، فَعِلَ، فَعُلَ بر چه وزنی می‌آید؟

۲. چگونگی استعمال حرف مضارعه به همراه ضمایر گوناگون فاعلی را بیان کنید.

۳. چگونگی مفعول را در مضارع بیان کنید.

۴. هر یک از افعال زیر را به همراه فاعل اسم ظاهر یا ضمیر صرف کنید.

یَظْأَرُ، یَظْعَنُ، یَظْفِرُ، یَظْلَمُ، یَظْهَرُ، یَعْبُدُ، یَعْجَبُ.

۵.هر یک از افعال بالا را به همراه مفعول اسم ظاهر یا ضمیر، و بی‌واسطه یا با واسطه صرف کنید. (فاعل را اسم ظاهر محسوب کنید).

۶. یکی از فعلهای بالا را به همراه ضمیر فاعلی و مفعولی صرف کنید.

۷. با مراجعه به متن آغاز درس، جدول زیر را کامل کنید.

فعل مضارع ثلاثی مجرد	وزن	وزن ماضی	وضعیّت فاعل	وضعیت مفعول	ترجمه	بقیهٔ فعلها	ترجمه

درس پانزدهم

اوزان فعل ثلاثی مجرد (۵)

۱. بِالعِلْم تُعْرَفُ الحِكْمَةُ.

۲. بِالْمَكارِهِ تُنَالُ الجَنَّةُ.

۳. بِالْعَافِيَةِ تُوجَدُ لَذَّةُ الحَيَاةِ.

۴. بِالبِرِّ يُمْلَكُ الحُرُّ.

۵. بِالصَّبْرِ تُدْرَكُ الرَّغَائِبُ.

۶. بِالبَغْيِ تُجْلَبُ النِّقَمُ.

۷. إِيَّاكَ أَنْ تُخْدَعَ عَنْ دَارِ القَرارِ، و محلِّ الطَّيِّبِينَ الأَخْيَارِ.

۸. أَلا إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ لا يُسْلَمُ فِيهَا إِلَّا بِالزُّهْدِ فِيهَا، وَلا يُنْجىٰ بِشَيءٍ كانَ لَهَا.

۹. أَلَا وَ إِنَّ الظُّلْمَ ثَلاثَةٌ: فَظُلْمٌ لا يُغْفَرُ، وَ ظُلْمٌ لا يُتْرَكُ، و ظُلْمٌ مَغْفُورٌ لا يُطْلَبُ؛ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لا يُغْفَرُ، فَالشِّرْكُ بِاللهِ، لِقَوْلِهِ ـ تَعَالَى ـ ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾[1]، وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يُغْفَرُ، فَظُلْمُ المَرْءِ نَفْسَهُ، و أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لا يُتْرَكُ، فَظُلْمُ العِبادِ بَعْضِهِمْ بَعْضاً... .[2]

---

۱. نساء، ۱۱۶.

۲. غرر الحکم، احادیث ۶۴۰، ۱۷۰۶، ۱۱۱۵۵، ۸۷۸۱، ۶۳۶۴، ۱۰۴۲۳، ۲۳۵۵، ۲۴۲۵ و ۱۰۳۸۳.

۴. مضارع مجهول

مضارع مجهول از مضارع معلوم متعدی (چه بی‌واسطه، چه باواسطه) ساخته می‌شود؛ بدین ترتیب که حرف مضارعه، مضموم و عین الفعل، مفتوح می‌شود و حرکت بقیّه حروف تغییر نمی‌کند. بنابراین، وزن مضارع مجهول در ثلاثی مجرد، «يُفْعَلُ» می‌باشد.

در مضارع نیز ـ مانند ماضی ـ مفعول جایگزین فاعل می‌شود. چگونگی جایگزینی مفعول (بی‌واسطه ـ باواسطه) در جای فاعل مانند ماضی است؛ با این تفاوت که ضمایر منصوبی متّصل، به ضمایر مرفوعی متصل به مضارع، تبدیل می‌شوند. سپس (مانند معلوم آن) حروف مضارعه با ضمیر مرفوعی هماهنگ می‌گردند. با توجه به اینکه تعداد ضمایر منصوبی چهارده تاست، ضمایر مرفوعی آن نیز چهارده عدد خواهد بود.

صرف صیغه‌های مضارع مجهول به همراه ضمیر مرفوعی آن به شرح زیر است:

يُفْعَلُ، يُفْعَلانِ، يُفْعَلُونَ، تُفْعَلُ، تُفْعَلانِ، يُفْعَلْنَ، تُفْعَلُ، تُفْعَلانِ، تُفْعَلُونَ، تُفْعَلِينَ، تُفْعَلانِ، تُفْعَلْنَ، أُفْعَلُ، نُفْعَلُ. مانند: يُنْصَرُ، يُنْصَرانِ، يُنْصَرونَ،....

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

يَوْمَ يَعْرِضُ اللهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى ٱلنَّارِ ← ﴿يَوْمَ يُعْرَضُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى ٱلنَّارِ﴾ (احقاف / ۲۰)

ٱلنَّارُ تَعْرِضُهُمُ المَلائِكَةُ عَلَيها ← ﴿ٱلنَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا﴾ (غافر / ۴۶)

والعملُ تَرْفَعُهُ المَلائِكَةُ، والتَّوْبَةُ يَنْفَعُها النّاسُ، والدُّعاءُ يَسْمَعُهُ اللهُ ← وَاعْمَلُوا، والعَمَلُ يُرْفَعُ، و التَّوْبَةُ تُنْفَعُ، والدُّعاءُ يُسْمَعُ.[۱]

عِلْمٌ لا يَنفَعُ كَكَنْزٍ لا يَنفَعُ ٱلنَّاسُ بِهِ ← عِلْمٌ لا يَنفَعُ كَكَنْزٍ لا يُنْفَعُ بِهِ.

---

۱. نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۳۰.

تحلیل و بررسی

۱. ﴿سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ﴾ (آل عمران / ۱۲)

۲. ﴿يُعْرَفُ ٱلْمُجْرِمُونَ بِسِيمَـٰهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَٰصِى وَٱلْأَقْدَامِ﴾ (الرحمن / ۴۱)

۳. ﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَـٰبَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ﴾ (عنکبوت / ۵۱)

۴. ﴿وَسَلَـٰمٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا﴾ (مریم / ۱۵)

۵. ﴿قَالَ أَنظِرْنِىٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (اعراف / ۱۴)

۶. ﴿وَٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْـًٔا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ (نحل / ۲۰)

۷. ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ ٱلْأَمْرُ كُلُّهُۥ﴾ (هود / ۱۲۳)

۸. عَجِبْتُ لِمَنْ يُوصَفُ بِالخَيْرِ الَّذي يَعْلَمُ أنّه لَيْسَ فِيهِ كَيْفَ يَرْضاهُ؟![۱]

۹. واعْلَمْ يا بُنَيَّ أَنَّ مَنْ كانَتْ مَطِيَّتُهُ اللَّيْلَ وَالنَّهارَ فإنّه يُسارُ بِهِ، و إنْ كانَ وَاقِفاً.[۲]

---

۱. غرر الحکم، ح ۴۶۹۳.

۲. نهج البلاغة، نامهٔ ۳۱.

پرسش و تمرین

۱. مضارع مجهول را تعریف کنید و بنویسید که از چه فعلی و بر چه وزنی ساخته می‌شود؟

۲. چگونگی نائب فاعل مضارع مجهول را شرح دهید؟

۳. مجهول کنید:

«يَكتُبُ عليٌّ لحسنٍ رسالةً»

«يَحفَظُونَكُم»

«تَشكُرُكُمَا هندٌ»

«يَهْدِمُ الخِلافُ الرأيَ»

«يَملِكُونَ أرزاقَكُم»

۴. با مراجعه به قرآن کریم ده مضارع مجهول را بیابید، سپس ترجمه و آن را به معلوم تبدیل کنید.

۵. با توجه به متن آغاز درس و نمونه‌های تحلیل و بررسی، جدول زیر را کامل کنید.

مضارع مجهول	معلوم آن	وضعیت نائب فاعل	ترجمه معلوم	ترجمه مجهول	بقیة فعلها	ترجمه

فصل سوم

مضارع منصوب و مجزوم ، امر

- درس شانزدهم: مضارع منصوب و مجزوم
- درس هفدهم: امر معلوم و مجهول

درس شانزدهم

مضارع منصوب و مجزوم

إلهي! إنْ كُنْتُ غيرَ مُسْتأهِلٍ لِرَحْمَتِكَ، فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيَّ بِفَضْلِ سَعَتِكَ.

إلهي! فَإِنْ عَفَوْتَ، فَمَنْ أَولىٰ مِنْكَ بِذَلِكَ؟ وَ إِنْ كانَ قَدْ دَنَا أَجَلِي وَ لَمْ يُدْنِني مِنْكَ عَمَلي، فَقَدْ جَعَلْتُ الإقْرَارَ بالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسيلَتي.

إلهي! قَدْ جُرْتُ علىٰ نَفْسِي في النَّظَرِ لَهَا، فَلَهَا الوَيْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا.

إلهي! لَمْ يَزَلْ بِرُّكَ عَلَيَّ أَيَّامَ حَيَاتي، فَلا تَقْطَعْ بِرَّكَ عَنِّي فِي مَمَاتي.

إلهي! لا تَرُدَّ حَاجَتِي، و لا تُخَيِّبْ طَمَعي، ولا تَقْطَعْ مِنْكَ رَجَائي و أَمَلي.

إلهي! لَوْ أَرَدْتَ هَوَاني، لَمْ تَهْدِني، وَ لَوْ أَرَدْتَ فَضيحَتي، لَمْ تُعَافِني.

إلهي! كَيْفَ أَنْقَلِبُ مِنْ عِنْدِكَ بِالخَيْبَةِ مَحْرُوماً؟! وَ قَدْ كانَ حُسْنُ ظَنِّي بِجُودِكَ أَنْ تَقْلِبَني بِالنَّجاةِ مَرْحُوماً.

إلهي! هَبْ لي كمالَ الانْقِطَاعِ إليك، و أَنِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِها إليكَ، حتّىٰ تَخْرِقَ أَبْصَارُ القُلُوبِ حُجُبَ النورِ، فَتَصِلَ إلى مَعْدِنِ العَظَمَةِ، و تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ.[1]

---

۱. بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۹۷-۹۹ (مناجات شعبانیه).

از میان افعال، فعل مضارع(معلوم و مجهول) در مجاورت برخی کلمات تغییر می‌کند.[1] این تغییر که در آخر فعل مضارع رخ می‌دهد، در مجاورت دو گروه از کلمات انجام می‌گیرد: ۱. ناصبها ۲. جازمها.

مضارع منصوب

بعد از چهار حرف أَن، لَن، کَي، إِذَنْ مضارع، منصوب استعمال می‌شود.

کیفیت منصوب شدن فعل مضارع به این شرح است:

الف) هرگاه فعل مضارع به اسم ظاهر یا ضمیر مستتر اسناد داده شود، آخر فعل، بجای ضمه، «فتحه» می‌گیرد؛ مانند:

﴿إِنَّمَآ أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَـٰذِهِ ٱلْبَلْدَةِ﴾ (نمل / ۹۱)

﴿قَالَا رَبَّنَآ إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفْرُطَ عَلَيْنَآ﴾ (طه / ۴۵)

﴿فَعَسَى ٱللَّهُ أَن يَأْتِيَ بِٱلْفَتْحِ﴾ (مائده / ۵۲)

﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا ٱسْمُهُۥ﴾ (نور / ۳۶)

إِيّاكَ أَنْ تَذْكُرَ مِنَ الكلامِ مَا يَكُونُ مُضحِكاً.[2]

ب) در صیغه‌هایی که نون علامت رفع است، نون حذف می‌گردد؛ مانند:

﴿الٓمٓ ۞ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتْرَكُوٓا أَن يَقُولُوٓا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ (عنکبوت / ۱-۲)

﴿عَسَىٰٓ أَن تَكْرَهُوا شَيْـًٔا وَيَجْعَلَ ٱللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ (نساء / ۱۹)

﴿وَلَن تَسْتَطِيعُوٓا أَن تَعْدِلُوا بَيْنَ ٱلنِّسَآءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ﴾ (نساء / ۱۲۹)

ج) صیغه‌های شش و دوازده مبنی اند و هیچ تغییری نمی‌پذیرند؛ مانند:

﴿إِلَّآ أَن يَأْتِينَ بِفَـٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ﴾ (نساء / ۱۹)

---

۱. هر چند این تغییرات، اعرابی و از غرض صرفی خارج است، ولی برای تکمیل بحث تغییرات افعال و توجّه به امر غائب و امر مجهول و فعل منهی، استطرادی آورده شده است.

۲. نهج البلاغة، نامهٔ ۳۱.

بیاموزیم

گاهی بعد از حروف لام(جارّه) حتّی، أو، واو و فاء، فعل مضارع، منصوب به کار رفته است. نصب مضارع در این موارد به سبب أن ناصبهٔ مقدر است؛ مانند:

﴿وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّـٰتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَـٰبٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ ٱلْعُيُونِ * لِيَأْكُلُوا مِن ثَمَرِهِۦ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ﴾ (یس / ۳۵ و ۳۴)

﴿لَهُم مَّا يَشَآءُونَ عِندَ رَبِّهِمْ ذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلْمُحْسِنِينَ * لِيُكَفِّرَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ...﴾ (زمر / ۳۴)

مضارع مجزوم

از میان کلمات، بعد از پنج حرف: لم، لمّا، لام أمر، لای نهی، إن شرطیه و هشت اسم شرطیهٔ مَن، مَا، أينَ، حَيثُما، إذْمَا، مَتَى، مهما و أيّ فعل مضارع مجزوم استعمال می‌شود.

کیفیّت جزم بدین شکل است:

الف) فعلهایی که به اسم ظاهر یا ضمیر مستتر اسناد داده شده‌اند، در صورتی که حرف آخرشان صحیح باشد، ساکن، و در صورتی که حرف آخرشان علّه باشد، حرف علّه حذف می‌شود؛ مانند:

﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ (انشراح / ۱)

﴿لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ﴾ (زخرف / ۷۷)

﴿وَمَن يَشْفَعْ شَفَـٰعَةً سَيِّئَةً يَكُن لَّهُۥ كِفْلٌ مِّنْهَا﴾ (نساء / ۸۵)

﴿مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِۦ مِنْ ءَايَةٍ﴾ (أعراف / ۱۳۲)

﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ ٱللَّهِ إِلَـٰهًا ءَاخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا﴾ (اسراء / ۲۲)

﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَـٰهًا ءَاخَرَ﴾ (قصص / ۸۸)

﴿أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْقُرُونِ﴾ (سجده / ۲۶)

﴿مَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ (نساء / ۶)

ب) در صیغه‌هایی که «نون» علامت رفع می‌باشد، «نون» حذف می‌شود. البته صیغه‌های شش و دوازده مبنی‌اند، بدون تغییر باقی می‌مانند، مانند:

﴿أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾ (زمر / ۵۲)

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾[1] (أسراء / ۲۳)

﴿وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ....﴾ (نور / ۳۱)

نکته‌ها

۱. لام طلب بر مضارع معلومی که به فاعل مخاطب اسناد داده شده باشد، داخل نمی‌شود؛ ولی بر بقیهٔ صیغه‌های معلوم و تمام صیغه‌های مجهول داخل می‌شود. به فعلی که لام طلب بر آن داخل شده باشد ـ در اصطلاح ـ امر غائب یا متکلم می‌گویند.

۲. غالباً لام طلب پس از «فاء»، «واو» و «ثُمَّ» ساکن می‌شود.

۳. «لا»ی ناهیه بر تمام صیغه‌های معلوم و مجهول داخل می‌شود. فعلی که «لا»ی ناهیه بر آن داخل شده باشد، فعل نهی نامیده می‌شود.

---

۱. در این آیه احتمال می‌رود که «لا» نافیه و فعل، منصوب به «أن» باشد.

پرسش و تمرین

۱. منصوب و مجزوم کردن فعل مضارع چگونه است؟

۲. هر یک از افعال زیر را با ناصب و جازم به کار ببرید.

يَقْطَعُونَ، تَحْفَظُ، يَرمُونَ، يَدْعُو، يَخْشَيانِ، يَصْرِفْنَ، يَشاءُ، يُدْعَوْنَ، تَخَافُ، يَقُولُ، تُنْصَرُ، تُنْصَرينَ، تُنْصَرُونَ.

۳. با مراجعه به متن آغاز درس، جدول زیر را کامل کنید.

مضارع مجزوم یا منصوب	مضارع قبل از جزم و نصب	ترجمه	بقیّه افعال	ترجمه

۴. با مراجعه به قرآن، ده مضارع منصوب به همراه «أن»، ده مضارع منصوب به همراه «لن»، ده مضارع مجزوم به همراه «لم» و ده مضارع مجزوم به همراه «لمّا» پیدا، و آنها را ترجمه کنید.

۵. عبارت نادرست را مشخص نمایید.

الف) فعل لازم هیچ گاه منصوب یا مجزوم نمی‌شود.

ب) صیغهٔ شش و دوازده مبنی‌اند و در مجاورت ناصب و جازم تغییر نمی‌پذیرند.

ج) منصوب و مجزوم شدن به فعل معلوم اختصاص ندارد.

د) هنگام نصب و جزم، «نون» علامت رفع ساقط می‌شود.

درس هفدهم

امر معلوم و مجهول

يَا بُنَيَّ! اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَاناً فيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ، فَأَحْبِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِـنَفْسِكَ، وَ اكْرَهْ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا.

ولا تَظْلِمْ كَمَا لا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وأَحْسِنْ كمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إليكَ.

واسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ.

وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ.

ولا تَقُلْ ما لا تَعْلَمُ وإنْ قَلَّ ما تَعْلَمُ.

ولا تَقُلْ مَا لا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ.

وَاغْتَنِمْ مَنِ اسْتَقْرَضَكَ في حَالِ غِنَاكَ، لِيَجْعَلَ قَضَاءَهُ لَكَ في يَوْمِ عُسْرَتِكَ.

وَاعْلَمْ أَنَّ الَّذي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمواتِ والأَرْضِ، قَدْ أَذِنَ لَكَ في الدُّعَاءِ و تَكَفَّلَ لكَ بالإجَابَةِ. و إنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لايَكُونَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللهِ ذُو نِعْمَةٍ فَافْعَلْ.

اِحْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ أَخِيكَ عِنْدَ صَرْمِهِ عَلى الصِّلَةِ، و عِنْدَ صُدُودِهِ على اللُّطفِ وَ المُقَارَبَةِ، وَ عِنْدَ جُمُودِهِ عَلَى البَذْلِ، و عِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ... حتّى كأنَّكَ لَهُ عَبْدٌ و كأنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ، وإيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذَلكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ.[1]

---

۱. نهج البلاغة، نامهٔ ۳۱.

امر معلوم

امر معلوم از مضارع معلوم، و امر مجهول از مضارع مجهول ساخته می‌شود. امر معلوم در صیغه‌هایی که فاعل، اسم ظاهر یا ضمیر غایب و یا متکلم است، همان مضارع مجزوم به همراه لام طلب است (در درس پیش شرح آن گذشت)؛ مانند:

«إذَا وَجَدَ أحَدُکُمْ لأخِیهِ نُصْحاً فَلْیَذْکُرْهُ له».[1]

در صیغه هایی که فاعل، مخاطب است، برای طلب کردن، «لام» استعمال نمی‌شود؛ بلکه حرف مضارعه حذف و آخر فعل مجزوم می‌گردد (جز در صیغهٔ جمع مؤنث، زیرا مبنی است). در صورتی که حذف حرف مضارعه موجب ابتدا به ساکن شود، همزهٔ وصلی در اوّل فعل آورده می‌شود. حرکت همزهٔ وصل این‌گونه آورده می‌شود: اگر عین الفعل مضارع مضموم باشد، حرکت همزه وصل نیز مضموم و در غیر آن مکسور خواهد بود. بدیهی است اگر در موردی پس از حذف حرف مضارعه ابتدا به ساکن نشود، آوردن همزه وصل وجهی ندارد؛ مانند:

۱. تَفْعَلُ ← اِفْعَلْ
۲. تَفْعَلانِ ← اِفْعَلا
۳. تَفْعَلُونَ ← اِفعَلُوا
۴. تَفْعَلِینَ ← اِفْعَلي
۵. تَفْعَلانِ ← اِفْعَلا
۶. تَفْعَلْنَ ← اِفْعَلْنَ

و مانند:

۱. تَخشُنُ ← أُخشُنْ
۲. تَخشُنَانِ ← أُخشُنَا
۴. تَخشُنِینَ ← أُخشُني
۵. تَخشُنَانِ ← أُخشُنَا

---

۱. نهج الفصاحة، ح ۲۴۵.

۳. تَخشَوْنَ ← اُخشَوْا ۶. تَخشَیْنَ ← اُخشَیْنَ

و مانند:

تَوَدُّ ← وَدَّ[1]

نکته‌ها

۱. اگر همزهٔ وصل در وسط کلام قرار گیرد، خوانده نمی‌شود؛ مانند:

«یا فَارِجَ الهَمِّ، و کَاشِفَ الغَمِّ، یَا رَحْمَانَ الدُّنیا و الآخِرَة و رَحیمَهُمَا، صَلِّ عَلَی مُحمَّدٍ و آلِ مُحمَّدٍ، وَافْرُجْ هَمّي وَاكْشِفْ غَمّي.»[2]

۲. فعل امر در لزوم و تعدیه، تابع ماضی و مضارع خود است.

امر مجهول

امر مجهول، همان مضارع مجهول است که لام طلب بر آن داخل شده و مجزوم شده است؛ مانند:

يُنْصَرُ ← لِيُنْصَرْ تُنْصَرُ ← لِتُنْصَرْ أُنْصَرُ ← لأُنْصَرْ

تحلیل و بررسی

۱. ﴿وَٱذْكُرُوٓا۟ إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَآءَ مِنۢ بَعْدِ عَادٍ﴾ (اعراف / ۷۴)

---

۱. در هنگام جزم، حرکت لام‌الفعل مضاعف حالات مختلفی دارد که در مبحث مضاعف می‌آید.
۲. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۵۴.

۲. ﴿يَـٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَـٰهٍ غَيْرُهُۥ﴾ (اعراف / ۷۳)

۳. ﴿وَٱدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ﴾ (قصص / ۸۷)

۴. ﴿وَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾ (مزمّل / ۱۰)

۵. ﴿وَٱذْكُرِ ٱسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا﴾ (مزمّل / ۸)

۶. ﴿فَإِيَّـٰىَ فَٱرْهَبُونِ﴾ (نحل / ۵۱)

۷. ﴿يَـٰبُنَىَّ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ وَأْمُرْ بِٱلْمَعْرُوفِ وَٱنْهَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَآ أَصَابَكَ﴾ (لقمان / ۱۷)

۸. ﴿وَٱقْصِدْ فِى مَشْيِكَ وَٱغْضُضْ مِن صَوْتِكَ إِنَّ أَنكَرَ ٱلْأَصْوَٰتِ لَصَوْتُ ٱلْحَمِيرِ﴾ (لقمان / ۱۹)

۹. ﴿يَـٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ٱلْمُطْمَئِنَّةُ * ٱرْجِعِىٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَٱدْخُلِى فِى عِبَـٰدِى * وَٱدْخُلِى جَنَّتِى﴾ (فجر / ۲۷ ـ ۳۰)

۱۰. ﴿قَالَ كَلَّا فَٱذْهَبَا بِـَٔايَـٰتِنَآ إِنَّا مَعَكُم مُّسْتَمِعُونَ﴾ (شعراء / ۱۵)

بحث اجمالی ثلاثی مزید

در درسهای پیش بیان شد که فعل ثلاثی مزید، افزون بر حروف اصلی، یک یا چند حرف زائد دارد. ثلاثی مزید دارای ده وزن مشهور و بیست وزن غیر مشهور است.

اوزان مشهور آن چنین است:

	وزن ماضی معلوم	وزن مضارع معلوم	وزن مصدر	مثال		
۱	أَفْعَلَ	يُفْعِلُ	إفْعَال	أَحْسَنَ	يُحْسِنُ	إحسَان
۲	فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفْعِيل	عَلَّمَ	يُعَلِّمُ	تَعْلِيم
۳	فَاعَلَ	يُفَاعِلُ	مُفَاعَلَة	جَاهَدَ	يُجاهِدُ	مُجاهَدَة
۴	تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّل	تَفَحَّصَ	يَتَفَحَّصُ	تَفَحُّص
۵	تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعُل	تَعَامَلَ	يَتَعَامَلُ	تَعَامُل
۶	اِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	اِنْفِعَال	اِنْفَجَرَ	يَنْفَجِرُ	اِنْفِجار
۷	اِفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	اِفْتِعال	اِشْتَرَكَ	يَشْتَرِكُ	اِشْتِرَاك
۸	اِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	اِسْتِفْعال	اِسْتَغْفَرَ	يَسْتَغْفِرُ	اِسْتِغْفَار
۹	اِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	اِفْعِلال	اِدْهَمَّ	يَدْهَمُّ	اِدهِمام
۱۰	اِفْعَالَّ	يَفْعَالُّ	اِفْعِيلال	اِحْمَارَّ	يَحْمَارُّ	اِحْمِيرار

در درسهای آینده با اوزان غیر مشهور ثلاثی مزید آشنا خواهید شد.

تمام تصاریفی که برای ثلاثی مجرد بیان شد، در ثلاثی مزید نیز جریان دارد.

نمونه‌ها

۱. ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ﴾ (اعلی / ۱۴)

۲. ﴿وَيَوْمَ نُسَيِّرُ ٱلْجِبَالَ وَتَرَى ٱلْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَـٰهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ (کهف / ۴۷)

۳. كُلُوا وَاشْرَبُوا و تَصَدَّقُوا و الْبَسُوا في غَيْرِ إسْرافٍ ولا مَخِيلَةٍ.[۱]

۴. قَالَ اللهُ تَعالىٰ: الكِبْرِيَاءُ رِدائي، فَمَنْ نَازَعَني رِدائِي، قَصَمْتُهُ.[۲]

۵. تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلٰوةِ، و حافِظُوا عَلَيْهَا، وَاسْتَكْثِرُوا مِنْهَا، وَ تَقَرَّبُوا بِهَا.[۳]

۶. قَالَ اللهُ تَعالىٰ: إِذَا وَجَّهْتُ إلىٰ عَبْدٍ مِنْ عَبِيدي مُصيبَةً في بَدَنِهِ أَوْ فِي مَالِهِ فَاسْتَقْبَلَهُ بِصَبْرٍ جَمِيلٍ، اسْتَحْيَيْتُ يَوْمَ القِيَامَةِ أَن أَنْصِبَ لَهُ مِيزَاناً أَو أَنْشُرَ لَهُ دِيوَاناً.[۴]

۷. قَالَ اللهُ تَعالىٰ: مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضائي و لَمْ يَصْبِرْ على بَلائي فَلْيَلْتَمِسْ رَبّاً سِوَايَ.[۵]

---

۱. نهج الفصاحة، ح ۲۱۸۱.
۲. نهج الفصاحة، ح ۲۰۷۳.
۳. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۹۹.
۴. نهج الفصاحة، ح ۲۰۷۵.
۵. نهج الفصاحة، ح ۲۰۶۷.

پرسش و تمرین

۱. برای ساختن فعل امر غائب و امر حاضر چه باید کرد؟

۲. چه تفاوتی بین امر مجهول و معلوم وجود دارد؟

۳. امر معلوم و مجهول فعلهای یَضْبِرُ، یَشْکُرُ، یَطْفَأُ را صرف کنید.

۴. با مراجعه به متن درس، جدول زیر را کامل کنید.

امر معلوم	وضعیت مجرد ـ مزید	ترجمه	فعلهای ثلاثی مزید	حروف زائد	حروف اصلی	ترجمه	بقیه افعال	ترجمه

۵. با مراجعه به قرآن کریم، ده فعل امر معلوم و ده امر مجهول بیابید، سپس آنها را ترجمه کنید.

۶. وضع صیغهٔ افعال مشخص شده زیر را بنویسید و آنها را ترجمه کنید.

﴿أَتَىٰٓ أَمْرُ ٱللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَـٰنَهُۥ وَتَعَـٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (نحل / ۱)

﴿وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ﴾ (نحل / ۱۹)

﴿ٱلَّذِينَ صَبَرُوا۟ وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ (نحل / ۴۲)

پژوهش

۱. آیا گاهی لام طلب بر صیغهٔ مخاطب داخل می‌شود؟

۲. آیا «لام» طلب در تقدیر می‌رود؟

فصل چهارم

تغییرات لفظی

- درس هجدهم: ادغام
- درس نوزدهم: تخفیف همزه
- درس بیستم: اعلال
- درس بیست و یکم: فعل مؤکد به نون

درس هجدهم

ادغام

يَا هِشَامُ! كَانَ أَمِيرُالمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: مَا عُبِدَاللهُ بِشَيءٍ أَفْضَلَ مِنَ العَقْلِ وَ مَا تَمَّ عَقْلُ امْرِءٍ، حَتّىٰ يَكُونَ فِيهِ خِصَالٌ شَتّىٰ:

الْكُفْرُ و الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونَانِ، و الرُّشْدُ و الخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولانِ، وَ فَضْلُ مَالِهِ مَبْذُولٌ، وَ فَضْلُ قَوْلِهِ مَكْفُوفٌ، وَ نَصِيبُهُ مِنَ الدُّنْيَا القُوتُ، و لا يَشْبَعُ مِنَ العِلْمِ دَهْرَهُ، الذُّلُّ أَحَبُّ إِليهِ مَعَ اللهِ مِنَ العِزِّ مَعَ غَيْرِهِ، وَ التَّوَاضُعُ أَحَبُّ إِليه مِنَ الشَّرَفِ.

يَسْتَكْثِرُ قَلِيلَ المَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِهِ، و يَسْتَقِلُّ كَثِيرَ المَعروفِ مِنْ نَفْسِهِ، و يَرىٰ النَّاسَ كُلَّهُمْ خَيراً مِنْهُ، وَ أَنَّهُ شَرُّهُمْ فِي نَفْسِهِ، وَ هُو تَمَامُ الأَمْرِ.

وَ قَالَ الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام: إِذَا طَلَبْتُمُ الحَوَائِجَ فَاطْلُبُوهَا مِنْ أَهْلِهَا.

قِيلَ: وَ مَنْ أَهْلُهَا؟

قَالَ: الَّذِينَ قَصَّ اللهُ فِي كِتَابِهِ، وَ ذَكَرَهُمْ، فَقَالَ: ﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا ٱلْأَلْبَـٰبِ﴾ قَالَ عليه السلام: هُمْ أُولُوا العقولِ.[1]

---

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۸ - ۲۰، ح ۱۲.

در درس‌های پیش بیان شد که کلمه گاهی مضاعف، مهموز و یا معتل است. این دسته از کلمات در معرض تغییرند. این تغییرات در سه دسته از قوانین ادغام، تخفیف همزه و اعلال بررسی می‌شود.

ادغام: تبدیل دو حرف متماثل یا متقارب به یک حرف مشدّد را «ادغام» گویند.[۱]

فایدهٔ ادغام سهولت در تلفظ است.

انواع ادغام

ادغام به دو صورت است: ۱. ادغام دو حرف متماثل (همانند) ۲. ادغام دو حرف متقارب (قریب المخرج).

۱. ادغام دو حرف متماثل (همانند)

هرگاه دو حرف متماثل[۲] در کنار یکدیگر قرار گیرند، یکی از سه حالت زیر رخ می‌دهد:

الف) اوّلی ساکن، دومی متحرّک: در این صورت ادغام واجب است؛ مانند:

غَنْيِاً ← غَنيّاً ﴿مَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ﴾ (نساء / ۶)

رَبْبٌ ← رَبٌّ ﴿ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ﴾ (فاتحه / ۲)

ذِلْلَة ← ذِلّة ﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ ٱلذِّلَّةُ وَٱلْمَسْكَنَةُ﴾ (بقره / ۶۱)

ب) هر دو متحرک: در این صورت نیز ادغام واجب است؛ اما پیش از ادغام باید

---

۱. برای ادغام تعاریف گوناگونی ذکر کرده‌اند که تعریف مشهور در متن ذکر شده است. برای تحقیق بیشتر ر.ک: شرح الشافية، البهجة المرضية، شرح ابن عقيل، أوضح المسالك، مبحث ادغام.

۲. این دو حرف متماثل گاهی یکی اصلی و دیگری زائد است؛ مانند: مَرْمِيّ، مُضِيّ، مَدْعُوّ. این کلمات هر چند مضاعف نیستند ولی قاعدهٔ ادغام در آنها جریان پیدا می‌کند.

حرکت حرف اوّل به حرف پیش از آن منتقل شود، یا اینکه حذف گردد. در صورتی که حرف پیش از دو متماثل، صحیح و ساکن، یا علّه و فاء الفعل[1] باشد، حرکت بـه آن انتقال می‌یابد و در سایر موارد، حرکت آن حذف می‌شود.

انتقال حرکت؛ مانند:

يُرْدَدُ ← يُرَدْدُ ← يُرَدُّ: ﴿إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ﴾ (فصّلت / ۴۷)

يَوْدَدُ ← يَوَدْدُ ← يَوَدُّ: ﴿رُبَمَا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ﴾ (حجر / ۲)

حذف حرکت؛ مانند:

مَرَرَ ← مَرْرَ ← مَرَّ: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ﴾ (مطفّفین / ۳۰)

رَادِدُ ← رادْدُ ← رادُّ: ﴿إِنَّا رَآدُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ﴾ (قصص / ۷)

خُوَيْصِصَة ← خُوَيْصْصَة ← خُوَيْصَّة

نکته‌ها

۱. ادغام دو حرف متحرک، در موارد زیر جریان ندارد:

الف) رباعی و ملحقّات آن؛ مانند: شَمْلَلَ و جَلْبَبَ.

ب) اسمهای بر وزن فَعَلٌ، فِعَلٌ، فُعَلٌ، فُعُلٌ؛ مانند: ضَرَرٌ، قِدَدٌ، أُمَمٌ، سُرُرٌ.

ج) کلمه‌ای که دو حرف متماثل آن، در اوّل باشند؛ مانند: دَدَنٌ.

د) زمانی که حرف اوّل مشدّد باشد؛ مانند: مَدَّدَ (تشدید حرف اوّل به دلیـل وزن کلمه است، نه جریان ادغام).

۲. کلماتی مانند: قَتَّلَ، نَجَّار، بَنَّاء، قَطَّاع، قَطَّعَ، تَعَلَّمَ، اِحْمَرَّ. از وزنهای تضعیف هستند

---

۱. به شرطی که حرکت‌پذیر باشد.

و از بحث قوانین مضاعف خارجند.

ج) اوّلی متحرّک، دومی ساکن: در این صورت، ادغام ممتنع است؛ مگر در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ مضارع مجزوم (معلوم یا مجهول) و صیغهٔ اوّل امر، که ادغام در این موارد جایز است.

در این موارد ابتدا باید حرف دوم را متحرک کرد، سپس حکم دو حرف متماثل متحرّک را در آنها جاری ساخت (در حالت «ب» بیان شد). أمّا چگونگی متحرک‌کردن حرف دوم به این صورت است که اگر فعل به ضمیر منصوب «ها» متّصل باشد، مفتوح می‌شود و اگر متصل به ضمیر منصوب «ه» باشد، مضموم می‌گردد و اگر متصل به ساکن باشد -غالباً- مکسور می‌گردد. در غیر این موارد، هر سه حرکت فتحه، کسره و ضمه از قبایل عرب شنیده شده است؛[1] مانند:

لِیَرْدُدْ، لِتَرْدُدْ، أُرْدُدْ، لأَرْدُدْ، لِتَرْدُدْ

لِیَرُدَّها، لِتَرُدَّها، رُدَّها،[2] لأَرُدَّها، لِتَرُدَّها

لِیَرُدُّهُ، لِتَرُدُّهُ، رُدُّهُ، لأَرُدُّهُ، لِتَرُدُّهُ

لِیَرُدِّ الرّجلَ، لِتَرُدِّ الرَّجُلَ، رُدِّ الرَّجُلَ، لأَرُدِّ الرَّجُلَ، لِتَرُدِّ الرَّجُلَ

لِیَرُدُّ زیداً، لِیَرُدَّ زیداً، لِیَرُدِّ زیداً، ... .

نمونه‌ها

﴿وَٱحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي﴾ (طه / ۲۷)

﴿لَن يَنفَعَكُمُ ٱلْفِرَارُ إِن فَرَرْتُم﴾ (احزاب / ۱۶)

---

۱. شرح الشافیة، ج ۲، ص ۲۴۳.

۲. همزهٔ وصل به سبب بی نیازی از آن حذف شده است.

﴿مَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ﴾ (نساء / ۶)
وَفُكَّنِي مِنْ شَدِّ وَثَاقِي. (دعای کمیل)
وَارْدُدْ إِلَى اللهِ و رسُولِهِ مَا يُضْلِعُكَ مِنَ الخُطُوبِ.[1]

چند نکته دربارهٔ ادغام متماثلین

۱. در ابواب ثلاثی مزید **اِفْتِعَال**، **تَفَعُّل** و **تَفَاعُل** ادغام حکم خاصّی دارد که در مباحث تفصیلی خواهد آمد.

۲. حکم متماثلانی که -هر دو- همزه باشند، در مبحث مهموز خواهد آمد.

۳. در کلماتی مانند: حَيِيَ و عَيِيَ (لفیف مقرون) ادغام جایز است؛[2] مانند: ﴿وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنۢ بَيِّنَةٍ﴾ (انفال / ۴۲)؛ مگر اینکه حرکت حرف دوم، عارضی (اعرابی) باشد؛ مانند: أَنْ يَحْيِيَ، که در این صورت ادغام ممتنع است.

۴. گاهی یکی از دو حرف متماثل قلب می‌شود؛ مانند: تَصَدَّدَ ← تَصَدَّىٰ. گاهی نیز یکی از دو حرف حذف می‌شود؛ مانند: «قَرْنَ» در آیهٔ:
﴿وَقَرْنَ فِى بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَـٰهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ﴾. (احزاب / ۳۳)

۲. ادغام متقاربین

مباحث صرفی ادغام متقاربین به برخی از اوزان ثلاثی مزید ارتباط دارد، که در بحثهای تفصیلی ابواب ثلاثی مزید خواهد آمد.[3]

---

۱. نهج البلاغة، نامه ۳۱.
۲. لفیف مقرون در باب إفعال، حکم خاصّی دارد که در مبحث تفصیلی ابواب ثلاثی مزید می‌آید.
۳. بحث ادغام متقاربین در غیر ابواب ثلاثی مزید، در «بیاموزیم» همین درس آمده است.

تحلیل و بررسی

۱. ﴿فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ﴾ (حجر / ۱۴)

۲. ﴿يَوْمَ يَعَضُّ ٱلظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ﴾ (فرقان / ۲۷)

۳. ﴿وَلْيَسْتَعْفِفِ ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا﴾ (نور / ۳۳)

۴. ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ ٱلْجَحِيمَ صَلُّوهُ﴾ (حاقّه / ۳۱)

۵. ﴿وَ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا﴾ (مائده / ۶۴)

۶. ﴿فَفِرُّوا إِلَى ٱللَّهِ﴾ (ذاریات / ۵۰)

۷. ﴿إِذَا دُكَّتِ ٱلْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا﴾ (فجر / ۲۱)

۸. مَولايَ! أَتُسَلِّطُ النَّارَ عَلىٰ وُجُوهٍ خَرَّتْ لِعَظَمَتِكَ سَاجِدَةً (دعای کمیل).

۹. عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ سُوءَ عَوَاقِبِ اللَّذَّاتِ، كَيْفَ لا يَعِفُّ؟!.[1]

۱۰. كُلُّ فَقْرٍ يُسَدُّ إِلَّا فَقْرَ الحُمْقِ.[2]

۱۱. كُلُّ شَيءٍ يَعِزُّ حِينَ يَنْدُرُ إِلَّا العِلْمَ، يَعِزُّ حِينَ يَغْزُرُ.[3]

۱۲. أُنْصُرْ أَخَاكَ ظَالماً أَوْ مَظلُوماً. إنْ يَكُ ظَالِماً فَارْدُدْهُ عَن ظُلْمِهِ وَ إِنْ يَكُ مَظلوماً فَانْصُرْهُ.[4]

۱۳. إِضْمَنُوا لي سِتّاً مِنْ أَنْفُسِكُم، أَضْمَنْ لَكُم الجَنَّةَ. أُصْدُقُوا إِذَا حَدَّثْتُمْ، و أَوْفُوا إِذَا وَعَدْتُم، و أَدُّوا إِذَا ائْتُمِنْتُمْ، وَاحْفَظُوا فُرُوجَكُم، و غُضُّوا أَبْصَارَكُم، و كُفُّوا أَيْدِيَكم.[5]

---

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ح ۶۹۲۵.
۲. غرر الحکم و درر الکلم، ح ۱۲۱۰.
۳. غرر الحکم و درر الکلم، ح ۴۱.
۴. نهج الفصاحة، ح ۵۶۱.
۵. نهج الفصاحة، ح ۳۲۱.

بیاموزیم (۱)

با توجه به قوانین بیان شده، صرف ماضی، مضارع و امر از مادّهٔ «رَدَّ» به شرح زیر است:

ماضی معلوم پس از تغییر	ماضی مجهول پس از تغییر	مضارع معلوم پس از تغییر	مضارع مجهول پس از تغییر	امر معلوم پس از تغییر
رَدَّ	رُدَّ	يَرُدُّ	يُرَدُّ	لِيَرْدُدْ ۱
رَدَّا	رُدَّا	يَرُدَّانِ	يُرَدَّانِ	لِيَرُدَّا
رَدُّوا	رُدُّوا	يَرُدُّونَ	يُرَدُّونَ	لِيَرُدُّوا
رَدَّتْ	رُدَّتْ	تَرُدُّ	تُرَدُّ	لِتَرْدُدْ ۲
رَدَّتَا	رُدَّتَا	تَرُدَّانِ	تُرَدَّانِ	لِتَرُدَّا
رَدَدْنَ	رُدِدْنَ	يَرْدُدْنَ	يُرْدَدْنَ	لِيَرْدُدْنَ
رَدَدْتَ	رُدِدْتَ	تَرُدُّ	تُرَدُّ	أُرْدُدْ ۳
رَدَدْتُمَا	رُدِدْتُمَا	تَرُدَّانِ	تُرَدَّانِ	رُدَّا
رَدَدْتُمْ	رُدِدْتُمْ	تَرُدُّونَ	تُرَدُّونَ	رُدُّوا
رَدَدْتِ	رُدِدْتِ	تَرُدِّينَ	تُرَدِّينَ	رُدِّي
رَدَدْتُمَا	رُدِدْتُمَا	تَرُدَّانِ	تُرَدَّانِ	رُدَّا
رَدَدْتُنَّ	رُدِدْتُنَّ	تَرْدُدْنَ	تُرْدَدْنَ	أُرْدُدْنَ
رَدَدْتُ	رُدِدْتُ	أَرُدُّ	أُرَدُّ	لِأَرْدُدْ ۴
رَدَدْنَا	رُدِدْنَا	نَرُدُّ	نُرَدُّ	لِنَرْدُدْ ۵

۱.لِيَرُدَّ ـ لِيَرُدِّ ـ لِيَرُدُّ ۲.لِتَرُدَّ ـ لِتَرُدِّ ـ لِتَرُدُّ ۳.رُدَّ ـ رُدِّ ـ رُدُّ

۴.لِأَرُدَّ ـ لِأَرُدِّ ـ لِأَرُدُّ ۵.لِنَرُدَّ ـ لِنَرُدِّ ـ لِنَرُدُّ

بیاموزیم (۲)

ادغام متقاربین[۱]

قوانین ادغام دو حرف متقارب به شرح زیر است:

۱. ادغام نون ساکن در حروف «یرملون»:

الف) اگر هر دو در یک کلمه باشند: در این صورت اگر موجب اشتباه نشود، ادغام لازم است.

بر خلاف مانند قِنْوان، صِنْوان، بُنْیان، قِنْیَة، بِنْیَة، کُنْیَة، مُنْیَة، قَنْوَاء که در آنها ادغام موجب اشتباه می‌شود.[۲]

ب) اگر در دو کلمه باشند: در این صورت، ادغام همیشه لازم خواهد بود.

۲. ادغام «لام» تعریف در حروف شمسی (ن، ر، ز، د، ذ، ت، ث، ص، ض، س، ش، ط، ظ) واجب، و ادغام لام ساکن غیر تعریف (لام بل، هل، قُل و...)در حروف شمسی جایز است؛ مگر در «ر»، که واجب است؛[۳] مانند: ﴿بَلْ رَّانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (مطفّفین / ۱۴)

۳. ادغام حروف «ضَوِي مِشْفَر» در حروف متقارب آن‌ها، ممتنع است؛ مگر در موارد نادر.[۴]

---

۱. برای آگاهی از ویژگی‌های حروف متقارب، ر.ک: شرح الشافية، ج ۳، ص ۲۵۰؛ شرح النظام، ص ۳۲۶.

۲. ر.ک: شرح الشافية، ج ۳، ص ۲۶۷.

۳. شرح الشافية، ص ۲۷۹؛ شرح النظام، ص ۳۴۶.

۴. برای تحقیق بیشتر ر.ک: شرح الشافية، ج ۳، ص ۲۶۹.

۴. ادغام حروف حلقی در یکدیگر، اگر حرف دوم از قسمت پایین‌تر حلق اداء شود، ممتنع و در غیر آن جایز است.[۱]

۵. در غیر موارد بالا، ادغام دو حرف متقارب در صورتی که موجب اشتباه نشود، جایز است. (برخی موارد آن در ابواب ثلاثی مزید می‌آید؛ مانند: يَتَصَعَّدُ ← يَصَّعَّدُ) بر خلاف وَتَدَ ← وَدَّ؛ چرا که در صورت ادغام، با ودٌّ به معنای «دوستی» اشتباه می‌شود؛ مگر اینکه تقارب بین دو حرف زیاد باشد، که در این صورت ادغام جایز است؛ مانند: وَتْداً ← وَدّاً، وَطْداً ← وَدّاً.[۲]

۱. ر.ک: شرح الشافية، ج ۳، ص ۲۶۹ و ۲۷۶.
۲. شرح الشافية، ج ۳، ص ۲۶۸.

پرسش و تمرین

۱. تفاوت مضاعف با اوزان تضعیف چیست؟

۲. در چه مواردی ادغام متماثلین واجب و در چه مواردی ممتنع است؟

۳. چگونگی ادغام دو حرف متماثل متحرک را شرح دهید.

۴. با توجه به متن آغاز درس، جدول زیر را کامل کنید.

کلمه مضاعف	کلمه قبل از ادغام	ترجمه	بقیهٔ افعال	ترجمه

۵. با مراجعه به قرآن، بیست کلمه مضاعف بیابید و در جدولی مانند جدول بالا بنویسید.

۶. گزینه‌های نادرست را علامت بزنید.

الف) هرگاه حرف اوّل متماثلین، ساکن و دیگری متحرک باشد، ادغام جایز است.

ب) هرگاه حرف اوّل متماثلین متحرک و دیگری ساکن باشد، ادغام واجب است.

ج) در هیچ موردی از گزینه‌های الف و ب ادغام صورت نمی‌گیرد.

د) هرگاه دو متماثل، متحرک باشند، حرکت حرف اوّل حذف شده، سپس در هم ادغام می‌شوند.

هـ) ادغام متقاربین مخصوص فعل است و در اسم جریان ندارد.

درس نوزدهم

تخفیف همزه

مِنْ سُورةِ لُقمان

﴿الٓمٓ * تِلْكَ ءَايَـٰتُ ٱلْكِتَـٰبِ ٱلْحَكِيمِ * هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ * ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلْأَخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشْتَرِى لَهْوَ ٱلْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ * وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَـٰتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِىٓ أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ لَهُمْ جَنَّـٰتُ ٱلنَّعِيمِ * خَـٰلِدِينَ فِيهَا وَعْدَ ٱللَّهِ حَقًّا وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ﴾

﴿خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَىٰ فِى ٱلْأَرْضِ رَوَٰسِىَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ وَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ * هَـٰذَا خَلْقُ ٱللَّهِ فَأَرُونِى مَاذَا خَلَقَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦ بَلِ ٱلظَّـٰلِمُونَ فِى ضَلَـٰلٍ مُّبِينٍ﴾

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَـٰنَ ٱلْحِكْمَةَ أَنِ ٱشْكُرْ لِلَّهِ وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِۦ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِىٌّ حَمِيدٌ﴾[1]

---

۱. سورهٔ لقمان: آیات ۱ ـ ۴، ۶ ـ ۱۲.

گاهی حرف همزه در کلمهٔ مهموز موجب تغییر کلمه می‌شود. به تغییراتی که منشأ آن همزه است، تخفیف همزه گویند؛ زیرا این تغییرات برای تخفیف و سهولت در تلفظ صورت می‌گیرد.

تخفیف همزه به دو صورت است:

۱. قلب شدن همزه به حرف علّه (تخفیف قلبی) ۲. حذف همزه (تخفیف حذفی)[1]

تخفیف قلبی

حالات همزهٔ کلمه، بر سه قسم است:

۱. با همزهٔ دیگر در یک کلمه اجتماع کند.

۲. با همزهٔ دیگر در دو کلمه اجتماع کند (در «بیاموزیم ۲» می‌آید).

۳. با همزه دیگر اجتماع نکند.

حالت اوّل: با همزه دیگر در یک کلمه اجتماع کند

الف) اگر همزهٔ اوّل متحرک و همزهٔ دوم ساکن باشد، همزهٔ دوم به حرف علّه متناسب با حرکت همزه اوّل قلب می‌شود؛[2] مانند:

أَأْنَسْتُ ← ﴿فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي ءَانَسْتُ نَارًا لَعَلِّي ءَاتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ﴾ (طه/ ۱۰)

أُأْتِيَ ← ﴿قَالُوا لَن نُّؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ﴾ (انعام / ۱۲۴)

أَأْمَنْتُم ← ﴿قَالَ فِرْعَوْنُ ءَامَنتُم بِهِ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ﴾ (اعراف / ۱۲۳)

---

۱. تخفیف گاهی برای تسهیل است (بحث آن در «بیاموزیم» خواهد آمد).

۲. مهموز الفاء در باب افتعال حکم خاصی دارد (بحث آن خواهد آمد).

إئتاء ← ﴿وَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِمْ فِعْلَ ٱلْخَيْرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِ﴾ (انبیاء / ۷۳)

إئمان ← ﴿يَوْمَ يَأْتِى بَعْضُ ءَايَـٰتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَـٰنُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ﴾ (انعام / ۱۵۸)

نکته: گاهی همزه اوّل، همزه وصل است و در وسط کلام حذف می‌شود، که در این حالت، همزهٔ دوم به اصل خود باز می‌گردد؛[1] مانند:

﴿إِلَّآ أَن قَالُوا ٱئْتِنَا بِعَذَابِ ٱللَّهِ﴾ (عنکبوت / ۲۹)

﴿قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا ٱئْتِ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَـٰذَآ...﴾ (یونس / ۱۵)

ب) اگر هر دو متحرک باشند، جایز است همزهٔ دوم به حرف علّه متناسب با حرکت خود تبدیل شود[2]؛ مانند:

أَئِمَّة ← أَيِمَّة   أَئِنَّ ← أَيِنَّ

أَؤُبُّ ← أَوُبُّ   أَءَمُّ ← أَوَمُّ

ج) اگر اوّلی ساکن و دومی متحرک باشد، در صورتی که کلمه از اوزان تضعیف باشد، ادغام آن طبیعی است؛ مانند: سَئَّال. در غیر این صورت همزهٔ دوم به «یاء» تبدیل می‌شود؛ مانند: قِرَأْءٌ (ملحق به فِعَلْلٌ) ← قِرَأْيٌ، قِرَءْيَانِ، قِرَءْيَاتٌ.

حالت سوم: با همزهٔ دیگر اجتماع نکند

برای این حالت نیز بنا بر صورتهای مختلفی که دارد، احکام مختلفی در کتابهای صرفی ذکر شده است؛[3] از جمله:

الف) جواز تبدیل همزه ساکن به حرف مدّی مناسب با حرکت قبل؛ مثل:

مُؤْمِنٌ ← مُومِنٌ   يَأْمُرُ ← يَامُرُ

رَأْسٌ ← رَاسٌ   لَمْ يَقْرِءْ ← لَمْ يَقْرِي

---

۱. مهموز الفاء در باب افتعال حکم خاصّی دارد (بحث آن خواهد آمد).

۲. کتابهای مفصل صرفی مطالب دیگری را نیز مطرح کرده‌اند که ما برای اختصار ذکر نکردیم.

۳. برای تحقیق بیشتر ر.ک: بخش «بیاوزیم (۱)» همین درس و شرح الشافیة، ج ۳، ص ۳۱.

ب) جواز تبدیل شدن همزه به «یاء»؛ مثل:

مَائَة ← مَایَة   نَبِيءٌ ← نَبِيٌّ   بَرِيءٌ ← بَرِيٌّ

ج) جواز تبدیل همزه به «واو»؛ مثل:

نُبُوءَة ← نُبُوَّة   مَقْرُوءٌ ← مَقْرُوٌّ   مُؤَجَّل ← مُوَجَّل

نکته: در باب اسم خواهد آمد که گاهی حرف علّه نیز با وجود شروطی به همزه تبدیل می‌شود؛ مانند: رِضَاو ← رِضَاء

۲. تخفیف حذفی

تخفیف حذفی همزه قاعدهٔ خاصّی ندارد. این نوع تخفیف، در برخی از کلمات به صورت وجوبی و در برخی به صورت جایزی شنیده شده است.

الف. تخفیف واجب

در صیغه‌های امر حاضر ثلاثی مجرد از مادّه‌های أَخَذَ و أَكَلَ، و مضارع و امر ثلاثی مجرد (معلوم و مجهول)، ماضی و مضارع و امر (معلوم و مجهول) باب «إفعال» از مادّهٔ «رَأي»، همزه حذف می‌شود.[1]

نمونه‌ها

﴿هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ﴾ (ملک / ۳)

﴿فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَـٰلاً طَيِّبًا﴾ (انفال / ۶۹)

﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ﴾ (حاقّه / ۳۰)

﴿خُذِ ٱلْعَفْوَ﴾ (اعراف / ۱۹۹)

---

۱. همزهٔ باب افعال نیز همیشه در مضارع (معلوم و مجهول) حذف می‌شود که در بحثهای تفصیلی ثلاثی مزید خواهد آمد.

﴿وَلَوْ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓا۟ إِذْ يَرَوْنَ ٱلْعَذَابَ أَنَّ ٱلْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ (بقره / ۱۶۵)
﴿وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا۟ بِأَحْسَنِهَا سَأُو۟رِيكُمْ دَارَ ٱلْفَٰسِقِينَ﴾ (اعراف / ۱۴۵)
﴿وَأَنَّ سَعْيَهُۥ سَوْفَ يُرَىٰ﴾ (نجم / ۴۰)

ب) تخفیف جایز

حذف همزه که ـ در غیر این موارد ـ واجب نیست، در برخی از کلمات شنیده شده است؛ مانند:

وَأْمُرْ ← مُرْ[1] اِسْأَلْ ← سَلْ[2] خَبْءٌ ← خَبٌ
مَسْأَلَة ← مَسَلَة شَيْءٌ ← شَيٌ

نمونه‌ها

﴿سَلْ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ كَمْ ءَاتَيْنَٰهُم مِّنْ ءَايَةٍۭ بَيِّنَةٍ﴾ (بقره / ۲۱۱)
﴿فَسْـَٔلُوٓا۟ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (نحل / ۴۳)
﴿سَلْهُمْ أَيُّهُم بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ﴾ (قلم / ۴۰)
﴿وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا۟ بِأَحْسَنِهَا سَأُو۟رِيكُمْ دَارَ ٱلْفَٰسِقِينَ﴾ (اعراف / ۱۴۵)
سَلُوني قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُوني.[3]
يا كميلُ مُرْ أهلَكَ أن يَرُوحُوا إلىٰ كَسْبِ مَكارِمِ الأَخْلاقِ.[4]

---

۱. اگر حرف ما قبل همزه، ساکن باشد، ابتدا حرکت همزه به ما قبل انتقال داده می‌شود، سپس حذف صورت می‌گیرد. مثالهای بعدی نیز به همین صورت است.
۲. البته ممکن است کسی بگوید در این مورد خاصّ، حذف همزه طبق قاعده است؛ چون اوّل تخفیف قلبی صورت گرفته، سپس طبق قاعده اعلال حذف شده است.
۳. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۸۹.
۴. نهج البلاغة، حکمت ۲۵۷.

جدول صرف فعل مهموز الفاء[۱]

ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	امر معلوم	امر مجهول
أَثَرَ	أُثِرَ	يَأْثُرُ	يُأْثَرُ	لِيَأْثُرْ	لِيُأْثَرْ
أَثَرا	أُثِرا	يَأْثُرانِ	يُأْثَران	لِيَأْثُرا	لِيُأْثَرا
أَثَرُوا	أُثِرُوا	يَأْثُرُونَ	يُأْثَرُونَ	لِيَأْثُرُوا	لِيُأْثَرُوا
أَثَرَتْ	أُثِرَتْ	تَأْثُرُ	تُأْثَرُ	لِتَأْثُرْ	لِتُأْثَرْ
أَثَرَتا	أُثِرَتا	تَأْثُرانِ	تُأْثَرانِ	لِتَأْثُرا	لِتُأْثَرا
أَثَرْنَ	أُثِرْنَ	يَأْثُرْنَ	يُأْثَرْنَ	لِيَأْثُرْنَ	لِيُأْثَرْنَ
أَثَرْتَ	أُثِرْتَ	تَأْثُرُ	تُأْثَرُ	أُوثُرْ	لِتُأْثَرْ
أَثَرْتُما	أُثِرْتُما	تَأْثُرانِ	تُأْثَرانِ	أُوثُرا	لِتُأْثَرا
أَثَرْتُم	أُثِرْتُم	تَأْثُرُونَ	تُأْثَرُونَ	أُوثُرُوا	لِتُأْثَرُوا
أَثَرْتِ	أُثِرْتِ	تَأْثُرِينَ	تُأْثَرِينِ	أُوثُرِي	لِتُأْثَرِي
أَثَرْتُما	أُثِرْتُما	تَأْثُرانِ	تُأْثَرانِ	أُوثُرا	لِتُأْثَرا
أَثَرْتُنَّ	أُثِرْتُنَّ	تَأْثُرْنَ	تُأْثَرْنَ	أُوثُرْنَ	لِتُأْثَرْنَ
أَثَرْتُ	أُثِرْتُ	ءاثُرُ	أُوثَرُ	لآثُرْ	لأُوثَرْ
أَثَرْنا	أُثِرْنا	نَأْثُرُ	نُأْثَرُ	لِنَأْثُرْ	لِنُأْثَرْ

۱. در این جدول، تنها موارد تخفیف قلبی واجب همزه آورده شده است.

بیاموزیم (۱)

زمانی که همزه با مثل خودش جمع نشده باشد ـ در یک کلمه یا در دو کلمه ـ این حالات فرض می‌شود: ۱. همزه ساکن و ما قبل متحرک؛ ۲. همزه متحرک و ما قبل ساکن؛ ۳. همزه و ما قبل آن ـ هر دو ـ متحرک

۱. در این مورد مرحوم رضی می‌گوید: «التحقیقُ هو الأصل کسائرِ الحروفِ و التخفیفُ استحسانٌ». پس جایز ـ بلکه نیکو ـ است همزه به حرف مدّی مناسب با حرکت ما قبل خود قلب شود؛ مانند:

رَأْسٌ ← رَاسٌ　　مُؤْمِنٌ ← مُومِنٌ

بِئْرٌ ← بِيرٌ　　لَمْ يَرْدُؤْ ← لم يَرْدُو

لم يَقْرَءْ ← لم يَقْرَا　　اَلْهُدَى ائْتِنَا ← الْهُدَ ايتِنَا

الَّذِي اؤْتُمِنَ ← الَّذِى يتُمِنَ　　يَقُولُ ائْذَنْ ← يَقُولُ اوْذَنْ

۲. در این مورد اگر متحرک شدن حرف ما قبل همزه جایز باشد،[1] جایز است حرکت همزه به آن داده شود، سپس همزه حذف گردد؛ مثل:

مَسْئَلَة ← مَسَلَة　　خَبْءٍ ← خَبٍ　　شَيْءٍ ← شَيٍ

در صورتی که پیش از همزه، «واو» یا «یاء» مدّی باشد؛[2] همزه به آنها قلب می‌شود، سپس ادغام صورت می‌گیرد؛ مانند: مَقْرُوءٌ ← مَقْرُوٌّ　نَبِيءٌ ← نَبِيٌّ

و اگر همزه پس از «الف» باشد، تسهیل می‌شود (یعنی بین همزه و «الف» تلفّظ می‌شود) و حذف نمی‌گردد؛ مگر بنابر لغت قلیل؛ مانند: يَشَاء ← يَشَا

۳. در این مورد جایز است همزه قلب به «واو» شود؛ مثل: مُؤَجَّل ← مُوَجَّل؛ یا قلب به «یاء» گردد؛ مثل: مائَة ← ماية؛ و یا تسهیل (متمایل به حرکت ما قبل) شود؛ مثل: مُسْتَهْزِؤُونَ، رُؤُوس، رَؤُوف.

---

۱. «الف»، «واو» و «یاء» مدّی، جایز نیست متحرک شوند.

۲. در این صورت و صورت بعد، حرف پیش از همزه جایز نیست متحرک شود.

بیاموزیم (۲)

زمانی که دو همزه در دو کلمه کنار یکدیگر قرار گیرند، حالتهای مختلفی به وجود می آید.[۱]

۱. اگر همزهٔ اوّل، همزه استفهام و همزهٔ دوم، همزهٔ وصل باشد، در صورتی که، همزه وصل مضموم یا مکسور باشد، حذف می‌شود و اگر مفتوح باشد، قلب به «الف» و یا تسهیل می‌شود؛ مانند:

ءَاِصْطَفَیٰ ← أَصْطَفَی   ءَاُصْطُفِيَ ← أُصْطُفِيَ

ءَاَللهُ ← آللهُ

۲. اگر همزه اوّل غیر استفهامی و ساکن و همزهٔ دوم متحرک باشد؛ مثل: اِقْرَأْ آيَةً، لَمْ يَدْرَءْ أَبوك، أَقْرِئْ أَبَاك؛ اهل حجاز هر دو را مخفَّف می‌کنند؛ یعنی همزه ساکن اوّل را به حرف مدّی مناسب با حرکت قبل تبدیل می‌کنند و همزه دوم را نیز اگر ما قبلش قلب به الف شده بود، تسهیل می‌کنند و اگر ما قبلش قلب به «واو» یا «یاء» شده بود، پس از نقل حرکت به ما قبل، آن را حذف می‌کنند؛ مانند:

اِقْرَا آيَة   لَمْ يَرْدُوَبوك   أَقْرِيَ أَبَاك

عده‌ای دیگر، فقط همزه اوّل را مخفف می‌کنند و عده‌ای فقط همزه دوم را پس از انتقال حرکتش به ما قبل حذف می‌کنند. عده‌ای نیز هیچ کدام را مخفف نمی‌کنند و عده‌ای هر دو همزه را در یکدیگر ادغام می‌کنند.

۳. اگر همزهٔ اوّل متحرک و غیر استفهامی و همزه دوم نیز متحرک باشد، برخی فقط همزه اوّل و عده دیگر فقط همزه دوم را مخفف می‌کنند. عده‌ای نیز هیچ کدام را مخفف نمی‌کنند. کسانی که همزه را مخفف می‌کنند، آن را حذف یا قلب و یا تسهیل می‌کنند.

---

۱. ر.ک: شرح الشافية، ج ۳، ص ۶۴.

پرسش و تمرین

۱. حکم دو همزه‌ای که در کنار یکدیگرند، زمانی که اوّلی متحرک و دومی ساکن است، چیست؟

۲. آیا تخفیف قلبی و حذفی همیشه واجب است؟ چرا؟

۳. مضارع و امر افعال زیر را به همراه فاعل و نائب فاعل صرف کنید.

أَيِسَ ـَ،أَجَرَ ـُ، حَدَأَ ـَ، خَرِئَ ـَ، دَأَظَ ـَ، ثَأَرَ ـَ

۴. با مراجعه به متن آغاز درس، جدول زیر را کامل کنید.

کلمه مهموز	قبل از تخفیف	حکم تخفیف در آن	ترجمه	بقیهٔ افعال	ترجمه

۵. تغییرات صورت گرفته در کلمات مشخص شدهٔ زیر را بنویسید.

اَلزُّهدُ كلُّهُ بَينَ كلمتَينِ مِنَ القُرآنِ، قال اللهُ سُبحَانَهَ: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُواْ بِمَآ ءَاتَٰكُمْ﴾ و مَنْ لَمْ يَأْسَ على الماضي، و لم يَفْرَحْ بالآتي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بطرفَيهِ (نهج البلاغة، حكمت ۴۳۹).

تَعَبَّدُوا للدُّنيا أيَّ تَعَبُّدٍ، و آثَرُوها أيَّ إيثارٍ (نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۱۱).

الشَقيُّ مَنْ حَرُمَ نَفعَ مَا أُوتِيَ مِنَ العقلِ و التجربةِ (نهج البلاغة، نامهٔ ۷۸).

درس بیستم

اعلال

یَا هِشَامُ! إنَّ اللهَ ـ تبَارکَ و تَعالیٰ ـ بَشَّرَ أهْلَ العَقْلِ و الفَهْمِ في کِتابِهِ، فَقَالَ: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ٱلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُۥٓ أُولَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَأُولَـٰٓئِكَ هُمْ أُولُوا۟ ٱلْأَلْبَـٰبِ﴾[1]

یَا هِشَامُ! إنَّ اللهَ ـ تبَارکَ و تَعالیٰ ـ أکْمَلَ لِلنَّاسِ الحُجَجَ بالعُقُولِ، وَنَصَرَ النبیّینَ بالبَیَانِ، وَدَلَّهُمْ علیٰ رُبُوبِیَّتِهِ بـالأدِلَّةِ، فـقَالَ:﴿وَإِلَـٰهُكُمْ إِلَـٰهٌ وَٰحِدٌ لَّآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحْمَـٰنُ ٱلرَّحِيمُ۞إِنَّ فِى خَلْقِ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَـٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلْفُلْكِ ٱلَّتِى تَجْرِى فِى ٱلْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ وَتَصْرِيفِ ٱلرِّيَـٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلْمُسَخَّرِ بَيْنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ لَـَٔايَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾[2]

یَا هِشَامُ! ثُمَّ ذَمَّ الَّذینَ لا یَعْقِلُونَ، فَقَالَ: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُوا۟ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُوا۟ بَلْ نَتَّبِعُ مَآ أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَآ۞أَوَلَوْ كَانَ ءَابَآؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْـًٔا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾[3].[4]

---

۱. زمر، ۱۸.
۲. بقره، ۱۶۴.
۳. بقره، ۱۷۰.
۴. الکافي، ج ۱، ص ۱۲.

تعریف اعلال وانواع آن

به تغییر حرف علّه برای تخفیف، اعلال گویند. این تغییرات گاهی موجب حذف حرف علّه، گاهی باعث قلب آن به حرف علّهٔ دیگر (متناسب با حرکت قبل) و گاهی نیز موجب سکون آن می‌شود.[1]

قواعد عمومی اعلال

قاعده اوّل: حذف حرف علّه

حرف علّه در پنج مورد حذف می‌شود:

۱. اگر بین حرف علّه و حرف دیگر، التقاء ساکنین (غیر علی حدّه)[2] پیش آید، حرف علّه حذف می‌شود. مانند:

لَمْ يَطُوْلْ ← لَمْ يَطُلْ

«هٰذَا وَلَمْ يَطُلِ العَهْدُ وَلَمْ يَخْلُ مِنْكَ الذِّكْرُ».[3]

قَالَ (صیغهٔ ۷) ← قَالْتَ ← قُلْتَ[4]

﴿ءَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَـٰهَيْنِ﴾ (مائده / ۱۱۶)

زَادَ ← يَزِيدُ ← زِيْدْ ← زِدْ

﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ (طه / ۱۱۴)

---

۱. البته گاهی سکون با حذف و قلب با سکون همراه می‌شود. اگر به روش بیان شده در این کتاب عمل شود، در هیچ کلمه معتلی اشکال پیش نمی‌آید؛ زیرا در ذیل اعلال قلبی، گاهی سکون نیز همراه شده است. در بقیهٔ موارد نیز اینچنین است.

۲. التقاء علی حدّه، زمانی است که یا التقاء ساکنین به سبب وقف بر کلمه است، مانند وقف بر کلمهٔ «زیدٌ» ؛ یا اینکه حرف علّه در کنار مدغم - در یک کلمه - قرار گرفته است؛ مانند: الضالّین.

۳. نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۰۲.

۴. در ادامه بحث، چگونگی مضموم شدن فاء الفعل خواهد آمد.

يَهْدِي ← يَهْدِي الْقَوْمَ (در این صورت «یاء» خوانده نمی‌شود)

﴿وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَـٰسِقِينَ﴾ (انعام / ۴۹)

قَاضِيُنْ[1] ← قَاضِيْنْ ← قَاضٍ

﴿فَٱقْضِ مَآ أَنتَ قَاضٍ﴾ (طه / ۷۲)

يَرْمِيُونَ ← يَرْمُيْوْنَ ← يَرْمُونَ

﴿وَٱلَّذِينَ يَرْمُونَ ٱلْمُحْصَنَـٰتِ﴾ (نور / ۴)

۲. در مضارع معلوم مثال واوی[2] مکسور العین؛ مانند:

وَعَدَ ← يَوْعِدُ ← يَعِدُ

﴿يَـٰصَـٰلِحُ ٱئْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ﴾ (اعراف / ۷۷)

﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ (توحید / ۳)

﴿ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ﴾ (مؤمنون / ۱۱)

نکته: مضارع مجزوم و امر معلوم آن نیز همین حکم را دارند؛ مانند: «لِيَعِدْ، عِدْ» بر خلاف مجهول آن؛ مانند: يُوعَدُ، لِيُوعَدْ، يُولَدُ، لِيُولَدْ.

۳. در مضارع معلوم مثال واوی مفتوح العین، در ده فعل «يَذَرُ، يَسَعُ، يَطَأُ، يَلَعُ، يَهَبُ، يَدَعُ، يَزَعُ، يَقَعُ، يَضَعُ، يَلَغُ»؛ مانند:

﴿وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ﴾ (فصلت / ۴۷)

﴿وَيُمْسِكُ ٱلسَّمَآءَ أَن تَقَعَ عَلَى ٱلْأَرْضِ﴾ (حج / ۶۵)

﴿وَذَرُوا ظَـٰهِرَ ٱلْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ﴾ (انعام / ۱۲۰)

---

۱. این کلمه «قاضيٌ» است که «نون» تنوین آن برای درک بهتر مطلب، به این صورت نوشته شده است.

۲. در شرح ابن عقیل (ج ۲، ص ۶۲۰) آمده است: «أمّا المثال اليائي فإنّ أمثلته في العربية قليلة جدّاً؛ نحو: يَبِسَ، يَبَسُ، يَتِمَ، يَتَمُ، يَنَعَ، يَسَرَ، يَيسِرُ، يَمَنَ، يَمُنُ».

۴. در امر و مضارع مجزوم ناقص از صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴[1]، (همان طور که در مبحث جوازم مضارع گذشت)؛ مانند:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ﴾ (حج / ۶۵)

﴿فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ (احقاف / ۲۲)

۵. در مصدر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فِعْلٌ. البته بعد از حذف حرف علّه، عین الفعل، مکسور و لام الفعل، مفتوح می‌شود، سپس «تاء»، عوض از علّهٔ محذوف می‌آید؛[2] مانند: وِعْد ← عِدَة وِدْي ← دِيَة

البته گاهی در مصدر بر وزن فَعْلٌ مثال واوی نیز قاعدهٔ فوق جاری می‌شود؛ مانند: وَضْع ← ضَعَة.

نکته: گاهی ضمیر مرفوعی متصل، در صورتی که «واو» یا «یاء» یا «الف» باشد، در التقاء ساکنین در تلفّظ حذف می‌شود؛ مانند: إنْ تُكرِمُوا الرَّجُلَ.[3]

قاعدهٔ دوم: حرف علّه ساکن ما قبل غیر مفتوح[4]

اگر حرف علّه ساکن و ما قبل آن مضموم یا مکسور باشد در صورتی که با حرکت پیش از خود هماهنگ نباشد، به حرف متناسب با حرکت قبل تبدیل می‌شود[5]؛ مانند:

يُيْقِنُ ← يُوقِنُ   قَابَلَ ← قُوبِلَ (مجهول)

مِوْزان ← مِيزَان   مِصباح ← مُصَيْبِيح (مصغر)

مُيْسِر ← مُوسِر

---

۱. زمانی هم که مضارع به اسم ظاهر اسناد داده شده باشد، همین حکم را دارد؛ مانند: لِيَهْدِ زيدٌ.

۲. فاء الفعل علّه در مورد «۵»، واو است؛ زیرا مثال یائی در کلام عرب نادر است.

۳. البته جز این پنج مورد، موارد اندک دیگری نیز وجود دارد؛ مانند: اليَد، الدَّم، اسم،ابن،سَفَة، سَنَة.

۴. از این مبحث تا پایان قسمت «الف» قاعدهٔ شش مربوط به اعلال قلبی، و قسمت «ب» قاعده ششم مربوط به اعلال سکونی است؛ همچنان که در موارد قبل، اعلال حذفی بود.

۵. این قاعده استثناءاتی دارد که در قواعد اختصاصی می‌آید.

نمونه‌ها

﴿فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ يَٰمُوسَىٰٓ﴾ (طه / ۱۱)

﴿وَفِي ٱلْأَرْضِ ءَايَٰتٌ لِّلْمُوقِنِينَ﴾ (ذاریات / ۲۰)

﴿وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ﴾ (حشر / ۱۱)

﴿وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ ٱلطُّورَ بِمِيثَٰقِهِمْ﴾ (نساء / ۱۵۴)

﴿فَلَمَّا جَآءَهَا نُودِيَ أَنۢ بُورِكَ مَن فِي ٱلنَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا﴾ (نمل / ۸)

قاعدهٔ سوم: حرف علّه متحرک ما قبل ساکن

اگر ما قبل حرف علّه، حرکت‌پذیر باشد، حرکت حرف علّه به آن داده می‌شود. و در صورت عدم هماهنگی حرف علّه با حرکت ما قبل، حرف علّه به حرف متناسب با حرکت قبل خود تبدیل می‌شود؛ مانند:

يَطْوُفُ ← يَطُوفُ	يَخْوَفُ ← يَخَافُ
يُقْوَلُ ← يُقَالُ	يَبْيِعُ ← يَبِيعُ
مَقْوَمٌ ← مَقَامٌ	مَعْيَشٌ ← مَعَاشٌ

برخلاف زمانی که حرف ما قبل آن حرکت‌پذیر نیست، که در این صورت تغییری ایجاد نمی‌شود؛ مانند: بَايَعَ، يُقَاوِلُ، تَجَاوَل، تَزَايَدَ، خَاوِيَةٌ، مُقاوَمةٌ، تَلاوَةٌ.

نمونه‌ها

﴿يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَٰنٌ مُّخَلَّدُونَ﴾ (الرحمن / ۱۷)

﴿إِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِۦ وَنُمِيتُ وَنَحْنُ ٱلْوَٰرِثُونَ﴾ (حجر / ۲۳)

﴿فَلَا تَلُومُونِی وَلُومُوٓاْ أَنفُسَكُم﴾ (ابراهیم / ۲۲)

﴿فَهِیَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ﴾ (حج / ۴۵)

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُواْ فِى ٱلْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَآ﴾ (حج / ۴۶)

﴿وَإِلَىَّ ٱلْمَصِيرُ﴾ (حج / ۴۸)

﴿إِنَّ ٱلَّذِى فَرَضَ عَلَيْكَ ٱلْقُرْءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ (قصص / ۸۵)

﴿وَجَعَلْنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشًا﴾ (نبأ / ۱۱)

نکته‌ها

الف) این قاعده در فعل، فقط شامل «اجوف» می‌شود و در «مثال» مانند: «اِنْوَرَبَ» و «ناقص» جاری نمی‌گردد.[1]

ب) این قاعده در اسم، استثناءات فراوانی دارد که بیشتر مربوط به «اجوف» است؛ از جمله:

۱. اسم آلت از اجوف؛ مانند: **مِحْوَر، مِخْيَط، مِنْوَال**.

۲. عین الفعل مصدر باب تفعیل؛ مانند: **تَقْوِيم، تَغْيِير، تَأْوِيل، تَحْوِيل**.

۳. عین الفعل «أَفْعَل» (چه صفت مشبهه باشد، چه اسم تفضیل)؛ مانند: **أَطْوَل، أَبْيَض، أَقْوَم، أَعْوَر**.

۴. اسم ناقص بر وزنهای **فَعْلٌ، فِعْلٌ، فُعْلٌ** (بدون تاء و به همراه تاء)؛ مانند: **دَعْوَة، غَزْوَة، خِزْيٌ، عُمْيٌ**.

---

۱. در فعل «ناقص» نمونه‌ای که مجرای این قاعده باشد، یافت نمی‌شود. درست بودن این مدّعا، با مراجعه به اوزان فعل، اثبات می‌شود.

قاعدهٔ چهارم: حرف علّه متحرک ما قبل مفتوح

در این صورت حرف علّه به «الف» تبدیل می‌شود؛ مانند:

قَوَلَ ← قَالَ	بَيَعَ ← بَاعَ
يُدْعَوُ ← يُدْعیٰ	يُرْمَيُ ← يُرْمیٰ
رَمَيُوا ← رَمَاوْا ← رَمَوْا	يُدْعَوُوْنَ ← يُدْعَاوْنَ ← يُدْعَوْنَ
مُخْتَوِطٌ ← مُخْتَاطٌ	مُراعِيَةٌ ← مُراعاةٌ

نمونه‌ها

﴿فَعَقَرُوا ٱلنَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ﴾ (اعراف / ۷۷)

﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَـٰبَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ﴾ (عنکبوت / ۵۱)

﴿وَلَا تَعْثَوْا فِى ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ (اعراف / ۷۴)

﴿فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا﴾ (مریم / ۵۹)

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ (هود / ۴۱)

﴿وَءَاخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ ٱللَّهِ﴾ (توبه / ۱۰۶)

عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ رَبَّهُ، كَيفَ لا يَسْعىٰ لِدارِ المَقَامِ؟![1]

- كُلُّ مَا زَادَ عَلَى الاِقْتِصادِ إسْرافٌ.[2]

لِكُلِّ عَمَلٍ جَزاءٌ فَاجْعَلُوا عَمَلَكُمْ لِمَا يَبْقیٰ، و ذَرُوا مَا يَفْنیٰ.[3]

إنَّ مِنْ هَوانِ الدُّنيَا عَلَى اللهِ، أَن لا يُعْصىٰ إلّا فيها، و لا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إلّا بِتَرْكِها.[4]

---

۱. غرر الحکم، ح ۲۶۱۵.
۲-غرر الحکم، ح ۸۱۱۶.
۳. غرر الحکم، ح ۲۹۸۲.
۴. غرر الحکم، ح ۲۵۵۰.

نکته‌ها

۱. اگر حرف علّه در موردِ مذکور، لام الفعل و حرف چهارم کلمه باشد، ابتدا قلب به «یاء»، سپس قلب به «الف» می‌شود؛ مانند:

یُدْعَوُ ← یُدْعَيُ ← یُدْعىٰ، یُدْعَیانِ[1]، یُدْعَیَنَّ.[2]

۲. در ماضی معلوم اجوف، از صیغهٔ ششم به بعد، پس از قلب حرف علّه به «الف»، التقاء ساکنین پیش می‌آید و حرف علّه حذف می‌شود. نکته شایان توجه این است که پس از حذف، اگر مضارع فعل ماضی، مضموم العین باشد، فاء الفعل ماضی مضموم می‌شود و در صورتی که عین الفعل مضارع، مکسور یا مفتوح باشد، فاء الفعل مکسور می‌گردد؛ مانند:

قَال[3] ← قَالْنَ ← قَلْنَ ← قُلْنَ، قُلتَ، قُلْتُما، ....

بَاعَ[4] ← بَاعْنَ ← بَعْنَ ← بِعْنَ، بِعْتَ، بِعْتُما، ....

نمونه‌ها

﴿لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُّكْرًا﴾ (کهف / ۷۴)

﴿قُلْنَ حَـٰشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِن سُوٓءٍ﴾ (یوسف / ۷۷)

خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً، إِنْ مُتُّمْ مَعَهَا بَكَوْا علیکم و إِنْ عِشْتُم حَنُّوا إِلیكُمْ.[5]

۳. اگر حرکت حرف علّه عارضی باشد، در حکم حرف علّه ساکن خواهد بود و به «الف» تبدیل نمی‌شود (همچنان که در مثل مَوْت، قَوْل و بَيْع به «الف» تبدیل نمی‌شود)؛

---

۱. صیغهٔ دوم مضارع مجهول.
۲. مضارع مجهول مؤکد به «نون».
۳. مضارع آن مضموم العین است (یَقُولُ).
۴. مضارع آن مکسور العین است (یَبِیعُ).
۵. نهج البلاغة، حکمت ۱۰.

مانند:

دَعَوَا: فتحه به دلیل وجود «الف» ضمیر آمده است.

یَخْشَیَنَّ: فتحه برای «نون» تأکید آمده است.

اِخْشَوُ اللهَ: ضمه به دلیل رفع التقاء ساکنین آمده است.

یَوَدُّ: فتحه از عین الفعل انتقال داده شده است.

فَتَیَانِ: فتحه به دلیل «الف» تثنیه آمده است.

رَضَوِيّ: کسره به دلیل «یاء» نسبت آمده است.

استثناء: قاعده چهارم در صفت بر وزن «فَعَلان» و «مثال» جریان ندارد؛ مانند: جَرَیَان، جَوَلان، هَیَجَان و تَیَسَّرَ.

قاعدهٔ پنجم: حرف علّه مفتوح ما قبل مکسور

اگر حرف علّه، لام الفعل[1] و «واو» باشد به «یاء» تبدیل می‌شود و حرکت آن بدون تغییر باقی می‌ماند؛ مانند:

رَضِوَ ← رَضِيَ	دُعِوَ ← دُعِيَ
داعِواً ← داعِیاً	غازِواً ← غازِیاً

نمونه‌ها

﴿رَضِیَ اللَّهُ عَنهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ (مائده / ۱۱۹)

﴿ذَٰلِكُم بِأَنَّهُ إِذَا دُعِیَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ﴾ (غافر / ۱۲)

---

۱. شرح الشافیة، ج ۳، ص ۸۴: «إنْ کانت الواو فاءً متحرکةً ما قبلَهَا لَمْ تُقْلَبْ یاءً نحو إوَزٍّ و کذا العین نحو عِوَض إلّا أنْ تکونَ عینَ مصدرٍ مُعَلٍّ فِعْلُه نحو: قَامَ و قیام أو عینَ جمعٍ مُعَلٍّ واحدُهُ کَدِیَم».

ثُمَّ أَرْسَلْتَ داعياً يَدْعُو إليها فلا الدّاعيَ أَجَابُوا.[۱]

وَلا تَذَرْنِي في طُغْيانِي عَامِهاً، ولا فِي غَمْرَتِي سَاهِياً حتَّى حِينٍ.[۲]

قاعدهٔ ششم: حرف علّه مضموم یا مکسور ما قبل مضموم یا مکسور

الف) اگر حرف علّه در وسط کلمه واقع شود، حرکت آن به حرف ما قبل انتقال داده می‌شود.[۳] (و در این صورت اگر حرف علّه با حرکت جدید ما قبل هماهنگ نباشد، به علّهٔ مناسب با آن تبدیل می‌شود «قاعدهٔ دوم» و در صورتی که انتقال حرکت موجب التقاء ساکنین شود، علّهٔ اوّل حذف می‌گردد «قاعدهٔ اوّل»)؛ مانند:

قُوِلَ ← قِوْلَ ← قِيلَ　　　يَرْضِيُونَ ← يَرْضُيْوْنَ ← يَرْضُونَ

تَدْعُوِينَ ← تَدْعِوْيْنَ ← تَدْعِينَ　　　بُيِعَ ← بِيعَ[۴]

رَامِيُونَ ← رَامُيْونَ ← رَامُونَ　　　عَادِوِينَ ← عَادِوْيْنَ ← عَادِينَ

نمونه‌ها

﴿وَإِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ﴾ (نور / ۴۷)

﴿يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِٱلَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتِنَا﴾ (حج / ۷۲)

﴿وَلَمَّآ أَن جَآءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِىٓءَ بِهِمْ﴾ (عنكبوت / ۷۷)

---

۱. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۵۹.　　۲. صحیفهٔ سجادیه، دعای ۴۷.

۳. اجرای این قاعده، در مصدر اجوف بر وزن «فُعُول» و همچنین در مثال زمانی که بعد از حرف علّه ساکن باشد استثناء شده است؛ مانند: بُيُود، جُيُوش و تُيُسِّرَ.

۴. در اجوف ماضی مجهول، از صیغهٔ شش به بعد، حرف علّه به دلیل التقاء ساکنین حذف می‌شود. در این حالت، هم مکسور و هم مضموم شدن فاء الفعل، جایز است؛ هر چند در پنج صیغهٔ اوّل نیز مضموم شدن فاء الفعل جایز است. ابن مالک در این باره می‌گوید: «واكسرأو اشمم فا ثلاثيّ اعلّ، عيناً و ضمٌّ جاكبوع فاحتمل».

﴿فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُنَ﴾(شعراء / ۲۶)

﴿فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾(اعراف / ۱۷۵)

ب) اگر حرف علّه در آخر کلمه واقع شود، حرکتش حذف می‌شود.[1] (در صورت عدم تناسب حرف علّه با حرکت حرف قبل، به علّهٔ مناسب با آن تبدیل می‌شود)؛ مانند:

يَرْضِوُ ← يَرْضِوْ ← يَرْضِي　　　يَدْعُوُ ← يَدْعُو

رَاعِيٌ (رَاعِيُنْ) ← راعِيْنْ ← رَاعٍ　　　الرَّاعِيُ ← الرَّاعِي

نمونه‌ها

﴿تُؤْتِيَ أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾(ابراهیم / ۲۶)

﴿لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾(حجر / ۷)

الدَّاعي بِلا عَمَلٍ كالرَّامي بلا وَتَرٍ.[2]

كلُّ مَخلُوقٍ يَجْرِي إلى ما لا يَدْرِي.[3]

موارد استثنای قوانین اعلال

حرف علّه در پنج مورد حکم حرف صحیح را دارد:

۱. عین الفعل لفیف مقرون؛ مانند:

قَوِيَ، يَقْوِي، اِقْوِ، حَيِيَ، عَيِيَ، يُحْيِي، المُحْيِي، المُقْوِي.

---

۱. مگر اینکه حرکت عارضی باشد؛ مانند: یا کافِيُ، یاشافِيُ.

۲. نهج البلاغة، حکمت ۳۳۷.

۳. غرر الحکم، ح ۲۲۱۶.

﴿قَالَ رَبِّ بِمَآ أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (حجر / ۳۹)

۲. در رباعی و ملحقات آن؛ مانند:

وَسْوَسَ، جَهْوَرَ، يُوَسْوِسُ، يُجَهْوِرُ، مُوَسْوِسٌ.

۳. حرف علّه مشدّد؛ مانند: قَوَّل، قَيَّض. ﴿وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَآءَ فَزَيَّنُوا لَهُم﴾ (فصلت/۲۵)

۴. عين الفعل كلمه‌ای که بر رنگ و عیب دلالت کند؛ مانند: عَوِرَ، يَعْوَرُ، اِبْيَضَّ، اِسْوَدَّ.

۵. عين الفعل فعل تعجّب؛ مانند: مَا أَقْوَمَ زيداً، أَقْوِمْ بزيدٍ.[1]

«فَسُبْحانَكَ ما أَبْيَنَ كَرَمَكَ في مُعَامَلَةِ مَنْ أَطاعَكَ أَوْ عَصَاكَ.[2]

نکته: هر حرف علّه‌ای که از حالات شش گانه قوانین علّه خارج باشد، حکم حرف صحیح را دارد و قواعد اعلال فقط در موارد مذکور جریان خواهد داشت؛ برای مثال، اگر حرف علّه در اوّل کلمه واقع شود، اعلال نمی‌گردد؛[3] مانند: وَزَرَ، وَعَدَ، وَصَلَ، وَاصِلٌ، واعِدٌ؛ همین طور است مواردی مانند: قَوْمٌ، مَوْتٌ.

تحلیل و بررسی

۱. ﴿فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ﴾ (نساء / ۶۴)

۲. ﴿وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ﴾ (احزاب / ۳۲)

۳. ﴿وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾ (زخرف / ۳۶)

۴. ﴿قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ﴾ (آل عمران / ۱۱۹)

---

۱. موارد پنج گانه در شرح الشافية، ج ۳، ص ۱۲۳ ذکر شده است.

۲. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۳۷.

۳. در یک مورد حرف علّه در اوّل اسم تغییر می‌کند، که در بخش اعلال اسم خواهد آمد.

۵. ﴿ٱلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ ٱلْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ غَيْرَ ٱلْحَقِّ﴾(انعام / ۹۳)

۶. ﴿وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَـٰطِينِهِمْ قَالُوٓا إِنَّا مَعَكُمْ﴾(بقره / ۱۴)

۷. ﴿فَذَرْهُمْ فِى غَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ﴾(مؤمنون / ۵۴)

۸. ﴿فَأَجَآءَهَا ٱلْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ قَالَتْ يَـٰلَيْتَنِى مِتُّ قَبْلَ هَـٰذَا وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا﴾ (مریم / ۲۳)

۹. ﴿ءَاتُونِى زُبَرَ ٱلْحَدِيدِ﴾(کهف / ۹۶)

۱۰. ﴿قُلْ سِيرُوا فِى ٱلْأَرْضِ ثُمَّ ٱنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلْمُكَذِّبِينَ﴾(انعام / ۱۱)

۱۱. ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِۦ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَٰبَ كُلِّ شَىْءٍ حَتَّىٰٓ إِذَا فَرِحُوا بِمَآ أُوتُوٓا أَخَذْنَـٰهُم بَغْتَةً﴾(انعام / ۴۴)

۱۲. ﴿كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ ٱلرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾(انعام / ۱۲)

۱۳. ﴿وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْـَٔوْنَ عَنْهُ﴾(انعام / ۲۶)

۱۴. ﴿وَٱذْكُر رَّبَّكَ فِى نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً﴾(اعراف / ۲۰۵)

۱۵. ﴿خُذِ ٱلْعَفْوَ وَأْمُرْ بِٱلْعُرْفِ﴾(اعراف / ۱۹۹)

۱۶. ﴿وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِم بِـَٔايَةٍ قَالُوا لَوْلَا ٱجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَآ أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰٓ إِلَىَّ مِن رَّبِّى هَـٰذَا بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾(اعراف / ۲۰۳)

۱۷. أفي كتابِ اللهِ أنْ تَرِثَ أبَاكَ ولا أَرِثَ أَبي؟ (خطبهٔ فدکیّه)

۱۸. مَولايَ! لأيِّ الأُمُورِ إلَيكَ أَشْكُو، وَ لِمَا مِنْهَا أَضِجُّ وَ أَبكِي؟ (دعای کمیل)

۱۹. هَبْني صَبَرْتُ عَلىٰ حَرِّ نَارِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إلىٰ كرامَتِكَ؟! (دعای کمیل)

۲۰. عَجِبْتُ لِمَنْ يَرْجُو فَضْلَ مَنْ فَوقَهُ، كَيفَ يَحْرِمُ مَنْ دونَهُ؟! [1]

---

۱. غررالحکم، ح ۸۹۰۷.

۲۱. عَزِيمةُ الخَيْرِ تُطفِئُ نَارَ الشَّرِّ.[1]

۲۲. كُلُّ يَومٍ يَسُوقُ إلىٰ غَدِهِ.[2]

۲۳. أَحْيِ مَعْرُوفَكَ بِإِمَاتَتِهِ.[3]

۲۴. أَعِنْ أَخَاكَ عَلى هِدايَتِهِ.[4]

۲۵. اِرْكَبِ الْحَقَّ وَ إنْ خَالَفَ هَواكَ، وَ لا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْياكَ.[5]

۲۶. أَكْذِبِ الأَمَلَ، وَلا تَثِقْ بِهِ، فَإِنَّهُ غُرُورٌ، و صَاحِبُهُ مَغْرورٌ.[6]

۲۷. أَدِّ الأَمَانَةَ إلىٰ مَنِ ائْتَمَنَكَ، و لا تَخُنْ مَنْ خَانَكَ.[7]

۲۸. دَعِ الخَوْضَ فِي مَالا يَعْنِيكَ.[8]

۲۹. أَبْقِ لِرِضَاكَ مَنْ غَضَبِكَ، وَ إذَا طِرْتَ فَقَعْ شَكِيراً.[9]

۳۰. سُوسُوا إيمانَكُم بالصَّدَقَةِ.[10]

۳۱. إنَّ لِلّٰهِ مَلَكاً يُنادي فِي كُلِّ يَومٍ: لِدُوا للمَوْتِ، وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ، و ابْنُوا لِلْخَرَابِ.[11]

۳۲. مَنْ تَرَكَ قَوْلَ «لا أدْرِي» أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ.[12]

---

۱. غررالحکم، ح ۱۸۶۴.
۲. غررالحکم، ح ۳۰۵۲.
۳. غررالحکم، ح ۸۸۸۸.
۴. غررالحکم، ح ۱۴۵۶۳.
۵. غررالحکم، ح ۹۶۴.
۶. غررالحکم، ح ۷۲۸۹.
۷. غررالحکم، ح ۵۲۳۷.
۸. غررالحکم، ح ۱۰۹۳۷.
۹. غررالحکم، ح ۹۹۶۹.
۱۰. نهج البلاغة، حکمت ۴۶.
۱۱. نهج البلاغة، حکمت ۱۳۲.
۱۲. نهج البلاغة، حکمت ۸۵.

پرسش و تمرین

۱. ماضی معلوم و مجهول فعلهای وَسَعَ، وَعَدَ، بَاعَ، رَضِيَ، رَانَ، دَعَىٰ، حَيَّ، وَقَىٰ را صرف کنید.

۲. مضارع معلوم و مجهول فعلهای بالا را صرف کنید.

۳. امر معلوم و مجهول فعلهای بالا را صرف کنید.

۴. کلمات معتلّی راکه در قسمت تحلیل و بررسی آمده‌اند، ترجمه کنید.

۵. با مراجعه به متن آغاز درس، جدول زیر را کامل کنید.

کلمه معتل	اصل کلمه قبل از اعلال	تحلیل و بررسی قاعدهٔ اعلال یا عدم آن	ترجمه	بقیهٔ افعال	ترجمه

پژوهش

آیا در کلمات عربی، «واو» ما قبل مکسور، «یاء» ماقبل مضموم و «الف» ما قبل مکسور یا مضموم وجود دارد.

درس بیست و یکم

فعل مؤکّد به نون

۱. أُوصِیکُمْ بِخَمْسٍ، لَوْ ضَرَبْتُم إلیها آبَاطَ الإبِلِ، لکانَتْ لذلكَ أَهلاً:
لا یَرْجُوَنَّ أَحَدٌ مِنْکُمْ إِلّا رَبَّهُ، وَلا یَخَافَنَّ إِلّا ذَنْبَهُ، ولا یَسْتَحِیَنَّ أَحَدٌ مِنْکُمْ إذا سُئِلَ عَمَّا لا یَعْلَمُ أنْ یَقُولَ: لا أَعْلَمُ، ولا یَسْتَحِیَنَّ أحَدٌ إذا لَمْ یَعْلَمِ الشَّیءَ أنْ یَتَعَلَّمَهُ.
وَ عَلَیْکُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الإیمانِ کَالرَّأسِ مِنَ الجَسَدِ، وَلا خَیْرَ في جَسَدٍ لا رَأْسَ مَعَهُ، ولا في إیمانٍ لا صَبْرَ مَعَهُ.

۲. إنَّ اللهَ افْتَرَضَ علیکُمُ الفرائِضَ فَلا تُضَیِّعُوهَا، وَحَدَّ لَکُمْ حدوداً فَلا تَعْتَدُوهَا، و نَهاکُم عَنْ أشْیَاءَ فَلا تَنْتَهِکُوهَا، و سَکَتَ لکم عَنْ أَشْیَاءَ ـ وَ لَمْ یَدَعْها نِسْیَاناً ـ فَلا تَتَکَلَّفُوهَا.

۳. لا تَدْعُوَنَّ إِلیٰ مُبَارَزَةٍ، فَإِنْ دُعِیتَ فَأَجِبْ؛ فَإِنَّ الدَّاعِیَ إلیها بَاغٍ، و البَاغِیَ مَصروعٌ.

۴. لا یُزْهِدَنَّكَ في المعروفِ مَنْ لا یَشْکُرُهُ لَكَ، فَقَدْ یَشْکُرُكَ علیه مَنْ لا یَسْتَمْتِعُ بِشَيءٍ مِنْهُ، وَ قَدْ تُدْرِكُ مِنْ شُکْرِ الشَّاکِرِ أَکْثَرَ مِمَّا أَضَاعَ الکافِرُ، و اللهُ یُحِبُّ المُحْسِنینَ.[1]

---

۱. نهج البلاغة، حکمت‌های ۸۲، ۱۰۵، ۲۳۳، ۲۰۴.

«نون» تأکید

به «نون» مشدد یا ساکنی که به منظور تأکید، به آخر فعل مضارع[1] و امر متصل می‌شود، «نون» تأکید گویند.

نون تأکید بر دو قسم است: ۱. نون تأکید ثقیله (مشدّد) ۲. نون تأکید خفیفه (ساکن)

۱. نون تأکید ثقیله به تمام صیغه‌های مضارع و امر افزوده می‌شود. در صورتی که فعل به ضمیر مرفوعی تثنیه، جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث مخاطب متصل باشد، نون مکسور می‌شود و در غیر این صورت، مفتوح خواهد بود.

۲. نون تأکید خفیفه به فعلی افزوده می‌شود که به ضمیر مرفوعی تثنیه، جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث مخاطب، متصل نباشد. پس به فعل‌هایی چون يُكْرِمانِ، يُكْرِمْنَ، تُكْرِمانِ و تُكْرِمْنَ نمی‌توان نون تأکید خفیفه افزود.

قواعد تغییرات لفظی فعل مؤکد به نون

۱. حرف آخر فعلهای خالی از ضمیر متصل بارز، مفتوح می‌شود؛ مانند:

يَضْرِبَنَّ زَيدٌ، تَضْرِبَنَّ هندٌ، تَضْرِبَنَّ، أَضْرِبَنَّ، نَضْرِبَنَّ، يَضْرِبَنْ، تَضْرِبَنْ، أَضْرِبَنْ، نَضْرِبَنْ، اِضْرِبَنَّ، اِضْرِبَنْ، ... .

نکته: اگر حرف آخر کلمه، «الف» مقلوب باشد، ابتدا «الف» به «یاء» تبدیل، سپس نون تأکید به فعل متصل می‌شود؛ مانند: يَخْشَىٰ ← يَخْشَيَنَّ، يَخْشَيَنْ.

۲. نون علامت رفع در فعلهایی که دارای این نون باشند، حذف می‌شود؛ مانند: يَضْرِبانِّ، تَضْرِبَانِّ.

۳. در صورتی که در فعلهای متصل به ضمیر مرفوعی جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب، ما قبل ضمیرِ «واو» یا «یاء» مفتوح باشد، «واو»، مضموم و «یاء»، مکسور

---

[1]. الحاق نون تأکید به فعل مضارع منوط به این است که فعل بعد از ادات طلب یا شرط یا لام جواب قسم قرار گیرد. در غیر این موارد، اتّصال نون تأکید اندک است.

می‌شود، سپس نون تأکید به آن متصل می‌گردد. امّا اگر ما قبل ضمیر، مفتوح نباشد، ضمیر حذف می‌شود؛ مانند:

هل یَخْشَوْنَ ← هَل یَخْشَوُنَّ　　　هل تَخْشَیْنَ ← هَل تَخْشَیِنَّ

هل یُکْرِمُونَ ← هل یُکْرِمُنَّ　　　هل یُکْرِمِینَ ← هل یُکْرِمِنَّ

۴. در فعل متصل به ضمیر مرفوعی جمع مؤنث، یک «الف» بین نون تأکید و نون ضمیر مؤنث فاصله می‌اندازد؛ مانند: یُکْرِمْنَ ← یُکْرِمْنَانِّ.

۵.هنگام اتصال فعل مجزوم به نون تأکید، عین الفعل یا لام الفعلی که ـ حرف علّه بوده و در حالت جزم یا التقاء ساکنین ـ حذف شده است، باز می‌گردد؛ مانند:

لا یَقُلْ ← لا یَقُولَنَّ　　　قُلْ ← قُولَنَّ

لا یَرْمِ ← لا یَرْمِیَنَّ　　　لا یَدْعُ ← لا یَدْعُوَنَّ

تحلیل و بررسی

۱. ﴿وَلَـئِنْ سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ﴾ (زخرف / ۸۷)

۲. ﴿وَلَا تَتَّبِعَآنِّ سَبِيلَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (یونس / ۸۹)

۳. ﴿فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ ٱلْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِىٓ إِنِّى نَذَرْتُ لِلرَّحْمَـٰنِ صَوْمًا﴾ (مریم / ۲۶)

۴. ﴿قَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا﴾ (مریم / ۷۸)

۵. ﴿لَتَرَوُنَّ ٱلْجَحِيمَ﴾ (تکاثر / ۶)

۶. ﴿وَإِذْ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَـٰقَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَـٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهُۥ لِلنَّاسِ﴾ (آل عمران / ۱۸۷)

۷. ﴿وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَءَامُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ ءَاذَانَ ٱلْأَنْعَـٰمِ وَلَءَامُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ ٱللَّهِ﴾ (نساء / ۱۱۹)

۸. ﴿لَأُعَذِّبَنَّهُۥ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَا۟ذْبَحَنَّهُۥٓ أَوْ لَيَأْتِيَنِّى بِسُلْطَـٰنٍ مُّبِينٍ﴾ (نمل / ۲۱)

پرسش و تمرین

۱. فعل مضارع با چه شروطی به وسیلهٔ نون، تأکید می‌شود؟

۲. نون تأکید خفیفه به چه صیغه هایی متصل نمی‌شود؟

۳. حرکت «نون» تأکید ثقیله چیست؟

۴. با مراجعه به متن آغاز درس جدول زیر را کامل کنید.

فعل مؤکّد به نون	قبل از الحاق نون	تغییرات انجام شده	ترجمه	فعلهای ثلاثی مزید	باب	ترجمه	بقیهٔ افعال	ترجمه

۵. افعال مشخص شدهٔ زیر بر چه صیغه‌ای هستند و ترجمهٔ آنها چیست؟

﴿لَقَدْ صَدَقَ ٱللَّهُ رَسُولَهُ ٱلرُّءْيَا بِٱلْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ ٱلْمَسْجِدَ ٱلْحَرَامَ إِن شَآءَ ٱللَّهُ ءَامِنِينَ﴾ (فتح / ۲۷)

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ ٱلنَّاسِ عَدَٰوَةً لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱلْيَهُودَ﴾ (مائده / ۸۲)

﴿قَالُوٓا۟ إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنتَهُوا۟ لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (یس / ۱۸)

وَلا یکونَنَّ المُحسِنُ والمُسِیءُ عِندكَ بِمَنْزِلَةٍ سَواءٍ (نهج البلاغة، نامهٔ ۵۳)

فصل پنجم

ثلاثی مزید، رباعی

- درس بیست و دوم: باب افعال
- درس بیست و سوم: باب تفعیل
- درس بیست و چهارم: باب مفاعله
- درس بیست و پنجم: باب تفعّل
- درس بیست و ششم: باب تفاعل
- درس بیست و هفتم: باب افتعال
- درس بیست و هشتم: باب انفعال و استفعال
- درس بیست و نهم: باب افعلال و افعیلال و رباعی

درس بیست و دوم

باب إفعال

۱. خَيْرُ إِخْوَانِكُم مَنْ أَهدىٰ إِليكُم عُيُوبَكُم.

۲. لَقَد بَارَكَ اللهُ لِرَجُلٍ في حَاجةٍ أكثَرَ الدّعَاءَ فِيهَا، أُعطِيَهَا أَو مُنِعَها.

۳. إذَا أَرادَ اللهُ بِقومٍ خَيْراً أَمَدَّ لَهُمْ في العُمْرِ، و أَلْهَمَهُمُ الشُّكْرَ.

۴. اللهُمَّ أَغْنِني بالعِلْمِ، و زَيِّنّي بِالحِلْمِ، و أَكْرِمْني بالتَّقوىٰ، و جَمِّلْني بالعَافية.

۵. حَقُّ المُسلِمِ عَلى المُسلِمِ سِتٌّ: إذَا لَقِيتَهُ فَسَلِّمْ عليه، و إذَا دَعَاكَ فَأَجِبْهُ، وَ إذا اسْتَنْصَحَكَ فَانْصَحْ لَه، و إذَا عَطَسَ فَحَمِدَ الله فَسَمِّتْهُ، وَ إذَا مَرِضَ فَعُدْهُ، وَ إذَا ماتَ فَاتْبَعْهُ.

۶. حقُّ الجارِ: إنْ مَرِضَ عُدْتَهُ، وَ إنْ مَاتَ شَيَّعْتَهُ، وَ إنِ اسْتَقْرَضَكَ أَقْرَضْتَهُ، و إن أَصَابَهُ خَيْرٌ هَنَّأْتَهُ، و إنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ عَزَّيْتَهُ، و لا تَرفَعُ بِنَاءَكَ فَوْقَ بِنَائِهِ فَتَسُدَّ عَليهِ الرّيحَ.[1]

---

۱. نهج الفصاحة، احادیث: ۹، ۱۵، ۲۲۴۷، ۱۴۸، ۵۰۲، ۱۳۹۲، ۱۳۸۷.

بحث تفصیلی ثلاثی مزید

ثلاثی مزید دارای ده باب مشهور و بیست باب غیر مشهور است. در درس‌های گذشته با باب‌های مشهور آشنا شدید.

از میان بیست باب غیر مشهور، دو باب، غیر ملحق و هجده باب به رباعی ملحق هستند. از این هجده باب نیز هشت باب به رباعی مجرد و ده باب به یکی از ابواب رباعی مزید ملحق می‌شوند.

با اوزان ملحق، در درس «ابواب رباعی» آشنا خواهید شد.[1]

دو باب غیر ملحق به رباعی

ماضی	مضارع	مصدر	نمونهٔ ماضی	نمونهٔ مضارع	نمونهٔ مصدر
اِفْعَوْعَلَ	يَفْعَوْعِلُ	اِفْعِيعَال	اِغْدَوْدَنَ	يَغْدَوْدِنُ	اِغْدِيدان
اِفْعَوَّلَ	يَفْعَوِّلُ	اِفْعِوّال	اِجْلَوَّذَ	يَجْلَوِّذُ	اِجْلِوّاذ

چند نکته مهم درباره بابهای مزید

۱. تمام تصریفها و تغییرات ثلاثی مجرد، در بابهای مزید نیز جریان دارند. البته برخی از بابها احکام خاصّی دارند که در بحثهای آینده به آنها اشاره خواهد شد.

۲. هر ثلاثی مجردی لزوماً ثلاثی مزید ندارد. همچنین آن دسته از ثلاثی مجردها که ثلاثی مزید دارند گاهی یک باب مزید، گاهی دو باب و گاهی بیشتر از آن دارند؛ در نتیجه برای پی بردن به این دو امر، باید به لغت نامه مراجعه شود.

۳. بابهای ثلاثی مزید برای معانی خاصّی به کار رفته‌اند که در بحث تفصیلی ابواب

---

۱. برای آگاهی از معنای الحاق وفایدهٔ آن، به مبحث «بیاموزیم» درس پنجم مراجعه شود.

مزید خواهد آمد؛ هر چند بهترین راه برای تعیین معنای فعلی که به باب رفته، مراجعه به لغت نامه است.

۴. بابهای مزید لزوماً در لازم و متعدی بودن، تابع فعل مجرد خود نیستند؛ بنابراین برای تعیین آن، یا باید به معنای باب و یا به لغت نامه مراجعه کرد.

۵. اغلب افعال مزید، از همان ماده، فعل ثلاثی مجرد دارند؛ ولی برخی از بابها و برخی از افعال بابها، این طور نیستند؛[1] مانند: «إِسْتَحْجَرَ الطِّينُ» که از مادّهٔ «حَجَر» ساخته شده و «كَوَّفَ» که از «کوفة» گرفته شده است و نیز مانند باب «اِفْعِنْلاء» که همیشه از غیر مصدر ساخته می‌شود.[2]

۶. بسیاری از فعلهای ثلاثی مجرد مشترک لفظی‌اند؛ بنابراین باید توجه داشت که فعل مزید استعمال شده، برای کدام یک از معانی به کار رفته است؛ به طور مثال، زمانی که «مَحَنَ» به معنای امتحان کردن است، به دو باب «تفعیل» و «افتعال» برده شده، ولی زمانی که به معنای عطا کردن است، به هیچ باب مزیدی برده نشده است.

۱. باب إفعال

ماضی معلوم	مضارع	امر حاضر	امر غائب	مصدر
أَحْسَنَ	يُحْسِنُ	أَحْسِنْ	لِيُحْسِنْ	إحسان
أَقَامَ	يُقِيمُ	أَقِمْ	لِيُقِمْ	إقامة
أَحْيىٰ	يُحْيِي	أَحْيِ	لِيُحْيِ	إحْيَاء

---

۱. شرح الشافية، ج ۱، ص ۸۵.
۲. شرح الشافية، ج ۱، ص ۱۱۳.

قواعد اختصاصی این باب

۱. همزهٔ باب افعال ـ بر خلافِ همزهٔ سایر ابواب مزید ـ همزهٔ قطع است؛ یعنی در وسط گفتار حذف نمی‌شود. البته این همزه، برای ساختن مضارع (معلوم و مجهول) حذف می‌شود، ولی هنگام ساختن امر حاضر، دوباره باز می‌گردد؛ مانند:

وَأَحْسَنَ ← وَيُحْسِنُ ← وَأَحْسِنْ

۲. در فعلهایی مانند «حيَّ» و «عَيَّ» ـ که به باب افعال رفته‌اند ـ فقط قواعد اعلال جریان می‌یابد، نه ادغام؛ مانند:

﴿لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (حدید / ۲)

۳. در مصدر اجوف این باب غالباً به جای حرف علّه محذوف، حرف «تاء» به آخر کلمه افزوده می‌شود؛ اما گاهی این تاء آورده نمی‌شود؛ مانند:

إقْوَام ← إقَام ← إقَامة، إقَام

«قَد عَلِمَ السَّرائِرَ و خَبَرَ الضَّمَائِرَ، وَ لَهُ الإحَاطَةُ بكلِّ شيءٍ.»[1]

﴿وَجَعَلْنَـٰهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِمْ فِعْلَ ٱلْخَيْرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِ﴾ (انبیاء / ۷۳)

تحلیل و بررسی

۱. ﴿قُل لِّعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ يُقِيمُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُنفِقُوا۟ مِمَّا رَزَقْنَـٰهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً﴾ (ابراهیم / ۳۱)

---

۱. نهج البلاغة، خطبهٔ ۸۶.

۲. ﴿وَإِذَا جَاءَتْهُمْ ءَايَةٌ قَالُوا لَن نُّؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَآ أُوتِيَ رُسُلُ ٱللَّهِ﴾ (انعام / ۱۲۴)

۳. ﴿وَ أَقِيمُوا ٱلْوَزْنَ بِٱلْقِسْطِ وَ لَا تُخْسِرُوا ٱلْمِيزَانَ﴾ (الرحمن / ۹)

۴. ﴿فَإِذَآ أَفَضْتُم مِّنْ عَرَفَٰتٍ فَاذْكُرُوا ٱللَّهَ عِندَ ٱلْمَشْعَرِ ٱلْحَرَامِ﴾ (بقره / ۱۹۸)

۵. ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا أَوْفُوا بِٱلْعُقُودِ﴾ (مائده / ۱)

۶. ﴿ثُمَّ أَتِمُّوا ٱلصِّيَامَ إِلَى ٱلَّيْلِ﴾ (بقره / ۱۸۷)

۷. فَإِنَّ الدُّنيا رَنِقٌ مَشرَبُهَا، رَدِغٌ مَشرَعُهَا، يُونِقُ مَنْظَرُهَا، يُوبِقُ مَخْبَرُهَا.[1]

۸. عَجِبْتُ لِمَن لا يَمْلِكُ أَجَلَهُ! كَيف يُطِيلُ أَمَلَهُ؟![2]

۹. قَدِّمِ الاِخْتِبارَ وَ أَجِدَّ الاِسْتِظْهَارَ فِي اخْتِيارِ الإِخْوَانِ، وإِلَّا أَلْجَأَكَ الاِضطرارُ إِلىٰ مُقَارَنَةِ الأَشْرارِ.[3]

۱۰. قَدْ أَحْيىٰ عَقْلَهُ، وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ.[4]

۱۱. قَليلُ الدُّنيا لا يَدُومُ بَقَاؤُهُ، وَكثيرُهَا لا يُؤْمَنُ بَلاؤُهُ.[5]

۱۲. كم مِنْ ذليلٍ أَعَزَّهُ عَقْلُهُ،[6] كم مِنْ عزيزٍ أَذَلَّهُ جَهلُهُ.[7]

معانی باب افعال

باب‌های مزید برای به دست آوردن معانی بیشتر وضع شده‌اند؛ اگر چه معنای بیشتر فقط تأکید و مبالغه فعل باشد.[8]

---

۱. نهج البلاغة، خطبهٔ ۸۳.
۲. غرر الحکم، ح ۳۱۹۱.
۳. غررالحکم، ص ۴۱۶، ح ۹۴۹۱.
۴. نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۲۰.
۵. غرر الحکم، ح ۲۵۶۵.
۶. غرر الحکم، ح ۴۲۳.
۷. غرر الحکم، ح ۱۱۹۰.
۸. شرح الشافية، ج ۱، ص ۸۳.

با مقایسه معنای ثلاثی مزید با مجرد آن، معنای زائد به دست می‌آید. اگر فعل مزید از غیر مصدر گرفته شده باشد، فعلِ با مادّهٔ خودش مقایسه می‌شود؛ مانند أَصْبَحَ (وارد صبح شد) که از «صُبْح» گرفته شده است.

معانی ذکر شده برای ابواب، از معانی قابل ضبط بوده‌اند؛ از این رو ممکن است برای آنها معانی دیگری نیز وجود داشته باشد.[1]

برای باب افعال، هشت معنا ذکر شده است که عبارتند از: تعدیه، صیرورت، تعریض، دخول فاعل در زمان یا مکان، وصول به عدد، مفعول را بر صفتی یافتن، سلب و تأکید و مبالغه.

۱. تعدیه[2]؛ در این معنا به همزهٔ باب افعال، «همزهٔ نقل» گویند؛ زیرا هر گاه به فعل مجرد که لازم است ـ همزهٔ افعال افزوده شود، فاعل آن به مفعول تبدیل می‌شود و فعل متعدی می‌گردد؛ مانند:

ذَهَبَ زیدٌ (زید رفت) ← أَذْهَبْتُ زیداً (زید را روانه کردم).

تعدیه، معنای غالب باب افعال است.

گاهی فعل متعدی یک مفعولی به وسیله باب افعال، دو مفعولی می‌گردد؛ به عقیده برخی، تعدیه و نیز دو مفعولی شدن به وسیله این باب، قیاسی است.

همزهٔ باب افعال در این معنا (دو مفعولی کردن) نیز برای نقل است؛ مانند:

حَفَرَ زیدٌ بئراً (زید چاهی کند) ← أحفرتُ زیداً بئراً (زید را حفر کننده چاهی گرداندم).

---

۱. شرح الشافیة، ج ۱، ص ۸۴.

۲. به اعتقاد رضی، بهتر است به جای لفظ «تعدیة» از واژه «جَعْل» استفاده شود؛ زیرا معنای «جَعْل» اعمّ از «تعدیة» است (شرح الشافیة، ج ۱، ص ۸۴).

نکته: «عَلِمَ» و «رأَی»، در برخی از استعمالات، متعدی دو مفعولی هستند که به وسیله باب افعال، سه مفعولی می‌گردند؛ مانند:

عَلِمْتُ زیداً عالماً (دانستم زید عالم است) ← **أعلمتُ عمراً زیداً عالماً** (به عمرو اعلام کردم که زید عالم است).

۲. صیرورت؛ در این معنا، فاعل فعل، صاحب مادّهٔ فعل می‌شود[1]؛ مانند:

ألحَمَ زیدٌ – از مادهٔ «لَحْم» ـ (زید دارای گوشت شد)[2].

عَسُرَ الأمرُ علی زیدٍ (کار بر زید سخت شد) ← **أعْسَرَ زیدٌ** (زید دچار سختی شد).

یَسُرَ الأمرُ (کار آسان شد) ← **أیْسَرَ زیدٌ** (زید دارای آسایش شد).

حَصَدَ الزَّرْعَ زیدٌ[3] (زید زراعت را درو کرد) ← **أَحْصَدَ الزَّرْعُ** (زراعت دارای حصاد (چیده شدن) شد)[4].

أغَدَّ البعیرُ – از مادهٔ «غُدَّة» ـ (شتر غدّه دار شد).

نکته: باب افعال در این معنا همیشه لازم است.[5]

۳. تعریض؛ در این معنا مفعول در معرض حدث فعل قرار می‌گیرد؛[6] مانند:

قَتَلتُ فلاناً (فلانی را کشتم) ← **أقْتَلْتُهُ** (فلانی را در معرض قتل قرار دادم).

---

۱. شرح الشافیة، ج ۱، ص ۸۸.

۲. این فعل از مادّهٔ خودش ثلاثی مجرد ندارد. برخی از لغویون «ألحم الرجل» را این طور معنا کرده‌اند: «کثر اللحْمُ فی بیته».

۳. این معنا برای «أحْصَدَ» در مبحث افعال لازم باب رابع مغنی، و نیز شرح النظام و شرح الشافیة رضی ذکر شده است؛ ولی برخی لغویون و ابن عقیل آن را این طور معنا کرده‌اند؛ «أحصد الزرع: حَانَ حِصَادُهُ»؛ وقت چیدن زراعت فرا رسید.

۴. برخی از لغویون معتقدند ثلاثی مجرد آن نیز به همین معنا به کار رفته است؛ هرچند از مادّهٔ خود مصدر ندارد.

۵. مغنی اللبیب باب رابع، مبحث افعال لازم.

۶. شرح الشافیة، ج ۱، ص ۸۸.

بِعْتُهُ (او را فروختم) ← أَبَعْتُهُ (او را در معرض فروش قرار دادم).

نکته: باب افعال در این معنا از ثلاثی متعدی ساخته می‌شود و خود نیز یک مفعولی است.

۴. دخول فاعل در زمان یا مکان؛

الف) دخول در زمان؛ این معنا خود بر دو صورت است:

۱. گاهی فاعل در زمانی داخل می‌شود که آن زمان اصل فعل است؛ مانند:

أَصْبَحَ زیدٌ[1] (زید وارد صبح شد).

أَفْجَرَ زیدٌ[2] (زید وارد در زمان فجر شد).

أَمْسَی زیدٌ[3] (زید وارد عصر شد).

أَشهَرَ زیدٌ في هذا المكان[4] (زید یک ماه در این مکان ماند).

۲. گاهی فاعل در زمان مادّهٔ فعل داخل می‌شود. در این حالت، مادّهٔ فعل، دیگر اسم زمان نیست؛ بر خلاف مورد قبل که مادّهٔ فعل معنای زمانی داشت؛ مانند:

شَمَلَتِ الريحُ (باد به طرف شمال وزید) ← أَشْمَلَ القومُ (قوم در زمان باد شمال وارد شدند).[5]

أَجْنَبَ القومُ (قوم در زمان باد جنوب داخل شدند).

أَصْبَیٰ القومُ (قوم در زمان باد شرق داخل شدند).

أَدبَرَ القومُ (قوم در زمان باد مغرب داخل شدند).

ب) دخول در مکان یا رسیدن به آن؛ به این معنا است که فاعل در مکانی داخل

---

۱. صَبَحَ زیدٌ القومَ (زید صبح هنگام نزد قوم رفت). ناگفته نماند که گاهی أصبح و أمسی، از افعال ناقصه‌اند، و بر مبتدا و خبر داخل می‌شوند. معنای ذکر شده در متن، برای زمانی است که تامّه باشند.

۲. ثلاثی مجرد آن استعمال نشده است.

۳. در معنای خود ثلاثی مجرد ندارد.

۴. ثلاثی مجرد از مادّهٔ خودش ندارد.

۵. یعنی باد شمال بر قوم وزیدن گرفت. مثالهای بعدی نیز به همین صورت معنا می‌شود.

شود که اصل فعل است؛ به تعبیر دیگر، به آن برسد؛ مانند:

أَجْبَلَ[۱] **زيدٌ** (زید به کوه رسید).

حفَرَ زيدٌ البئرَ، فأكْدىٰ[۲] (زید چاه راکند، پس به زمین سخت رسید).

أَنْجَدَ[۳] **زيدٌ**(زید به زمین مرتفع رسید).

نکته: «أَفْعَلَ» در این معنا لازم است و غالباً از غیر مصدر ساخته می‌شود.

۵. وصول به عدد؛ مقصود این است که تعداد فاعل فعل به عددی می‌رسد که فعل از آن مشتق شده است[۴]؛ مانند:

عَشَرَ زيدٌ القومَ (زید تعداد گروه را به ده رساند) ← أَعْشَرَ القومُ (تعداد گروه به ده رسید).

تَسَعَ زيدٌ القومَ (زید تعداد گروه را به نه رساند) ← أَتْسَعَ القومُ (تعداد گروه به نه رسید).

نکته: فعلی که بر این معنا دلالت می‌کند، از مصدر ساخته نمی‌شود و همیشه لازم است.[۵]

۶. مفعول را بر صفتی یافتن؛ در این معنا، فاعل فعل، مفعول را برای اصل فعل، فاعل یا مفعول می‌یابد؛ مانند:

بَخِلَ زيدٌ (زید بخل ورزید) ← **أَبْخَلْتُهُ** (او را بخیل یافتم).

حَمِدْتُ زيداً (زید را ثناء گفتم) ← **أَحْمَدْتُهُ** (او را محمود یافتم.)

---

۱. از مادّهٔ «جَبَل» گرفته شده است و از مادهٔ خود، ثلاثی مجرد ندارد. ناگفته نماند که «تجبّل» و «جابَل» نیز به معنای «أجبل» استعمال شده‌اند.

۲. از «كدية» به معنای «زمین سخت» گرفته شده است و ثلاثی مجرد ندارد.

۳. از مادّهٔ «نجد» به معنای «زمین مرتفع» گرفته شده است و ثلاثی مجرد ندارد.

۴. مرحوم رضی در شرح الشافية، این معنا و معنای قبل را جزء معنای صیرورت می‌داند؛ ولی آنچه در متن آمده روشن است و نیازی به تأویل ندارد.

۵. ظاهراً فعلی که به این معنا باشد، مجهول نمی‌شود، مگر مجازاً.

۷. سلب؛ در این معنا، فاعل اصل فعل را از مفعول سلب می‌کند[1]؛ مانند:

شکیٰ زیدٌ إلی عمروٍ خالداً (زید از خالد به عمرو شکایت کرد) ← **أشکیتُهُ**[2] (شکایت او را از بین بردم).

۸. تأکید و مبالغه در حدث فعل؛ مانند:

قِلْتُ البیعَ (بیع را اقاله کردم) ← **أقَلْتُهُ** (همانا بیع را اقاله کردم).

بیاموزیم

مرحوم رضی در شرح الشافیة (ج ۱، ص ۹۲) بعد از نقل این معانی می‌نویسد: «و قد یجيء «أَفعل» لغیر هذه المعانی، و لیس له ضابطة کضوابط المعانی المذکورة، کأبصره أی رآه، و أوغرتُ إلیه أی تقدّمتُ. و قد یجيء مطاوعَ فعّل، کفطَّرته فأفطر، و بَشَّرتُهُ فأبشر و هو قلیل».

---

۱. شرح الشافیة، ج ۱، ص ۹۱.
۲. در فرهنگ لغت آمده است: «أشکیٰ»، افزون بر این معنا، در سه معنای دیگر باب به کار رفته است.

پرسش و تمرین

۱. احکام خاص باب افعال را بنویسید.

۲. بهترین راه برای پیدا کردن معنای فعل باب مزید چیست؟

۳. گزینه‌های نادرست را مشخص کنید:

الف) معنای غالبی باب افعال، تکثیر است.

ب) تعدیه به وسیله باب افعال، سماعی است.

ج) باب افعال همیشه از مادهٔ مصدری گرفته می‌شود.

د) لفیف مقرون در باب افعال حکم خاصی دارد.

ه) همزه باب افعال، همزه وصل است.

۴. جدولی همانند جدول زیر رسم و با مراجعه به متن آغاز درس و نمونه‌های «تحلیل و بررسی»، آن را کامل کنید.

فعل باب افعال	ماضی / مضارع / امر	کیفیت فاعل	ثلاثی مجرد آن	معنای مجرد	معنای مزید	معنای باب	بقیهٔ افعال متن	ترجمه

درس بیست و سوم

باب تفعیل

یا إلهي وَ سَيِّدي وَ رَبِّي، أَتُراكَ مُعَذِّبي بِنارِكَ بَعْدَ تَوْحِيدِكَ، وَبَعْدَ مَا انْطَوىٰ عليه قَلْبي مِنْ مَعْرِفَتِكَ، وَلَهِجَ بِهِ لِسَانِي مِنْ ذِكْرِكَ، واعتَقَدَهُ ضَمِيري مِن حُبِّكَ، وَبَعْدَ صِدْقِ اعْتِرافي و دُعَائي خَاضِعاً لِرُبُوبِيَّتِكَ؟ هَيْهَاتَ! أَنْتَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ تُضَيِّعَ مَنْ رَبَّيْتَهُ، أَو تُبْعِّدَ مَنْ أَدْنَيْتَهُ، أَو تُشَرِّدَ مَنْ آوَيْتَهُ، أَو تُسَلِّمَ إِلىٰ البَلاءِ مَنْ كَفَيْتَهُ وَ رَحِمْتَهُ.

وليتَ شِعْري - يَا سَيِّدي و إلهي وَ مَولايَ - أَتُسَلِّطُ النَّارَ علىٰ وُجوهٍ خَرَّتْ لِعَظَمَتِكَ سَاجِدةً، وَ على أَلْسُنٍ نَطَقَتْ بِتَوْحِيدِكَ صَادِقَةً، و بِشُكْرِكَ مادحةً، و على قُلوبٍ اعْتَرَفَتْ بِإِلهِيَّتِكَ مُحَقِّقَةً...؟

يَا سَرِيعَ الرِّضا، اِغْفِرْ لِمَنْ لا يَمْلِكُ إِلّا الدُّعاءَ، فَإِنَّكَ فَعَّالٌ لِمَا تَشَاءُ.

يَا دافِعَ النِّقَمِ، يَا نُورَ المُسْتَوحِشِينَ في الظُّلَمِ، يَا عالِماً لا يُعَلَّمُ، صَلِّ على مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ، وَ افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، و صَلَّى اللهُ على رسولِهِ و الأَئِمَّةِ المَيَامِينَ مِنْ آلِهِ، وَسَلَّمَ تسليماً كثيراً.[1]

---

۱. برگرفته از دعای کمیل.

۲. باب تفعیل

ماضی معلوم	مضارع معلوم	امر حاضر	ماضی مجهول	مضارع مجهول	مجهول مجزوم به لام	مصدر
فَعَّلَ	یُفَعِّلُ	فَعِّلْ	فُعِّلَ	یُفَعَّلُ	لِیُفَعَّلْ	تَفْعِیل، فَعَّال، فِعَال، فِعَّال، تَفْعَال، تَفْعِلَة
بَدَّلَ	یُبَدِّلُ	بَدِّلْ	بُدِّلَ	یُبَدَّلُ	لِیُبَدَّلْ	تَبْدِیل
سَلَّمَ	یُسَلِّمُ	سَلِّمْ	سُلِّمَ	یُسَلَّمُ	لِیُسَلَّمْ	تسلیم، سَلام
کذَّبَ	یُکَذِّبُ	کذِّبْ	کُذِّبَ	یُکَذَّبُ	لِیُکَذَّبْ	تکذیب، کِذاب، کِذّاب
کرَّرَ	یُکَرِّرُ	کرِّرْ	کُرِّرَ	یُکَرَّرُ	لِیُکَرَّرْ	تکریر، تَکرار
بَصَّرَ	یُبَصِّرُ	بَصِّرْ	بُصِّرَ	یُبَصَّرُ	لِیُبَصَّرْ	تَبصِیر، تَبصِرَة
جَزَّأَ	یُجَزِّئُ	جَزِّءْ	جُزِّءَ	یُجَزَّأُ	لِیُجَزَّأْ	تَجزِئَة (تَجزِیَة)
لَوَّیٰ	یُلَوِّي	لَوِّ	لُوِّيَ	یُلَوَّیٰ	لِیُلَوَّ	تَلْوِیَة

مصدر این باب، غالباً بر وزن تفعیل می‌آید؛ اما گاهی بر وزن‌های **فَعَّال**، **فِعَال**، **فِعَّال**، **تَفْعَال** و **تَفْعِلَة** نیز می‌آید. در صورتی که فعل، مهموز اللّام یا ناقص باشد، غالباً مصدر بر وزن **تَفْعِلَة** خواهدبود. به مثالهای جدول بالا توجه کنید.

تحلیل و بررسی

۱. ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ﴾ (مائده / ۶۷)

۲. ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ ٱلْأَرْضُ غَيْرَ ٱلْأَرْضِ﴾ (ابراهیم / ۴۸)

۳. ﴿هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾ (کهف / ۶۶)

۴. ﴿رَبِّ بِمَآ أَغْوَيْتَنِى لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ﴾ (حجر / ۳۹)

۵. ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلْبَنِينَ﴾ (آل عمران / ۱۴)

۶. ﴿يُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيْنَ ٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ﴾ (نساء / ۱۵۰)

۷. ﴿فَلَنُنَبِّئَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِمَا عَمِلُواْ﴾ (فصلت / ۵۰)

۸. عِبَادَاللهِ أَيْنَ الَّذينَ عُمِّرُوا فَنَعِمُوا، وَ عُلِّمُوا فَفَهِموا، وأُنظِرُوا فَلَهُوا، وسُلِّمُوا فَنَسُوا؟ أُمْهِلُوا طويلاً، وَمُنِحُوا جميلاً، وَحُذِّروا أليماً.[۱]

۹. قَصِّرُوا الأَمَلَ، وَ خَافُوا بَغْتَةَ الأَجَلِ، وَ بَادِرُوا صَالِحَ العَمَلِ.[۲]

۱۰. قَلِّلِ المَقَالَ وَ قَصِّرِ الآمالَ.[۳]

۱۱. قَوِّ إيمانَكَ بِاليَقِينِ، فَإِنَّهُ أَفضَلُ الدِّينِ.[۴]

۱۲. كُلُّ عِلمٍ لا يُؤَيِّدُهُ عقلٌ مَضَلَّةٌ.[۵]

معانی باب تفعیل

برای باب تفعیل هشت معنا ذکر شده است که عبارتند از: تکثیر، تعدیه، نسبت، سلب، صیرورت، حرکت، اختصار و تأکید و مبالغه.

---

۱. نهج البلاغة، خطبهٔ ۸۳.
۲. غرر الحکم، ح ۳۱۹۴.
۳. غرر الحکم، ح ۴۰۸۷.
۴. غرر الحکم، ح ۷۳۲.
۵. غرر الحکم، ح ۴۴۲.

۱. تکثیر؛ یعنی فاعل، اصل فعل را بسیار انجام می‌دهد[1]؛ مانند:

غَلَقَ زيدٌ البابَ (زید در را بست) ← **غَلَّقَ زيدٌ الأبواب** (زید درها را بست).

قَطَعَ زيدٌ الشيءَ (زید آن چیز را قطع کرد) ← **قَطَّعَهُ** (زید آن چیز را تکّه تکّه کرد).

جَالَ في المكان زيدٌ (زید در آن مکان دور زد) ← **جَوَّلَهُ زيدٌ** (زید در آن مکان بسیار دور زد).

طاف زيدٌ بالمكان (زید در آن مکان طواف کرد) ← **طَوَّفَ به زيدٌ** (زید در آنجا بسیار طواف کرد).

نَزَلَ الكتابُ (کتاب فرود آمد) ← **نَزَّلَهُ اللهُ** (خداوند پی در پی آن را فرو فرستاد).

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا ٱلذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَـٰفِظُونَ﴾ (حجر / ۹)

نکته: معنای غالبی باب تفعیل ـ چه لازم باشد و چه متعدی ـ تکثیر است. (به مثال‌های بالا توجه کنید).

۲. تعدیه؛[2] مانند:

فَرِحَ زيدٌ (زید خوشحال شد) ← **فَرَّحْتُهُ** (زید را خشنود کردم).

فَتَرَ جِسْمُهُ (جسم او ضعیف شد) ← **فَتَّرتُ جِسْمَهُ** (جسم او را ضعیف کردم).

عَلِمَ زيدٌ الحسابَ (زید علم حساب را می‌داند) ← **علَّمتُهُ الحسابَ** (به زید حساب یاد دادم).

---

۱. مرحوم رضی در شرح الشافية این معنا را همین گونه مطرح کرده است. صاحب شرح النظام اعتقاد دارد تکثیر بر سه قسم است: تکثیر فاعل، تکثیر مفعول و تکثیر فعل؛ ولی مؤلف شرح الشافية آن را نپذیرفته است. نکته دیگری که در شرح الشافية آمده این است که تکثیر در افعالی است که قابلیت تکثیر داشته باشند. پس فعلی مانند ذَبَحَتِ الشّاةُ برای تکثیر به باب تفعیل نمی‌رود.

۲. مرحوم رضی در شرح الشافية و ابن هشام در مغنی (باب رابع) بر این عقیده‌اند که تعدیه باب تفعیل، سماعی است (چه فعل لازم باشد چه متعدی یک مفعولی). همچنین معتقدند که افعال دو مفعولی به وسیله باب تفعیل، سه مفعولی نمی‌شوند.

«أشكُو إلَيْكَ غُرْبَتي وَ بُعْدَ داري وَ هَواني عَلى مَنْ مَلَّكْتَهُ أمْري».[۱]

نکته: گاهی در این باب، معنای تعدیه و معنای تکثیر، با هم فهمیده می‌شود.

۳. نسبت دادن مفعول به اصل فعل؛[۲] مانند:

فَسِقَ زیدٌ (زید از راه حق خارج شد) ← فَسَّقْتُهُ (به زید نسبت فسق دادم).

کَفَرَ زیدٌ (زید کفر ورزید) ← کَفَّرْتُهُ (به زید نسبت کفر دادم).

۴. سلب؛[۳] مانند:

قَرَّدْتُ البعیرَ (ککهای شتر را از بین بردم).[۴]

جَلَّدْتُ الجزورَ (پوست مذبوح راکندم).[۵،۶]

قَشَّرْتُ الفاکهةَ (پوست میوه راکندم).[۷]

۵. صیرورت؛[۸] مانند:

وَرَّقَ الشجرُ (درخت صاحب برگ شد).

قَيَّحَ الجُرْحُ (زخم چرک آلوده شد).[۹]

---

۱. بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۲۱۹، دعای عرفه.

۲. وقتی فعل لازم برای این معنا به باب تفعیل رود، متعدی می‌گردد؛ زیرا متضمن معنای «نسبت دادن» می‌شود. به همین سبب، صاحب شرح النظام و صاحب شرح الشافیة آن را داخل در معنای تعدیه می‌دانند. ولی ابن عقیل اعتقاد دارد که در باب تعدیه، فعل متضمّن جعل است، نه نسبت؛ از این رو، این دو معنا را جدا از یکدیگر ذکر کرده است.

۳. معنای آن در باب افعال بیان شد.

۴. «قَرَّدَ» از «قرادة» (به معنای کک) است.

۵. دو مثال اوّل از ماده خود، فعل ثلاثی مجرد ندارند؛ ولی ثلاثیِ مجردِ مثال سوم به همین معنا آمده است.

۶. «جَلَّدَ» از «جلد» (به معنای پوست) است.

۷. «قَشَّرَ» از «قشر» (به معنای لایه بیرونی) است.

۸. معنای آن در باب افعال بیان شد.

۹. رضی در شرح الشافیة این معنا و دو مثال آن را ذکر کرده است؛ هر چند برخی از اهل لغت معتقدند ثلاثی مجرد آن‌ها نیز به همین معنا است. شاید به همین سبب است که این معنا در شرح النظام و شرح ابن عقیل ذکر نشده است.

بیاموزیم

گاهی فاعل در این باب، اصل فعل می‌گردد، نه صاحب آن؛ مانند:

رَوَّضَ المکانُ ـ از مادّهٔ روض ـ (آن مکان، باغ سرسبز شد).[1]

عَجَّزَتِ المرأةُ ـ از مادّهٔ عَجُوز ـ (آن زن، عجوزه شد).[2]

۶. حرکت فاعل به سوی مکانی که فعل از آن مشتق شده است؛ مانند:[3]

کَوَّفَ زیدٌ ـ از مادّهٔ کوفة ـ (زید به سوی کوفه حرکت کرد).

فَوَّزَ زیدٌ ـ از مادّهٔ مَفَازَة ـ (زید به سوی صحرا حرکت کرد).

غَوَّرَ زیدٌ[4] ـ از مادّهٔ غَوْر ـ (زید به سوی مکانی عمیق حرکت کرد).

۷. مختصر کردن حکایت از چیزی؛[5] مانند:

هَلَّلَ (لا اله الاّ الله گفت) سَبَّحَ (سبحان الله گفت).

حَمَّدَ (الحمدُ لِلّه گفت) کَبَّرَ (الله اکبر گفت).

۸. تأکید و مبالغه؛ مانند:

زَالَ زیدٌ (زید تفرقه انداخت) ← زَیَّلَ زیدٌ (قطعاً زید تفرقه انداخت).[6]

---

۱. این معنا در شرح الشافیة برای کلمه «روّض» آمده است؛ ولی برخی کتب لغت کلمه «أروض» را به این معنا گرفته و «روّض» را چنین معنا کرده است: «رَوَّضَ المطر الارض، صیرها کالروض». شرح الشافیة در ادامه، افزون بر معنای مذکور، این معنا را می‌پذیرد. (ر.ک: شرح الشافیة، ج ۱، ص ۹۷)

۲. برخی از اهل لغت نوشته‌اند: «عجزت المرأةُ: صارت عجوزاً، عجّزتها: صیّرته عاجزاً، نسبته إلی العجز».

۳. ر.ک: شرح الشافیة، ج ۱، ص ۹۷. ابن عقیل و نظام این معنا را ذکر نکرده‌اند.

۴. برخی کتب لغت کلمه «غار» ثلاثی را نیز به همین معنا آورده‌اند.

۵. شرح ابن عقیل، ج ۲، ص ۶۰۱.

۶. مرحوم رضی در شرح الشافیة دو معنای دیگر را نیز اضافه کرده و گفته است باب تفعیل برای معانی دیگری نیز می‌آید که مضبوط نیست؛ مانند: جرّب وکلّم. (ر.ک: شرح الشافیة، ج ۱، ص ۹۶).

پرسش و تمرین

۱. مصدر باب تفعیل بر چه وزن هایی می‌آید و وزن غالب آن کدام است؟

۲. چهار معنا از معانی باب تفعیل را با ذکر مثال‌های دیگری غیر از آن چه در درس آمده است، بنویسید.

۳. ماضی معلوم، مضارع مجهول و امر حاضر افعال زیر را به همراه فاعل و مفعول صرف کنید:

بَشَّرَ، عَشَّبَ، عَمَّشَ، عَمَّلَ، رَمَّغَ، رَمَّلَ، رَنَّعَ.

۴. کدام یک از افعال زیر به باب تفعیل برده شده‌اند؟ وزن مصدر و معنای باب آن‌ها کدام است؟

طَبَّ، طَبَعَ، طَبَرَ، طَبَغَ، طَفِقَ، طَنَخَ، جَمُلَ، حَسُنَ، طَنَزَ، فَقَسَ.

۵. جدولی همانند جدول زیر رسم و با توجه به متن درس و مراجعه به نمونه‌های تحلیل و بررسی، آن را کامل کنید.

باب تفعیل در متن	وضعیت صیغه	معنای مجرد	معنای مزید	فعل مزید در نمونه‌ها	معنای مجرد	معنای مزید

درس بیست و چهارم

باب مفاعله

المجاهدة في سبيل الله

۱. ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَـٰهَدُواْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ (انفال / ۷۴)

۲. ﴿كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِندَ ٱللَّهِ وَعِندَ رَسُولِهِۦٓ إِلَّا ٱلَّذِينَ عَـٰهَدتُّمْ عِندَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ فَمَا ٱسْتَقَـٰمُواْ لَكُمْ فَٱسْتَقِيمُواْ لَهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ﴾ (توبه / ۷)

۳. ﴿وَإِن نَّكَثُوٓاْ أَيْمَـٰنَهُم مِّنۢ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِى دِينِكُمْ فَقَـٰتِلُوٓاْ أَئِمَّةَ ٱلْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَآ أَيْمَـٰنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ﴾ (توبه / ۱۲)

۴. ﴿أَلَا تُقَـٰتِلُونَ قَوْمًا نَّكَثُوٓاْ أَيْمَـٰنَهُمْ وَهَمُّواْ بِإِخْرَاجِ ٱلرَّسُولِ وَهُم بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَوْهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾ (توبه / ۱۳)

۵. ﴿قَـٰتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ ٱللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ﴾ (توبه / ۱۴)

۶. ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِىُّ جَـٰهِدِ ٱلْكُفَّارَ وَٱلْمُنَـٰفِقِينَ وَٱغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ﴾ (توبه / ۷۳)

۷. ﴿وَمَن جَـٰهَدَ فَإِنَّمَا يُجَـٰهِدُ لِنَفْسِهِۦٓ إِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِىٌّ عَنِ ٱلْعَـٰلَمِينَ﴾ (عنکبوت / ۶)

۳. باب مُفاعله

ماضی معلوم	مضارع معلوم	مضارع مجزوم به لام	امر حاضر	ماضی مجهول	مضارع مجهول	مجهول مجزوم به لام	مصدر
فَاعَلَ	يُفَاعِلُ	لِيُفَاعِلْ	فَاعِلْ	فُوعِلَ	يُفَاعَلُ	لِيُفَاعَلْ	مُفَاعَلَة، فِعَال
تَابَعَ [1]	يُتَابِعُ	لِيُتَابِعْ	تَابِعْ	تُوبِعَ	يُتَابَعُ	لِيُتَابَعْ	مُتَابَعَة
شَادَّ	يُشَادُّ	لِيُشَادَّ	شَادَّ [2]	شُوْدَّ	يُشادُّ	لِيُشادَدْ	مُشادَّة
بَاطَأَ	يُبَاطِئُ	لِيُبَاطِئْ	بَاطِئْ	بُوطِئَ	يُبَاطَأُ	لِيُبَاطَأْ	مُبَاطَأة
يَاسَرَ	يُوَاسِرُ	لِيُوَاسِرْ	وَاسِرْ	يُوسِرَ	يُوَاسَرُ	لِيُوَاسَرْ	مُيَاسَرَة
نَاوَأَ	يُنَاوِئُ	لِيُنَاوِئْ	نَاوِئْ	نُوْوِئَ [3]	يُنَاوَأُ	لِيُنَاوَأْ	مُنَاوَءَة
قَاوَىٰ	يُقَاوِي	لِيُقَاوِ	قَاوِ	قُوْوِيَ	يُقَاوَىٰ	لِيُقَاوَ	مُقَاوَاة

مصدر این باب غالباً بر وزن «مُفاعلة» می‌آید و گاهی افزون بر آن بر وزن «فِعال» می‌آید؛ مانند: قِتال، فِیاش.

تحلیل و بررسی

۱. ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ قَـٰتِلُوا۟ ٱلَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ ٱلْكُفَّارِ﴾ (توبه / ۱۲۳)

۲. ﴿وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِۦ ثُمَّ بُغِىَ عَلَيْهِ لَيَنصُرَنَّهُ ٱللَّهُ﴾ (حج / ۶۰)

---

۱. تَابَعَ العَمَلَ: أحكَمَهُ و أتقَنَهُ.

۲. حالات دیگر فعل، در ادغام گذشت.

۳. برای پیشگیری از اشتباه شدن با مجهول باب تفعیل، ادغام نشده است. مورد بعدی آن نیز به همین صورت است.

۳. ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا۟ بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِۦ﴾ (نحل / ۱۲۶)

۴. ﴿قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَٰوَدتُّنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِۦ﴾ (یوسف / ۵۱)

۵. ﴿سَارِعُوٓا۟ إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلْأَرْضُ﴾ (آل‌عمران / ۱۳۳)

۶. ﴿وَإِن جَٰدَلُوكَ فَقُلِ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (حج / ۶۸)

۷. ﴿فَلَا يُنَٰزِعُنَّكَ فِى ٱلْأَمْرِ﴾ (حج / ۶۷)

۸. كُلُّ داءٍ يُداوىٰ إلّا سوءَ الخُلُقِ.[۱]

۹. قَاتِلْ هَواكَ بِعِلْمِكَ و غَضَبَكَ بِحِلْمِكَ.[۲]

۱۰. سَاوُوا بَيْنَ أَولادِكُمْ في العَطِيَّة.[۳]

۱۱. وَ لا تُعَاجِلْني بِالعُقُوبَةِ على ما عَمِلْتُهُ في خَلَواتي.[۴]

۱۲. تَجَهَّزُوا ـ رَحِمَكُمُ اللهُ ـ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُم بِالرَّحيلِ.[۵]

معانی باب مفاعله

برای این باب چهار معنا ذکر شده است که عبارتند از: مشارکت، تکثیر، تأکید و مبالغه، تعدیه.

۱. مشارکت؛ (معنای غالبی این باب است)؛ مانند:

ضرب زیدٌ عمراً (زید عمر و را زد) ← ضَارَبَ زیدٌ عمراً (زید و عمرو زد و خورد کردند).

كَرُمَ زيدٌ (زید کریم بود) ← كارَمَ زيدٌ عمراً (زید و عمرو یکدیگر را تکریم کردند)

---

۱. غررالحکم، ص ۲۶۴، ح ۵۶۹۸.
۲. غررالحکم، ص ۶۴، ح ۸۳۱.
۳. نهج الفصاحة، ح ۱۷۲۸.
۴. دعای کمیل.
۵. نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۰۴.

نکته‌ها

الف) باب مفاعله در این معنا همیشه متعدی است؛ اگرچه ثلاثی مجرد آن لازم باشد (مانند مثال دوم).

ب) در این باب، طرف دوم مشارکت به صورت مفعول ذکر می‌شود و نمی‌توان آن را با «واو» به فاعل عطف کرد.

۲. تکثیر؛ (معنای آن در باب تفعیل گذشت) مانند:

نَعِمَ اللهُ زیداً (خدا به زید نعمت داد) ← نَاعَمَهُ اللهُ (خدا به زید بارها نعمت داد).

ضَعَفَ زیدٌ مالَهُ (زید مالش را زیاد کرد) ← ضَاعَفَهُ (زید مالش را بسیار زیاد کرد).

نکته: باب مفاعله در این معنا نیز متعدی است[1].

۳. تأکید و مبالغه؛ مانند:

سَفَرْتُ (سفر کردم) ← سَافَرتُ (همانا سفر کردم).

نِلتُ زیداً الشيءَ (آن چیز را به زید رساندم) ← ناوَلْتُهُ الشيءَ (همانا آن چیز را به زید رساندم).

نکته: باب مفاعله در این معنا با «فَعَلَ» متعدی، هم معناست؛ لذا متعدی است[2].

۴. تعدیه[3]؛ مانند:

بَعُدَ زیدٌ (زید دور شد) ← بَاعَدْتُهُ (زید را دور کردم).

عَفَا زیدٌ (زید سالم بود) ← عَافَاهُ اللهُ (خداوند زید را شفا داد).

صَعِرَ وَجْهُ زیدٍ (گونهٔ زید به یک طرف مایل بود) ← صَاعَرَ زیدٌ وَجْهَهُ (زید گونه‌اش را به یک طرف مایل کرد).

---

۱. شرح الشافیة، ج ۱، ص ۹۹.
۲. شرح الشافیة، ج ۱، ص ۹۹.
۳. برخی از صرفیون، تعدیه را داخل در مشارکت، و جعْل را جدا از تعدیه می‌دانند؛ ولی با دقت در مثالهای متن متوجه می‌شوید آنچه در متن آمده روشنتر است.

پرسش و تمرین

۱. آیا هنگامی که فعل باب مفاعله بر معنای مشارکت دلالت کند، مجهول می‌شود؟توضیح دهید.

۲. آیا طرف دوم مشارکت در این باب به فاعل عطف می‌شود یا به صورت مفعول ذکر می‌گردد؟

۳. معنای غالب باب مفاعله چیست؟ چهار معنای این باب را با مثال بنویسید.

۴. ماضی معلوم و مضارع مجهول و امر غائب فعلهای زیر را به همراه فاعل و مفعول صرف کنید.

فَاكَهَ، فَالَذَ، فَاوَضَ، فَاهَا، سَاءَلَ، سَابَقَ.

۵. کدام یک از فعل‌های زیر به باب مفاعله برده شده‌اند؟ وزن مصدر و معنای باب آنها چیست؟

جَمَرَ، جَمَعَ، طَبَخَ، طَفِقَ، طَاحَ، عَاقَ، أَثَرَ، أَذَرَ.

۶. جدولی همانند جدول زیر رسم، و با مراجعه به متن آغاز درس و بخش «تحلیل و بررسی» آن را کامل کنید.

فعل باب مفاعله	نوع صیغه	معنای ثلاثی مجرد	معنای مزید	بقیّة الافعال	ترجمه

درس بیست و پنجم

باب تفعُّل

بِنَا اهْتَدَيْتُمْ في الظَّلْمَاءِ، وَ تَسَنَّمْتُمُ العَلْياءَ، وَ بِنَا انْفَجَرْتُمْ عَنِ السِّرارِ.

وُقِرَ سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهِ الوَاعِيَةَ، وَ كَيفَ يُراعِي النَّبْأَةَ مَنْ أَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ؟

رُبِطَ جَنَانٌ لَمْ يُفَارِقْهُ الخَفَقَانُ.

مَازِلْتُ أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَواقِبَ الغَدْرِ، وَ أَتَوَسَّمُكُمْ بِحِلْيَةِ المُغْتَرِّينَ.

سَتَرَنِي عَنْكُمْ جِلْبَابُ الدِّينِ، وَ بَصَّرَنِيكُمْ صِدْقُ النِّيَّةِ، أَقَمْتُ لَكُمْ على سَنَنِ الحَقِّ في جَوادِّ المَضَلَّةِ، حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَ لا دَليلَ، وَ تَحْتَفِرُونَ وَ لا تُمِيهُونَ.

اليَومَ أُنْطِقُ لَكُمُ العَجْمَاءَ ذاتَ البَيَانِ.

عَزَبَ رَأْيُ امْرِىءٍ تَخَلَّفَ عَنِّي.

مَا شَكَكْتُ فِي الحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ.

لَمْ يُوجِسْ مُوسىٰ عليه السلام خِيفَةً على نَفْسِهِ، أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الجُهَّالِ وَ دُوَلِ الضُّلالِ.

اليَومَ تَوَاقَفْنَا عَلَى سَبِيلِ الحَقِّ وَ البَاطِلِ، مَنْ وَثِقَ بِماءٍ لَمْ يَظْمَأْ.[1]

---

۱. نهج البلاغة، خطبهٔ ۴.

۴. باب تَفَعُّل

ماضی	مضارع	مصدر
تَفَعَّلَ	یَتَفَعَّلُ	تَفَعُّل
تَنَزَّلَ	یَتَنَزَّلُ	تَنَزُّل

قواعد ویژه باب تَفَعُّل

۱. در مضارع معلوم این باب، زمانی که دو حرف «تاء» در کنار یکدیگر واقع شوند، سه وجه جایز است[1]:

الف) یکی از آن دو حذف شود؛ مانند: تَتَنَزَّلُ ← تَنَزَّلُ ﴿تَنَزَّلُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ﴾ (قدر / ۴)

ب) «تاء» اوّل در «تاء» دوم ادغام گردد؛ به شرط آنکه قبل از فعل، حرف متحرّک یا حرف مدّی باشد؛ مانند: قالَ تَّنَزَّلُ، قَالُوا تَّنَزَّلُ.

ج) فعل هیچ تغییری نکند و در حالت اوّل خود باقی بماند؛ مانند: تَتَنَزَّلُ.

۲. اگر یکی از حروف دوازده‌گانهٔ قریب المخرج حرف «تاء» (ب، ث، د، ذ، ط، ظ، ص، ض، س، ش، ز، ج) فاءالفعل واقع شود، جایز است[2] «تاء» از جنس آن گردد، سپس در یکدیگر ادغام شوند. البته ادغام در تمام مشتقّات این باب جایز است.

برای این که در ماضی ابتدا به ساکن نشود، همزهٔ وصل مکسوری در ابتدای آن می‌آورند؛ مانند:

﴿وَلِيَعْلَمُوٓاْ أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَٰبِ﴾ (ابراهیم / ۵۲)

---

۱. شرح الشافیة، ج ۱، ص ۲۹۰-۲۹۱. ۲. شرح الشافیة، ج ۳، ص ۲۹۰.

﴿يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ﴾ (روم / ۴۳)

﴿حَتَّىٰ إِذَآ أَخَذَتِ ٱلْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَٱزَّيَّنَتْ﴾ (یونس / ۲۴)

تحلیل و بررسی

۱. ﴿ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُم مُّعْرِضُونَ﴾ (آل عمران / ۲۳)

۲. ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ﴾ (آل عمران / ۱۵۹)

۳. ﴿لَئِنْ ءَاتَىٰنَا مِن فَضْلِهِۦ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلصَّـٰلِحِينَ﴾ (توبه / ۷۵)

۴. ﴿فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا۟ فِى دَارِكُمْ﴾ (هود / ۶۵)

۵. ﴿يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ (نحل / ۹۰)

۶. ﴿وَإِن تَوَلَّوْا۟ فَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ مَوْلَىٰكُمْ﴾ (انفال / ۴۰)

۷. ﴿وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَصَّدَّقُوا۟﴾ (نساء / ۹۲)

۸. قُلُوبُ الرِّجَالِ وَ حشِيَّةٌ، مَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ إِليه[1].

۹. خُذْ مِنَ الدّنيا مَا أَتَاكَ، وَ تَوَلَّ عَمَّا تَوَلّىٰ عنكَ، فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ فَأَجْمِلْ في الطَّلَبِ[2].

۱۰. أولىٰ العِلْمِ مَا لا يُتَقَبَّلُ العَمَلُ إِلّا به[3].

۱۱. تَعَلَّمُوا القرآنَ فَإِنَّهُ رَبِيعُ القُلُوبِ[4].

۱۲. أَمَا وَاللهِ! لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلانٌ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ القُطْبِ مِنَ الرَّحىٰ[5].

---

۱. غررالحکم و درر الکلم، ص ۴۱۴، ح ۹۴۵۱.
۲. نهج البلاغة، حکمت ۳۹۳.
۳. غررالحکم و درر الکلم، ص ۴۶، ح ۱۷۸.
۴. غررالحکم و درر الکلم، ص ۱۱۲، ح ۱۹۹۱.
۵. نهج البلاغة، خطبهٔ ۳.

معانی باب تفعُّل

برای باب تفعّل شش معنا ذکر شده است که عبارتند از: مطاوعهٔ تـفعیل، اتّـخاذ، تکلّف، شکایت، طلب و تأکید و مبالغه.

۱. مطاوعهٔ تفعیل؛ در این معنا، فاعل فعل باب مطاوعه، اثر فاعل فعل باب تفعیل را می‌پذیرد. اینکه گفته‌اند باب تفعّل مطاوع باب تفعیل است، به این معنا نیست که لازم است فعل باب تفعیل، قبل از آن مذکور باشد.

نکته: مطاوعه معنای غالبی این باب است. مانند:

قَطَّعْتُهُ فَتَقَطَّعَ (آن را تکّه تکّه کردم؛ پس تکّه تکّه شد).

أَلَّبْتُ القومَ فَتَأَلَّبوا (قوم را جمع کردم؛ پس جمع شدند).

أَثَّمْتُهُ[1] فَتَأَثَّمَ (او را از گناه دورکردم؛ پس از گناه دوری کرد).

بیاموزیم

۱. هرگاه باب تفعّل، مطاوع معنای تکثیر باب تفعیل باشد، معنای «تدریج» را در بر خواهد داشت و اگر مطاوِعِ معنای سلب باب تفعیل باشد (مانند مثال سوم)، به معنای «تجنّب» خواهد بود. (شرح الشافیة، ج ۱، ص ۱۰۵).

۲. فاعل باب مطاوعه، مفعول فعل مطاوَع است.

۳. وقتی باب تفعّل به معنای مطاوعه باشد، یک مفعول کمتر از باب تفعیل خود دارد. بنابراین اگر باب تفعیل یک مفعولی باشد، تفعُّل «لازم» می‌گردد.

۴. طبیعت باب مطاوعه با مجهول شدن ناسازگاراست؛ زیرا مطاوعه کاملاً عکس تعدیه است.

---

۱. «أَثَّمْتُهُ» در کلام عرب استعمال نشده است و ما برای روشن شدن مطلب آن را به کار بردیم.

۲. اتّخاذ؛ یعنی فاعل، مفعول را اصل فعل قرار می‌دهد[1]؛ مانند:

تَوَسَّدَ زیدٌ حَجَراً (زید سنگی را بالش قرار داد)[2].

تَرَدّیٰ زیدٌ ثوباً (زید لباسی را رو‌انداز قرار داد)[3].

۳. تکلّف؛ یعنی فاعل فعل، حدث فعل را بر خود تحمیل می‌کند؛ به این معنا که خود را شبیه صاحب حدث می‌نماید[4]؛ مانند:

صَبَرَ زیدٌ (زید شکیبایی کرد) ← تَصَبَّرَ زیدٌ (زید شکیبایی را بر خود تحمیل کرد).

حَلُمَ زیدٌ (زید بردباری ورزید) ← تَحَلَّمَ زیدٌ (زید بردباری را بر خود تحمیل کرد).

۴. شکایت؛ در این معنا فاعل فعل از حدث و کاری شکوه می‌کند؛ مانند:

ظَلَمَ زیدٌ بکراً (زید به بکر ستم کرد) ← تَظَلَّمَ بکرٌ (بکر از ستم شکوه کرد).

۵. طلب؛ یعنی فاعل حدث، فعل را از مفعول طلب می‌کند؛ مانند:

نَجِزَ الشيءُ (شیء حاضر شد) ← تَنَجَّزْتُهُ (حضور او را طلب کردم).

نکته: وقتی فعل لازم برای رساندن این معنا به باب تفعّل رود، متعدی می‌گردد.

۶. تأکید و مبالغه؛ مانند:

بَسَمَ زیدٌ (زید لبخنده کرد به طوری که دندانهای او پیدا شد) ← تَبَسَّمَ زیدٌ (قطعاً زید لبخند زد).

ضَجِرَ زیدٌ (زید ناله کرد و بی قراری نمود) ← تَضَجَّرَ زیدٌ (زید بسیار ناله کرد و بی‌قراری نمود)

---

۱. رضی معنای اتّخاذ را مطاوعهٔ معنای جَعْلِ باب تفعیل می‌داند؛ ولی در این کتاب، در قسم مطاوعهٔ معنای تعدیهٔ باب تفعیل قرار گرفته است.

۲. تَوَسَّدَ از مادّهٔ وِسادة (بالشت) گرفته شده است.

۳. این فعل از مادّهٔ رِداء (رو‌انداز) گرفته شده است.

۴. مرحوم رضی مشابهت را نپذیرفته است؛ ولی کلام امیرالمؤمنین علیه السلام دلیلِ خلاف دیدگاه اوست: «إذَا لَمْ تَكنْ حَلِيماً فَتَحَلَّم فَإنَّهُ قَلَّ مَن تَشَبَّهَ بِقَومٍ إلَّا أَوشَكَ أن يكونَ مِنهم» (نهج البلاغة، حکمت ۲۰۷).

پرسش و تمرین

۱. دو قاعدهٔ ویژه باب تفعُّل را بیان کنید.

۲. آیا افعال باب تفعّل مجهول می‌شوند؟

۳. ماضی، مضارع و امر حاضر هر یک از افعال زیر را صرف کنید.

تَعَضَّدَ، تَعَطَّرَ، تَدَوَّمَ، تَسَقَّطَ، تَشَکَّرَ، تَوَدَّرَ

۴. کدام یک از افعال زیر به باب تفعُّل برده شده‌اند؟ معنای باب آنها چیست؟

وَخیٰ، وَدَعَ، خَطَمَ، مالَ، فَتَحَ، ضَجَعَ، ضَحِكَ، جَمَغَ، أَتیٰ

۵. جدولی را مانند جدول زیر رسم و با مراجعه به متن آغاز درس و بخش «تحلیل و بررسی»، آن را کامل کنید.

فعلهای مزید متن	مجرد آن	وضعیّت صیغه	ترجمه مجرد	ترجما مزید	فعلهای بخش «تحلیل و بررسی»	ترجمه مجرد آن	ترجمه مزید

پژوهش

به «تاء» باب تفعّل در اصطلاح چه می‌گویند.

درس بیست و ششم

باب تفاعل

أمّا بعدُ فإنَّ اللهَ سُبحانَهُ بَعَثَ مُحمَّداً صلی الله علیه و آله نَذيراً لِلعالَمِينَ وَ مُهَيمِناً عَلَى المُرسَلِينَ، فَلَمّا مَضىٰ علیه السلام تَنازَعَ المُسلِمُونَ الأَمرَ مِنْ بَعْدِهِ.

فَوَ اللهِ ما كانَ يُلقىٰ في رُوعي وَ لا يَخطُرُ بِبالي أنَّ العَرَبَ تُزعِجُ هذا الأَمرَ مِنْ بَعدِهِ صلی الله علیه و آله عَنْ أَهْلِ بَيتِهِ وَ لا أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ عَنّي مِنْ بَعْدِهِ.

فَما راعَني إلّا انثِيالُ النّاسِ عَلىٰ فُلانٍ يُبايِعُونَهُ.

فَأمسَكْتُ يَدي حتّى رَأَيْتُ راجِعةَ النّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الإسلامِ.

أَلا تَرَونَ إلى أَطرافِكُمْ قَد انتَقَصَتْ وَ إلى أَمصارِكُمْ قَدِ افتُتِحَتْ وَ إلى مَمالِكِكُمْ تُزوىٰ وَ إلى بِلادِكُمْ تُغزىٰ!

اِنفِرُوا ـ رَحِمَكُمُ اللهُ ـ إلى قِتالِ عَدُوِّكُمْ، وَ لا تَثّاقَلُوا إلى الأرضِ فَتُقِرُّوا بالخَسْفِ[1].

---

۱. نهج البلاغة، نامهٔ ۶۲ (نامه به مردم مصر).

۵. باب تفاعل

ماضی معلوم	مضارع معلوم	مصدر
تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعُل
تَفَاءَلَ	يَتَفَاءَلُ	تَفَاءُل
تَوارَدَ	يَتَوارَدُ	تَوارُد
تَداوَلَ	يَتَداوَلُ	تَداوُل
تَلاقیٰ	يَتَلاقیٰ	تَلاقٍ
تَداویٰ	يَتَداویٰ	تَداوٍ
تَراصَّ	يَتَراصُّ	تَراصّ

احکامی که در باب تفعُّل بیان شد، در باب تفاعل نیز جاری می‌شود.

تحلیل و بررسی

۱. ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ (نبأ / ۱)

۲. ﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِی نَزَّلَ ٱلْفُرْقَانَ﴾ (فرقان / ۱)

۳. ﴿فَتَعَاطَیٰ فَعَقَرَ﴾ (قمر / ۲۹)

۴. ﴿وَإِن تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُۥٓ أُخْرَیٰ﴾ (طلاق / ۶)

۵. ﴿يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ﴾ (يونس / ۴۵)

۶. ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُواْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلْتُمْ إِلَى ٱلْأَرْضِ﴾ (توبه / ۳۸)

۷. ﴿وَلَوْ أَرَىٰكَهُمْ كَثِيرًا لَّفَشِلْتُمْ وَلَتَنَـٰزَعْتُمْ فِى ٱلْأَمْرِ﴾ (انفال / ۴۳)

۸. ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَٰضَيْتُم بِهِۦ مِنۢ بَعْدِ ٱلْفَرِيضَةِ﴾ (نساء / ۲۴)

۹. ﴿وَجَعَلْنَـٰكُمْ شُعُوبًا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْ﴾ (حجرات / ۱۳)

۱۰. ﴿فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ﴾ (آل عمران / ۶۱)

۱۱. ﴿أَتَىٰٓ أَمْرُ ٱللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَـٰنَهُۥ وَتَعَـٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (نحل / ۱)

۱۲. ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِىُّ قُل لِّأَزْوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾ (احزاب / ۲۸)

۱۳. عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَصَدّىٰ لِإصْلاحِ النّاسِ وَ نَفْسُهُ أَشَدُّ شيءٍ فَساداً فَلا يُصْلِحُها وَ يَتَعاطىٰ إصْلاحَ غَيرِهِ[۱].

۱۴. عَجِبْتُ لِمَنْ يَعْرِفُ دَواءَ دائِهِ كَيفَ لايَطْلُبُهُ وَ إنْ وَجَدَهُ لَمْ يَتَداوىٰ بِهِ[۲].

۱۵. لا خَيْرَ في الدُّنْيا إلّا لِرَجُلَينِ: رَجُلٍ أذْنَبَ ذُنوباً فهو يَتَدارَكُها بالتَّوبَةِ وَ رجُلٍ يُسارِعُ في الخَيراتِ[۳].

۱۶. مَنْ أَتىٰ غَنِيّاً فَتَواضَعَ لَهُ لِغِناهُ ذَهَبَ ثُلُثا دِينِهِ[۴].

۱۷. جِيرانٌ لا يَتَآنَسُونَ وَ أَحِبّاءُ لا يَتَزاوَرونَ[۵].

معانی باب تفاعل

---

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ح ۴۸۵۳.
۲. غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۳۲، ح ۴۶۵۱.
۳. نهج البلاغة، حکمت ۹۴.
۴. نهج البلاغة، حکمت ۲۲۸.
۵. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۲۱.

برای باب تفاعل چهار معنا ذکر شده است که عبارتند از: مشارکت، تظاهر، مطاوعهٔ باب مفاعله و تأکید و مبالغه.

۱. مشارکت؛ (معنای غالبی این باب است)؛ مانند:

تَقَارَعَ زیدٌ و عمروٌ (زید و عمرو قرعه کشی کردند).

تَضَارَبَ زیدٌ و عمروٌ (زید و عمرو زد و خورد کردند).

تَقَاتَلَ القومُ (گروه با یکدیگر جنگ کردند).

﴿تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلْبِرِّ وَٱلتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ﴾ (مائده / ۲)

إِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوانٌ علىٰ دِينِ اللهِ وَ مَا فَرَّقَ بينكم إِلَّا خُبْثُ السَّرائِرِ وسُوءُ الضَّمائِرِ فَلاتَوازَرُونَ وَ لا تَناصَحُونَ، و لا تَباذَلونَ و لاتوادُّونَ...[1]

نکته‌ها

الف) در باب تفاعل (مانند باب اِفتعال)، طرف دوم مشارکت، یا به فاعل عطف می‌شود و یا جملگی تحت عنوان فاعل ذکر می‌شوند. (به مثالهای بالا توجّه کنید).

ب) همان طور که در درسهای پیش بیان شد، طبیعت مشارکت با مجهول شدن سازگار نیست، به ویژه در باب تفاعل و افتعال که طرف دوم به صورت مفعول نمی‌آید؛ مگر آنکه فعل، متعدی با واسطه باشد که در این صورت می‌توان فاعل و معطوف آن را حذف و فعل را مجهول کرد و مفعول با واسطه را نائب فاعل قرار داد[2].

در باب مفاعله ـ که طرف دوم مشارکت به صورت مفعول ذکر می‌شود ـ فاعل و مفعول با هم حذف می‌شوند، سپس فعل مجهول می‌گردد.

---

۱. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۱۴.

۲. ظرف و مفعول مطلق نیز، همین حکم را دارند.

۲. تظاهر؛ یعنی فاعل اظهار می‌کند که صاحب حدث فعل است[1]؛ مانند:

نَامَ زیدٌ (زید خوابید) ← تَنَاوَمَ زیدٌ (زید تظاهر به خواب کرد).

۳. مطاوعهٔ باب مفاعله؛ فعل این باب در این معنا، مطاوعه معنای تعدیهٔ باب مفاعله است؛ مانند:

بَاعَدتُ زیداً فَتَبَاعَدَ (زید را دور کردم، پس دور شد).

۴. تأکید و مبالغه؛ مانند:

عَلا اللهُ (خداوند بلند مرتبه است) ← تَعَالَی اللهُ (همانا خداوند بلند مرتبه است).

---

۱. تفاوت تکلّف با تظاهر در این است که در تظاهر اگرچه فاعل، خود را به صاحب حدث شبیه می‌کند، ولی بر خلاف تکلّف قصد ندارد حقیقتاً آن طور باشد.

پرسش و تمرین

۱. دو قاعدهٔ ویژه باب تفاعل را بیان کنید.

۲. سه معنا از معانی باب تفاعل را با مثال ذکر کنید.

۳. مضارع معلوم و امر حاضر افعال زیر را صرف کنید.

تَآنَسَ، تَزایَلَ، تَسابَّ، تَماحَلَ، تَحامَسَ

۴. کدام یک از افعال زیر به باب تفاعل برده شده‌اند؟ معنای باب چیست؟

سَحَرَ، سَجَنَ، لَأَمَ، شاسَ، شَارَ، بَتَعَ، بَقِيَ، صَفَحَ، غَضا، غَطَشَ

۵. با مراجعه به قرآن کریم ده فعل از باب تفاعل را انتخاب و صیغهٔ آن را بررسی و ترجمه کنید.

۶. جدولی مانند جدول زیر رسم و با مراجعه به متن آغاز درس و بخش «تحلیل و بررسی» آن را کامل کنید.

فعل باب تفاعل	مجرد آن	ترجمه مجرد	ترجمه مزید	وضعیت صیغه	بقیّة افعال	ترجمه

درس بیست و هفتم

باب اِفْتِعَال

۱. اللَّهُمَّ وَ أَوْصِلْ إلى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإحسَانٍ، الّذِينَ يَقُولُونَ ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلْإِيمَـٰنِ﴾[1] خَيْرَ جَزائِكَ، الّذينَ قَصَدُوا سَمْتَهُمْ وَ تَحَرَّوْا وِجْهَتَهُمْ وَمَضَوْا علىٰ شَاكِلَتِهِمْ، لَمْ يَثْنِهِمْ رَيْبٌ في بَصِيرَتِهِمْ، وَلَمْ يَخْتَلِجْهُمْ شَكٌّ في قَفْوِ آثَارِهِمْ وَالْإِئْتِمَامِ بِهِدايَةِ مَنَارِهِمْ، يَدِينُونَ بِدِينِهِمْ وَ يَهْتَدونَ بِهَدْيِهِمْ، يَتَّفِقُونَ عَلَيْهِمْ وَ لايَتَّهِمُونَهُمْ فيما أَدَّوْا إليهم[2].

۲. اللَّهُمَّ وَ حَمَلَةُ عَرْشِكَ الّذِينَ لايَفْتُرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ وَ لا يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيسِكَ وَ لايَسْتَحْسِرُونَ مِنْ عِبادَتِكَ وَ إسْرافيلُ صاحِبُ الصُّورِ، الشّاخِصُ الّذي يَنْتَظِرُ منكَ الإذْنَ وَ مِيكائيلُ ذُوالجاهِ عِنْدَكَ وَ جِبْرِيلُ الأَمينُ على وَحْيِكَ والرّوحُ الّذي هُوَ على مَلائِكَةِ الحُجُبِ وَ الرُّوحُ الّذي هُوَ مِن أَمرِك، فَصَلِّ عَلَيْهِم وَ عَلَى المَلائِكَةِ الّذينَ مِنْ دُونِهِمْ[3].

---

۱. حشر، ۱۰.
۲. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۴، با تلخیص.
۳. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۳، با تلخیص.

۶.باب افتعال

ماضی	مضارع	مصدر
اِفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	اِفْتِعَال
اِشْتَرَكَ	يَشْتَرِكُ	اِشْتِراك
اِتَّرَسَ	يَتَّرِسُ	اِتِّراس
اِتَّعَدَ	يَتَّعِدُ	اِتِّعَاد

قواعد اختصاصی باب افتعال

تغییرات این باب بیشتر به حرف «تاء» باب ارتباط دارد، که قواعد آن با توجه به حرف قبل یا بعد آن بدین قرار است:

۱. تغییرات «تاء» بر اساس حرف پیشین آن (فاء الفعل)

الف) اگر «تاء» دیگری پیش از «تاء» قرار گیرد، آن دو در یکدیگر ادغام می‌شوند؛ مانند: اِتَّخَذَ، اِتَّهَمَ، اِتَّرَكَ.

﴿قَالُوٓاْ أَنُؤْمِنُ لَكَ وَ ٱتَّبَعَكَ ٱلْأَرْذَلُونَ﴾ (شعراء / ۱۱۱)

ب) اگر پیش از «تاء» باب، یکی از دو حرف «واو» یا «یاء» قرار گیرد،[۱] به «تـاء» تبدیل و در «تاء» باب ادغام می‌شود؛ مانند:

اِيتَسَرَ ← اِتَّسَرَ   اِوتَعَدَ ← اِتَّعَدَ

فَإِنَّ العاقِلَ يَتَّعِظُ بِالآدَابِ، وَالبَهائِمَ لا تَتَّعِظُ إلّا بالضَّرْبِ.[۲]

ج) اگر پیش از «تاء» باب افتعال، یکی از حروف قریب المخرج آن (ب، ص، ض،

۱. به شرط آنکه «واو» و «یاء» منقلب از همزه نباشند (شرح الشافیة، ج ۳، ص ۵۳، ۸۳).
۲. نهج البلاغة، نامهٔ ۳۱.

ط، ظ، س، ش، ث، د، ذ، ز، ج) قرار گیرد، چهار صورت به وجود می‌آید:

یک. اگر فاءالفعل، یکی از حروف (د،ذ،ز) باشد، یا پس از تبدیل «تاء» به آن، در یکدیگر ادغام می‌شوند و یا اینکه «تاء» به «دال» تبدیل می‌گردد[1]؛ مانند:

﴿لَهُمْ فِيهَا فَـٰكِهَةٌ وَلَهُم مَّا يَدَّعُونَ﴾ (یس / ۵۷)

﴿وَقَالَ ٱلَّذِى نَجَا مِنْهُمَا وَٱدَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ﴾ (یوسف / ۴۵)

وَازْدَجِرُوا بِالنُّذُرِ البَوَالِغ.[2]

وَ لا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفْراً.[3]

دو. اگر فاءالفعل یکی از حروف (ص،ض،ط،ظ) باشد، یا پس از تبدیل «تاء» به آن، در یکدیگر ادغام می‌شوند (این وجه غیر غالب است) و یا «تاء» به «طاء» تبدیل می‌گردد[4] (این وجه بهتر است)؛ مانند:

﴿ٱللَّهُ يَصْطَفِى مِنَ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةِ رُسُلاً وَمِنَ ٱلنَّاسِ﴾ (حج / ۷۵)

﴿ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ﴾ (لقمان / ۲۴)

﴿لَوِ ٱطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا﴾ (کهف / ۱۸)

سه. اگر فاءالفعل «سین» یا «ثاء» باشد، هم می‌توان «تاء» را به فاءالفعل تبدیل، سپس در یکدیگر ادغام کرد و هم می‌توان کلمه را بدون تغییر باقی گذارد[5]؛ مانند:

اِسْتَتَرَ، اِسَّتَرَ   اِثْتَأَرَ، اِثَّأَرَ

چهار. چنانچه فاء الفعل حرف «ش» باشد، ادغام ممتنع است؛ مانند: اِشْتَهَرَ.[6]

---

۱. شرح الشافیة، ج ۳، ص ۲۸۷ – ۲۸۶. البته پس از تبدیل می‌توان دو طرف متقارب جدید را در یکدیگر ادغام کرد (به نمونه دوم توجّه کنید).
۲. نهج البلاغة، خطبهٔ ۸۵.
۳. نهج البلاغة، نامهٔ ۴۵.
۴. طبیعی است که پس از تبدیل «تاء» به «طاء»، اگر فاءالفعل نیز «طاء» باشد، دو «طاء» در یکدیگر ادغام می‌شوند. در سه حرف دیگر نیز بهتر است ادغام صورت نگیرد؛ هر چند ادغام آنها نیز جایز است. البته به شرط اینکه «تاء» باب به «طاء» تبدیل شود، سپس در یکدیگر ادغام شوند (ر. ک: شرح الشافیة، ج۳، ص ۲۸۷–۲۸۶).
۵. شرح الشافیة، ج ۳، ص ۲۸۷–۲۸۶.
۶. شرح الشافیة، ج ۳، ص ۲۸۷–۲۸۶.

۲. تغییرات تاء بر اساس حرف مابعد آن (عین الفعل)

الف) اگر پس از «تاء» باب «تاء» دیگری واقع شود، ادغام جایز است، نه واجب. البته در هنگام ادغام، اگر همزهٔ وصل در اوّل فعل باشد، حذف و فاءالفعل، مفتوح یا مکسور می‌شود؛ مانند:

اسْتَتَرَ ← سَتَّرَ، سِتَّرَ ← يَسَتِّرُ، يَسِتِّرُ ← سَتِّرْ، سِتِّرْ[1].

اِقْتَتَلَ ← قَتَّلَ، قِتَّلَ ← يَقَتِّلُ،يَقِتِّلُ ← قَتِّلْ،قِتِّلْ.

ب) اگر پس از «تاء» حرف متقارب آن باشد، ادغامی صورت نمی‌گیرد؛ مگر آنکه حرف متقارب، «دال» یا «صاد» باشد، که در این صورت ادغام جایز است. البته در هنگام ادغام، همزه وصل از اوّل کلمه حذف و فاء الفعل، مفتوح یا مکسور می‌شود؛

مانند: اِخْتَصَمَ ← خَصَّمَ، خِصَّمَ ← يَخَصِّمُ،يَخِصِّمُ ← خَصِّمْ، خِصِّمْ[2]

نمونه

ادغام: ﴿مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَٰحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ﴾. (یس / ۴۹)

عدم ادغام: ﴿وَٱعْتَصِمُواْ بِٱللَّهِ هُوَ مَوْلَىٰكُمْ﴾. (حج / ۷۸)

﴿فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ﴾. (نمل / ۴۵)

نکته: مرحوم رضی ادغام حرف «تاء» در دیگر حروف متقاربش را ـ به دلیل قیاس با «صاد» و «دال» ـ جایز می‌داند؛ هر چند فعلی بدین صورت استعمال نشده است، مگر به ندرت.[3]

---

۱. این دو، فعل امر هستند، مورد بعدی نیز به همین صورت است.

۲. این دو، فعل امرند.

۳. در شرح الشافیة (ج ۳، ص ۲۸۶) چنین آمده است: «إنّما جاز الادغامُ إذا کان العینُ دالاً أو صاداً و لا یمنع القیاس من ادغام «افتعل» فیما یدغم فیه التاء من التسعة الأحرف المذکورة(ز،س،ث،ط،ظ،ذ،ص،د،ض)».

تحلیل و بررسی (۱)

۱. ﴿فَمَنِ ٱعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَٱعْتَدُواْ عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا ٱعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ﴾. (بقره / ۱۹۴)

۲. ﴿وَلَا تَعْتَدُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْمُعْتَدِينَ﴾. (بقره / ۱۹۰)

۳. ﴿فَمَنِ ٱضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ﴾. (بقره / ۱۷۳)

۴. ﴿يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُل لَّا تَعْتَذِرُواْ﴾. (توبه / ۹۴)

۵. ﴿وَٱتَّقُواْ فِتْنَةً لَّا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً﴾. (انفال / ۲۵)

۶. ﴿فَٱعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا﴾. (غافر / ۱۱)

۷. ﴿أَيَبْتَغُونَ عِندَهُمُ ٱلْعِزَّةَ فَإِنَّ ٱلْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾. (نساء / ۱۳۹)

۸. ﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لِّيَكُونُواْ لَهُمْ عِزًّا﴾. (مريم / ۸۱)

۹. ﴿أَطَّلَعَ ٱلْغَيْبَ أَمِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحْمَـٰنِ عَهْدًا﴾. (مريم / ۷۸)

۱۰. ﴿ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ﴾. (لقمان / ۲۴)

۱۱. ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا ٱفْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا...﴾. (بقره / ۲۲۹)

دو قاعده دیگر اختصاصی باب افتعال

این دو قاعده ـ که به «تاء» باب ارتباط ندارند ـ عبارتند از:

۱. اگر فعل باب افتعال، مهموز الفاء باشد، فقط قاعدهٔ تخفیف قلبی همزه در آن جریان می‌یابد و پس از آن، دیگر حرف علّهٔ منقلبه (واو ـ یاء)، به تاء تبدیل نمی‌شود؛ مانند:

اِیتَمَّ، اِیتَنَفَ، اِیتَابَ، اِیتَکَلَ، اِیتَجَّ، اِیتَسیٰ، اِیتَمَنَ، اِیتَلَفَ، اِیتَویٰ.[1]

۲. اگر اجوف واوی به باب افتعال رود و فعل به معنای مشارکت باشد، قاعده اعلال

۱. ر.ک: حرف همزه العین و مقدمهٔ المعجم الوسیط و شرح الشافیة، ج ۳، ص ۸۳، ۵۳. البته این کلمات را در کتابهای لغوی و صرفی، با «همزه» می‌نویسند و به «یاء» قرائت می‌کنند.

در آن جریان نمی‌یابد[1]؛ مانند: إِزْدَوَجَ، إِجْتَوَرَ، إِعْتَوَرَ.

«إِنَّ الأشياءَ لَمّا ازْدَوَجَتْ، إِزْدَوَجَ الكَسَلُ وَ العَجْزُ، فَنَتَجَا الفَقْرَ»[2].

برخلاف اجوف یائی؛ مانند: ﴿أَفِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ٱرْتَابُوٓاْ﴾. (نور / ۵۰)

و بر خلاف زمانی که فعل بر معنای مشارکت دلالت نداشته باشد؛ مانند: ﴿عَلِمَ ٱللَّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ﴾. (بقره / ۱۸۷)

تحلیل و بررسی (۲)

۱. اللَّهُمَّ إِنّي أَسأَلُكَ سُؤالَ مَنِ اشْتَدَّتْ فاقَتُهُ. (دعای کمیل)

۲. وَ لا تَفْضَحْني بِخَفِيِّ ما اطَّلَعْتَ عليهِ مِنْ سرِّي. (دعای کمیل)

۳. مَولايَ! أَجْرَيْتَ عَلَيَّ حُكماً اتَّبَعْتُ فيه هَوىٰ نَفْسِي وَ لَمْ أَحْتَرِسْ فِيهِ مِنْ تَزْيِينِ عَدُوّي. (دعای کمیل)

۴. شَرُّ النّاسِ مَنِ اتَّهَمَ اللهَ في قَضائِهِ[3].

۵. فَاتَّعِظُوا بِالْعِبَرِ وَاعْتَبِرُوا بالْغِيَرِ وَانْتَفِعُوا بِالنُّذُرِ[4].

۶. عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ اللهَ كيف لا يَشْتَدُّ خَوْفُهُ![5]

۷. كُلُّ شَيءٍ يَحْتاجُ إلى العَقلِ، وَالعَقْلُ يَحْتاجُ إلى الأدَبِ[6].

۸. اللَّهُمَّ إِنّي أَعُوذُبِكَ أَن أَفْتَقِرَ في غِناكَ، أَو أَضِلَّ في هُداكَ، أَو أُضامَ في سُلْطانِكَ، أَو أُضْطَهَدَ وَ الأَمْرُ لكَ[7].

۹. فَفيها اخْتُبِرْتُمْ، وَ لِغَيْرِها خُلِقْتُمْ[8].

۱۰. فَاتَّعِظُوا ـ عبادَاللهِ ـ بِالعِبَرِ النَّوافِعِ، واعتَبِرُوا بالآيِ السَّواطِعِ، وازْدَجِرُوا بالنُّذُرِ

---

۱. شرح الشافية، ج ۱، ص ۱۰۹.
۲. تحف العقول، باب ما روي عن عليّ عليه‌السلام.
۳. الفقيه، ج ۴، ص ۳۶۳.
۴. نهج البلاغة، خطبه ۱۵۷.
۵. غررالحكم، ص ۱۹۰، ح ۳۶۷۷.
۶. غررالحكم، ص ۲۴۸، ح ۵۱۰۲.
۷. نهج البلاغة، خطبه ۲۱۵.
۸. نهج البلاغة،خطبه ۲۰۳.

البَوالِغِ، وانْتَفِعُوا بالذِّكرِ والمَواعِظِ[۱].

۱۱. و لا تَدَّخِرُوا أنْفُسَكُمْ نَصیحَةً[۲].

۱۲. فَاتَّقُوا اللهَ تَقِيَّةَ مَنْ سَمِعَ فَخَشَعَ، واقْتَرَفَ فاعْتَرَفَ... وَعُبِّرَ فَاعْتَبَرَ، وَ حُذِّرَ فَحَذِرَ، وَزُجِرَ فَازْدَجَرَ، وَ أَجَابَ فَأَنَابَ، وراجَعَ فَتَابَ، واقْتَدىٰ فَاحْتَذىٰ...[۳].

معانی باب افتعال

برای باب افتعال پنج معنا ذکر شده است که عبارتند از: مطاوعه، اتّخاذ، مشارکت، کوشش و تأکید و مبالغه.

۱. مطاوعه: معنای غالب این باب، مطاوعهٔ بابهای إفعال، تفعیل و فَعَلَ ثلاثی مجرد است؛[۴] مانند:

أَنْصَفْتُهُ فَانْتَصَفَ (او را به عدل و برابری وادار کردم، پس عادل شد).

عَدَّلْتُهُ فَاعْتَدَلَ (آن را به صورت مساوی درآوردم، پس مساوی شد).

جَمَعْتُهُ فَاجْتَمَعَ (آن را جمع کردم، پس جمع شد).

۲. اتّخاذ: یعنی فاعل فعل، مفعول را به اصل فعل تبدیل می‌کند؛[۵] مانند:

اِشْتَوىٰ زیدٌ اللَّحْمَ (زید گوشت را کباب کرد).[۶]

اِطَّبَخَ زیدٌ الشَّيءَ (زید آن چیز را به غذای آماده تبدیل کرد).[۷]

نکته: اگر در این معنا فعل این باب بدون مفعول به کار رود، معنای اتخاذ این

۱. نهج البلاغة، خطبه ۸۵.
۲. نهج البلاغة، نامهٔ ۵۱.
۳. نهج البلاغة، خطبهٔ ۸۳.
۴. همان طور که پیش‌تر بیان شد، لازم نیست در این معنا، فعل باب افتعال پس از دیگر بابها ذکر شود؛ بلکه بدون آنها نیز به کار می‌رود.
۵. شرح الشافیة، ج ۱، ص ۱۰۹.
۶. «اشتوی» از مادهٔ «شَواء» (کباب) است.
۷. «اطّبخ» از ماده «طبخ»، گرفته شده است.

می‌شود که فاعل، مادّهٔ فعل را تهیه می‌کند؛ مانند:

اِختَطَبَ زیدٌ (زید هیزم تهیه کرد).

شایان ذکر است که باب افتعال در این معنا از غیر مصدر ساخته می‌شود.[1]

۳. مشارکت؛ مانند:

اِجتَوَرَ زیدٌ و عمروٌ (زید و عمرو با یکدیگر همنشینی کردند).

اِشتَوَرَ الزیدانِ (دو زید با هم مشورت کردند).

شکل فاعل و طرف دیگر مشارکت در این باب، مانند باب تفاعل است.

۴. کوشش؛ یعنی فاعل برای به دست آوردن فعل تلاش می‌کند؛ مانند:

اِکتَسَبَ زیدٌ (زید برای کسب کردن تلاش کرد).

اِکتَتَبَ زیدٌ (زید برای نوشتن، تلاش کرد).

۵. تأکید و مبالغه ؛ مانند:

رَجَلَ زیدٌ (زید پیاده روی کرد) ← ارتَجَلَ زیدٌ (همانا زید پیاده روی کرد).

خارَ زیدٌ الشيءَ (زید آن چیز را انتخاب کرد) ← اِختارَهُ (همانا زید آن چیز را انتخاب کرد).

---

۱. شرح الشافیة، ج ۱، ص ۱۰۹؛ برخلاف شارح شافیه، برخی از اهل لغت بر این عقیده‌اند که این معنا نیز از مصدر ساخته شده است؛ یعنی فعل «افتعال» در این معنا ثلاثی مجرد دارد و معنای باب در این مثالها جعلی نیست.

پرسش و تمرین

۱. حکم تاء باب افتعال، زمانی که فاءالفعل، حرف علّه یا همزه و یا حرف متقاربِ تاء باشد، چیست؟

۲. معنای غالب باب افتعال چیست؟ دو معنای دیگر آن را با مثال بیان کنید.

۳. آیا ممکن است باب افتعال در معنای مطاوعهٔ خود، متعدی باشد؟

۴. باب افتعال با کدامیک از معانی خود مجهول نمی‌شود؟

۵. ماضی و مضارع معلوم هر یک از افعال زیر را صرف کنید.

اِخْتَضَبَ، اِعْتَمَلَ، اِمْتَصَّ، اِذَّکَرَ، اِسْتَبَّ، اِشْتَقیٰ

۶. کدام یک از افعال زیر به باب افتعال برده شده‌اند؟ معنای باب چیست؟

صَلَحَ، صَلَمَ، کافَ، مَجَعَ، شَخَصَ، سَعَطَ، حَضَرَ، حَضَّ، أَمِنَ

۷. با مراجعه به متن آغاز درس و بخش «تحلیل و بررسی»، جدول زیر را کامل کنید.

فعل باب افتعال	ثلاثی مجرد آن	ترجمه مجرد	ترجمه مزید	قاعده جاری شده در فعل	بقیّة افعال	ترجمه

درس بیست و هشتم

باب اِنفعال و اِستفعال

فَاللهَ اللهَ ـ عِبَادَاللهِ ـ فَإِنَّ الدُّنيَا مَاضِيَةٌ بِكُم عَلىٰ سَنَنٍ، وَ أنتم والسَّاعَةُ في قَرَنٍ.

وَ كأنَّها قَدْ جَاءَتْ بأَشراطِها، وَ أَزِفَتْ بأَفْراطِهَا، وَ وَقَفَتْ بِكُمْ علىٰ صِرَاطِها.

وَ كأنَّها قَدْ أَشْرَفَتْ بِزَلازِلِهَا، وَ أَنَاخَتْ بِكَلاكِلِهَا، وَانْصَرَمَتِ الدُّنيَا بِأَهْلِهَا، وَ أَخْرَجَتْهُمْ مِنْ حِضْنِهَا، فَكانَتْ كيومٍ مَضَىٰ أَو شَهْرٍ انْقَضىٰ...

﴿وَسِيقَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْاْ رَبَّهُمْ إِلَى ٱلْجَنَّةِ زُمَرًا﴾[1] قَدْ أُمِنَ العَذابُ، وَانْقَطَعَ العِتابُ، و زُحْزِحُوا عَنِ النَّارِ، واطْمَأَنَّتْ بِهِمُ الدَّارُ...

اِسْتَعْمَلَنَا اللهُ وَ إِيَّاكُم بِطَاعَتِهِ وَ طاعَةِ رَسُولِهِ، و عَفَا عَنَّا وَ عَنْكُمْ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ.

اِلْزَمُوا الأَرْضَ، واصْبِروا علىٰ البَلاءِ، ولا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَ سُيُوفِكُمْ فِي هَوَىٰ أَلْسِنَتِكُمْ، وَ لا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعَجِّلْهُ اللهُ لكُمْ.

فَإِنَّهُ مَنْ ماتَ مِنْكُمْ علىٰ فِراشِهِ، وَ هُوَ علىٰ مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ، وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، ماتَ شهيداً، وَ وَقَعَ أجْرُهُ علىٰ اللهِ، واسْتَوْجَبَ ثَوابَ مَا نَوىٰ مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ[2].

---

۱. زمر، ۷۳.

۲. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۹۰.

۷. باب انفعال

ماضی معلوم	مضارع معلوم	مصدر
اِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	اِنْفِعَال
اِنْقَلَبَ	يَنْقَلِبُ	اِنْقِلاب
اِنْفَجَرَ	يَنْفَجِرُ	اِنْفِجَار
اِنْشَقَّ	يَنْشَقُّ	اِنْشِقَاق
اِنأَطَرَ	يَنأَطِرُ	اِنْئِطار
اِنْزَالَ	يَنْزَالُ	اِنْزِيَال
اِنْزَوىٰ	يَنْزَوِي	اِنْزِواء

این باب همیشه لازم است.

تحلیل و بررسی

۱. ﴿أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَـٰبِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيْئًا﴾. (آل عمران / ۱۴۴)

۲. ﴿فَقُلْنَا ٱضْرِب بِّعَصَاكَ ٱلْحَجَرَ فَٱنفَجَرَتْ مِنْهُ ٱثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا﴾. (بقره / ۶۰)

۳. ﴿وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلْقَلْبِ لَٱنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ﴾. (آل عمران / ۱۵۹)

۴. ﴿فَإِذَا ٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَٱلدِّهَانِ﴾. (الرحمن / ۳۷)

۵. ﴿تَكَادُ ٱلسَّمَـٰوَٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنشَقُّ ٱلْأَرْضُ وَتَخِرُّ ٱلْجِبَالُ هَدًّا﴾. (مریم / ۹۰)

۶. وانْقَادَتْ لَهُ الدُّنْيَا وَ الآخِرَةُ بِأَزِمَّتِهَا[۱].

۷. يَا رَسُولَ اللهِ! لَقَدِ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ ما لم يَنْقَطِعْ بِمَوتِ غَيْرِكَ[۲].

۸. فكانَتْ كَيَوْمٍ مَضىٰ أَوْ شَهْرٍ انقضىٰ[۳].

۹. فَاحذَرُوا الدُّنْيَا... وَ لا يَنْقَضِي عِنَاءُها[۴].

۱۰. لا تَنْقَضِي غَرائِبُهُ[۵].

۱۱. اِمْلِكُوا عَنِّي هذا الغُلامَ لا يَهِدَّني، فَإِنَّني أَنْفَسُ بهذينِ عَلَى الموتِ لِئَلّا يَنْقَطِعَ بهما نَسْلُ رَسُولِ اللهِ ﷺ[۶].

۱۲. اِنْفَرِدْ بِسِرِّكَ، وَ لاتُودِعْهُ حازماً فَيَزِلَّ، وَ لا جاهلاً فَيَخُونَ[۷].

۱۳. وَانْقَلِبُوا بِصَالِحِ ما بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزّادِ[۸].

معنای باب انفعال

تنها معنای ذکر شده برای این باب، مطاوعه است که اغلب مطاوعه از «فَعَلَ» ثلاثی مجرد است[۹]؛ به شرط آنکه فعل ثلاثی از افعال ظاهر باشد؛ (یعنی از افعالی که حدث آنها محسوس است) و گاهی[۱۰] مطاوعه از باب «إفعال» است؛ مانند:

---

۱. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۳۳.
۲. نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۳۵.
۳. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۹۰.
۴. نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۳۰.
۵. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۸.
۶. نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۰۷.
۷. غررالحکم، ص ۳۲۰، ح ۷۴۱۳.
۸. نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۰۵.
۹. از اینکه می‌گویند باب انفعال همیشه لازم است، چند نکته فهمیده می‌شود:
الف) فعل ثلاثی مجرد آن، متعدی یک مفعولی است، نه دو مفعولی.
ب) همچنین زمانی که مطاوع افعل باشد، افعل یک مفعولی است.
ج) زمانی که برای مطاوعه به کار نرود، به هر معنا که باشد لازم است.
۱۰. مقصود از «گاهی اوقات» این است که مطاوعه باب افعال، از ثلاثی مجرد کمتر است؛ نه اینکه در واقع اندک باشد.

كَسَرْتُهُ فَانْكَسَرَ (آن را شكستم، پس شكست).

أَزْعَجْتُهُ فَانْزَعَجَ (او را ناراحت كردم، پس ناراحت شد).

أَعْقَدْتُهُ فَانْعَقَدَ (آن راغليظ كردم، پس غليظ شد).

أَضْنَيْتُهُ فَانْضَنىٰ (او را ناتوان كردم، پس ناتوان شد).

بیاموزیم

۱. مؤلف شرح النظام اعتقاد دارد كه معنای این باب فقط مطاوعه است. مرحوم رضی پس از بیان معانی غالب و مضبوط بابهای ثلاثی مزید، چنین می‌نویسد: «واعلم أنّ المعاني المذكورةَ للأبواب المتقدمة هي الغالبة فيها و ما يمكن ضبطها و قد يجيء كل واحدٍ منها لمعان آخر كثيرة لاتضبط» (شرح الشافية، ج ۱، ص ۱۱۳).

۲. در برخی از كتب لغت (از جمله المعجم الوسيط)، در مورد برخی از افعال این باب آمده است: «مطاوعُ فَعَلَ» و برخی را می‌نویسند «مطاوع أَفْعَلَ» و بسیاری آن را فقط معنیٰ می‌كنند و چیز دیگری را نمی‌نویسند؛ شما به طور مثال این افعال را در لغت نامه بررسی كنید:

انغمل ـ انغمّ ـ انغمس ـ انغشّ ـ انغسل ـ انغرس ـ انحرف ـ انعقر.

۸. باب استفعال

ماضی معلوم	مضارع معلوم	مصدر
اِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	اِسْتِفْعَال
اِسْتَقْبَلَ	يَسْتَقْبِلُ	اِسْتِقْبَال
اِسْتَقَامَ	يَسْتَقِيمُ	اِسْتِقَامَة

در باب استفعال به دو نکته باید توجه کرد:

۱. مصدر اجوف واوی این باب، حکم مصدر اجوف واوی باب إفعال را دارد؛ یعنی به جای حرف علّهٔ محذوف، یک «تاء» به آخر کلمه افزوده می‌شود: مانند: اَلْعَمَلَ الْعَمَل، النِّهَايَةَ النِّهَايَة، ثُمَّ الاِسْتِقَامَةَ الاِسْتِقَامَة، ثُمَّ الصَّبْرَ الصَّبْر، و الْوَرَعَ الْوَرَعَ[1].

۲. در صورتی که فاء الفعل، حرف «طاء» باشد، جایز است «تاء» (باب) یا «طاء» (فاءالفعل) حذف شود. ولی بهتر است که هیچ یک حذف نشوند و کلمه، بدون تغییر به حال خود باقی بماند. (البته این حذف در تمام مشتقات فعل جایز است)؛ مانند: اِستطاعَ، اِسْطَاعَ، اِسْتَاعَ.

نکته: بنی تمیم هنگامی که مادّهٔ «حَيّ» به باب استفعال برود، یک «یاء» آن را حذف و «یاء» دیگر را به «الف» تبدیل می‌کند که حاصل آن «اِسْتَحىٰ» می‌شود.

تحلیل و بررسی

۱. ﴿فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسْتَغْلَظَ فَٱسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ﴾. (فتح / ۲۹)

۲. ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَٱسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّى مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةِ مُرْدِفِينَ﴾. (انفال / ۹)

۱. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۷۶.

۳. ﴿فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِی مِن شِیعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ﴾. (قصص / ۱۵)

۴. ﴿وَإِن یَسْتَغِیثُوا یُغَاثُوا بِمَاءٍ کَالْمُهْلِ﴾. (کهف / ۲۹)

۵. ﴿وَیَسْتَخْلِفُ رَبِّی قَوْمًا غَیْرَکُمْ﴾. (هود / ۵۷)

۶. ﴿إِن تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَکُمُ الْفَتْحُ﴾. (انفال / ۱۹)

۷. ﴿فَأَرَادَ أَن یَسْتَفِزَّهُم مِّنَ الْأَرْضِ﴾. (اسرء / ۱۰۳)

۸. ﴿وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُم بِصَوْتِکَ﴾. (اسراء / ۶۴)

۹. ﴿وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِکَ﴾. (رعد / ۳۲)

۱۰. رُفِعَ عَنْ أُمَّتي الخَطَأُ وَ النِّسْیانُ وَ مَا اسْتُکْرِهُوا علیه[۱].

۱۱. إذَا هَمَمْتَ بأَمرٍ فَاسْتَخِرْ رَبَّکَ فیه سَبْعَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ انْظُرْ إلی الّذي یَسْبِقُ إلیٰ قَلْبِكَ، فَإنَّ الخیرَ فیه[۲].

۱۲. إسْتَحْیُوا مِنَ الله تعالیٰ حَقَّ الحیاءِ، فإنَّ اللهَ قَسَّمَ بَیْنَکُمْ أَخْلاقَکُمْ، کما قَسَّمَ بَیْنَکُمْ أَرْزَاقَکُمْ[۳].

۱۳. إسْتَغْنُوا عنِ النَّاسِ، و لو بِشَوصِ السِّواك[۴].

۱۴. کُلُّ شيءٍ یُسْتَطَاعُ إلاّ نَقْلَ الطِّباعِ[۵].

معانی باب استفعال

برای باب استفعال شش معنا ذکر شده است: طلب، تحوّل، اعتقاد، نسبت، اتّخاذ و تأکید و مبالغه.

۱. طلب؛ معنای غالبی باب استفعال است و مقصود، آن است که فاعلِ فعل، انجام

---

۱. نهج الفصاحة، ح ۱۶۶۸.
۲. نهج الفصاحة، ح ۲۴۴.
۳. نهج الفصاحة، ح ۲۷۳.
۴. غررالحکم، ص ۳۲۲، ح ۷۴۸۳.
۵. نهج الفصاحة، ح ۲۸۳.

فعل را از مفعول طلب می‌کند؛ مانند:

غَفَرَ اللهُ لزیدٍ ذنْبَهُ (خداوند گناه زید را آمرزید) ← اِسْتَغْفَرَ زَیدٌ اللهَ ذنبَهُ (زید از خداوند آمرزش گناهش را طلب کرد).

وَهَبَ زیدٌ لعمروٍ مَنِیناً (زید به عمرو چیزی هدیه کرد) ← اِسْتَوْهَبَ زیدٌ هِبَةً (زید هدیه‌ای را طلب کرد).

خَرَجَ زیدٌ(زید خارج شد) ← اِستَخْرَجَ عمروٌ زیداً(عمرو از زید خواست خارج شود).

و مانند:

اللهمَّ إنّي أستَعْدِيكَ على قريشٍ[1].

وَ سَتُنَبِّئُكَ ابْنَتُكَ بِتَضافُرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا، فَأَحْفِهَا السُّؤَالَ واسْتَخْبِرْهَا الحالَ[2].

نکته: باب استفعال در این معنا همیشه متعدی است؛ اگرچه از فعل لازم ساخته شده باشد[3].

۲. تحوّل؛ یعنی فاعل فعل به مادّهٔ فعل تبدیل می‌شود؛ مانند:

اسْتَحْجَرَ الطِّينُ (خاک سنگ شد).

اسْتَنْسَرَ الطَّائِرُ (پرندهٔ کوچک همچون عقاب شد)[4].

۳. اعتقاد؛ یعنی فاعل، مفعول را صاحب صفت مادّهٔ فعل می‌داند؛ مانند:

كَرُمَ زيدٌ (زید کریم بود) ← استكرمتُ زيداً (اعتقاد پیدا کردم که زید کریم است).

سَمُنَ زیدٌ (زید چاق بود) ← اِسْتَسْمَنَ عمروٌ زيداً (عمرو زید را چاق حساب کرد).

---

۱. نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۱۷.　　۲. نهج البلاغة، خطبه ۲۰۲.

۳. مغنی اللبیب، باب رابع، «الأمور التی یتعدّی بها الفعل القاصر».

۴. «استحجر» از مادهٔ «حَجَر» و «استنسر» از ماده «نسر» گرفته شده است و «نسر» به پرنده قوی مانند عقاب گفته می‌شود.

۴. نسبت؛ (معنای آن در باب تفعیل گذشت)؛ مانند:

قَبُحَ الظُّلْمُ (ظلم زشت بود) ← اسْتَقْبَحْتُ الظُّلْمَ (ظلم را زشت شمردم).

این معنای باب استفعال نیز همیشه متعدی است؛ اگرچه از لازم گرفته شده باشد.[1]

۵. اتّخاذ[2]؛ (معنای آن در باب افتعال گذشت). مانند:

لَؤُمَ زید (زید پست بود) ← إسْتَلأَمَ عمروٌ زیداً (عمرو زید را به شخص پست تبدیل کرد).

و مانند:

فَيَاشَوقَاه إلى مَنْزِلٍ سَكَنُوهُ، وَ مَنْهَلٍ أقاموا عِنْدَهُ واستَوْطَنُوهُ[3].

۶. تأکید و مبالغه؛ مانند:

قَرَّ زيدٌ (زید آرام گرفت) ← إسْتَقَرَّ زيدٌ (همانا زید آرام گرفت).

---

۱. مغنی اللبیب، باب رابع «الأمور التی یتعدّی بها الفعل القاصر».

۲. شرح الشافية، ج ۱، ص ۱۱۱.

۳. بخشی از سخنرانی امام سجاد علیه‌السلام، الملهوف ص ۲۳۲.

پرسش و تمرین

۱. معنای باب انفعال و سه معنای باب استفعال را با مثال ذکر کنید.

۲. در دو باب انفعال و استفعال چه نکات خاصّی وجود دارد؟

۳. آیا باب انفعال مجهول می‌شود؟ تاکنون به نمونه‌ای از آن برخورد کرده‌اید؟

۴. فعل لازم با کدام معنای باب استفعال متعدی می‌شود؟

۵. ماضی و مضارع معلوم هر یک از افعال زیر را صرف کنید.

الف) انْخَرَعَ، انْضَمَرَ، انْقَابَ

ب) اسْتَرْعَلَ، اسْتَساغَ، اسْتَضْلَعَ

۶. کدام یک از افعال زیر به باب انفعال و استفعال برده شده‌اند؟ معنای باب چیست؟

فاتَ، غَزَلَ، صَفَرَ، مَدَّ، حَذَفَ، غَلَقَ، غَلَّ، دَرَجَ، شَرَفَ، طَبَقَ

۷. با مراجعه به متن آغاز درس و بخش «تحلیل و بررسی» جدول زیر را کامل کنید.

فعل باب انفعال و استفعال	وضعیت صیغه	مجرد آن	ترجمه مجرد	ترجمه مزید	سایر افعال	ترجمه

باب اِفْعِلال و اِفْعِیلَال
رباعی مجرد و مزید

تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلاةِ وَ حَافِظُوا عَلَيْهَا، وَاسْتَكْثِرُوا مِنْهَا، وَ تَقَرَّبُوا بِهَا، فَإِنَّهَا كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً. أَلا تَسْمَعُونَ إِلَىٰ جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سُئِلُوا: «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ»، وَ إِنَّهَا لَتَحُتُّ ٱلذُّنُوبَ حَتَّ الْوَرَقِ، وَ تُطْلِقُهَا إِطْلَاقَ الرِّبَقِ... وَ شَبَّهَهَا رَسُولُ اللهِ بِالْحَمَّةِ، تَكُونُ على بابِ الرَّجُلِ فَهُوَ يَغْتَسِلُ مِنْهَا فِي ٱلْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَمَا عَسَىٰ أَنْ يَبْقَى عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ، وَ قَدْ عَرَفَ حَقَّهَا رِجَالٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ وَ لَا قُرَّةُ عَيْنٍ مِنْ وَلَدٍ وَ لَا مَالٍ... وَكَانَ رَسُولُ اللهِ نَصِباً بِالصَّلاةِ بَعْدَ التَّبْشِيرِ لَهُ بِالجَنَّةِ لِقَوْلِ اللهِ ـ سُبْحَانَهُ ـ ﴿وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَوٰةِ وَ ٱصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾، فَكَانَ يَأْمُرُ بِهَا أَهْلَهُ، وَ يَصْبِرُ عَلَيْهَا نَفْسَهُ.

ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلاةِ قُرْبَاناً لِأَهْلِ الإِسلامِ، فَمَنْ أَعْطَاهَا طَيِّبَ النَّفْسِ بِهَا فَإِنَّهَا تُجْعَلُ لَهُ كَفَّارَةً، وَ مِنَ النَّارِ حِجَازاً و وِقَايَةً، فَلا يُتْبِعَنَّهَا أَحَدُ نَفْسَهُ، وَ لا يُكْثِرَنَّ عَلَيْهَا لَهَفَهُ، فَإِنَّ مَنْ أَعْطَاهَا غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا، يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا، فَهُوَ جَاهِلٌ بالسُّنَّةِ، مَغْبُونُ الأَجْرِ، ضَالُّ العَمَلِ، طَوِيلُ النَّدَمِ[1].

---

۱. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۹۹.

۹ و ۱۰. باب افْعِلال ـ افْعيلال

ماضی معلوم	مضارع معلوم	مصدر	ماضی معلوم	مضارع معلوم	مصدر
اِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	اِفْعِلال	اِفْعَالَّ	يَفْعَالُّ	اِفْعِيلال
اِحْمَرَّ	يَحْمَرُّ	اِحْمِرَار	اِدْهَامَّ	يَدْهَامُّ	اِدْهِيمام
اِبْرَضَّ	يَبْرَضُّ	اِبْرِضَاض	اِحوَالَّ	يَحْوَالُّ	اِحْوِيلال
اِبْلَقَّ	يَبْلَقُّ	اِبْلِقَاق	اِعوَارَّ	يَعْوَارُّ	اِعْوِيرار
اِخلَسَّ	يَخلَسُّ	اِخلِسَاس	اِنْقَاضَّ	يَنْقَاضُّ	اِنْقِيضَاض
اِصْفَرَّ	يَصْفَرُّ	اِصْفِرار	اِبْيَاضَّ	يَبْيَاضُّ	اِبْيِيضَاض

این دو باب غالباً از مادّه‌هایی که بر عیب و رنگ دلالت دارند، ساخته می‌شوند. باب اوّل، بیشتر بر عیب و رنگ حسّی ثابت، و باب دوم بر عیب و رنگ حسی غیر ثابت دلالت دارد؛ امّا گاهی بر عکس می‌شود[1].

این دو باب، مانند باب «اِنْفِعال» همیشه لازمند و چون اغلب از افعال دلالت کننده بر عیب و رنگ ساخته می‌شوند، قواعد اعلال در آنها استثنا می‌شود (در مبحث قواعد اعلال شرح آن گذشت)؛ مانند: اِبْيَضَّ، يَبْيَضُّ، اِبْيِضَاض.

معنای این دو باب مبالغه است؛ یعنی معنای اصل خود (ثلاثی مجرد) را مورد مبالغه قرار می‌دهند؛ مانند:

حَمُرَ (سرخ شد) ← اِحْمَرَّ (زیاد سرخ شد) ← اِحمَارَّ (بسیار زیاد سرخ شد).

---

۱. شرح الشافية، ج ۱، ص ۱۱۲ ـ ۱۱۳.

رباعی مجرد و ملحقات آن

رباعی مجرد دارای یک باب است:

ماضی معلوم	مضارع معلوم	مصدر
فَعْلَلَ	یُفَعْلِلُ	فَعْلَلَة
زَلْزَلَ	یُزَلْزِلُ	زَلْزَلَة
دَحْرَجَ	یُدَحْرِجُ	دَحْرَجَة

مصدر این باب علاوه بر «فعللة»، گاهی بر وزن «فِعلال» می‌آید؛ مانند: زِلْزَال، دِحْراج.

این باب، هم دارای فعل متعدی است و هم فعل لازم؛ ولی غالباً متعدی است[۱].

هشت باب از ثلاثی مزید به رباعی مجرد ملحق می‌شود؛ همچنان که در جدول ملاحظه می‌کنید[۲].

---

۱. شرح الشافیة، ج ۱، ص ۱۱۳؛ شرح ابن عقیل، ص ۶۰۰؛ شرح النظام، ص ۶۰.
۲. اگر سؤال شود که چرا بقیّهٔ ثلاثی مزیدها (مانند باب تَفَعُّل)، به رباعی ملحق نیستند، گفته می‌شود: چون مصدر باب تفعّل هم وزن مصدر رباعی نیست، پس نباید آن را ملحق دانست، از این رو، ابن عقیل می‌گوید: ملاک در الحاق، اتحاد مصادر است. مرحوم رضی نیز این مطلب را تأیید کرده است.
اگر بگویند: اساساً چرا این دسته از ثلاثی مزیدها را به رباعی ملحق کرده‌اند، گفته می‌شود: به جهت اتّحاد احکام این افعال با رباعی و نیز وجود معنای باب رباعی در آنها. اما علت اینکه رباعی مجرد نیستند، این است که حرف زائد دارند (ملاک زائد بودن در بیاموزیم درس سوم گذشت).

ابواب ملحق به رباعی مجرد[1]

وزن ماضی معلوم	وزن مضارع معلوم	وزن مصدر	نمونه ماضی	نمونه مضارع	نمونه مصدر
۱. فَوْعَلَ	یُفَوْعِلُ	فَوْعَلَة	هَوْجَلَ	یُهَوْجِلُ	هَوْجَلَة
۲. فَعْلَلَ [2]	یُفَعْلِلُ	فَعْلَلَة	جَلْبَبَ	یُجَلْبِبُ	جَلْبَبَة
۳. فَعْوَلَ	یُفَعْوِلُ	فَعْوَلَة	دَهْوَرَ	یُدَهْوِرُ	دَهْوَرَة
۴. فَیْعَلَ	یُفَیْعِلُ	فَیْعَلَة	سَیْطَرَ	یُسَیْطِرُ	سَیْطَرَة
۵. فَعْیَلَ	یُفَعْیِلُ	فَعْیَلَة	رَهْیَأَ	یُرَهْیِأُ	رَهْیَأَة
۶. فَنْعَلَ	یُفَنْعِلُ	فَنْعَلَة	سَنْبَلَ	یُسَنْبِلُ	سَنْبَلَة
۷. فَعْنَلَ	یُفَعْنِلُ	فَعْنَلَة	قَلْنَسَ	یُقَلْنِسُ	قَلْنَسَة
۸. فَعْلَیٰ	یُفَعْلِي	فَعْلَیَة	سَلْقیٰ	یُسَلْقِي	سَلْقَیَة

معانی باب فعللة

این باب در شش معنا به کار رفته است؛ که عبارتند از: اتّخاذ، مشابهت، قراردادن، اصابت، اختصار و موارد دیگر.

---

۱. هر هشت مورد را شرح ابن عقیل آورده است؛ ولی صاحب شرح النظام شش مورد را ذکر کرده و یکی دیگر را به نقل از صاحب «المفتاح» آورده و شارح شافیه علاوه بر این هشت وزن، اوزان دیگری را ذکر کرده است. (شرح الشافیة، ج ۱، ص ۶۸ - ۶۹).

۲. حرف آخر به علّت داشتن ملاک زائده بودن، زائد است.

۱. اتّخاذ؛[1] مانند: قَمْطَرْتُ الکتابَ (کتاب را به صورت یک مجموعه درآوردم).

۲. مشابهت؛[2] مانند: حَنْظَلَ خُلُقُ زیدٍ و عَلْقَمَ (اخلاق زید مانند حنظل و علقم شد).

۳. قرار دادن چیزی در چیز دیگر؛[3] مانند: نَرْجَسَ زیدٌ الدَّواءَ (زید در دارو گیاه نرجس را قرار داد).

۴. دلالت بر اصابت کردن؛[4] مانند: عَرْقَبَهُ زیدٌ (زید به بند او اصابت کرد).

۵. اختصار مرکب؛ مانند: بَسْمَلَ (بسم الله الرحمن الرحیم گفت)، حَمْدَلَ (الحمدلله گفت).

۶. موارد دیگر؛ مانند: دَرْنَجَ (خضوع کرد).

رباعی مزید

رباعی مزید دارای سه باب است:

۱. باب تَفَعْلُل

ماضی	مضارع	مصدر
تَفَعْلَلَ	يَتَفَعْلَلُ	تَفَعْلُل
تَزَلْزَلَ	يَتَزَلْزَلُ	تَزَلْزُل

---

۱. این معنا در شرح ابن عقیل ذکر شده است و رضی نیز در شرح الشافیة، (ج ۱، ص ۶۸-۶۷) به آن اشاره کرده و در معنای «شمْلَلَ» گفته است: «أیضاً بمَعْنی أخَذَ من النخل بعد لقاطه ما یبقی من ثمره».

۲. این معنا نیز در شرح ابن عقیل ذکر شده است و رضی رباعیِ مزید را به این معنا گرفته و گوید: «تَمَسْكَنَ: تَشَبّه بالمسكين» و «تَشَيْطن: صار كالشيطان فی تمرده» «تَرَهْوَكَ الرجلُ: كان كأنّه يمرج فيه».

۳. این معنا در شرح ابن عقیل آمده است. رضی نیز آن را برای ملحق رباعی مزید (که مطاوعهٔ رباعی مجرد است) آورده است؛ مانند: تَجَلْبَبَ: لَبِسَ الجِلْبَابَ و تَجَوْرَبَ: لَبِسَ الجُوراب.

۴. معنای چهارم و پنجم نیز در شرح ابن عقیل آورده شده است و شاید مراد مرحوم رضی از اینکه «قَلْنَسْتُه» را به معنای «ألْبَستُهُ القَلَنْسُوَة» دانسته است، همان معنای چهارم باشد. (شرح الشافیة، ج ۱، ص ۶۸).

در این باب نیز مانند باب تفعّل، در صورتی که دو تاء در کنار یکدیگر قرار گیرند، جایز است یکی از آنها حذف شود؛ مانند:

خُذِ الحکمةَ أَنَّیٰ کانَتْ، فَإِنَّ الحکمةَ تکونُ في صَدْرِ المنافِقِ فَتَلَجْلَجُ في صَدْرِهِ حتّی تَخْرُجَ فَتسْکُنَ في صدْرِ المُؤمِنِ[1].

معنای باب تَفَعْلُل

این باب برای مطاوعهٔ باب فَعْلَلَة (رباعی مجرد) به کار می‌رود و همیشه لازم است و مجهول نمی‌شود.

هفت باب به باب تَفَعْلُل ملحق می‌شوند. این هفت باب فقط دارای سه حرف اصلی هستند؛ ولی به دلیل اتّحاد احکام، اتّحاد معنا و اتّحاد وزنِ مصدر، آنها را ملحق به رباعی مزید می‌دانند.

۱. نهج البلاغة، حکمت ۷۹.

وزن‌های ملحق به باب تَفَعْلُل

وزن ماضی	وزن مضارع	وزن مصدر	نمونه ماضی	نمونه مضارع	نمونه مصدر
۱. تَفَعْلَلَ [۱]	يَتَفَعْلَلُ	تَفَعْلُل	تَجَلْبَبَ	يَتَجَلْبَبُ	تَجَلْبُب
۲. تَفَعْلىٰ	يَتَفَعْلىٰ	تَفَعْلي	تَقَلْسىٰ	يَتَقَلْسىٰ	تَقَلْسِي
۳. تَفَوعَلَ	يَتَفَوعَلُ	تَفَوعُل	تَكَوْثَرَ	يَتَكَوْثَرُ	تَكَوْثُر
۴. تَفَعْوَلَ	يَتَفَعْوَلُ	تَفَعْوُل	تَسَرْوَلَ	يَتَسَرْوَلُ	تَسَرْوُل
۵. تَفَيْعَلَ [۲]	يَتَفَيْعَلُ	تَفَيْعُل	تَسَيْطَرَ	يَتَسَيْطَرُ	تَسَيْطُر
۶. تَفَعْيَلَ	يَتَفَعْيَلُ	تَفَعْيُل	تَرَهْيَأَ	يَتَرَهْيَأُ	تَرَهْيُأ
۷. تَمَفْعَلَ	يَتَمَفْعَلُ	تَمَفْعُل	تَمَنْدَلَ	يَتَمَنْدَلُ	تَمَنْدُل

معنای بابهای ملحق رباعی مزید، مطاوعهٔ ملحقات رباعی مجرد است؛[۳] مانند:

جَلْبَبَهُ فَتَجَلْبَبَ[۴] (لباس را به او پوشاند؛ پس او پوشید).

سَرْوَلَهُ فَتَسَرْوَلَ[۵] (شلوار را به او پوشاند؛ پس او پوشید).

---

۱. علّت اوردن حرف «لام» به جای حرف زائد در قوانین وزن بیان شد.

۲. مرحوم رضی در شرح الشافية مورد پنجم و ششم را ذکر نکرده است. و در مورد هفتم نیز به صرفیّون اشکال کرده است؛ ولی ابن عقیل در شرح خود هر هفت مورد را ملحق می‌داند. (شرح الشافية، ج ۱، ص ۶۸؛ شرح ابن عقیل، بخش اوزان افعال).

۳. شرح النظام، ص ۵۹۹.

۴. «جَلْبَبَ» از ماده «جِلْباب» گرفته شده و ثلاثی مجرد ندارد.

۵. «سَرْوَلَ» از «سِرْوال» گرفته شده و ثلاثی مجرد ندارد.

بیاموزیم

۱. از این هفت وزنِ ملحق شده، فقط باب «تَمَفْعُل» از مادهٔ خود به رباعی مجرد ملحق ندارد.

۲. «تَرَهْيَأَ» (نمونه شمارهٔ «۶» جدول) دو معنا دارد که یکی از آنها مطاوعهٔ «رَهْيَأَ» و دیگری به معنای (با دستمال خودش را خشک کرد) است، که ملحق به رباعی مزید است ولی از مادهٔ خود رباعی مجرد ندارد.

۲. باب افعنلال

ماضی	مضارع	مصدر
اِفْعَنْلَلَ	يَفْعَنْلِلُ	اِفْعِنْلال
اِحْرَنْجَمَ	يَحْرَنْجِمُ	اِحْرِنْجَام

به این باب از رباعی، سه باب ملحق می‌شود، که ماضی آنها بر وزنهای زیر است:

۱. اِفْعَنْلَلَ؛ مانند: اِقْعَنْسَسَ، اقْعَنْدَدَ.

۲. اِفْعَنْلیٰ؛ مانند: اِحْرَنْبیٰ، اِسْلَنْقیٰ.

۳. اِفْتَعْلیٰ[1]؛ مانند: اِسْتَلْقیٰ، اِجْتَعْبیٰ.

باب افعنلال نیز برای مطاوعهٔ رباعی مجرد[2]، و همیشه لازم است و مجهول نمی‌شود.

---

۱. مرحوم رضی در شرح الشافية و صاحب شرح النظام این باب را ذکر نکرده‌اند؛ ولی ابن عقیل در شرح خود آن را آورده است. (ر.ک: شرح ابن عقیل، ص ۵۹۹).

۲. شرح ابن عقیل، ص ۶۰۳. رضی نیز در شرح الشافية می‌نویسد: «و افعنلل الملحق باحرنجم كاقْعَنْسَس غير متعدٍّ مثل الملحق به». از عبارت وی چنین برمی‌آید که این باب برای مطاوعه است؛ زیرا درباره خود باب می‌نویسد: «احرنجم في الرّباعي كانفعل في الثّلاثي».

۳. باب اِفْعِلّال

ماضی	مضارع	مصدر
اِفْعَلَلَّ	يَفْعَلِلُّ	اِفْعِلّال[۱]
اِشْمَعَلَّ	يَشْمَعِلُّ	اِشْمِعْلال

و مانند: اِشْمَأَزَّ، اِطْمَأَنَّ، اِقْشَعَرَّ

این باب برای مبالغهٔ معنای رباعی مجرد خود می‌آید[۲] و همیشه لازم است[۳] و مجهول نمی‌شود.

تحلیل و بررسی

۱. ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾. (آل عمران / ۱۰۶)

۲. ﴿وَٱلَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ﴾. (تکویر / ۱۷)

۳. ﴿فَكُبْكِبُواْ فِيهَا هُمْ وَٱلْغَاوُۥنَ﴾. (شعراء / ۹۴)

۴. ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ ٱلْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾. (زلزله / ۱)

۵. ﴿هُنَالِكَ ٱبْتُلِيَ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُواْ زِلْزَالاً شَدِيدًا﴾. (احزاب / ۱۱)

۶. لَوْ كُنَّا نَأْتي ما أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عمودٌ، و لا اخْضَرَّ للإيمانِ عُودٌ.[۴]

۷. كان رسولُ اللهِ ﷺ إذا احْمَرَّ البَأْسُ و أَحْجَمَ النَّاسُ قَدَّمَ أَهْلَ بَيْتِهِ.[۵]

۸. اِسْتَشْعِرِ الحكمةَ، وَ تَجَلْبَبِ السَّكينةَ، فَإِنَّها حِلْيَةُ الأَبْرارِ.[۶]

---

۱. مشدد کردن لام الفعل اوّل در وزن، به سبب تخفیف در خود وزن است؛ هر چند در کلمه موزون، معادل لام الفعل اوّل، مشدّد نیست.

۲. شرح ابن عقیل، ص ۶۰۳.

۳. شرح الشافیة، ج ۱، ص ۱۱۳؛ شرح النظام، ص ۶۰.

۴. نهج البلاغة، خطبهٔ ۵۶.

۵. نهج البلاغة، نامهٔ ۹.

۶. غرر الحکم، ح ۶۰۳.

۹. والَّذي بَعَثَهُ بالحقّ لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتُغَرْ بَلُنَّ غَرْبَلَةً.[۱]

۱۰. فكيْفَ بكُمْ إذا لو تَتَاهَتْ بِكُمُ الأُمُورُ و بُعْثِرَتِ القُبُورُ.[۲]

۱۱. و النَّاسُ في فِتَنٍ انْحَدَمَ فيها حَبْلُ الدِّينِ،وَ تَزَعْزَعَتْ سَواري اليَقينِ.[۳]

۱۲. يُزَعْزِعُهُمُ اللهُ في بُطُونِ أَودِيَتِهِ.[۴]

۱۳. وَطالَ الأَمَدُبِهِمْ... حتّی إذَا اخْلَوْلَقَ الأَجَلُ.[۵]

۱۴. وَ زُحْزِحُوا عَنِ النَّارِ وَاطْمَأَنَّتْ بِهِمُ الدّارُ.[۶]

بیاموزیم

۱. فعل علاوه بر تقسیم به لازم و متعدی، معلوم و مجهول، و ثلاثی و رباعی، دو تقسیم دیگر نیز دارد:

الف) فعل متصرّف و جامد.

ب) تام و ناقص.

در کتابهای نحوی با این دو تقسیم و معیار آنها آشنا می‌شوید.

۲. برخی از فعل‌ها همیشه مجهول به کار می‌روند و معلوم آن‌ها استعمال نشده است. مرحوم رضی در شرح کافیه می‌نویسد: «وقد جاء في كلامهم بعض الأفعال على مالم يسمَّ فاعلُه، ولم يستعمل منه المبني للفاعلِ.... و تلكَ الأفعالُ نحو: جُنَّ، سُلَّ، زُكِمَ، وُرِدَ، حُمَّ، فُئِدَ. قال سيبويه: لو أردتَ نسبتها إليه تعالى، لكان على «أفعل»، نحو: أَجَنَّهُ اللهُ، أَسَلَّهُ، أزكمَهُ، أوردَهُ....» (شرح الكافية، ج ۱، مبحث «الفعل»).

---

۱. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۶.
۲. نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۲۶.
۳. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۲.
۴. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۶۶.
۵. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۵۰.
۶. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۹۰.

پرسش و تمرین

۱. باب اِفعلال و افعیلال از چه ماده‌هایی ساخته می‌شوند؟

۲. آیا دو باب افعلال و افعیلال مجهول می‌شوند؟ چرا؟

۳. معانی باب فعللة را نام ببرید؟

۴. دو وزن از وزن‌های ملحق به تفعلُل را نام ببرید و برای هر یک دو مثال بنویسید.

۵. معنای بابهای ملحق به رباعی مزید چیست؟

الف) مبالغه ب) مطاوعه ج) تعدیه د)هیچکدام

۶. جدولی مانند جدول زیر رسم کرده و با مراجعه به متن آغاز درس و بخش «تحلیل و بررسی» آن را کامل کنید.

فعل	ثلاثی/رباعی	مجرد/مزید	ماضی/مضارع/امر	لازم/متعدی	معلوم/مجهول	وضعیت فاعل یا نائب فاعل	تغییرات لفظی	ترجمه

۷. جدول بالا را با مراجعه به سوره‌های «لقمان»، «انسان» و «نبأ» کامل کنید.

بخش سوم

مباحث ویژه اسم

- درس سی ام: اوزان اسم
- درس سی و یکم: اقسام اسم (۱)
- درس سی و دوم: اقسام اسم (۲)
- درس سی و سوم: اقسام اسم (۳)
- درس سی و چهارم: اقسام اسم (۴)
- درس سی و پنجم: اقسام اسم (۵)
- درس سی و ششم: اقسام اسم (۶)
- درس سی و هفتم: قواعد اعلال اختصاصی اسم، منسوب، مصغر

درس سی‌ام

اوزان اسم

الْحَمْدُلِلهِ الَّذِي عَلا في تَوَحُّدِهِ، ودَنىٰ في تَفَرُّدِهِ، و جَلَّ في سُلْطانِهِ، وعَظُمَ في أَركانِهِ، وَ أَحَاطَ بِكُلِّ شيءٍ عِلماً، وَ هُوَ في مَكانِهِ، وَ قَهَرَ جَمِيعَ الخَلْقِ بِقُدْرَتِهِ وَ بُرْهانِهِ.

مجِيدٌ لم يَزَلْ، محمودٌ لا يَزالُ، بارئُ المَسْمُوكاتِ، و داحِي المَدْحُوّاتِ، وَ جبّارُ الأَرضِينَ وَ السَّمٰواتِ، سُبّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ المَلائِكَةِ وَ الرُّوحِ، مُتَفَضِّلٌ علىٰ جَميعِ مَن بَرَأَهُ، مَتَطَوِّلٌ علىٰ جميع مَنْ أَنْشَأَهُ، يَلْحَظُ كُلَّ عَيْنٍ وَ العُيُونُ لا تَرَاهُ... .

قَدْ فَهِمَ السَّرائِرَ، وَ عَلِمَ الضَّمائِرَ، وَ لا تَخفىٰ عليه المَكْنُوناتُ، وَ لا اشْتَبَهَتْ عَلَيْهِ الخَفِيّاتُ.

لَهُ الإِحَاطةُ بِكُلِّ شَيءٍ، وَ الغَلَبَةُ علىٰ كُلِّ شيءٍ، وَ القُوَّةُ في كُلِّ شيءٍ، وَ القُدْرَةُ علىٰ كُلِّ شيءٍ.

لَيْسَ كمِثْلِهِ شيءٌ، وَ هُوَ مُنشِئُ الشَّيءِ حينَ لا شَيْءَ.

جَلَّ عَنْ أَنْ تُدْرِكَهُ الأَبْصَارُ، وَ هُوَ يُدْرِكُ الأَبْصارَ، وَ هُوَ اللَّطِيفُ الخَبِيرُ.

وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ اللهُ الَّذي مَلأَ الدَّهْرَ قُدْسُهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ الَّذي تَوَاضَعَ كُلُّ شيءٍ لِقُدْرَتِهِ، وَ خَضَعَ كُلُّ شَيءٍ لِهَيْبَتِهِ[1].

---

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۳۸-۱۴۰، خطبهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم.

اوزان اسم به شش گروه تقسیم می‌شود:

۱. ثلاثی مجرد: اسم ثلاثی مجرد دارای ده وزن زیر است[1]

فَعْل	فَعَل	فَعِل	فَعُل	فِعْل	فِعَل	فُعْل	فُعَل	فُعُل	فِعِل
فَلْس	فَرَس	كَتِف	عَضُد	حِبْر	عِنَب	قُفْل	صُرَد	عُنُق	إِبِل

۲. ثلاثی مزید: این گروه از اسمها دارای وزنهای فراوانی هستند که برخی از آنها عبارتند از:

فِعَال: رِجَال، إِفْعَال: إِكْرَام، مُفْعِل: مُكْرِم، مُفْعَل: مُكْرَم، فَاعِل: ذَاهِب، مَفْعَل: مَقْتَل، فُعَيْل: رُجَيْل، مَفْعُول: مَقْتُول، فَعِيل: رَحِيم، فَعْلان: رَحْمَان، أَفْعَل: أَكْرَم، فَعُول: رَسُول، فُعُول: قُعُود، مُسْتَفْعِل: مُسْتَخْرِج.

نمونه‌هایی از ثلاثی مجرد و مزید:

خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرارُ خِصَالِ الرِّجَالِ: الزُّهْوُ و الجُبْنُ و البُخْلُ[2].

الحَجَرُ الغَصِيبُ في الدَّارِ رَهْنٌ علىٰ خَرَابِها[3].

﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ تَرَىٰهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنًا سِيمَاهُمْ فِى وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِى ٱلتَّوْرَىٰةِ...﴾. (فتح / ۲۹)

---

۱. علت اینکه برخی از اسمها کمتر از سه حرف دارند این است که یا برخی از حروف اصلی‌شان حذف شده است، مانند: فَم، أَب، يد ، ... و یا طبق نظر مشهور، از مبحث صرف خارج شده‌اند؛ مانند: برخی از مبنی‌ها. (در مبحث اوزان کلمه، نظر مشهور را لحاظ کرده‌ایم؛ هر چند که از اسمهای مبنی نیز استطراداً در درسهای آینده سخن خواهیم گفت).

۲. نهج البلاغة، حکمت ۲۳۴.

۳. نهج البلاغة، حکمت ۲۴۰.

۳. رباعی مجرد: دارای پنج وزن زیر است:

فَعْلَل	فِعْلَل	فِعْلِل	فُعْلُل	فِعَلّ
جَعْفَر	دِرْهَم	زِبْرِج	بُرْثُن	قِمَطْر

نمونه‌ها

﴿يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ ٱلْقَوْلِ غُرُورًا﴾. (انعام / ۱۱۲)

﴿إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا﴾. (انسان / ۱۹)

﴿يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِّن سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ﴾. (کهف / ۳۱)

حَمَلَهُ عَلىٰ مَتْنِ الرِّيحِ العاصِفَةِ و الزَّعْزَعِ القَاصِفَةِ[۱].

وَ زُهْداً فيما تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرُفِهِ وَ زِبْرِجِهِ[۲].

۴. رباعی مزید: اسمهای رباعی مزید اوزان بسیاری دارند؛ از جمله:

فَعَالِل: جَعَافِر، اِفْعِنْلال: اِخْرِنْجام، مُتَفَعْلِل: مُتَزَلْزِل، فِعْلال: زِلْزَال، فُعَيْعِل: دُرَيْهِم.

نمونه‌ها

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُوا۟ رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَىْءٌ عَظِيمٌ﴾. (حج / ۱)

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ ٱلْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾. (زلزله / ۱)

﴿إِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلظَّـٰلِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا﴾. (کهف / ۲۹)

﴿إِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلْكَـٰفِرِينَ سَلَـٰسِلَا۟ وَأَغْلَـٰلًا وَسَعِيرًا﴾. (انسان / ۴)

﴿كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِى كُلِّ سُنۢبُلَةٍ مِّا۟ئَةُ حَبَّةٍ﴾. (بقره / ۲۶۱)

۱. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۲.
۲. نهج البلاغة، خطبهٔ ۷۴.

﴿...مِن شَرِّ ٱلْوَسْوَاسِ ٱلْخَنَّاسِ﴾. (ناس / ۴)
(المُتَّقُونَ) في الزَّلَازِلِ وَقُورٌ و في المَكارِهِ صَبورٌ[1].

۵. خماسی مجرد: دارای چهار وَزن زیر است:

فَعَلَّل	فُعَلِّل	فَعْلَلِل	فِعْلَلّ
سَفَرْجَل	قُذَعْمِل	جَحْمَرِش	قِرْطَعْبٌ

نمونه‌ها

﴿وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا﴾. (فرقان/۶۵)
و ما أُنْبِتَ عَلَيْهَا مِنْ عَجيبِ دَارَاتِهِ وَ شُمُوسِهِ خالِصَ العِقْيَانِ وَ فِلَذَ الزَّبَرْجَدِ[2].

۶. خماسی مزید: وزنهای آن اندک است و برخی از آنها عبارتند از: عَضْرَفُوط، خُزَعْبِيل، قِرْطَبُوس، قَبَعْثَرىٰ، خَنْدَرِيس، سَفَارِج[3]، سُفَيْرِج، قِرَضْطال.

نمونه‌ها

﴿مُتَّكِـِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا﴾. (انسان / ۱۳)
﴿وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنجَبِيلاً﴾. (انسان / ۱۷)
﴿عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلاً﴾. (انسان / ۱۸)
و تارةً خُضْرَةً زَبَرْجَدِيَّةً...[4].

---

۱. نهج البلاغة، خطبهٔ ۹۳. ۲. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۶۵.
۳. در بعضی از اسمهای جمع مکسّر و مصغّر، برخی از حروف اصلی حذف می‌شود (همچنانکه در درسهای آینده خواهد آمد)، که در حکم مذکور است.
۴. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۶۵.

پرسش و تمرین

۱. اوزان ثلاثی، رباعی و خماسی مجرد را برشمارید.

۲. کدامیک از گزینه‌های زیر درست است؟

الف) اوزان ثلاثی مجرد از ثلاثی مزید بیشتر است

ب) اوزان ثلاثی مزید مضبوط است

ج) اوزان خماسی مختصّ به اسم است

د) اوزان خماسی مجرد از ثلاثی مجرد بیشتر است

۳. ساختار هر یک از اسمهای مشخّص شدهٔ زیر را بنویسید.

اللّهُمَّ صَلِّ علی محمّد و آله وَاکْسِرْ شَهْوَتي عَنْ کُلِّ مَحْرَمٍ وَازْوِ حِرْصي عَنْ کُلِّ مَأْثَمٍ وَامْنَعْني عَنْ أَذیٰ کُلِّ مُؤمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ.

(صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۳۹)

۴. با مراجعه به متن آغاز درس، جدول زیر را کامل کنید.

اسمهای ثلاثی مجرد	ترجمه	اسمهای ثلاثی مزید	حروف زائد	وزن	ترجمه

پژوهش

آیا بحث ساختار اسم دربارهٔ تمام اصناف اسم مطرح می‌شود؟

درس سی و یکم

اقسام اسم (۱)

أَحْمَدُهُ علىٰ السَّرَّاءِ و الضَّرَّاءِ و الشِّدَّةِ وَ الرَّخَاءِ.

وَ أُومِنُ بِهِ وَ بِمَلائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ. أَسْمَعُ أَمْرَهُ، وَ أُبَادِرُ إلىٰ كُلِّ مَا يَرضَاهُ، وَأَسْتَسْلِمُ لِقَضَاءِهِ رَغْبَةً في طاعَتِهِ، وَ خَوفاً مِنْ عُقُوبَتِهِ، لأَنَّهُ اللهُ الَّذي لا يُؤْمَنُ مَكْرُهُ، وَ لا يُخَافُ جَوْرُهُ.

وَ أُقِرُّلَهُ عَلىٰ نَفسِي بالعُبُودِيَّةِ، وَ أَشهَدُ لَهُ بالرُّبُوبِيَّةِ.

قَدْ أَعْلَمَني أَنّي إنْ لَمْ أُبَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إليَّ فَمَا بَلَّغْتُ رِسَالَتَهُ، وَ قَدْ ضَمِنَ لِيَ العِصْمَةَ، وَ هُوَ اللهُ الكافي الكريمُ.

إنَّ جَبْرَئيلَ عليه السلام هَبَطَ إليَّ مِراراً، يَأْمُرُني عَنْ رَبّي: أَنْ أَقُومَ في هذا المَشْهَدِ، فَأُعْلِمَ كُلَّ أَبْيَضَ وَ أَسْوَدَ: أَنَّ عَلِيَّ ابْنَ أَبي طالبٍ أَخي وَ وَصِيِّي وَ خَليفَتي وَ الإمامُ مِنْ بَعْدي، الَّذي مَحَلُّهُ مِنّي مَحَلُّ هارونَ مِن مُوسىٰ إلَّا أَنَّهُ لانَبيَّ بعدي، وَ هُوَ وَلِيُّكُمْ مِن بعدِ اللهِ وَ رَسُولِهِ. وَ قَدْ أَنْزَلَ اللهُ (تعالى) عَلَيَّ بذلك آيَةً مِنْ كِتَابِهِ. ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَٰكِعُونَ﴾[۱، ۲]

---

۱. مائده، ۵۵.

۲. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۴۱-۱۴۲، خطبهٔ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در غدیر خم.

۱. منقوص، مقصور، ممدود، شبه صحیح و صحیح

اسم به لحاظ حرف آخر خود، به پنج قسم تقسیم می‌شود[۱]: منقوص، مقصور، ممدود، شبه صحیح و صحیح[۲].

منقوص: به اسمی که حرف آخر آن «یاء» لازمه[۳] و حرف پیش از آن، مکسور باشد، منقوص گویند؛ مانند: الباقي، العالي، المتعالي، باقٍ، قاضٍ، عالٍ.

نکته: فرقی نمی‌کند که حرف «یاء»، اصلی باشد یا منقلب از «واو»، و نیز مذکور باشد یا ـ به دلیل اجرای قاعدهٔ اعلال ـ محذوف.

اسمهایی مانند: «هُدىً» با اینکه حرف آخرشان «یاء» است، ولی چون حرف ماقبل آخر، مکسور نیست ـ «یاء» به «الف» تبدیل شده ـ منقوص به شمار نمی‌آیند. اسمهایی مانند أغْنِیَاء و عَلِيّ نیز همین طورند؛ زیرا در کلمه اوّل، «یاء» به سبب قرار گرفتن پس از «الف»، به همزه تبدیل شده است و در کلمه دوم، ما قبل آن، «یاء» ساکن بوده، که در آن ادغام شده است.

نمونه‌ها

إنَّ مَاضِيَ يَوْمِكَ مُنْتَقِلٌ وَ باقِيَهُ مُتَّهَمٌ[۴].

إنَّ مَاضِيَ عُمْرِكَ أَجَلٌ، وَ آتِيَهُ أَمَلٌ، والوَقْتُ عَمَلٌ.[۵]

---

۱. این تقسیم فقط برای اسمهای مفرد و جمع مکسّر است؛ زیرا اسمهای تثنیه و جمع سالم تابع اصل خود هستند. غرض اصلی از این دسته‌بندی عمدتاً استفاده از آن هنگام دادن حکم تثنیه و جمع سالم آنها است. شایان ذکر است که در این تقسیم‌بندی مبنی‌ها نیز لحاظ نمی‌شوند؛ زیرا طبق نظر مشهور از موضوع علم صرف خارجند؛ هر چند در این کتاب ـ به سبب مناسبت آنها با موضوع مورد بحث ـ از آنها بحث می‌شود.

۲. چون هر یک از اقسام در تثنیه و جمع حکم ویژه‌ای دارند. بنابراین، ذکر این اقسام پیش از بحث تثنیه و جمع لازم است.

۳. این قید، اسماء شش گانه (أب، أخ، حم، هن، ذو و فم) را خارج می‌کند.

۴. غرر الحکم، ح ۲۷۸۸.

۵. غرر الحکم، ح ۳۰۲۴.

مقصور: به اسمی که در آخر آن «الف» لازمه[1] قرار دارد، مقصور گویند؛ مانند: الهدیٰ، المولیٰ، هُدیً، مَولیً، مُوسیٰ، کُبریٰ، التَّقویٰ، عَطْشیٰ، قَبَعْثَریٰ، أَرْطیٰ، العَصیٰ، عَصیً.

نمونه‌ها

﴿هَلْ أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ * إِذْ نَادَىٰهُ رَبُّهُۥ بِٱلْوَادِ ٱلْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ (نازعات / ۱۵ و ۱۶)

﴿فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَىٰهَآ﴾ (نازعات / ۴۳)

﴿فَأَرَىٰهُ ٱلْأَيَةَ ٱلْكُبْرَىٰ﴾ (نازعات / ۲۰)

﴿فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ ٱلْأَعْلَىٰ﴾ (نازعات / ۲۴)

إنَّ التَّقویٰ عِصْمَةٌ لكَ في حَيَاتِكَ وَ زُلْفیٰ لَكَ بَعْدَ مَماتِكَ[2].

إنّ أولیٰ النّاسِ بالأنبياء أَعْمَلُهُم بِمَا جاؤوابه[3].

۱. قید «لازمه» اسماء شش گانه «اب، اخ، حم، هن، فم، ذو» را خارج می‌کند؛ زیرا «الف» آنها لازمه نیست، بلکه علامت اعراب است و به حسب نقشهای ترکیبی تغییر می‌کند. همچنین است «یاء» این اسماء؛ برای مثال، أبي در «مررتُ بِأَبِي زيدٍ» منقوص نیست. اگر این اسماء اضافه نشوند، ثنائی استعمال می‌شوند و در حکم سالم خواهند بود؛ مانند: «كان لي فيما مضیٰ أخٌ في الله». (نهج البلاغة، حکمت ۲۸۹).

۲. غررالحکم، ص ۲۷۴، ح ۶۰۱۱.

۳. غررالحکم، ص ۱۱۰، ح ۱۹۵۴.

بیاموزیم

انواع «الف» مقصور

۱. الف تأنیث؛ مانند: «کُبریٰ» (مؤنث أکبر) «سَکْریٰ» (مؤنث سَکران).

(توضیحات مربوط به آن در مبحث مذکر و مونث صفت مشبهه و اسم تفضیل خواهد آمد).

۲. الف منقلب از حرف علّه؛ مانند: المَرعیٰ، الرّحیٰ، المُهتَدیٰ، هدیً، رِضاً، عَصَیً.(بحث آن در قواعد اعلال گذشت)

۳. الف زائد برای الحاق؛ مانند: أَرطیٰ، عَلْقیٰ، ذِفْریٰ، مِعزیٰ، حَبَنْطیٰ، سَرَنْدیٰ، دَلَنْظیٰ، عَفَرْتیٰ، جَلَعْبیٰ، صَلَخْدیٰ، سَبَنْتیٰ، سَبَنْدیٰ. (بحث آن در مطالعه و تحقیق درس پنجم گذشت)

۴. الف زائد برای مواردی جز الحاق و تأنیث، که به برخی از اوزان مصادر، جمعهای مکسر، اسمهای نکرهٔ جامد، اعلام و صفات متصل می‌شود؛ مانند:

مصدر: مَرَطیٰ، دعویٰ، سِبطْریٰ، ذِکریٰ، خَوْزَلیٰ، قَرْتَنیٰ، خُلَّیْطیٰ، فَوْضُوضیٰ.

جمع مکسّر: قَتْلیٰ، مَرضیٰ، عُطاشیٰ، صَرعیٰ.

اسم نکرهٔ جامد: حُبَاریٰ، سُمَّهیٰ، کُفَرّیٰ، هَرنَویٰ، شُقّاریٰ.

علم: موسیٰ، عیسیٰ، شُعُبیٰ، بُهْمیٰ، بَرَدیٰ.

صفت: حَیَدیٰ، أُرَبیٰ، أَزْبَعَاویٰ.

﴿وَأَنَّهُۥ هُوَ رَبُّ ٱلشِّعْرَىٰ﴾. (نجم / ۴۹)

﴿وَأَنَّهُۥ خَلَقَ ٱلزَّوْجَيْنِ ٱلذَّكَرَ وَٱلْأُنثَىٰ﴾. (نجم / ۴۵)

۳. ممدود: به اسمی که حرف آخر آن همزه است و ماقبل آن «الف» زائد قراردارد، ممدود گویند؛ مانند: حَمْراء، قُرّاء، قَرّاء، رِضاء، عاشوراء، زکریّاء، سَماء، صَحْراء، إعْطاء، فُقَهاء، شُعراء.

نکته: به اسمهایی مانند «ماء» و «هناءة» ممدود نمی‌گویند؛ زیرا در کلمه اوّل، «الف» زائد نیست و در کلمه دوم، همزه، حرف آخر نیست؛ مگر اینکه «تاء» حذف شود (شایان ذکر است که در جمع مؤنث سالم، «تاء» حذف می‌شود).

نمونه‌ها

إنَّ اللهَ ـ سُبْحَانَهُ ـ أَمَرَ بالعدْلِ و الإحسانِ وَ نهىٰ عن الفَحشَاءِ و الظُّلْمِ[1].

إنَّ اللهَ ـ سُبْحَانَهُ ـ فَرَضَ في أَموالِ الأَغْنياءِ أَقْواتَ الفُقَراء، فَمَا جاعَ فَقِيرٌ إلَّا بما مَنَعَ غَنِيٌّ...[2].

﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰٓ * إِلَّا ٱبْتِغَآءَ وَجْهِ رَبِّهِ ٱلْأَعْلَىٰ﴾ (لیل / ۲۰ و ۱۹)

﴿وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَآءٌ مُّؤْمِنَـٰتٌ﴾. (فتح / ۲۵)

﴿فَشُدُّوا۟ ٱلْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّۢا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَآءً حَتَّىٰ تَضَعَ ٱلْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾ (محمّد / ۴)

---

۱. غررالحکم، ص ۴۴۶، ح ۱۰۲۱۲.
۲. غررالحکم، ص ۳۷۱، ح ۸۴۱۱.

بیاموزیم

انواع الف ممدود[1]

۱. «الف» ممدودی که برای مؤنث صفت مشبههٔ بر وزن أَفْعَل می‌آید؛ مانند:

أَحْمَر ← حمراء   أَبْيَض ← بَيْضاء

۲. همزهٔ اصلی که لام‌الفعل کلمه بوده وبعد از «الف» زائد آمده است؛ مانند: قَرّاء، قُرّاء.

۳. همزهٔ منقلب از حرف علّه که بعد از «الف» زائد آمده است (در قواعد اختصاصی اعلال اسم از آن بحث خواهد شد)؛ مانند:

رَجَاو ← رَجَاء   إعطای ← إعطاء

۴. الف ممدود زائدی که برای الحاق می‌آید؛ مانند: حِرْبَاء، عِلْبَاء.

۵. الف ممدود زائدی که برای مواردی جز الحاق، در آخر برخی از اعلام، جمعهای مکسّر، اسماء اجناس و مصادر می‌آید؛ مانند:

زَکریّاء، عَقْرَباء، فُقَهَاء، نُفَسَاء، شُعَراء، صَحْراء، جَزْعَاء، قَاصِعاء، بَرَاسَاء، قَرِيثَاء، عَشُوراء، عاشوراء، رَغْبَاء، قِصَاصَاء، كِبْرِياء، إهْجيراء، مَشِيخَاء.

۴. شبه صحیح: به اسمی که حرف آخرش علّهٔ ماقبل ساکن است، شبه صحیح گویند؛[2] مانند: کَهْو، دَلْو، ذَحْي، ذَهْو، رَأْي، رَنْو، رَثْو، عَلِيّ[3]، مَرْمِيّ.

---

۱. برای تحقیق ر.ک: شرح الکافیة، ج۲، ص ۱۶۶؛ الفیه و شروح آن، مبحث تثنیهٔ مقصور و ممدود.
۲. زیرا در این کلمات قاعدهٔ «حرف علّه متحرک ماقبل ساکن» جریان ندارد.
۳. ر.ک: النحو الوافی، ج۴، ص ۵۵۸.

نمونه‌ها

﴿لا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَـٰمًا﴾. (مریم / ۶۲)

﴿وَمَا هَـٰذِهِ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ﴾. (عنکبوت / ۶۴)

وَ لَمْ يَخْتَلِجْهُمْ شَكٌّ في قَفْوِ آثارِهِم.[1]

وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحمّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ الصَّفيُّ، وَ أَمِينُهُ الرَّضِيُّ.[2]

۵. **صحیح**: به اسمی که هیچ یک از خصوصیات اقسام قبل را ندارد، صحیح گویند؛ مانند: عِلْم، رَجُل، عالم، مُسْلِم، جَعْفَر، سَفَرجل، رجال، مَتَاب.

نمونه‌ها

اللّٰهُمَّ إنّكَ ابتَلَيْتَنا في أَرْزَاقِنا بِسُوءِ الظَّنِّ، وَ في آجالِنا بِطُولِ الأمَل، حتّىٰ الْتَمَسْنَا أَرْزَاقَكَ مِنْ عِنْدِ المَرْزُوقينَ، وَ طَمِعْنَا بِآمالِنَا في أَعْمَارِ المُعَمَّرِينَ[3].

نکته: «صحیح» تعریف دیگری نیز دارد که در درس هفتم بیان شد.

۲. مذکّر و مونّث

اسم بر دو قسم است: مذکّر و مونّث.

مذکّر اسمی است که بر انسان یا حیوان نر و یا چیزی که نَر فرض شده است، دلالت می‌کند؛ مانند: رَجُل، مَرْء، ثَوْر، لَيْل.

مؤنّث اسمی است که بر انسان یا حیوان ماده و یا چیزی که ماده فرض شده است، دلالت می‌کند؛ مانند: هِند، نَاقَة، شَمس.

---

۱. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۴.

۲. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۸۵.

۳. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۲۹.

مذکّر و مؤنث حقیقی و مجازی[1]

اگر مدلولِ اسم مذکّر یا مؤنّثِ، انسان یا حیوان باشد، به آن مذکر یا مؤنث حقیقی و در غیر آن دو، مذکر یا مؤنث مجازی گویند.

مذکر حقیقی؛ مانند:

زید، جَمَل، عاقِل، عالِم، أعور، خُزَز، مُسْلِم، مُسْتَفْهِم، عُقْرُبَان.

مذکر مجازی؛ مانند:

باب، قَلَم، سَحاب، قَمیص، بَطْن، أنْف، وَجْه، رأس، خَدّ، جُرجان، عراق، شام، حجاز.

مؤنث حقیقی؛ مانند:

مَریم، ناقَة، إبل، عاقِلة، مُسْلِمة، مُسْتَفْهِمَة، امْرءَة، أُمّ، بِنْت، عَقْرباء، غَنَم، عُقَاب.

مؤنث مجازی؛ مانند:

عَیْن، أُذُن، شَمْس، نَار، نَجم، صَحْراء، مِلح، قَوس، حَرْب، یَد، یمین، نَجَف، مَشْهَد، قُم، إیران.

نکته‌ها

۱. در کتابهای نحو روش‌هایی برای تشخیص مذکر و مؤنّث مجازی بیان شده است[2].

۲. برخی از اسمها گاهی در حکم مذکّر مجازی و گاهی در حکم مؤنث مجازی هستند؛[3] مانند، ضَرْب، قُعود، إقامة، مَضْرَب، سِکّین، سُلَّم، حانوت، طریق، ثُلاثَاء، أَرْبَعَاء، جُمْعَة، سِلْم، مِشك.

---

۱. برای تحقیق دربارهٔ مذکر و مونّث، ر.ک: المعجم المفصّل في المذکّر و المونّث.
۲. ر. ک: النحوالوافی، ج ۴، ص ۵۴۳ به بعد؛ الفیه ابن مالك و شروح آن، مبحث «تاء» تأنیث.
۳. ر. ک: المعجم المفصّل فی المذکّر و المؤنّث، ص ۲۰، النحو الوافی، ج ۴، ص ۵۴۳.

علامت تأنیث

اسم مؤنث به علامت نیاز دارد. علامتهای تأنیث عبارتند از: «تاء»، «الف» مقصور، «الف» ممدود؛ مانند:

مُسْلِم ← مُسْلِمَة　　أَكْبَر ← كُبْرىٰ　　أَحْمَر ← حَمْراء

نکته‌ها

۱. به اسمهای مؤنثی که علامت تأنیث دارند، مؤنث «لفظی، معنوی»، گویند؛ مانند: فاطمة، مسلمة[1].

۲. ممکن است اسمی مؤنث باشد، ولی علامت تأنیث نداشته باشد. در این موارد علامت تأنیث در تقدیر است. به چنین اسمی، مؤنث «معنوی» گویند؛[2] مانند:

زینب، هند، نار، عُقَاب، سُعَاد، رِجْل.

۳. «تاء» و «الف» اقسام مختلفی دارند؛ از این رو، اینطور نیست که هر «تاء» و «الف» که به آخر اسم ملحق شود، برای تأنیث باشد. با این حال، همهٔ آنها موجب تأنیث لفظی اسم می‌شوند، که به آنها مؤنث «لفظی» گویند؛[3] مانند:

معاوية، طلحة، إقامة، عدة، شجرة، فقهاء، زكريّاء، تزكية، سَنَة، مَعْرِكَة، مَعْرِفَة، مُعَامَلَة[4].

---

۱. ر. ک: النحوالوافی، ج ۴، ص ۵۴۳–۵۴۴.　۲. ر. ک: النحو الوافی، ج ۴، ص ۵۴۳ ـ ۵۴۴.
۳. ر. ک: النحو الوافی، ج ۴، ص ۵۴۳ ـ ۵۴۴.
۴. این اسمها در بسیاری از احکام با مؤنّث «لفظی، معنوی» مشترک هستند.

نمونه‌ها

اللّهُمَّ! إنْ تَكُنِ النَّدَمُ تَوبَةً إليكَ، فأَنَا أَندَمُ النّادِمينَ، وَ إنْ يَكُنِ التَّركُ لِمَعصِيَتِكَ إنابَةً، فَأَنَا أَوّلُ المُنيبينَ، وَ إن يَكُنِ الاِستِغفَارُ حِطَّةً لِلذُّنوبِ، فَإنّي لكَ مِنَ المُستَغفِرينَ.

اللّهُمَّ! فكما أَمَرتَ بالتَّوبَةِ، وَضَمِنتَ القَبولَ، وَحَثَثتَ عَلَى الدُّعاءِ وَوَعَدتَ الإجابَةَ، فَصَلِّ عَلىٰ مُحمَّدٍ، وَ آلِهِ واقبَل تَوبَتي وَ لاتَرجِعني مَرجِعَ الخَيبَةِ مِنْ رَحمَتِكَ... وَصَلِّ علىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ صَلاةً تَشفَعُ لَنا يَومَ القِيامَةِ وَ يَومَ الفَاقَةِ إليكَ، إنَّكَ على كُلِّ شيءٍ قَديرٌ[1].

اللّهُمَّ صَلِّ علىٰ مُحَمَّدٍ وَ آله، وَ عَافِني عافِيةً شَافيةً عالِيةً نَامِيَةً، تُوَلِّدُ في بَدَني العافيةَ، عافيةَ الدُّنيا وَ الآخِرَةِ[2].

بیاموزیم

حرف «تاء» که به اسم ملحق می‌شود، انواع گوناگونی دارد از جمله:

۱. **تاء تأنیث:** به آن «تاء فارقة» نیز گویند؛ زیرا جدا کننده مؤنث از مذکّر است. برای شناسایی این «تاء»، آن را حذف می‌کنند؛ اگر آنچه باقی ماند، در مذکر استعمال شود، روشن می‌گردد که «تاء» فارقه است؛ مانند: مُسلم و مُسلمة.

«تاء» فارقه برای مؤنث کردن اسم فاعل، اسم مفعول، برخی از اوزان صیغهٔ مبالغه، صفت مشبهه، اسم منسوب و برخی از جوامد به کار می‌رود؛ مانند: ضارب و ضاربة، مضروب و مضروبة، حَسَن و حسَنَة، صدّیق و صِدّیقة، عَلَويّ و عَلَويَّة، امرء و امرءَة.

۲. **تاء مبالغه:** این «تاء» گاهی به برخی از اوزان اسم مبالغه، اسم فاعل، صفت مشبهه ملحق می‌شود؛ هر چند برای مذکّر استعمال شوند؛ مانند:

---

۱. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۳۱.
۲. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۲۳.

رجلٌ علّامة، کافّة، مُسْتَقِیمَة، راویة، نَسَّابة.

۳. «تاء» زائدی که به برخی از اوزان جمع مکسّر متصل می‌شود؛ مانند:

أَسِنَّة، أَعِزَّة، إِخْوَة، غِلْمَة، رُمَاة، كَتَبَة، كِوَزَة، فِيَلَة.

۴. «تاء» عوض از محذوف؛ مانند: إقامة، اِستقامة، تزکیة، عِدة، سَنَة.

۵. «تاء» غیر مبالغه‌ای که به بسیاری از اسمهای اجناس و لغات دیگر ملحق می‌شود؛ هر چند مذکّر باشند؛ مانند: رَجُلٌ شَجَعَة، طِيبَة، هُزَأَة، عُلُنَة، إمَّعَة، غَضَبَّة، حُزُقَّة.

۶. «تاء» زائدی که به علمی ملحق می‌شود که در اصل، مؤنّث است؛ مانند: معاوية.

۷. «تاء» مرّة؛ به مصدر مرّه ملحق می‌شود؛ مانند: جَلْسَة.

۸. «تاء» هیأت؛ به مصدر نوعی ملحق می‌شود؛ مانند: جِلْسَة.

۹. «تاء» زائدی که به برخی از مصادر و اسم زمانها و مکانها ملحق و موجب تأنیث لفظی آنها می‌شود؛ مانند: معرکة، ظرافة، رَحْمَة، مُقَاوَمة، زَلْزَلَة، غُرْفَة، زَاوِية.

۱۰. «تاء» وحدت، که بر فرد دلالت می‌کند؛ مانند: تَمْر و تَمْرَة، شَجَر و شَجَرَة، بَقَر و بَقَرَة.

۱۱. «تاء» جمع؛ این «تاء» برخلاف مورد قبلی است؛ مانند: كَمْأ و كَمْأَة.

۱۳ و ۱۲. «تاء» زائدی که برای عربی کردن کلمهٔ عجمیّ است و تائی که بدون معنا است؛ مانند: مَوَازِجَة، جَوَارِبَة (جمع جَورب) ،طَيَالِسَة، صَوَالِجَة، زنادقة، صَيَاقِلَة.

پرسش و تمرین

۱. «الف» مقصور و ممدود را تَعریف کنید و برای هر یک مثالی بیاورید.

۲. مؤنث لفظی، مؤنث معنوی و مؤنث لفظی معنوی را تعریف کنید و برای هر کدام مثالی بیاورید.

۳. برای هر کدام از اسمهای صحیح، شبه صحیح و ممدود دو مثال بنویسید.

۴. با مراجعه به متن آغاز درس، جدول زیر را کامل کنید.

ترجمه	مؤنث لفظی معنوی	مؤنث معنوی	مؤنث لفظی	اسم شبه صحیح	اسم منقوص	اسم مقصور	اسم ممدود	اسم صحیح

۵. نوع اسمهای مشخص شدهٔ زیر را(ممدود، مقصور، منقوص، شبه صحیح و صحیح ـ مذکّر و مؤنّث) بنویسید.

اللّٰهُمَّ اجْعَلْ نَبِيَّنَا ـ صَلَواتُكَ عليه و آله ـ يَوْمَ القيامَةِ أَقْرَبَ النَّبِيِّينَ مِنكَ مَجْلِساً، وَأَمْكَنَهُمْ مِنْكَ شَفاعةً، وَ أَجَلَّهُمْ عِندكَ قَدْراً، وَ أَوْجَهَهُمْ عندكَ جاهاً. (صحیفهٔ سجادیه، دعای ۴۲)

اللّٰهُمَّ حَبِّبْ إلَيَّ صُحْبَةَ الفُقَراءِ وَ أَعِنِّي على صُحْبَتِهِمْ بِحُسْنِ الصَّبْرِ، وَ ما زَوَيْتَ عَنِّي مِنْ مَتَاعِ الدُّنيَا الفانيَةِ، فَاذْخَرْهُ لِي في خَزَائِنِكَ الباقية. (صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۳۰)

درس سی و دوم

اقسام اسم (۲)

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي بَثَثْتُ لَكُمُ المَواعِظَ الَّتي وَعَظَ الأَنْبِيَاءُ بِهَا أُمَمَهُمْ، وَ أَدَّيْتُ إِليكُمْ ما أَدَّتِ الأَوصِيَاءُ إِلىٰ مَنْ بَعْدَهُم، وَ أَدَّبْتُكُمْ بِسَوطي فَلَمْ تَسْتَقِيمُوا، وَحَدَوْتُكُمْ بالزَّواجِرِ فَلَمْ تَسْتَوسِقُوا. لله أَنْتُمْ! أَتَتَوَقَّعُونَ إِمَاماً غَيري يَطَأُبِكُمُ الطَّرِيقَ، وَ يُرْشِدُكُمُ السَّبِيلَ؟

أَلا إِنَّهُ قَدْ أَدْبَرَ مِنَ الدُّنيا ما كان مُقبِلاً، وأَقْبَلَ مِنها ما كان مُدْبِراً، وَ أَزْمَعَ التَّرحَالَ عِبادُاللهِ الأَخْيارُ، وَ بَاعُوا قليلاً مِنَ الدُّنيا لايَبْقَىٰ بِكَثيرٍ مِنَ الآخِرَةِ لا يَفْنىٰ.

مَا ضَرَّ إِخوانَنَا الَّذينَ سُفِكَتْ دِمَاؤُهُمْ ـ وَ هُمْ بِصِفِّينَ ـ أَنْ لا يَكُونُوا اليَوْمَ أَحياءً يُسِيغُونَ الغُصَصَ، وَ يَشرَبُونَ الرَّنْقَ، قَدْ ـ وَ اللهِ ـ لَقُوا اللهَ فَوَفَّاهُمْ أُجُورَهُم...

أَيْنَ إِخْوانِيَ الَّذينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ، وَمَضَوْا على الحَقِّ؟ أَيْنَ عَمَّارٌ؟ أَيْنَ ابْنُ التَّيِّهَانِ؟ وَ أَيْنَ ذو الشَّهَادَتَيْنِ؟ وَ أَيْنَ نُظَراؤُهُم مِنْ إِخوانِهِمُ الَّذينَ تَعَاقَدُوا عَلى المَنِيَّةِ وَ أُبْرِدَ بِرُؤُوسِهِمْ إِلى الفَجَرَة[1].

---

۱. نهج البلاغة، خطبة ۱۸۲.

۳. مفرد، مثنّی، جمع

الف) مفرد: اسمی است که بر جنس، یا یک فرد از جنس و یا غیر جنس دلالت می‌کند؛ مانند: رَجُل، محمّد، إکرام، فَاطمة، إمرأة، موسیٰ، کبریٰ، مُسْلِم، قَاضٍ، درهم، سَفَرْجَل، مِصْبَاح، نور.

ب) مثنی: اسمی است که به آن علامت تثنیه (انِ، ینِ)[1] افزوده شده است تا بر دو فرد از مفرد خود دلالت کند؛[2] مانند:

رَجُل ← رَجُلانِ، رَجُلَیْنِ	مُحمّد ← محمّدانِ، محمّدیْنِ
قَائم ← قائِمانِ، قائِمَیْنِ	أکل ← أکْلان، أکْلَیْنِ
مَقْتُول ← مَقْتُولانِ، مَقْتُولَیْنِ	مِصْبَاح ← مِصْبَاحَانِ، مِصْبَاحَیْنِ

نکته: هم چنان که در مثالها مشاهده می‌شود، حرفِ قبل از علامت تثنیه، مفتوح و «نون» بعد از آن، مکسور است.

روش تثنیه بستن اسمهای منقوص، مقصور، ممدود، صحیح و شبه صحیح

منقوص: در صورتی که «یاء» حذف شده باشد، بازگردانده می‌شود؛[3] مانند:

القَاضي ← القَاضِیَانِ قَاضٍ ← قَاضِیَانِ

---

۱. «نون» جزء علامت تثنیه نیست، بلکه به جای تنوین مفرد است؛ از این رو در هنگام اضافه شدن اسم ساقط می‌شود. «الف» و «یاء» علاوه بر اینکه علامت تثنیه‌اند، علامت اعراب به شمار می‌آیند. «الف» علامت رفع و «یاء» علامت نصب و جر است.

۲. شرح کافیه، ج ۲، ص ۱۷۱.

۳. لام‌الفعل در ثلاثی محذوف اللام نیز باز می‌گردد، مگر اینکه به جای محذوف، همزهٔ وصل در اوّل آمده باشد؛ مانند: اسم و ابن، یا اینکه محذوف هنگام اضافه شدن اسم به اسمی دیگر باز نگردد؛ مانند: فَم، یَد، دَم، سنة،... که در این دو مورد محذوف بر نمی‌گردد؛ مانند: ابنان، إسمان، فمان، یدان، دمان، سنتان، (النحو الوافی، ج ۴، ص ۵۶۶).

مقصور: اگر اسم مقصور، سه حرفی و «الف» آن منقلب از «واو» باشد، «الف» به «واو» تبدیل می‌شود؛[1] مانند: العَصَا ← العَصَوَانِ

در غیر این صورت، «الف» قلب به «یاء» خواهد شد؛ مانند:

مُرْتَضیٰ ← مُرْتَضَیَانِ   الهُدیٰ ← الهُدَیان

کبریٰ ← کُبْرَیانِ   حُبْلیٰ ← حُبْلَیَانِ

ممدود: در صورتی که همزهٔ اسم ممدود از حروف اصلی کلمه باشد، تغییر نمی‌کند؛

مانند: بَدّاء ← بَدّاءَانِ   قَرّاء ← قَرّاءانِ

اما اگر همزه بدل از حرف اصلی[2] یا برای الحاق باشد[3]، جایز است که به حال خود باقی بماند و یا اینکه به «واو» تبدیل شود؛ مانند:

فَرّاء ← فرّاوَانِ، فَرّاءَانِ   رِضَاء ← رِضَاوان، رِضَاءانِ

عِلْبَاء ← علباوَانِ، علباءانِ

در صورتی که همزهٔ آن برای تأنیث باشد (جز دو مورد پیش که موجب تأنیث لفظ می‌شوند)، به «واو» تبدیل می‌شود؛ مانند:

بَیْضَاء ← بَیضاوَانِ   خَضْراء ← خَضْراوانِ

حَمْراء ← حَمراوَانِ   صحراء ← صحراوانِ

---

۱. یک مورد دیگر را نیز برخی اضافه کرده‌اند که مربوط به اسمهایی است که اصل آنها مبنی است (شرح الکافیة، ج ۲، ص ۱۷۴؛ النحو الوافی، ج ۴، ص ۵۶۹).

۲. در درسهای آینده قاعده تبدیل حرف علّه به همزه می‌آید.

۳. «الف» الحاق را با دو روش می‌توان شناخت: (۱) در صورت برداشتن «الف» ممدود؛ اگر کلمه باقی مانده هم معنای ممدود باشد، مشخص می‌شود که «الف» برای الحاق است. همچنین، کلمه ممدود، هم وزن یکی از اوزان رباعی یا خماسی (مجرد و مزید) است. (۲) اگر قبل از «الف» سه حرف وجود داشت و کلمه برای مؤنث نبود، فهمیده می‌شود که «الف» ممدود، زائد است و چون با رباعی یا خماسی هم وزن است، آن را به آنها ملحق می‌دانند.

صحیح و شبه صحیح

به این دو فقط علامت تثنیه افزوده می‌شود و هیچ تغییر دیگری در آنها رخ نمی‌دهد؛ مانند:

رَجُل ← رجُلانِ　　دَلْو ← دَلْوانِ　　عَلِيّ ← عَلِيّانِ　　كُرسيّ ← كُرسِيّانِ

ج) جمع: اسم تغییر یافته از مفرد است که بر جماعت دلالت می‌کند؛[1] مانند: مُؤْمِنُونَ، مُسْلِمَات، رِجال، قَواعِد، فُلْك، أَخْبار.

انواع جمع

جمع بر سه قسم است: ۱. جمع مذکّر سالم ۲. جمع با «الف و تاء» ۳. جمع مکسّر.

۱. جمع مذکّر سالم:

با اضافه کردن «واو» و «نون» یا «یاء» و «نون» به آخر برخی از مفردات ساخته می‌شود؛ بدین صورت که ماقبل «واو»، مضموم و ماقبل «یاء»، مکسور (مگر در مقصور که حکم آن خواهد آمد) و «نون» مفتوح می‌گردد؛ مانند:

مُسْلِم ← مُسْلِمُونَ، مُسْلِمِينَ　　زَيْد ← زَيْدُونَ، زَيْدِينَ.

نکته‌ها

الف) «نون» عوض از تنوین است و در هنگام اضافه شدن جمع مذکّر سالم، حذف می‌شود؛ مانند: مُسْلِمُو إيران.

ب) «واو» برای حالت مرفوع و «یاء» برای حالت منصوب و مجرور جمع است؛

---

۱. شرح الکافیة، ج ۲، ص ۱۷۷.

مانند:

جَاءَ المُؤمِنُونَ   رَأَيْتُ المُؤمِنِينَ   اللّهُمَّ اغْفِرْلِلْمُؤمِنِينَ

ج) هر مفردی را نمی‌توان با «واو» و «یاء» جمع بست؛ بلکه از بین اسماء فقط علم مذکّر عاقل بدون «تاء» و برخی از صفات مذکر عاقل، جمع مذکّر سالم، بسته می‌شوند (توضیح آن در مباحث آینده خواهد آمد).

روش ساختن جمع مذکّر سالم در اسمهای منقوص، مقصور و ممدود[1]

منقوص: در اسم منقوص، حرف علّه (به جهت اجرای قاعدهٔ اعلال) حذف می‌شود؛ مانند:

القَاضِي ← القَاضُونَ، القَاضِينَ.

مقصور: در اسم مقصور نیز «الف» حذف می‌شود؛ ولی حرف پیش از علامت جمع به حالت مفتوح باقی می‌ماند؛ مانند: **مُوسیٰ ← مُوسَونَ و مُوسَيْنَ.**

ممدود: در اسم ممدود، همان احکامی جاری می‌شود که هنگام تثنیه بستن انجام می‌گرفت؛ مانند:

قُرّاء ← قُرّاءُونَ و قُرّائِينَ؛ عِلْبَاء ← عِلْباؤُونَ و عِلْبائِينَ، عِلْبَاوُونَ و عِلْبَاوِينَ.

۲. جمع با الف و تاء: به آن جمع «مؤنث سالم» نیز می‌گویند.[2] این نوع جمع با

---

۱. اسم صحیح و شبه صحیح هنگام جمع سالم بسته شدن ـ مانند تثنیه ـ حکم خاصی ندارند.

۲. ابن هشام در شرح قطر الندیٰ به نامیدن این گونه جمعها با عنوان «جمع مونث سالم» اشکال می‌کند و می‌گوید بهتر است به آنها «جمع با الف و تاء» بگوییم؛ زیرا گاهی مذکّر نیز با آن جمع بسته می‌شود؛ مانند: اصطبلات و تقویمات.

افزودن «الف» و «تاء» (ات) به آخر برخی از مفردات ساخته می‌شود؛ مانند:

مُسْلِمة ← مُسْلِمات   هِنْد ← هِندات

غالباً[1] هنگام ساختن جمع مؤنث سالم وزن مفرد تغییر نمی‌کند، ولی اگر در آخر مفرد «تاء» غیر اصلی باشد، در هنگام جمع بستن حذف می‌شود؛ مانند:

مُسْلِمَة ← مُسْلِمات.

نکته: فقط برخی از اسمها را می‌توان با «الف» و «تاء» جمع بست. (در بحث های آینده با این گونه از اسمها آشنا خواهید شد).

روش ساختن جمع مؤنث سالم در اسمهای منقوص، مقصور، ممدود

حکم جمع مؤنث منقوص، مقصور[2] و ممدود، همان حکم تثنیه آنهاست؛ مانند:

المُشْتَري ← المُشْتَرِيات	صَحْراء ← صَحْراوَات
رَحیٰ ← رَحَیَات	عِلْبَاء ← عِلْبَاوَات و عِلْبَاءَات
قَنَاة ← قَنَوات	قِراءَة ← قِراءَات
نباءَة ← نَباوات	قَاضِية ← قَاضِيَات

۳. جمع مکسّر: جمعی است که وزن مفرد آن هنگام جمع بستن تغییر می‌کند؛ خواه این تغییر ملفوظ باشد، مانند: أَحْمَر ← حُمْر، و یا تقدیری؛ مانند: فُلْك ← فُلْك.

جمع مکسّر دارای اوزان بسیاری است، که در غیر اسمهای علم مرتجل، مبنی، منسوب و مصغّر شنیده شده است. مهمترین اوزان جمع مکسّر عبارتند از:

---

۱. برای دستیابی به موارد غیر غالب به الفیه ابن مالک و شروح آن، مبحث کیفیت تثنیه و جمع مقصور و ممدود مراجعه شود.

۲. اگر در اسم مقصور، قبل از «الف»، «یاء» باشد، «الف» به «واو» تبدیل می‌شود؛ هر چند اصل آن «یاء» باشد؛ مانند: حَیاة ← حَیَوات.

وزن	نمونه‌ها
أَفْعُل	أَفْلُس، أَيْمُن، أَقْفُل، أَغْرُب
أَفْعِلَة	أَقْذِلَة، أَرْغِفَة، أَعْمِدة، أَبِتَّة، أَقْبِيَة، أَئمَّة، آنِيَة
أَفْعَال	أَجْمال، أَنْمار، أَثْواب، أَشْياف، أَحْمال، أَعْناب، أَقْفال، أَعْناق
فِعْلَة	غِلْمَة، وِلْدَة
فُعْل	حُمْر، كُمْر، رُتْق
فُعُل	كُتُب، سُرُر، عُمُد، عُنُن
فُعَل	غُرَف، كُبَر
فِعَل	سِدَر
فُعَلَة	رُمَاة، قُضَاة
فَعَلَة	كَمَلَة، كَفَرَة، بَرَرَة
فَعْلىٰ	قَتْلىٰ، زَمْنىٰ، هَلْكىٰ، حَمْقىٰ، سَكْرىٰ
فِعَلَة	دِبَبَة، كِوَزَة، غِرَدَة، قِرَدَة
فُعَّل	عُذَّل، غُزّىٰ
فُعَّال	تُجّار، صُدّاد، غُزّاء
فِعال	كِعَاب، صِعَاب، نِعَاج، ضِيَاف، بِعَار، جِمَال، رِقَاب، رِمَاح
فُعُول	كُبُود، كُعُوب، ضُرُوس، جُنُود، أُسُوه
فِعْلان	غِرْبَان، حِيتَان، فِيعَان، كِيزَان، تِيجَان، غِزْلان
فُعْلان	ظُهْران، زُغْفَان، جُذْعان
فُعَلاء	كُرَمَاء، بُخَلاء، صُلَحاء، عُقَلاء، شُعَراء
أَفْعِلاء	أَولياء، أَشِدّاء، أَنْصِباء، أَتْقِياء
فَواعِل	جَواهِر، طَوابِع، كَواهِل، حَوائِض، فَواطِم، صَواحِب، سَوابِق
فَعَائِل	سَحائِب، شَمائِل، رَسَائِل، صَحَائِف، سَعَائِد، حَلائِب، عَجَائِز
فَعَالي	صَحاري، عَذاري
فَعَالىٰ	صَحارىٰ، عَذارىٰ
فَعَاعِل، فَعَاعِيل، أَفَاعِل و أَفاعِيل	جَعَافِر، أَفَاضِل، سَفَارِج، فَدَاكِس، عَصَافِير، قَنَادِيل، قَرَاطِيس

نکته‌ها

۱. برخی از اسماء افزون بر جمع سالم، جمع مکسّر دارند؛ مانند:

کافر ← کافِرُونَ و کَفَرَة، تَاجر ← تَاجِرُونَ و تُجَّار، کاذبة ← کاذِبَات و کواذِب.

۲. چهار وزن اوّل (أَفْعُل، أَفْعِلَة، أَفْعَال، فِعْلَة) به جمع قِلّه معروفند؛ یعنی بر سه تا ده (فرد) دلالت می‌کنند. بقیّه اوزان را جمع کثره می‌نامند، که بر بیشتر از ده (فرد) دلالت می‌کنند؛[1] ولی جمع سالم بر مطلق جمع دلالت می‌کند.

البته گاهی وزنهای قلّه در معنای کثرت، و وزنهای کثره در معنای قِلّت استعمال می‌شوند؛ مانند:

﴿ثَلَـٰثَةَ قُرُوٓءٍ﴾. (بقره / ۲۲۸)

﴿وَٱمْسَحُواْ بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى ٱلْكَعْبَيْنِ﴾. (مائده / ۶)

﴿هُوَ ٱلَّذِى يُصَوِّرُكُمْ فِى ٱلْأَرْحَامِ﴾ (آل عمران / ۶)

۳. از بین وزنهای جمع مکسّر، به وزنهای أفاعِل، مَفَاعِل، فَواعِل، أفاعیل و مانند اینها جمع منتهی الجموع گویند، که اسمهای چهار حرفی و بیشتر را بـا آن جـمع مکسّـر می‌بندند؛ مانند:

﴿يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَٰنٌ مُّخَلَّدُونَ ۝ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ﴾. (واقعه / ۱۷ و ۱۸)

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلْبَنِينَ وَٱلْقَنَـٰطِيرِ﴾. (آل عمران / ۱۴)

﴿وَلِىَ فِيهَا مَـَٔارِبُ أُخْرَىٰ﴾. (طه / ۱۸)

۴. آنچه تاکنون درباره جمع بیان شد، به کلماتی ارتـباط داشت کـه در اصـطلاح

---

۱. شرح الكافية، ج ۲، ص ۱۹۱. ولی در مقابل، برخی بر این باورند که جمع کـثره بـر مـطلق جـمع دلالت دارد (النحو الوافي، ج ۴، ص ۵۷۹).

علمای صرف به آن جمع گفته می‌شد؛ اما در زبان عرب کلماتی نیز به کار رفته است که معنای جمع دارند، ولی در اصطلاح صرفی به آنها جمع گفته نمی‌شود. این قسم، بر دو گونه است: اسم جمع و اسم جنس جمعی.

الف) اسم جمع: اسمی است که بر جمع دلالت می‌کند، ولی ـ از همان لفظ و معنا ـ مفرد ندارد؛ مانند: إبِل، قَوْم، نَاس، جَمَاعة.

ب) اسم جنس جمعی: اسمی است که بر جمع دلالت می‌کند و فرق بین آن و مفردش، «تاء» یا «یاء» نسبت است؛[1] مانند:

تَمر و تَمْرة	شَجَر و شَجَرة
عَرَب و عربيّ	بَقَر و بَقَرة
تُرك و تُركيّ	حَبَش و حَبَشيّ

تحلیل و بررسی

۱. ﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا * حَدَآئِقَ وَأَعْنَـٰبًا * وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا ﴾. (نبأ / ۳۳ ـ ۳۱)

۲. ﴿وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَـٰتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِۦ وَكَانَتْ مِنَ ٱلْقَـٰنِتِينَ ﴾. (تحریم / ۱۲)

۳. إنّ هذه القُلوبَ تَمَلُّ كما تَمَلُّ الأبْدانُ، فابْتَغُوا لَهَا طَرائفَ الحِكْمَة.[2]

۴. وَهَبْ لي مَعَالِيَ الأَخْلاقِ وَاعْصِمْنِي مِنَ الفَخْر.[3]

۵. فَمِنْ شَواهِدِ خَلْقِهِ خَلْقُ السَّماوَاتِ مُوَطَّراتٍ بِلا سَنَدٍ، دَعَاهُنَّ فَأَجَبْنَ طائِعاتٍ مُذْعِنَاتٍ غَيْرَ مُتَلَكِّئَاتٍ وَ لا مُبْطِئَاتٍ[4].

---

۱. ر. ک: النحو الوافي، ج ۴، ص ۶۲۷. البته برخی از صرفی‌ها این قسم را جمع مکسر می‌دانند.
۲. نهج البلاغة، حکمت ۱۹۷.　　۳. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۲۰.
۴. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۸۲.

۶. بَلْ إنْ كُنْتَ صادِقاً فَصِفْ جِبْرِيلَ وَ ميكائيلَ و جُنُودَ الملائِكَةِ المُقَرَّبينَ في حُجُراتِ القُدْس مُرْجَحِنّينَ، مُتَوَلِّهَةً عُقُولُهُم أَن يَحُدُّوا أَحْسَنَ الخَالقينَ فإنَّما يُدْرَكُ بالصِّفاتِ ذَوُو الهَيئاتِ وَ الأَدَواتِ...[1].

۷. أَيْنَ العَمَالِقةُ وَ أَبْنَاءُ العَمَالِقَةِ؟ أَيْنَ الفَراعِنَةُ وَ أَبْنَاءُ الفراعِنَةِ؟ أَيْنَ أَصْحابُ مَدائنِ الرَّسِّ الَّذينَ قَتَلُوا النَّبِيّينَ، وَ أَطفَؤُوا سُنَنَ المرسَلِينَ، وَ أَحْيَوا سُنَنَ الجَبَّارينَ؟ وَ أَينَ الَّذينَ سَارُوا بِالجُيُوشِ، وَ هَزَمُوا الأُلُوفَ، وَ عَسْكَرُوا العَساكِرَ، وَ مَدَّنُوا المَدائِنَ؟[2]

---

۱. نهج البلاغة، خطبة ۱۸۲.

۲. نهج البلاغة، خطبة ۱۸۳.

پرسش و تمرین

۱. انواع جمع را نام برده، برای هر کدام چند مثال بزنید.

۲. اوزان جمع قلّه و کثره را به همراه مثال نام ببرید.

۳. اسم جمع و اسم جنس جمعی را تعریف کنید.

۴. «الف» در اسم مقصور هنگام تثنیه در چه حالتی به «واو» تبدیل می‌شود؟

الف) مقصور سه حرفی و الف اصلی باشد

ب) مقصور بیشتر از سه حرف، و الف منقلب از یاء باشد

ج) مقصور سه حرفی و الف منقلب از یاء باشد

د) مقصور سه حرفی و الف منقلب از واو باشد

۵. در صورتی که همزهٔ اسم ممدود برای تأنیث باشد هنگام تثنیه چه تغییری می‌کند؟

الف) به یاء تبدیل می‌شود　　ج) به واو تبدیل می‌شود

ب) دو حالت در آن جایز است　　د) هیچ تغییری نمی‌کند

۶. با مراجعه به متن آغاز درس، جدول زیر را کامل کنید.

اسم مفرد	نوع آن	تثنیه آن	جمع سالم آن	جمع مکسر آن	جمع به کار رفته	مفرد آن

درس سی و سوم

اقسام اسم(۳)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَ قَدْ أَحْصَاهُ اللهُ فِيَّ، وَكُلُّ عِلْمٍ عُلِّمْتُ فَقَدْ أَحْصَيْتُهُ في عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، لاتَضِلُّوا عَنْهُ، وَ لَا تَنْفِرُوا مِنْهُ، وَلَا تَسْتَكْبِرُوا مِن وِلَايَتِهِ، فَهُوَ الَّذي يَهْدِي إلى الحقِّ، وَيَعْمَلُ به، وَ يُزْهِقُ البَاطِلَ وَ يَنْهىٰ عَنْهُ، وَ لاتَأْخُذُهُ في اللهِ لَوْمَةُ لَائِمٍ وَ هُوَ الَّذي كانَ مَعَ رَسُولِ اللهِ وَ لا أَحَدٌ يَعْبُدُ اللهَ مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجَالِ غَيْرُهُ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، فَضِّلُوهُ فَقَدْ فَضَّلَهُ اللهُ وَاقْبَلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللهُ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، حَبَانِيَ اللهُ بِهَذِهِ الفَضِيلَةِ مَنّاً مِنْهُ عَلَيَّ، وَ إِحْساناً مِنْهُ إِلَيَّ، وَ لا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ، لَهُ الحَمْدُ مِنّي أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ عَلىٰ كلِّ حالٍ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، فَضِّلُوا عَليّاً فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدي مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنثىٰ، بِنَا أَنْزَلَ اللهُ الرِّزْقَ وَ بَقِيَ الخَلْقُ. مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ قَوْلي هذا وَ لَمْ يُوَافِقْهُ.

أَلا إِنَّ جَبْرَئيلَ خَبَّرَني عَنِ اللهِ تَعالىٰ بذلك وَ يَقُولُ: «مَنْ عادىٰ عَليّاً وَلَمْ يَتَوَلَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَتي وَ غَضَبي». فَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ، وَاتَّقُوا اللهَ أَنْ تُخَالِفُوهُ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا، إِنَّ اللهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ[1].

---

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۴۴-۱۴۶، خطبهٔ پیامبر اسلام ﷺ در غدیر خم.

۴. جامد و مشتق

جامد: اسمی است که از مصدر[1] گرفته نشده و ـ در نتیجه ـ معنای آن بسیط است؛ مانند: رَجُل، قَلَم، عِلْم، ضَرْب، أَكْل، غُلام، امرءة، جِدار، رِجْل، قُم، سِكِّين.

مشتق: اسمی است که از مصدر گرفته شده است؛ مانند: کاتِب، مَقْتُول، کریم، أَعْلَم، مَقْتَل، مِعراج، مُحْسِن، مُتَزَلْزِل.

نشانهٔ مشتق این است که با مصدر هم خانواده است.

نکته: جامد در اسماء به همین معنا می‌باشد؛ ولی در افعال، جامد (غیر متصرف) به فعلهایی گویند که برخی از هم خانواده‌های مادّهٔ خود را ندارند؛ مانند: عَسىٰ، لَيْسَ، نِعْمَ، بِئْسَ، حَبَّذا، هَبْ، تَعَلَّمْ، زال، بَرِحَ، کاد، أَوْشَكَ، ما أَحْسَنَ، أَحْسِنْ بِـ.

اقسام جامد

جامد بر دو قسم است: مصدر و غیر مصدر.

جامد مصدری

این نوع جامد، خود بر پنج قسم است: مصدر اصلی، مصدر مرّه، مصدر نوعی، اسم مصدر و مصدر صناعی.

۱. مصدر اصلی

اسم حَدَثی است که فعل از آن مشتق شده است؛ مانند: عِلْم، ضَرْب، قُعُود، قِيَام.

مصدر اصلی، خود بر دو قسم است: غیر میمی و میمی.

---

[1] همان طور که در مبحث افعال بیان شد، گاهی برخی از مشتقات از غیر مصدر گرفته می‌شوند؛ مانند: «مُصْبِح»، که از مادهٔ «صُبح» گرفته شده است.

الف) مصدر غیر میمی: این نوع مصدر، در ثلاثی مجرد وزنهای فراوانی دارد، مراجعه به کتابهای لغت بهترین راه برای دستیابی به اوزان آن است. مهمترین وزن‌های سماعی چنین مصدری به شرح زیر است:

وزن مصدر	نمونه‌ها
۱. فِعَالَة	صِیاغَة، حِیاکَة، خِیاطة، تِجَارَة، إِمَارة، سِفَارَة.
۲. فَعَالَة	وَکالة، دَلالَة، وَلایَة.[۱]
۳. فِعَال	شِراد، شِمَاس، نِکاح، ضِراب، وِدَاق، طِمَاح، حِرَان، إِباء.[۲]
۴. فُعَال	سُعَال، دُوَار، عُطَاس، صُداع، صُراخ، بُغَام، عُواء.[۳]
۵. فَعَلان	نَزَوَان، نَقَزَان، عَسَلان، رَتَکان، جَوَلان.[۴]
۶. فُعْلَة	شُبهَة، کُدْرَة.[۵]
۷. فَعَل	وَرَم، مَرَض، وَجَع، فَرَح، جَوىً، شَلَل.[۶]
۸. فَعْل	قَتْل، ضَرْب، حَمْد.[۷]
۹. فُعُول	دُخُول، قُعُود، جُلُوس، غُدُوّ.[۸]
۱۰. فَعَالَة	کَرَامة، جَزَالَة، فَصَاحَة.[۹]

---

۱. این دو وزن بیشتر در حرفه و مانند آن به کار می‌روند.

۲. این وزن بیشتر برای افعالی است که بر معنای امتناع دلالت می‌کنند. (شرح الشافیة، ج ۱، ص ۱۵۵).

۳. این وزن بیشتر برای افعالی است که بر مریضی (در غیر فَعِلَ) یا صوت دلالت می‌کنند.

۴. این وزن غالباً برای افعالی است که بر نقل و انتقال و زیر و رو شدن دلالت می‌کنند.

۵. غالباً مصدر افعالی که ـ از باب فَعِلَ ـ بر رنگ دلالت کنند، بر این وزن می‌آید.

۶. مصدر افعالی که ـ از باب فَعِلَ ـ بر بیماری دلالت کنند، بیشتر بر این وزن است؛ ولی اگر از باب فَعِلَ بوده و لازم باشند، فقط بر همین وزن می‌آید.

۷. وزن غالبی افعال متعدی است.

۸. وزن غالبی مصدر افعال بابِ فَعَلَ لازم است.

۹. وزن غالبی مصدر افعال بابَ فَعُلَ لازم است.

نکته: برخی از افعال، بیش از یک مصدر غیر میمی دارند؛ مانند:

صَحِبَ ← صَحبَة و صُحبَة صَحَّ ← صُحّ، صِحَّة و صَحَاح.

در غیر ثلاثی مجرد، مصدر هر باب وزن مخصوصی دارد که در بخش فعل بیان شد؛ مانند: إکْرام، تعلیم، تَعَلُّم، مُشَارَکَة، تَشارُك، اسْتِخراج، انْکِسَار، اِحْمِرار، اِحْمیرار.

ب) مصدر میمی: در ثلاثی مجرد بر وزن «مَفعَل» (با تاء و بدون تاء) است؛ مانند:

مَولیٰ، مَوَدَّة، مَرمیٰ، مَذْهَب و مانند:

﴿أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ﴾ (بلد/۱۶ـ۱۴)

از آنجا که در اوّل مصدر میمی «میم» زائد وجود دارد، آن را مصدر میمی نامیده‌اند.

در هنگام ساختن مصدر میمی باید به نکات زیر توجه کرد:

۱. در مضارع مثال واوی مکسور العین صحیح اللّام غیر مضاعف[1]، وزن «مَفْعِل» (با تاء و بدون تاء) بسیار استعمال شده است؛[2] مانند: مَوْعِد، مَوجِل.

۲. گاهی در غیر مثال واوی مکسور العین، مصدر میمی بر وزن «مَفْعِل» (با تاء یا بدون تاء) می‌آید؛ مانند: مَسِیر، مَحِیص، مَقِیل، مَرجِع، مَجِیء، مَکْبِر، مَبِیت، مَشِیب، مَعِیب، مَزِید، مَصِیر، مَسِید، مَعْرِفَة، مَغْفِرَة، مَعْذِرة، مَأْوِیَة، مَعْصِیَة، مَعِیشَة، مَحْمِیَة.

۳. در برخی از افعال، وزن مَفْعَل و مَفْعِل ـ هر دو ـ استعمال شده است، گاهی به همراه «تاء» و گاهی بدون آن؛ مانند: مَحْمِدة، مَحْمَدة، مَذِمَّة، مَذَمَّة، مَعْجِز، مَعْجَز، مَعْجِزَة، مَعْجَزَة، مَظْلِمَة، مَظْلَمَة، مَعْتِبَة، مَعْتَبَة، مَحْسِبَة، مَحْسَبَة، مَضِنَّة، مَضَنَّة.

۱. معتل اللّام؛ مانند: مَولیٰ، وَ مضاعف مانند: مَوَدَّة.

۲. شرح الشافیة، ج ۱، ص ۱۷۰؛ شرح الأُشمونی، ج ۲، ص ۳۱۱.

۴. چنان که بیان شد، گاهی به وزن مَفْعَل وَ مَفْعِل، حرف «تاء» افزوده می‌شود.

۵. کاربرد وزن مَفْعُل (با تاء و بدون تاء) در مصدر میمی بسیار اندک است؛[1] مانند: مَهْلُكَة، مَقْدُرَة، مَأْدُبَة، مَهْلُك، مَعْذُرَة، مَيْسُرَة، مَكْرُم، مَعُون.

۶. با اینکه تمام افعال، مصدر میمی ندارند، ولی برخی به سبب کثرت استعمال، آن را قیاسی می‌دانند. معاجم لغت فقط موارد استعمال شده را بیان کرده است.

۷. در غیر ثلاثی مجرد، وزن اسم مفعول[2] بسیار به معنای مصدر استعمال می‌شود؛ مانند: مُخْرَج و مُسْتَخْرَج؛ و مانند:

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ﴾. (شعراء / ۲۲۷)

در ثلاثی مجرد نیز گاهی وزن اسم مفعول به معنای مصدر به کار رفته است؛ مانند:

الميسور: اليُسْر	المَعْسُور: العُسْر
المَجْلود: الجَلْد	المَفْتُون: الفِتْنَة

وزن اسم فاعل به همراه «تاء» نیز به ندرت در معنای مصدر به کار می‌رود؛ مانند:

بَاقِية: بَقاء   فَاضِلة: فَضْل   كاذِبَة: كِذْب   عاقِبَة: عُقُوبَة

۲. مصدر مرّه: مصدری است که افزون بر معنای مصدری بر یک بار واقع شدن مصدر دلالت می‌کند.[3]

مصدر مرّه در ثلاثی مجرد بر وزن «فَعْلَة» می‌آید و در غیر آن، همان وزن مشهور

---

۱. شرح الشافیة، ج ۱، ص ۱۷. ناگفته نماند که برخی این مطلب را اساساً قبول نکرده‌اند.

۲. وزن اسم مفعول در غیر ثلاثی مجرد، با حذف حرف مضارع، افزودن «میم» مضموم و مفتوح کردن عین الفعل ساخته می‌شود.

۳. آنچه در تعریف «مرّه» آورده شده، مطابق تعریف مشهور است؛ ولی کاملتر آن است که گفته شود مصدر مرّه وقتی بدون قرینه ذکر شود، بر یکبار از مصدر دلالت می‌کند؛ بدون اینکه بر واقع شدن مصدر دلالت داشته باشد.

مصدر اصلی است که به آن «تاء» افزوده می‌شود (البته در صورتی که خودش «تاء» نداشته باشد)؛ مانند: ضَرْبَة، قَتْلَة، إخراجَة، إنْكِسارة، تَعَلُّمَة.

اگر مصدر اصلی در ثلاثی مجرد بر وزن «فَعْلَة» باشد و در غیر ثلاثی خود، «تاء» داشته باشد، برای رساندن معنای مرّه باید از قرینه استفاده کرد؛ برای مثال، کلمهٔ «واحدة» صفت مرّه قرار می‌گیرد؛ مانند: مقاتلةً واحدة، فَشْدَةً واحدة.

نمونه‌ها

۱. ﴿فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ﴾. (نازعات / ۱۳)

۲. ﴿وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً﴾. (حاقّه / ۱۴)

۳. وَ إنّي أُقْسِم بالله قَسَماً صادقاً لَإن بَلَغَني أنّكَ خُنْتَ مِن فَيءِ المُسْلِمينَ شيئاً صغيراً أو كبيراً لَأَشُدَّنَّ عليكَ شَدَّةً تَدَعُكَ قَليلَ الوَفْرِ، ثَقِيلَ الظَّهْرِ، ضَئيلَ الأمرِ.[1]

۳. مصدر نوعی: مصدری است که علاوه بر معنای مصدری، بر متصف بودن خود به صفتی دلالت می‌کند؛[2] ولی برخی بر این باورند که مصدر نوعی بر هیأت فاعل دلالت می‌کند[3]. این مصدر در ثلاثی مجرد بر وزن «فِعْلَة» ساخته می‌شود؛ مانند: جَلَسْتُ جِلْسَةً.

نکته‌ها

۱. اگر وزن مصدر اصلی نیز «فِعْلَة» باشد، برای رساندن معنای مصدر نوعی از قرینه استفاده می‌شود؛ مانند: نَشَدْتُ نِشْدَةً عظيمةً.

---

۱. نهج البلاغة، نامهٔ ۲۰.

۲. شرح الشافية، ج ۱، ص ۱۸۰: «و تلكَ الصّفة إمّا أن تذكر نحو: حَسَنُ الرِّكْبة و سيءُ المِيتة أو تكون معلومة بقرينة الحال».

۳. شرح التصريح على التوضيح، ج ۲، ص ۵۲.

۲. مصدر نوعی در غیر ثلاثی مجرد نیز به ندرت بر همین وزن می‌آید؛[1] مانند: خِمْرَة (از اِخْتَمَرَ)، عِمَّة (از تَعَمَّمَ)، قِمْصَة (از تَقَمَّصَ)، نِقْبَة (از اِنْتَقَبَ).

بیاموزیم

از شرح شافیه در مبحث مصدر نوعی استفاده می‌شود که مصدر نوعی در غیر ثلاثی مجرد ـ مانند مصدر مرّه ـ با افزودن تاء به مصدر اصلی مشهور ساخته می‌شود؛ ولی ظاهر الفیّه ابن مالک و شروح آن، همان است که بیان شد.

۴. اسم مصدر: در اصطلاح به سه دسته از اسمها، اسم مصدر گویند:

یک: آنچه بر معنای مصدر دلالت کند و حرف اوّل آن «میم» باشد؛ مانند: مَقْتَل و مُسْتَخْرَج، که به آن «مصدر میمی» نیز گفته می‌شود.

دو: اسم عینی که به معنای مصدر به کار رود[2] مانند: «عَطَاء» و «نبات» که به معنای «إعطاء» و «إنبات» به کار رفته‌اند.

سه: اسمهایی که برای معنای مصدری، علم شده‌اند؛[3] مانند: یَسَارِ، فَجَارِ، سُبْحَانَ، مَعَاذَ.

۵. مصدر صناعی: به اسم‌هایی مانند: جاهلیّة، إنْسَانیَّة، مَعْذُوریَّة، أَرْجَحِیَّة، إسْنادِیّة، مَصْدَرِیَّة و عَلَوِیَّة که به آنها «یاء» مشدّد و «تاء» افزوده شده است و بر معنای مصدری

---

۱. شرح الأشموني، ج ۲، ص ۳۱۱؛ البهجة المرضية، ص ۲۵۰.
۲. شرح الكافية، ج ۳، ص ۴۱۲؛ شرح الأشموني، ج ۲، ص ۲۸۹؛ البهجة المرضية، مبحث اعمال مصدر.
۳. شرح الأشموني، ج ۲، ص ۲۸۹؛ البهجة المرضية، مبحث اعمال مصدر.

دلالت می‌کنند، مصدر صناعی گویند.

برخی «یاء» مشدّد را «یاء» نسبت، و این اسماء را همان اسم منسوب مختوم به «تاء» تأنیث می‌دانند؛ ولی برخی دیگر، این اسماء را مصدر، و «یاء» را با «یاء» نسبت متفاوت می‌دانند. در هر صورت، در اسمی که به آن، «یاء» مشدّد افزوده می‌شود، احکام منسوب جریان می‌یابد. این احکام در باب منسوب خواهد آمد.

نکته: در مصدر صناعی، معنای اصلی کلمه لحاظ می‌شود؛ بنابراین، «ضَرْب» یعنی زدن و «ضاربیّة» یعنی زننده بودن.

نمونه‌ها

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَـٰهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ﴾. (احزاب / ۳۳)

الحَذَرَ، الحَذَرَمِنْ طاعَةِ ساداتِكُمْ و كُبَرائِكُمْ... فإنّهم قَواعِدُ أساسِ العَصَبِيَّةِ[۱].

تأنیث، تثنیة و جمع مصادر

مصادر تأنیث‌پذیر نیستند؛ یعنی برای مؤنث کردن مصدر، نمی‌توان علامت تأنیث به آن افزود؛ ولی همهٔ آنها تثنیه بسته می‌شوند. برای جمع آوردن مصدر نیز در صورتی که علامت تأنیث نداشته و کمتر از چهار حرف باشد، فقط می‌توان آن را به صورت جمع مکسّر آورد؛ مانند: أَقْوال، أَضْرُب، عُلوم.

در مصدری که مختوم به علامت تأنیث باشد یا بیش از سه حرف داشته باشد، علاوه بر جمع مکسّر، جمع با «الف» و «تاء» جایز است؛ مانند: تَلْویحات، تَشْبِیحات، مُقَارَنات، تَرَحُّمات، جاهِلِیّات، ضَرَبات، جَلَسَات.

---

۱. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۹۲.

تحلیل و بررسی

۱. ﴿وَكَانَ ٱلْإِنسَـٰنُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾ (کهف / ۵۴)

۲. ﴿وَلَا جِدَالَ فِي ٱلْحَجِّ﴾ (بقره / ۱۹۷)

۳. ﴿قُلْ إِنِ ٱفْتَرَيْتُهُۥ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيٓءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ﴾ (هود / ۳۵)

۴. ﴿فَٱجْلِدُوهُمْ ثَمَـٰنِينَ جَلْدَةً﴾ (نور / ۴)

۵. ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمْ فَاسِقٌۢ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوْمًۢا بِجَهَـٰلَةٍ﴾ (حجرات / ۶)

۶. ﴿وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي﴾ (طه / ۳۹)

۷. ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ﴾ (انعام / ۱۶۲)

۸. ﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ۞ إِلَّا قِيلًا سَلَـٰمًا سَلَـٰمًا﴾ (واقعه / ۲۶ـ۲۵)

۹. ﴿وَكُنتُمْ أَزْوَٰجًا ثَلَـٰثَةً ۞ فَأَصْحَـٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ مَآ أَصْحَـٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ ۞ وَأَصْحَـٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ مَآ أَصْحَـٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ﴾ (واقعه / ۹ـ۷)

۱۰. ﴿فَجَآءَتْهُ إِحْدَىٰهُمَا تَمْشِي عَلَى ٱسْتِحْيَآءٍ﴾ (قصص / ۲۵)

۱۱. ﴿وَحَرَّمُواْ مَا رَزَقَهُمُ ٱللَّهُ ٱفْتِرَآءً عَلَى ٱللَّهِ﴾ (انعام / ۱۴۰)

۱۲. ﴿وَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِمْ فِعْلَ ٱلْخَيْرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِ﴾ (انبیاء / ۷۳)

۱۳. ﴿وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَآئِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ﴾ (مائده / ۱۳)

۱۴. ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَـٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلْفُلْكِ ٱلَّتِي تَجْرِي فِي ٱلْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ وَتَصْرِيفِ ٱلرِّيَـٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلْمُسَخَّرِ بَيْنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ لَأَيَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ (بقره / ۱۶۴)

۱۵. ﴿أُولَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشۡتَرَوُاْ ٱلضَّلَٰلَةَ بِٱلۡهُدَىٰ وَٱلۡعَذَابَ بِٱلۡمَغۡفِرَةِۚ فَمَآ أَصۡبَرَهُمۡ عَلَى ٱلنَّارِ﴾ (بقره / ۱۷۵)

۱۶. ﴿لَّهُمۡ دَرَجَٰتٌ عِندَ رَبِّهِمۡ وَمَغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ﴾ (انفال / ۴)

۱۷. ﴿لَهُۥ دَعۡوَةُ ٱلۡحَقِّ﴾ (رعد / ۱۴)

۱۸. ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ نَفۡخَةٞ وَٰحِدَةٞ﴾ (حاقّه / ۱۳)

۱۹. ﴿وَضُرِبَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلذِّلَّةُ وَٱلۡمَسۡكَنَةُ وَبَآءُو بِغَضَبٖ مِّنَ ٱللَّهِ﴾ (بقره / ۶۱)

۲۰. ﴿قَالُواْ رَبَّنَا غَلَبَتۡ عَلَيۡنَا شِقۡوَتُنَا﴾ (مؤمنون / ۱۰۶)

۲۱. ﴿وَلَوۡ تَقَوَّلَ عَلَيۡنَا بَعۡضَ ٱلۡأَقَاوِيلِ ۞ لَأَخَذۡنَا مِنۡهُ بِٱلۡيَمِينِ﴾ (حاقّه / ۴۵ ـ ۴۴)

۲۲. وَ مَا أَخْسَرَ المَشَقَّةَ وَرَاءَهَا العِقَابُ، وَأَرْبَحَ الدَّعَةَ مَعَهَا الأَمَانُ مِنَ النَّارِ[۱].

۲۳. و اللهِ مَاكانَتْ لي في الخِلافَةِ رَغْبَةٌ و لا في الوِلايَةِ إرْبَةٌ[۲].

۲۴. بُعْدُهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَ نَزَاهَةٌ، وَ دُنُوُّهُ مِمَّنْ دَنیٰ منه لِينٌ وَ رَحْمَةٌ، ليسَ تباعُدُهُ بِكِبْرٍ وَ عَظَمَةٍ، وَ لادُنُوُّهُ بِمَكْرٍ وَ خَديعةٍ. فَمِنْ علامَةِ أَحَدِهِم أَنَّكَ تَرىٰ لَهُ قُوَّةً في دينٍ، وَ حَزْماً في لينٍ، وَ إيماناً في يقينٍ، وَ حِرْصاً في عِلمٍ و عِلماً في حِلْمٍ، وقَصْداً في غِنىً، وَ خُشُوعاً في عِبَادَةٍ، وَ تجمُّلاً في فاقةٍ، وَ صبراً في شِدَّةٍ، وطلباً في حلالٍ، و نَشاطاً في هُدىً، و تحرُّجاً عَنْ طَمَعٍ[۳].

---

۱. نهج البلاغة، حکمت ۳۷.
۲. نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۰۵.
۳. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۹۳.

پرسش و تمرین

۱. تفاوت مصدر اصلی با مصدر مرّه، نوعی، صناعی و اسم مصدر در چیست؟

۲. آیا برای همه افعال، مصدر مرّه و نوعی و میمی استعمال شده است؟ چند مثال از لغت نامه بیاورید.

۳. مصدر میمی بر چه وزنی می‌آید؟

۴. مصادر افعال زیر را از لغت نامه پیدا کنید.

لَسَعَ، قَبَحَ، فَضَحَ، فَضِحَ، فَطَرَ، ظَهَرَتْ ظَهَرَتْ صَمَلَ، كَرَزَ

۵. به کلمه‌ای که بر معنای مصدر دلالت کند و حرف اوّل آن «میم» زائد باشد چه می‌گویند؟

الف) مصدر میمی ب) اسم مصدر ج) مصدر مَرّه د)الف و ب

۶. با مراجعه به متن آغاز درس و نمونه‌ها، جدول زیر را کامل کنید.

مصادر	نوع	ترجمه	بقيّة كلمات متن	ترجمه

درس سی و چهارم

اقسام اسم (۴)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، تَدَبَّرُوا القُرْآنَ وَافْهَمُوا آيَاتِهِ وانظُرُوا إلىٰ مُحْكَمَاتِهِ وَ لا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ، فَوَاللهِ لَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ زَواجِرَهُ وَ لا يُوضِحَ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إلّا الّذي أنا آخِذٌ بِيَدِهِ وَ مُصْعِدُهُ إلَيَّ وَ شائِلٌ بِعَضُدِهِ وَ مُعْلِمُكُمْ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهَذا عَلِيٌّ مَوْلاه»، وَ هُوَ عليُّ ابنُ أبي طالبٍ أخي وَ وَصيّي، وَ مُوالاتُهُ مِنَ اللهِ عزَّوجلَّ، أَنْزَلَهَا عَلَيَّ.

مَعَاشِرَ النّاسِ، إنَّما أَكْمَلَ اللهُ ـ عَزَّوجَلَّ ـ دينَكُمْ بِإمَامَتِهِ، فَمَنْ لَمْ يَأْتَمَّ بِهِ وَ بِمَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ مِنْ وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ إلىٰ يَوْمِ القِيَامَةِ فَأُولئِكَ الّذينَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ و في النّارِ هُمُ الخَالِدُونَ.

مَعَاشِرَ النّاسِ، ذُرِّيَّةُ كلِّ نَبِيٍّ مِنْ صُلْبِهِ وَ ذُرِّيَّتي مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ عليه السلام.

مَعَاشِرَ النّاسِ، إنَّ إبليسَ أَخرَجَ آدَمَ مِنَ الجَنَّةِ بالحَسَدِ، فَلا تَحْسُدُوهُ فَتَحْبِطَ أَعْمالُكُمْ، وَ تَزِلَّ أَقْدامُكُمْ، فَإنَّ آدَمَ عليه السلام أُهْبِطَ إلى الأَرْضِ بِخَطِيئَةٍ وَاحِدَةٍ وَ هُوَ صَفْوَةُ اللهِ فَكَيْفَ بِكُمْ وَ أَنْتُمْ أَنْتُمْ وَ مِنْكُمْ أَعْداءُ اللهِ؟![1]

---

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۴۶، ۱۴۸ ـ ۱۴۹؛ خطبهٔ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در غدیر خم.

جامد (۲)

جامد غیر مصدری

این نوع جامد، خود بر شش قسم است: علم، اسم نکرهٔ جامد، اسم اشاره، موصول، اسم فعل و ضمیر.

۱. علم: اسمی است که به عنوان نام یا لقب یا کنیه برای چیزی معیّن وضع شده است؛[1] مانند: محمّد، عليّ، مدينة، إيران، طلحة، موسىٰ، قم، أَبوالقاسم، سجّاد، أُمّ‌كلثوم، ابن عبّاس، سَقَر، رَمَضان، فَجَارِ، سُبْحَانَ، زينب، فاطِمَة، عبدالله، سيبويهِ.

تأنیث، تثنیه و جمع علم

تأنیث: اسم علم، یا مذکّر است و یا مؤنث؛ از این رو تأنیث‌پذیر نیست.

تثنیه: برای تثنیه علمهای غیر مرکّب، کافی است علامت تثنیه اضافه گردد؛ مانند:

محمّد ← محمّدانِ سجّاد ← سجّادانِ زينب ← زَيْنَبَانِ

زكريّاء ← زكريّاءانِ و زكريّاوانِ موسىٰ ← مُوسَيانِ

تثنیهٔ مرکّب: در اسم‌های مرکّب، اگر جزء دوم غیر مبنی باشد (مانند بَعْلَبَك)، علامت تثنیه همانند اسمهای غیر مرکب به آخر کلمه افزوده می‌شود. ولی اگر جزء دوم مبنی باشد، برای تثنیه بستن از کلمه ذَوَا و ذَوَي استفاده می‌شود؛ مانند:

خَمْسَةَ عَشَرَ ← ذَوَا خَمسةَ عشَر سيبويه ← ذَوَا سيبويه

در اسم علمی که ترکیب اضافی دارد و هر دو جزء آن معرب است، علامت تثنیه به جزء اوّل آن ملحق می‌شود؛ مانند: عبدُاللهِ ← عَبْدَا اللهِ

---

۱. ابن مالک در الفیه آن را چنین تعریف کرده است: «اسمٌ يُعَيِّنُ المسمّى مطلقاً».

اما در کنیه جایز است که علامت تثنیه به هر دو جزء متّصل شود؛ مانند:

أبو زيدٍ ← أبَوا زيدانِ[1]

جمع: در علمهای غیر مرکب، اگر اسم مذکّر عاقلِ خالی از «تاء» باشد، جمع بستن با «واو» و «نون» یا «یاء» و «نون» صورت می‌گیرد؛ مانند:

سَجّاد ← سَجّادُونَ، سَجادِينَ   قَرّاء ← قَرّاءُونَ، قَرّائينَ

موسىٰ ← مُوسَونَ، مُوسَينَ   جَامي ← جَامُونَ، جَامِينَ

ولی در علم مذکّر عاقل مختوم به «تاء» و علم مذکر غیر عاقل و علم مؤنث، جمع بستن با «الف» و «تاء» انجام می‌پذیرد[2]؛ مانند:

طَلْحَة ← طَلَحَات   زَيْنَب ← زَيْنَبَات   عَرَفَة ← عَرَفَات

نکته: اگر اسم، حرف «تاء» داشته باشد، ابتدا «تاء» حذف می‌گردد، سپس علامت جمع به آن افزوده می‌شود.

بیاموزیم

۱. اسم علم مرکب به همان روش تثنیه، جمع بسته می‌شود، با این تفاوت که به جای علامت تثنیه، علامت جمع افزوده می‌شود و به جای «ذوا» و «ذَوَي» از «ذَوُو» و «ذَوِي» استفاده می‌شود[3].

۲. علم دارای تقسیم‌های متفاوتی است؛ مثل تقسیم آن به نام، لقب و کنیه، یا تقسیم آن به مفرد و مرکّب و یا تقسیم آن به منقول و مرتجل، که شرح آن به صورت مفصل در کتابهای نحو آمده است.

---

۱. شرح الکافیة، ج ۲، ص ۱۸۶.

۲. جمع مکسّر در علم کم یافت می‌شود؛ مانند: فاطمة ← فواطم.

۳. ر.ک. شرح الکافیة، ج ۱، ص ۱۸۹.

۲. اسم نکرهٔ جامد[1]: اسمهایی که برای چیزهای غیر معیّن وضع شده‌اند (و از مصدر گرفته نشده‌اند)، نکرهٔ جامد[2] نام دارند؛ مانند: قَلَم، کِتَاب، صَحِیفَة، إنسان، جدار، سَیْف، سَوْط، خَمس، مَتیٰ، أَیْنَ، أَيّ.

این قسم از اسمها دارای انواع گوناگونی است که عمده‌ترین اقسام آن در جدول زیر آمده است:

اسماء نکره	نمونه‌ها
۱. اسم جنس[3]	رَجُل، امْرَء، امرَءَة، شَهر، وَجْه، رِجْل، دِرْهَم، ذَهَب، خَاتَم، ثَوب، تَمر، تَمْرَة
۲. اسم عدد	خَمس، خَمْسَة، إثناعشر، عشرون، مِأَة، ألف
۳. اسم شرط	مَن، مَا، أَيّ، إذْمَا، أَيْنَ، مَتیٰ، حیثُما، إذَا، مَهْمَا
٤. اسم استفهام	مَن، مَا، أَيّ، مَتیٰ، أَیْنَ، أَنّی، أَیّانَ، کیف
۵. اسم کنایه	کَمْ، کَأَیِّن، کذا، کَیْتَ، ذَیْتَ، بِضع، فُلان
٦. ظرف[4]	إذ، حَیْثُ، أَمَام، خَلْف، قَبْل، بَعْد، یَمِین، یَسَار، عَوضُ، قَطُّ، أَبداً، أَمْسِ، ثَمَّ، هُنَا، هَنَّا، هِنَّا

تأنیث، تثنیه و جمع نکرهٔ جامد

تأنیث: تأنیث آوردن اسم در قسم اوّل ـ از اقسام شش گانه یاد شده ـ سماعی است؛

مانند: رجل ← رَجُلَة   امْرء ← امرءة.

در قسم دوم، تأنیث یک تا ده ـ با «تاء» ـ جایز است. برای تأنیث «أحد» و «إثنان» از

---

۱. مشتقّات نیز همه به خودی خود نکره‌اند و با قید «جامد» خارج می‌شوند.
۲. شرح الکافیة، ج ۱، ص ۲۷۹.
۳. اسماء اجناس، درکلام موجب، غالباً بر یک فرد غیر معیّن، ولی درکلام غیر موجب غالباً بر جنس دلالت می‌کنند.
۴. برخی از اسماء استفهام و شرط نیز ظرف هستند که در خانه‌های بالا ذکر شده‌اند.

«إحدیٰ» و «اثنَتان، ثِنْتان» استفاده می‌شود و در بقیّهٔ موارد ممتنع است.

تثنیه: فقط در قسم اوّل و «مأة» و «ألف» جایز است؛ مانند:

رجل ← رَجُلانِ وَ رَجُلَینِ، امرَءَة ← اِمْرَءَتانِ و اِمْرَئَتَینِ، مِأَة ← مِأَتانِ و مِأَتَیْنِ

جمع: جمع آوردن اسماء ـ در اقسام یادشده ـ به جز در قسم اوّل و «ألف» ممنوع است. کیفیّت جمع آوردن در قسم اوّل به شرح زیر است:

الف) در تمام موارد این قسم، جمع مذکر سالم ممنوع است.

ب) از اسمهایی که علامت تأنیث یا بیش از پنج حرف دارند، می‌توان به صورت قیاسی جمع مؤنث سالم آورد؛ اما در بقیّه موارد سماعی است.

ج) از همه اسمهای این قسم می‌توان جمع مکسّر آورد. (البته باید اوزان آن را از کتابهای لغت به دست آورد).

۳. اسم اشاره: اسمی است که وضع شده تا بر چیزی که به آن اشاره می‌شود، دلالت کند. وضع الفاظ مذکر و مؤنث و تثنیه و جمع اسم اشاره به شرح زیر است:

برای مفرد مذکّر از «ذا» و برای مفرد مؤنث از تِه، تَا، تي، ذِه، ذِهِي، و ذِهِ استفاده می‌شود.

گاهی «هاء» تنبیه به اوّل این اسماء افزوده می‌شود. همچنین گاهی برای اشاره به دور از «کاف» خطاب (به همراه لام یا بدون آن) استفاده می‌گردد.

در این اسمها «هاء» تنبیه، با «لام»، جمع نمی‌شود.

برای مثنّی مذکّر از ذَانِ ـ ذَیْنِ و برای مثنی مؤنث از تَانِ ـ تَیْنِ استفاده می‌شود. گاهی «هاء» تنبیه به اوّل این الفاظ اضافه می‌شود. برای اشاره به دور از «کاف» خطاب (بدون لام) استفاده می‌گردد.

برای جمع (مذکر و مؤنث) از أُولاء و أُولیٰ استفاده می‌شود.

گاهی «هاء» تنبیه به اوّل آنها متصل می‌شود. در «اولاء» از «کاف» برای اشاره به دور (بدون لام) استفاده می‌شود. در «اوّلیٰ» آوردن «لام» به همراه «کاف» اشکالی ندارد.

۴. موصول: اسم مبهمی است که معنایش به وسیله جمله بعد فهمیده می‌شود. موصول بر دو قسم است: مختص و مشترک.

موصول مختص: موصولی است که هر یک از حالات مفرد، مثنی و جمع ـ مذکّر و مؤنّث آن، یک لفظ خاص دارد. موصولات مختص عبارتند از:

مفرد مذکّر: الّذي	مفرد مؤنّث: الّتي
مثنّی مذکّر: اللّذانِ، اللَّذَيْنِ	مثنی مؤنث: اللّتانِ، اللّتَينِ
جمع مذکّر: الّذِينَ	جمع مُؤنّث: اللّاتِ، اللّاتي، اللّواتِ، اللّواتي

موصول مشترک: موصولی است که هر لفظی از آن در تمام حالات مفرد، مثنی و جمع ـ مذکّر و مؤنث استعمال می‌شود. مهمترین موصولات مشترک عبارتند از: مَنْ، مَا، أَيّ و اَلْ.

۵. اسم فعل: اسمی است که معنای فعل می‌دهد[1]، ولی هیأت آن را ندارد و خواصّ آن را نمی‌پذیرد. اسم فعل بر سه قسم است:

۱. اسم فعل ماضی؛ مانند: شَتّانَ، هَيْهاتَ.

۲. اسم فعل مضارع؛ مانند: أَوَّه، أُفٍّ، وَا، وَيْ، وَاهاً.

۳. اسم فعل امر؛ مانند: صَهْ، مَهْ، آمين، نَزَالِ، عَلَيكَ، دونَكَ، أَمامَكَ، وَراءَكَ، إليكَ، رُوَيْدَ، بَلْهَ، حَيَّهَل، تَراكِ، إيهِ.

---

۱. ر.ک: اوضح المسالك، ج ۳، ص ۱۱۶؛ الفیه ابن مالک و شروح آن، مبحث اسم فعل.

اسم فعل مؤنث، مثنّی و جمع ندارد.

۶. ضمیر: اسمی است که برای دلالت بر شخص غائب، مخاطب و یا متکلم وضع شده است[۱].

ضمیر بر دو قسم است: متصل و منفصل

ضمیر متصل: (شرح آن در بخش «فعل» گذشت).

ضمیر منفصل: ضمیری است که به کلمه دیگر متصل نمی‌شود؛ بلکه مستقل و جدا از کلمات دیگر به کار می‌رود و خود بر دو قسم است: مرفوعی و منصوبی.

ضمایر منفصل مرفوعی، به ترتیب عبارتند از:

هو، هما، هم، هي، هما، هنَّ، أَنتَ، أنتما، أنتم، أنتِ، أنتُما، أنتُنَّ، أنَا، نَحْنُ.

ضمایر منفصل منصوبی به ترتیب عبارتند از:

إيّاه، إيّاهما، إيّاهم، إيّاهَا، إيّاهما، إيّاهنّ، إيّاكَ، إيّاكما، إيّاكُمْ، إيّاكِ، إيّاكما، إيّاكُنَّ، إيّايَ، إيّانَا.

نکته‌ها

۱. اسمهای علم، اشاره، موصول، ضمیر و اسمهای «ال» دار، معرفه و دیگر اسمها نکره هستند[۲] (چه جامد باشند و چه مشتق)[۳].

۲. از میان اسمها، اسم اشاره، موصول، برخی از علم‌ها، استفهام، شرط و اسم فعل،

---

۱. شرح الكافية، ج ۲، ص ۳.

۲. البته اسم مضاف به معرفه و منادای مقصود نیز معرفه‌اند و گفته‌اند: اگر اسم فعل تنوین بگیرد، نکره، و در غیر این صورت، معرفه است؛ مانند: صَهْ و صَهٍ، مَهْ و مَهٍ، واه و وَيْهاً (أوضح المسالك، ج ۳، ص ۱۲۱؛ مغنی اللبیب، باب اوّل، حرف نون؛ شرح ابن عقیل، ج ۲، ص ۳۰۵).

۳. معرفه، اسمی است که بر مدلول معین دلالت می‌کند؛ در حالی که اسم نکره مدلول معینی ندارد.

مبنی[1] و دیگر اسمها معرب هستند.[2]

تحلیل و بررسی

۱. ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ * وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ﴾ (حجر / ۲۷ـ۲۶)

۲. ﴿فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ﴾ (تکویر / ۲۶)

۳. ﴿الْحَاقَّةُ * مَا الْحَاقَّةُ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ﴾ (حاقّه / ۳ – ۱)

۴. ﴿مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ (انعام / ۱۶۰)

۵. ﴿أَيًّا مَّا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ (اسراء / ۱۱۰)

۶. ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ (فاتحه / ۵)

۷. ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ (بقره / ۵۹)

۸. ﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ (بقره / ۶۰)

۹. ﴿عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ﴾ (مائده / ۱۰۵)

۱۰. ﴿وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ (قصص / ۸۲)

---

۱. مبنی کلمه‌ای است که حرکت یا حرف آخر آن هیچگاه تغییر نمی‌کند، بر خلاف معرب؛ مانند: رأیتُ هذا، جاء هذا، مررت بهذا، رأیتُ زیداً، جاء زیدٌ، مررتُ بزیدٍ.

۲. البته کلمهٔ «أيّ» در اسم‌های استفهام، شرط و موصول مستثنی است و از میان بقیهٔ اسم‌ها، حروف مقطّعه نیز مبنی است. البته اسم معربی که منادا یا اسم «لا»ی نفی جنس یا مشبه «إذ» واقع شود و همچنین برخی از ظرف‌ها وقتی مضاف الیه آن‌ها حذف گردد، مبنی می‌شوند، که در کتاب‌های نحو بررسی می‌شوند.

۱۱. ﴿فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ﴾ (اسراء / ۲۳)

۱۲. يا ابْنَ آدَمَ، إذا رَأَيتَ رَبَّكَ ـ سُبْحانَهُ ـ يُتَابِعُ عليكَ نِعَمَهُ و أنْتَ تَعصِيهِ فَاحْذَرْهُ[1].

۱۳. مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إلَّا ظَهَرَ في فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ[2].

۱۴. مَنْ أَسْرَعَ إلىٰ النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ، قالُوا فِيه بِمَا لايَعْلَمونَ[3].

۱۵. لِسَانُ العَاقِلِ وَراءَ قَلْبِهِ وَقَلْبُ الأحْمَقِ وَراءَ لِسَانِهِ[4].

۱۶. مَا هذا الَّذي صَنَعْتُمُوهُ؟ و اللهِ مَايَنْفَعُ بهذا أُمَراءُكُم[5].

۱۷. جَعَلَ اللهُ مَا كانَ مِنْ شَكْوَاكَ حَطّاً لِسَيِّئَاتِكَ، فَإنَّ المَرَضَ لا أَجْرَ فِيهِ لكِنَّهُ يَحُطُّ السَّيِّئَاتِ وَ يَحُتُّهَا حَتَّ الأوراقِ، وَ إنَّما الأَجْرُ في القَولِ بِاللِّسَانِ و العَمَلِ بِالأيدي وَ الأقْدامِ[6].

۱۸. قُلوبُ الرِّجالِ وَحْشِيَّةٌ، فَمَنْ تَألَّفَهَا أَقْبَلَتْ عليه[7].

۱۹. المالُ مَادَّةُ الشَّهَواتِ[8].

---

۱. نهج البلاغة، حكمت ۲۵.
۲. نهج البلاغة، حكمت ۲۶.
۳. نهج البلاغة، حكمت ۳۵.
۴. نهج البلاغة، حكمت ۴۰.
۵. نهج البلاغة، حكمت ۳۷.
۶. نهج البلاغة، حكمت ۴۲.
۷. نهج البلاغة، حكمت ۵۰.
۸. نهج البلاغة، حكمت ۵۸.

پرسش و تمرین

۱. برای تثنیه آوردن عَلَم منقوص، مقصور و ممدود چه باید کرد؟

۲. آیا می‌توان از تمام اسمهای نکره، تثنیه و جمع آورد؟ توضیح دهید.

۳. موصولات مختص و مشترک چه تفاوتی با هم دارند؟

۴. تثنیه و جمع اسمهای زیر را بنویسید.

حَشَرة، حَشِب، محمّد، خِبّة، عِوَض، دُخس، ثَمان، عیسیٰ، حُمَیراء، کلثوم، دَقْمَة، رَتَبَة، رُعام، رَغم، شُؤر، سُؤْرَة، سِحْر، سَحَر.

۵. با مراجعه به متن آغاز درس و بخش تحلیل و بررسی، جدول زیر را کامل کنید.

اسم جامد	نوع	وضعیت تأنیث و تذکیر	وضعیت تثنیه و جمع	ترجمه	بقیهٔ کلمات متن	ترجمه

درس سی و پنجم

اقسام اسم(۵)

...عَظُمَ الخَالِقُ في أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَادُونَهُ في أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَ الجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَآها فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا فَهُمْ فيها مُعَذَّبُونَ.

قُلُوبُهُمْ مَحزُونَةٌ وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَ أجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَ حاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا أَيَّاماً قَصِيرَةً، أَعْقَبَتْهُمْ راحةً طويلَةً، تِجارَةٌ مُرْبِحَةٌ، يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ. أَرَادَتْهُمُ الدُّنْيا فَلَمْ يُرِيدُوهَا، وَ أَسَرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْها.

أَمَّا اللَّيْلَ فَصَافُّونَ أَقْدامَهُمْ تالِينَ لِأَجْزاءِ القُرْآنِ يُرَتِّلُونَها تَرْتيلاً، يُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دائِهِمْ... . وَ أَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ، أبرارٌ أَتْقِيَاءُ. يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاظِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرضىٰ، وَ مَا بالقَومِ مِنْ مَرَضٍ، وَ يَقُولُ: لَقَدْ خُولِطُوا. وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ. لا يَرضَونَ مِن أَعْمَالِهِمُ القَلِيلَ، و لا يَسْتَكْثِرُونَ الكثيرَ. فَهُمْ لأَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ... . الخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ.

إنْ كانَ في الغَافِلِينَ كُتِبَ في الذَّاكرِينَ، وَ إِنْ كان في الذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الغَافلين، بَعيداً فُحْشُهُ، لَيِّناً قَوْلُهُ، غَائباً مُنكَرُهُ، حَاضِراً مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلاً خَيْرُهُ، مُدْبِراً شَرُّهُ. فِي الزَّلَازِلِ وَقُورٌ، وَ في المَكارِهِ صَبُورٌ، وَ في الرَّخَاءِ شَكُورٌ[1].

---

۱. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۹۳ (خطبهٔ متقین).

مشتق (۱)

آنچه در اصطلاح صرفیون مشتق اسمی نام دارد، هشت قسم است:

اسم فاعل، صفت مشبهه، اسم مفعول، اسم مبالغه، اسم تفضیل، اسم زمان، اسم مکان و اسم آلت.

۱. اسم فاعل

اسمی است که از مصدر مشتق می‌شود و بر شخص یا چیزی دلالت می‌کند که حدوث مصدر، قائم بر آن است[1].

اسم فاعل در ثلاثی مجرد بر وزن «فَاعِل» می‌آید. ساختن اسم فاعل از مصدر فعل ماضی بر وزن «فَعَلَ» (چه لازم و چه متعدی) و «فَعِلَ» متعدی قیاسی است؛ ولی در سایر موارد، نادر و سماعی است[2].

ساختن اسم فاعل در غیر ثلاثی مجرد، با حذف حرف مضارعه، افزودن «میم» مضموم به جای آن و مکسور کردن عین الفعل صورت می‌گیرد؛ مانند:

يُفْعِلُ ← مُفْعِل، يُكْرِمُ ← مُكْرِم

يَسْتَفْعِلُ ← مُسْتَفْعِل، يَسْتَخْرِجُ ← مُسْتَخْرِج

تأنیث، تثنیه و جمع اسم فاعل

اسم فاعل با حرف «تاء» مؤنث می‌شود. در تثنیهٔ اسم فاعل، علامت تثنیه به صیغه‌های مذکر و مؤنث ملحق می‌شود. اسم فاعل در مذکر عاقل به صورت جمع مذکّر سالم و در سایر موارد با «الف» و «تاء» جمع[3] می‌آید. جمع مکسّر اسم فاعل در همه موارد سماعی است. به جدول زیر توجه کنید:

---

۱. برای اسم فاعل تعاریف گوناگونی شده است. آنچه در متن آمد، از شرح الکافیة ج ۲، ص ۱۹۸ است. برای تحقیق بیشتر به شروح و حواشی الفیهٔ ابن مالك رجوع شود.

۲. ر.ک: الفیّه ابن مالك و شروح آن، باب اوزان اسم فاعل و صفت مشبهه.

۳. برخی از علمای صرف جمع آوردن مذکر غیر عاقل رابه وسیله «الف» و «تاء» سماعی می‌دانند؛ ولی مرحوم رضی، آن را قیاسی می‌داند (شرح الکافیة، ج ۲، ص ۱۸۸).

مفرد مذکر	مثنی مذکر	جمع سالم	جمع مکسّر	مفرد مؤنث	مثنی مؤنث	جمع سالم	جمع مکسّر
جاهل	جاهلان[1]	جاهِلُونَ	جُهَّل، جُهّال، جُهَلاء، جُهُل، جُهْل	جاهِلة	جَاهِلَتانِ	جاهِلات	جُهَّل
کافر	کافرانِ	کافِرون	کِفار، کَفَرَة، کُفّار	کافِرة	کافرتانِ	کافرات	کوافر
کاذب	کاذبانِ	کاذِبُونَ	کَـذَبة، کُـذّاب و کُذَّب	کاذبة	کاذبتانِ	کاذبات	کَواذِب
واصل	واصلانِ	وَاصِلُونَ	أوَاصِل	وَاصِلَة	وَاصلتانِ	وَاصِلات	—
هالك	هالکانِ	هَالِكُونَ	هَلْکیٰ، هُلّك، هُلّاك، هوالِك	هَالِکة	هالِکَتانِ	هَالِکَات	هَلْکیٰ
مُنْطَلِق	مُنْطَلِقانِ	مُنْطَلِقُونَ	مَطالِق	مُنْطَلِقة	مُنْطَلِقَتانِ	مُنْطَلِقات	—
شامخ	شامخانِ	شامخات[2]	شُمَّخ	شَامِخَة	شَامخَتانِ	شَامِخات	شَوامِخ
صَاهل	صاهلانِ	صاهلات	صَواهِل	صَاهِلَة	صاهلتانِ	صاهلات	صواهِل
صاحب	صاحِبان	صاحِبُونَ	صَحْب، أصْحاب، صَحَبَة، صِحَاب	صاحِبَة	صاحبتانِ	صَاحبات	صَواحِب

---

۱. مثال‌های تثنیه و جمع بر اساس حالت رفعی ذکر شده‌اند و حالات جرّ و نصب به دلیل اختصار در جدول نیامده‌اند.

۲. مذکر غیر عاقل، جمع مذکر سالم ندارد؛ ولی می‌توان آن را با «الف» و «تاء» جمع سالم بست، که برای جلوگیری از اشتباه با مؤنث آن بهتر است از آن پرهیز شود؛ مگر این که مؤنث آن استعمال نشده باشد.

نکته‌ها

۱. برخی از اسم فاعلها همیشه برای مؤنث به کار می‌روند؛ مانند:

حَائض، حَامِل، طالق، مُطْفِل، مُرْضِع.

این قسم از اسم فاعلها با اینکه مؤنث هستند، با «الف» و «تاء» جمع بسته نمی‌شوند.[1]

۲. گاهی اسم فاعل معنای حدوثی ندارد؛ مانند: سالِم، کافِر و طاهِر، که در این صورت آن را صفت مشبهه می‌دانند.

۲. صفت مشبّهه

اسمی است که از مصدر مشتق می‌شود و بر کسی دلالت می‌کند که حدث ثبوتی، قائم بر اوست[2]؛ مانند: کریم، شُجاع، عَطْشَان.

صفت مشبهه در ثلاثی مجرد از مصدر فعل ماضی بر وزن فَعِلَ (لازم) و فَعُلَ ساخته می‌شود و در غیر این دو به ندرت صفت مشبهه آمده است؛ مانند:

شَاخَ ← شَيْخ   شَابَ ← أَشْيَب   عَفَّ ← عَفِيف   رَحِمَ ← رَحِيم

صفت مشبهه همیشه لازم است؛ هر چند از مصدر متعدی ـ به ندرت ـ ساخته شود.

---

۱. شرح الکافية، ج ۲، ص ۱۸۸.

۲. شرح الکافية، ج ۲، ص ۲۰۵.

اوزان صفت مشبهه

صفت مشبهه در ثلاثی مجرد غالباً بر یکی از دوازده وزن زیر می‌آید[۱]:

وزن	نمونه	وزن	نمونه
فَعِل	فَرِح	فَعَال	جَبَان
أَفْعَل	أَحْمَر، أَحْوَل	فُعَال	شُجَاع
فَعْلان	عَطْشان، شَبْعان	فُعُل	جُنُب
فَعْل	ضَخْم	فِعْل	عِفْر
فَعِيل	جَمِيل، سَعِيد	فَعُول	صَبُور
فَعَل	بَطَل	فَيْعِل	سَيِّد

نکته: غالباً صفت مشبهه به معنای اسم فاعل و گاهی به معنای اسم مفعول است؛ مانند: شَهید، قَتیل، جَریح.

صفت مشبهه در غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم فاعل می‌آید، که در این صورت، معنای ثبوتی آن از قرائن فهمیده می‌شود[۲]؛ مانند: مُؤْمِن، مُسْلِم، مُستَمِر، مُعْتَدِل، مُسْتَقِیم.

تأنیث، تثنیه، جمع صفت مشبهه

از بین اوزان صفت مشبهه، وزن «أَفْعَل» در صورتیَ که بر رنگ و عیب دلالت کند با «الف» ممدود مؤنث میشود و وزن «فَعْلان» با «الف» مقصور مؤنث می‌گردد؛ مانند:

---

۱. این اوزان در الفیّهٔ ابن مالك و شروح آن آمده است.

۲. قرینه غالباً معنای خود کلمه است، که گاهی یک امر ثبوتی است، نه یک امر غیر ثبوتی.

أَحْمَر ← حَمْراء　　　　أَحْوَل ← حَوْلاء

عَطْشَان ← عَطْشیٰ　　　　غَضْبَان ← غَضْبیٰ

وزن فَعُول به معنای فاعل و وزن فَعِیل به معنای مفعول، برای مذکّر و مؤنث مشترکند و بدین سبب، علامت تأنیث به آنها ملحق نمی‌شود؛ مانند:

رَجُلٌ صَبُور و امْرَأَةٌ صَبُور　　　　رَجُلٌ جَرِیح وامرأَةٌ جَرِیح[1]

برای تثنیه شدن صفت مشبهه، علامت تثنیه به آن اضافه می‌گردد. (در صفت مشبهه‌ای که دارای «الف» ممدود و مقصور است، قواعد بیان شده در درس سی و دو اجرا می‌شود).

آن دسته از صفات مشبهه‌ای که فقط با «الف» مقصور یا ممدود مؤنث می‌شوند و نیز صفاتی که مذکّر و مؤنّث آنها مساوی است، جمع سالم ندارند (نه مذکّر و نه مؤنث) و فقط می‌توان آنها را جمع مکسّر بست.[2] حکم جمع در بقیّه، همان حکم اسم فاعل است؛ مانند:

أَبْیَض ← بُیْض ← بِیض[3]　　　　أَحْمَر ← حُمْر

فَرِح ← فَرِحُونَ، فَراحیٰ و فَرْحیٰ　　　　فَرِحة ← فَرِحَات

۳. اسم مفعول

اسمی است که از مصدر مشتق می‌شود و بر کسی که حدث بر او واقع شده است،

---

۱. البهجة المرضیة، ص ۳۶۵؛ شذّ العرف، ص ۵۶؛ شرح الأُشمونی، ج ۲، مبحث «التأنیث».
۲. شرح الکافیة، ج ۲، ص ۱۸۸.
۳. هر چند کلماتی که بر رنگ و عیب دلالت می‌کنند قاعده اعلال ندارند؛ ولی این مورد استثنا است؛ یعنی اگر جمع مکسّر آنها بر وزن فُعْل باشد، ضمّه به کسره تبدیل می‌شود.

دلالت می‌کند[1].

اسم مفعول در ثلاثی مجرد بر وزن «مَفْعُول» ساخته می‌شود. اسم مفعول همانند فعل مجهول، از متعدی ساخته می‌شود؛ اگر چه مفعول آن با واسطه باشد؛ مانند: مضروب، مقتول، مأمُوم، مذهوبٌ به، مرغوبٌ عنه، مرغُوبٌ فيه.

اسم مفعول در غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم فاعل آن است؛ با این تفاوت که عین الفعل آن مفتوح می‌شود؛ مانند: مُكْرَم، مُحْسَن، مُسْتَخْرَج، مُسْنَدٌ به، مُضَافٌ إليه.

حکم تأنیث، تثنیه و جمع سالم در اسم مفعول، همانند اسم فاعل است. ولی اسم مفعول در ثلاثی مجرد جمع مکسّر ندارد و در غیر ثلاثی مجرد جمع مکسّر آن نادر است.

نکته: اسم مفعول گاهی معنای ثبوتی می‌دهد؛ مانند: مُسْتَمَر، مُرْسَل (به معنای رسول).

۴. اسم مبالغه

اسم مبالغه هم معنای اسم فاعل است؛ با این تفاوت که بر کثرت یا شدّت حدث ـ در فاعل ـ نیز دلالت می‌کند.

---

۱. شرح الكافية، ج ۲، ص ۲۰۳؛ اما در حاشية الصبّان (ج ۲، ص ۳۰) اسم مفعول این طور تعریف شده است: «صفتی است که بر حدث (به وسیله مادّه) و مفعول حدث (به وسیلهٔ هیأت) دلالت می‌کند».

اوزان مشهور اسم مبالغه[1] در جدول زیر آمده است:

وزن	نمونه
۱. فَعّال	شَرّاب، عَلّام
۲. فُعَّل	زُمَّل، جُبَّأ
۳. فُعَّیل	سُکَّیت، زُمَّیل
۴. فُعّال	حُسّان، زُیّان
۵. فِعِّیل	فِسِّیق، صِدِّیق
۶. فَعُّول	قَیُّوم، دَیُّون
۷. فَعِل	مَزِق
۸. فَعِیل	سَمِیع
۹. مِفْعَال	مِهْذَاء، مِهْذَار
۱۰. مِفْعِیل	مِخْصِیر، مِعْطِیر
۱۱. مِفْعَل	مِذْعَس، مِطْعَن
۱۲. فَعَال	صَنَاع، حَصَان
۱۳. فِعَال	هِجَان
۱۴. فَعُول	صَبُور، شَکُور

۱. مرحوم رضی در شرح الشافیة (ج ۲، ص ۱۸۲-۱۸۰) اوزان فَعُول و فَعیل و فَعِل را ذکر نکرده است اما دیگر اوزان را ذکر کرده است. ولی ایشان در شرح الکافیة (ج۳، ص ۴۲۰)، شرح ابن عقیل (ج ۲، ص ۲۹۷)، شرح قطر الندی (ص ۲۷۴)، البهجة المرضیة (ص ۲۴۴)، شرح الأشمونی (ج ۲، ص ۲۹۷) فَعِیل و فَعِل را از اوزان مبالغه ذکر کرده‌اند (البته گفته‌اند که بین بصریّ و کوفیّ در این دو مورد اختلاف است).

نکتهٔ دیگر این که به جز شرح شافیه، بقیّه این کتاب‌ها و نیز اوضح المسالك، فقط سه وزن فَعّال، فَعُول و مِفعَال را اتّفاقی و دو وزن فَعِیل و فَعِل را اختلافی دانسته‌اند و سایر اوزان را ذکر نکرده‌اند؛ حتی ظاهر عبارت برخی از این کتاب‌ها (مثل شرح الکافیة) این است که فقط سه وزن اوّل برای اسم مبالغه است و اوزان دیگر برای اسم مبالغه استعمال نشده‌اند.

تأنیث، تثنیه و جمع اسم مبالغه

از میان چهارده وزن مذکور، شش وزن دوم، بین مذکر و مؤنث مشترکند؛ یعنی برای هر دو بدون «تاء» استعمال می‌شوند.

برای تثنیه بستن آنها علامت تثنیه به آخر کلمه ملحق می‌شود.

جمع آنها فقط به صورت مکسّر است و جمع سالم (مؤنث و مذکر) ندارند؛[1] مانند:

رَجُلٌ / اِمْرأَةٌ مِعطيرٌ ← الرِّجالُ / النِّساءُ مِعْطارٌ

امّا بقیّه صیغه‌ها با «تاء» مؤنّث می‌شوند. برای تثنیه بستن علامت تثنیه افزوده می‌شود. همچنین شش صیغهٔ اوّل فقط جمع سالم دارند[2] و در دو صیغهٔ آخر، هم جمع سالم و هم جمع مکسّر استعمال شده است؛ مانند:

شَرّاب، شَرّابانِ، شَرّابُونَ

شَرّابَة، شَرّابَتان، شَرّابات

صَدِيق، صَدِيقَانِ، صَدِيقُونَ وَ أَصْدِقاء و صُدَقاء و صُدْقَان

صَدِيقَة، صَدِيقَتانِ، صَدِيقات

نکته‌ها

۱. گاهی به وزن «فَعّال»، «تاء» مبالغه ملحق می‌شود؛ مانند: رجلٌ علّامة.

۲. بهترین راه برای تعیین وزن اسم مبالغهٔ هر فعلی، مراجعه به لغت نامه است.

۳. اسم مبالغه به ندرت در غیر ثلاثی مجرد استعمال شده است و موارد شنیده شده

---

۱. شرح الكافية، ج ۲، ص ۱۸۷–۱۸۰؛ شرح الشافية، ج ۲، ص ۱۸۱.

۲. شرح الشافية، ج ۲، ص ۱۸۰.

به باب «إفعال» ارتباط دارد؛ مانند:

نَذیر از أَنْذَرَ، زَهُوق از أَزْهَقَ، دَرّاك از أَدْرَكَ، مِعطاء از أَعْطى[1].

۴. اوزان فَعِل، فَعُول، فَعیل، و فَعال بین اسم مبالغه و صفت مشبهه مشترکند.

تحلیل و بررسی

۱. ﴿وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلْمُجْرِمُونَ نَاكِسُواْ رُءُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ رَبَّنَآ أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَٱرْجِعْنَا نَعْمَلْ صَـٰلِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ﴾ (سجده / ۱۲)

۲. ﴿وَكَانَ عَهْدُ ٱللَّهِ مَسْـُٔولًا﴾ (احزاب / ۱۵)

۳. ﴿لِّيَجْزِىَ ٱللَّهُ ٱلصَّـٰدِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ إِن شَآءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ (احزاب / ۲۴)

۴. ﴿وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلْـَٔاخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَـٰتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (احزاب / ۲۹)

۵. ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ (احزاب / ۳۶)

۶. ﴿قُلْ إِنَّ رَبِّى يَقْذِفُ بِٱلْحَقِّ عَلَّـٰمُ ٱلْغُيُوبِ﴾ (سَبأ / ۴۸)

۷. ﴿إِنَّمَا يَخْشَى ٱللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ ٱلْعُلَمَـٰٓؤُاْ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴾ (فاطر / ۲۸)

۸. ﴿ٱتَّبِعُواْ مَن لَّا يَسْـَٔلُكُمْ أَجْرًا وَهُم مُّهْتَدُونَ﴾ (یس / ۲۱)

۹. ﴿وَإِن كُلٌّ لَّمَّا جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾ (یس / ۳۲)

۱۰. ﴿وَلَوْ نَشَآءُ لَمَسَخْنَـٰهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا ٱسْتَطَـٰعُواْ مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ﴾ (یس/۶۷)

---

۱. ر.ک: شرح الأشمونی و حاشیة الصّبّان، ج ۲، ص ۲۹۸.

۱۱. ﴿وَٱلصَّـٰٓفَّـٰتِ صَفًّا ۞ فَٱلزَّٰجِرَٰتِ زَجْرًا ۞ فَٱلتَّـٰلِيَـٰتِ ذِكْرًا ۞ إِنَّ إِلَـٰهَكُمْ لَوَٰحِدٌ ﴾ (صافّات / ۴-۱)

۱۲. ﴿إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلْمُخْلَصِينَ ۞ أُو۟لَـٰٓئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ۞ فَوَٰكِهُ وَهُم مُّكْرَمُونَ ۞ فِى جَنَّـٰتِ ٱلنَّعِيمِ ۞ عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَـٰبِلِينَ﴾ (صافات / ۴۴ ـ ۴۰)

۱۳. ﴿وَعِندَهُمْ قَـٰصِرَٰتُ ٱلطَّرْفِ عِينٌ ۞ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ﴾ (صافّات / ۴۹-۴۸)

۱۴. ﴿وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِى ٱلْـَٔاخِرِينَ ﴾ (صافّات / ۱۰۸)

۱۵. ﴿فَٱلْتَقَمَهُ ٱلْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴾ (صافّات / ۱۴۲)

۱۶. ﴿وَٱلطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَّهُۥٓ أَوَّابٌ ﴾ (ص / ۱۹)

۱۷. ﴿وَٱمْرَأَتُهُۥ حَمَّالَةَ ٱلْحَطَبِ ﴾ (مسد / ۴)

۱۸. ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ ﴾ (مطفّفين / ۱)

۱۹. ﴿أَءِذَا كُنَّا عِظَـٰمًا نَّخِرَةً ﴾ (نازعات / ۱۱)

۲۰. ﴿أُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَفَرَةُ ٱلْفَجَرَةُ ﴾ (عبس / ۴۲)

۲۱. ﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَـٰفِظِينَ ۞ كِرَامًا كَـٰتِبِينَ ۞ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ۞ إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ لَفِى نَعِيمٍ ۞ وَإِنَّ ٱلْفُجَّارَ لَفِى جَحِيمٍ﴾ (انفطار / ۱۴-۱۰)

۲۲. ﴿قَالَتْ إِنَّ ٱلْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا۟ قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوٓا۟ أَعِزَّةَ أَهْلِهَآ أَذِلَّةً ﴾ (نمل/۳۴)

۲۳. ﴿إِنَّهُۥ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ﴾ (هود / ۱۰)

۲۴. ﴿مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُوا۟ دِينَهُمْ وَكَانُوا۟ شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍۭ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴾ (روم / ۳۲)

۲۵. ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ ٱلْأَبْتَرُ ﴾ (كوثر / ۳)

پرسش و تمرین

۱. هر یک از مشتقات زیر را به همراه مثال تعریف کنید.

اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبهه، اسم مبالغه

۲. وزنهای مشترک بین صفت مشبهه و اسم مبالغه را نام ببرید.

۳. با مراجعه به لغت نامه بررسی کنید نذیر و زهوق از چه فعلی ساخته شده‌اند.

۴. تثنیه و جمع مشتقات زیر را بنویسید.

وَدُود، کریم، شجاع، مُحْسِن، قَتّال، شاعر، متکبّر، علّامة، مسلمة، کریمة، شاعرة

۵. با مراجعه به لغت نامه مشخص کنید هر یک از مثالهای تحلیل و بررسی از چه فعلی گرفته شده‌اند. سپس نمونهٔ مورد نظر را ترجمه کنید.

۶. جدول زیر را کامل کنید.

فعل	اسم فاعل	اسم مفعول	صفت مشبهه	اسم مبالغه
يَأكُلُ				
يَقُومُ				
يَخفَى				
يَشْرَبُ				
يَشْكُرُ				
يُكرِمُ				
يَختارُ				
يَحْرَنْجِمُ				

درس سی و ششم

اقسام اسم(۶)

اللَّهُمَّ، فَصَلِّ علىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَالْقَنِي بِمَغْفِرَتِكَ كمَا لَـقِيتُكَ بِـإقْرارِي، وَارْفَـعْنِي عَـنْ مَصَارِعِ الذُّنُوبِ كَمَا وَضَعْتُ لكَ نَفْسي، وَاسْتُرْني بِسِتْرِكَ كَمَا تَأَنَّيْتَني عَنِ الانْتِقَامِ مِنِّي.

اللَّهُمَّ، إنِّي أَتُوبُ إليكَ في مَقامي هذا مِنْ كبائِرِ ذُنُوبي وَ صَغَائِرِهَا، وَ بَواطِنِ سَيِّئَاتي وَ ظَوَاهِرِهَا، وَ سَوالِفِ زَلَّاتي وَ حَوادِثِهَا، تَوبَةَ مَنْ لا يُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِمَعْصِيَةٍ، وَ لا يُـضْمِرُ أَنْ يَعُودَ في خَطِيئَةٍ.

اللَّهُمَّ، إنَّكَ أَعْلَمُ بما عَمِلْتُ، واصْرِفْني بِقُدْرَتِكَ إلى مَا أَحْبَبْتَ.

اللَّهُمَّ، إنْ يَكُنِ النَّدَمُ تَوبَةً إليكَ فَأَنَا أَنْدَمُ النَّادِمينَ وَ إن يَكُنِ التَّرْكُ لِمَعْصِيَتِكَ إنَابَةً فَأَنَا أَوَّلُ المُنِيبِينَ، وَ إنْ يَكنِ الإِسْتِغْفَارُ حِطَّةً لِلذُّنُوبِ فَإنِّي لكَ مِنَ المُسْتَغْفِرينَ.

اللَّهُمَّ، فكما أَمَرْتَ بالتَّوبَةِ وَ ضَمِنْتَ القَبُولَ وَحَثَثْتَ علَى الدُّعاءِ وَ وَعَدْتَ الإجَابَةَ فَصَلِّ على محمَّدٍ وَ آلِهِ، واقْبَلْ تَوبَتي، وَ لا تَرْجِعْني مَرْجِعَ الخَيْبَةِ مِنْ رَحْمَتِكَ، إنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ على المُذْنِبِينَ، الرَّحِيمُ لِلْخَاطِئينَ المُنِيبِينَ[1].

---

۱. صحيفهٔ سجّاديّه، دعای ۳۱.

مشتق (۲)

۵. اسم تفضیل

مشتقی است که بر وزن «أَفْعَل» می‌آید و بر زیادی حدث در صاحب خود نسبت به دیگران دلالت می‌کند[۱]؛ مانند: أَحْسَن، أَكْبَر، أَكْثَر.

اسم تفضیل از ثلاثی مجردی که تفضیل‌پذیر است، ساخته می‌شود[۲] و غالباً معنای اسم فاعلی دارد؛ گاهی نیز معنای اسم مفعولی می‌دهد. اسم تفضیل مانند صفت مشبّهه همیشه لازم است؛ هر چند از مصدر متعدی ساخته شود؛ مانند: أَعْلَم، أَشْهَر.

تأنیث، تثنیه و جمع اسم تفضیل

مؤنث اسم تفضیل بر وزن «فُعْلیٰ» می‌آید؛ مانند: حُسْنیٰ، كُبْریٰ، عُظْمیٰ.

حکم تثنیه و جمع آن، همانند اسم فاعل است[۳]؛ مانند:

أَكْبَر، أَكْبَرانِ، أَكْبَرونَ و أَكابِر   كُبْرى، كُبْرَيَانِ، كُبْرَيات و كُبَر.

استعمالهای اسم تفضیل

اسم تفضیل ـ مانند دیگر اسماء نکره ـ بر یکی از سه وجه زیر استعمال می‌شود:

۱. به همراه «ال»   ۲. به همراه اضافه   ۳. مجرد از «ال» و اضافه.

در صورت اوّل، اسم تفضیل در اِفراد، تثنیه، جمع ـ تذکیر و تأنیث، با موصوف خود مطابقت دارد؛ مانند:

زیدٌ الأفضل، الزیدان الأفضَلان، الزیدون الأفضَلون والأفاضِل.

---

۱. شرح الکافیة، ج ۲، ص ۲۱۲؛ شرح التصریح، ج ۲، ص ۱۰۰.

۲. کلمه‌ای که از آن اسم تفضیل ساخته می‌شود، شروطی دارد که در کتابهای نحو بیان شده است و ما برای رعایت اختصار از ذکر آن صرف نظر کردیم.

۳. تأنیث، تثنیه و جمع اسم تفضیل در صورتی است که قابلیّت آن را داشته باشد؛ تفصیل آن می‌آید.

هندُ الفُضْلیٰ، الهندانِ الفُضْلَیَانِ، الهندات الفُضْلَیَات.

«عَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الأُخْرىٰ و هُوَ يرىٰ النَّشْأَةَ الأُولىٰ»[1]

در صورت دوم، اگر اسم تفضیل به نکره اضافه شود، همیشه مفرد مذکّر می‌آید و اگر به معرفه اضافه شود، گاهی مفرد مذکّر و گاهی مطابق با موصوف استعمال می‌شود؛ مانند:

هِندُ أَحْسَنُ امرَأةٍ   هِندُ أَحْسَنُ النِّساءِ   هندُ حُسْنَى النِّساءِ.

﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ ٱلنَّاسِ﴾ (بقره / ۹۶)

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا فِى كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَٰبِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُواْ فِيهَا﴾ (انعام / ۱۲۳)

در صورت سوم ـ بر عکس صورت اوّل ـ اسم تفضیل همیشه مفرد مذکّر می‌آید و با «مِنْ» استعمال می‌شود و فرقی نمی‌کند «مِنْ» ظاهر باشد یا مقدر؛ مانند:

﴿إِذْ قَالُواْ لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰٓ أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ﴾ (یوسف / ۸)

﴿قُلْ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَٰنُكُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَٰلٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٍ فِى سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦ﴾ (توبه / ۲۴)

و اللهِ! لَدُنْياكُمْ هذه أَهْوَنُ في عَيني مِنْ عِراقِ خِنْزِيرٍ في يَدِ مَجْذومٍ[2].

نکته‌ها

۱. برای رساندن معنای تفضیل در غیر ثلاثی مجرد، مصدر آن به صورت منصوب پس از واژه‌هایی مانند: أکثر، أعظم، أقَلّ، أصغر ذکر می‌شود؛ مانند:

أنتَ أَكْثَرُ استخراجاً مِنّي.

أَنْتَ أَقَلُّ إكراماً من عمرٍو.

---

۱. نهج البلاغة، حکمت ۱۲۶.   ۲. نهج البلاغة، حکمت ۲۳۶.

﴿وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنكِيلاً﴾ (نساء / ۸۴)

﴿وَلَلْأَخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَـٰتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلاً﴾ (اسراء / ۲۱)

۲. دو کلمه «خَیْر» و «شَرّ» گاهی در معنای اسم تفضیل به کار رفته‌اند؛ مانند:

«وَاجْعَلْنَا لِشَهْرِنَا مِنْ خَيْرِ أَهْلٍ وَ أَصْحَابٍ»[1]

و گاهی در غیر تفضیل به کار رفته‌اند؛ مانند:

وَصَلِّ عَلى، محمّدٍ و آله صَلاةً تُبَلِّغُهُ بِهَا أَفْضَلَ مَا يَأْمُلُ مِنْ خَيْرِكَ وَ فَضْلِكَ وَ كَرامَتِكَ.[2]

۳. اسم تفضیل از فعلی که صفت مشبههٔ آن بر وزن «أَفْعَل» است، ساخته نمی‌شود؛ بنابراین، کلماتی مانند: أبیض، أسود، أبتر فقط صفت مشبهه‌اند، نه اسم تفضیل؛ مانند:

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ﴾ (بقره / ۱۸۷)

۶ و ۷. اسم زمان و اسم مکان

اسم مشتقی که بر زمان وقوع حدث دلالت کند، اسم زمان، و اسم مشتقی که بر مکان وقوع حدث دلالت کند، اسم مکان نامیده می‌شود.[3]

اسم زمان و مکان در ثلاثی مجرد، در سه مورد بر وزن «مَفْعَل» و در دو مورد بر وزن «مَفْعِل» می‌آیند:

۱. در صورتی که مضارع آن، مفتوح العین (غیر مثال واوی)[4] یا مضموم العین و یا مکسور العین ناقص[5] باشد، بر وزن «مَفْعَل» می‌آیند؛[6] مانند:

مَشْرَب، مَقْتَل، مَرْمیٰ، مَولیٰ، مَثْویٰ، مَذْهَب، مَخَاف، مَيْقَظ، مَيْسَرَة.

۲. اگر مضارع آن، مکسور العین غیر ناقص یا مفتوح العینِ مثال واوی غیر ناقص

---

۱. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۴۴.
۲. صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۴۲.
۳. شرح النظام، ص ۸۱.
۴. شرح الشافیة، ج ۲، ص ۱۸۶.
۵. اگرچه فاء الفعل آن علّه باشد.
۶. شرح الشافیة، ج ۲، ص ۱۸۱.

باشد[۱]، بر وزن مَفْعِل می‌آیند؛ مانند: مَضْرِب، مَوْعِد، مَجْلِس، مَوْهِب.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّما الدُّنْيا دارُ مَجازٍ وَ الآخِرَةُ دارُ قَرارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ.[۲]

اسم زمان و مکان در غیر ثلاثی مجرد، مانند مصدر میمی بر وزن اسم مفعول می‌آید؛ مانند:

﴿نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلاً كَرِيمًا﴾ (نساء / ۳۱)

حکم تأنیث، تثنیه و جمع اسم زمان و مکان، همان حکم مصدر میمی است.

نکته‌ها

۱. اسم زمان و مکان نیز مانند مصدر میمی، از همه مصادر شنیده نشده است؛ هر چند برخی از صرفیون آن را قیاسی می‌دانند؛ برای مثال، اسم زمان و مکان از مادّه‌های عَبّ، عَدّ، عُسْر، عُصُوب، عَزْق، عَبْث، عَبَث و بسیاری از مصادر دیگر شنیده نشده است.

۲. گاهی به آخر دو وزن مَفْعَل و مَفْعِل «تاء» افزوده می‌شود؛ مانند: مَعْرَكَة، مَقْبَرَة، مَضْرِبَة.

---

۱. شرح الشافية، ج ۲، ص ۱۸۱، ۱۸۵.
۲. نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۰۳.

بیاموزیم

گاهی وزن **مَفْعُل** نیز در معنای اسم زمان و مکان استعمال شده است؛ مانند: **مَعْرُکة، مَقبُرَة، مَظُنَّة.**

گاهی وزن **مَفعِل** به جای وزن **مَفْعَل** به کار می‌رود؛ مانند: **مَنْسِکَ، مَجْزِر، مَنِیت، مَطْلِع، مَشْرِق، مَغْرِب، مَفْرِق، مَسْقِط، مَسْکِن، مَرْفِق، مَسْجِد.**

در برخی از حدثها، هر دو وزن برای رساندن معنای اسم زمان و مکان شنیده شده است؛ مانند: **مَفْرَقَ، مَحْشِر، مَسْجَد، مَنْسَك، مَدِبّ، مَأْوِيْ، مَضْرَبة.**

گاهی از یک ماده، هم مضموم العین و هم مفتوح العین آن شنیده شده است؛ مانند: **مَقْبَرَة و مَقْبُرَة**   **مَشْرَقَة و مَشْرُقَة**   **مَفْيَأَة وَ مَفْيُوَة**

وزن **مَفْعَلة** گاهی برای رساندن معنای کثرت چیزی غیر از مصدر (در مکانی) به کار می‌رود؛ مانند: **مَأْسَدَةَ، مَسْبَعَة وَ مَذْأَبَة.**[1]

۸. اسم آلت

اسم مشتقی است که بر وزن مِفْعَل، مِفْعَلَة و مِفْعَال می‌آید و بر نوع خاصی از آلت حدث دلالت می‌کند؛ مانند: مِحْلَب، مِکْسَحة، مِفْتَاح.

مواردی مانند: مَسْعَط، مُنْخُل، مُدُقّ، مُدْهُن، مُکْحُلَة و مُحْرُضَة به ندرت در اسم آلت به کار می‌روند.

نکته: وزن فِعَال نیز گاهی برای اسم آلت به کار می‌رود؛ مانند: خِيَاط، نِظَام[2].

---

۱. شرح الشافية، ج ۲، ص ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷.   ۲. شرح الشافية، ج ۲، ص ۱۸۶، ۱۸۸.

تأنیث، تثنیه و جمع اسم آلت

حکم اسم آلت در این موارد، همانند حکم مصدر میمی است.

بیاموزیم

۱. اسم آلت نیز مانند اسم زمان و مکان در بسیاری از کلمات ثلاثی استعمال شده است ولی در همهٔ کلمات استعمال نشده است؛ به ویژه در فعل‌هایی چون: مَات، نَام، شَعَر.

۲. برخی از اسمهای جامد، اسم آلت هستند؛ ولی با مصدر هم‌ریشه نیستند. به عبارت دیگر، مشتق صرفی به شمار نمی‌آیند؛ مانند: سَیف، سَوط، سِکّین.

۳. اسم آلت در برخی از افعال، بیش از یک وزن دارد. پیدا کردن وزن اسم آلت هر فعل با مراجعه به معاجم لغت امکان‌پذیر است.

تحلیل و بررسی

۱. ﴿وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ ٱلْأَوَّلِينَ﴾ (صافّات / ۷۱)

۲. ﴿ثُمَّ أَغْرَقْنَا ٱلْأَخَرِينَ﴾ (صافّات / ۸۲)

۳. ﴿فَأَرَىٰهُ ٱلْأَيَةَ ٱلْكُبْرَىٰ﴾ (نازعات / ۲۰)

۴. ﴿وَءَاثَرَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا﴾ (نازعات / ۳۸)

۵. ﴿مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشْكَوٰةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ (نور / ۳۵)

۶. ﴿بَلِ ٱلسَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَٱلسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ﴾ (قمر / ۴۶)

۷. ﴿وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَآ أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَىٰ﴾ (طه / ۷۱)

۸. ﴿قَالَتْ أُخْرَىٰهُمْ لِأُولَىٰهُمْ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ أَضَلُّونَا﴾ (اعراف / ۳۸)

۹. ﴿لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي ٱلْأَخِرَةِ هُمُ ٱلْأَخْسَرُونَ﴾ (هود / ۲۲)

۱۰. ﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا * لِّلطَّٰغِينَ مَـَٔابًا﴾ (نبأ / ۲۱ ـ ۲۲)

۱۱. ﴿مَأْوَىٰكُمُ ٱلنَّارُ هِيَ مَوْلَىٰكُمْ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ﴾ (حدید / ۱۵)

۱۲. ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا ٱلْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا﴾ (بقره / ۱۲۵)

۱۳. ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾ (نساء / ۴۰)

۱۴. ﴿وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ﴾ (اسراء / ۸۰)

۱۵. ﴿لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَـًٔا أَوْ مَغَٰرَٰتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ﴾ (توبه / ۵۷)

۱۶. ﴿فَلَآ أُقْسِمُ بِرَبِّ ٱلْمَشَٰرِقِ وَٱلْمَغَٰرِبِ إِنَّا لَقَٰدِرُونَ﴾ (معارج / ۴۰)

۱۷. ﴿وَزَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنْيَا بِمَصَٰبِيحَ﴾ (فصّلت / ۱۲)

۱۸. ﴿وَٱتَّخِذُوا۟ مِن مَّقَامِ إِبْرَٰهِيمَ مُصَلًّى﴾ (بقره / ۱۲۵)

۱۹. ﴿وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَآ إِلَّا هُوَ﴾ (انعام / ۵۹)

۲۰. ﴿وَلَا تَنقُصُوا۟ ٱلْمِكْيَالَ وَٱلْمِيزَانَ﴾ (هود / ۸۴)

۲۱. فإنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كؤُوداً و مَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً[1].

۲۲. وَاعْلَمُوا أَنَّ مَلاحِظَ المَنِيَّةِ نَحْوَكُمْ دانيةٌ وَ كَأَنَّكُمْ بِمَخَالِبِهَا وَ قَدْ نَشِبَتْ فيكُمْ[2].

۲۳. إلَّا أَنَّ لي في التَّأَسِّي بِعَظِيمِ فُرْقَتِكَ وفَادِحِ مُصِيبَتِكَ مَوضِعَ تَعَزٍّ[3].

۲۴. أُوصيكُم عِبادَاللهِ بِتَقْوَى اللهِ فَإِنَّهَا خَيْرُ ما تَواصَى العِبَادُبِهِ[4].

۱. نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۰۴.
۲. نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۰۴.
۳. نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۰۲.
۴. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۷۳.

پرسش و تمرین

۱. افعال هر یک از مشتقات بخش تحلیل و بررسی را از لغت‌نامه پیدا کنید و نمونه را ترجمه نمایید.

۲. از افعال زیر، همه مشتقات را بسازید و ترجمه کنید. (البته در صورتی که همهٔ مشتقات را دارا باشد).

يَنْصَرِفُ، يَبْحَثُ، يَعلُو، يَسيلُ، يَجْهَلُ، يَدْفَعُ، يَعرُجُ، يَكْتَسِبُ، يَقْتُلُ، يَقْشَعِرُّ، يُؤْتِي، يُري، يُحَوِّلُ، يُورِثُ، يُطَّهِّرُ، يَتَوَلّىٰ، يَحْمَرُّ.

۳. مشتقات به کار رفته در متن درس را خارج کرده، نوع و ترجمهٔ آن را بنویسید.

۴. اسم زمان و مکان در غیر ثلاثی مجرد مانند.... است.

الف) اسم مفعول ب)اسم فاعل ج) مصدر میمی د)الف و ج

۵. کلمات أَبْيَض، أَكْبَر، أفاضل به ترتیب...... هستند.

الف) اسم تفضیل ـ اسم تفضیل ـ صفت مشبهه

ب) صفت مشبهه ـ صفت مشبهه ـ اسم تفضیل

ج) اسم تفضیل ـ صفت مشبهه ـ صفت مشبهه

د) صفت مشبهه ـ اسم تفضیل ـ اسم تفضیل

۶. تثنیه و جمع مشتقات زیر را بنویسید.

عُظْمى، مِعراج، أَقْوىٰ، أشْبَه، مِعراج، مَسْفَلَة، مِقراض، مَشْرِق، مَغْرِب، مَدْرَس، سُفْلىٰ.

درس سی و هفتم

قواعد اختصاصی اعلال اسم ـ منسوب ـ مصغّر

واعلَمُوا أنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الهِجْرَةِ أعراباً، وَ بَعْدَ المُوَالاَةِ أحْزاباً. مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الإسْلامِ إلَّا بِاسْمِهِ، وَ لا تَعْرِفُونَ مِنَ الايمانِ إلَّا رَسْمَهُ.

تَقُولُونَ: النَّارَ وَ لا العَارَ، كَأنَّكُمْ تُرِيدُونَ أنْ تُكْفِؤوا الإسْلامَ عَلىٰ وَجْهِهِ انْتِهَاكاً لِحَرِيمِهِ وَنَقْضاً لِمِيثَاقِهِ الّذي وَضَعَهُ اللهُ لَكُمْ حَرَماً في أرْضِهِ، وَأمْناً بَيْنَ خَلْقِهِ.

أنَا وَضَعْتُ في الصِّغَرِ بِكَلاكِلِ العَرَبِ وَكَسَرْتُ نَواجِمَ قُرونِ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ.

وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعي مِنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله بالقَرابَةِ القَرِيبَةِ، وَ المَنْزِلَةِ الخَصِيصَةِ.

وَضَعَنِي في حِجْرِهِ، وَ أنَا وَلَدٌ، يَضُمُّنِي إلىٰ صَدْرِهِ، وَ يَكْنُفُنِي في فِرَاشِهِ، وَ يُمِسُّنِي جَسَدَهُ، وَيُشِمُّنِي عَرْفَهُ. وَكَانَ يَمْضَغُ الشَّيءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ. وَ مَا وَجَدَ لي كَذْبَةً في قَوْلٍ و لا خَطْلَةً في فِعْلٍ. وَ لَقَدْ قَرَنَ اللهُ بِهِ صلی الله علیه و آله مِنْ لَدُنْ أنْ كان فَطِيماً أعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ المَكارِمِ، وَ مَحَاسِنَ أخْلاقِ العَالَمِ، لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ.

وَ لَقَدْ كُنْتُ أتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الفَصِيلِ أثَرَ أُمِّهِ، يَرْفَعُ لي في كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أخْلاقِهِ عَلَماً وَ يَأمُرُنِي بِالاقْتِداءِ بِهِ. وَ لَقَدْ كانَ يُجَاوِرُ في كُلِّ سَنَةٍ بِحَرَاءَ فَأرَاهُ وَ لا يَرَاهُ غَيْرِي.

وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ واحِدٌ يَوْمَئِذٍ في الإسلامِ غَيْرَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ خَدِيجَةَ علیها السلام وَ أنا ثَالِثُهما، أرىٰ نُورَ الوَحْيِ وَ الرِّسَالَةِ، وَ أشَمُّ رِيحَ النُّبُوَّةِ.[1]

---

۱. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۹۲.

قواعد اختصاصیِ اعلالِ اسم[۱]

«واو» در چهار موضع، قلب به «یاء» می‌شود و در صورتی که حرکت پیش از آن ضمّه باشد، کسره می‌گردد. در دو موضع نیز «یاء» قلب به «واو» و در پنج موضع، «واو» و «یاء» قلب به «همزه» می‌شوند.

الف) قلب «واو» به «یاء»

۱. هرگاه دو حرف «واو» و «یاء» در یک کلمه و در کنار یکدیگر قرار گیرند و حرف اوّل از آن دو، ساکن و زائد باشد؛ مانند:

مَرْمُوي ← مَرْمِيّ   سَيْوِد ← سَيِّد

عُصُوي (جمع مکسّر بر وزن فُعُول) ← عُصِيّ

ضارِبُوي[۲] ← **ضارِبِيَّ** (جمع مذکر سالم مضاف به یاء متکلّم)

۲. حرف «واو» زائد در اسم مفعول اجوف یایی؛ مانند:

مَبْيُوع ← مَبْيُوْع ← مَبُوع ← مَبِيع.

۳. اسم جامد بر وزن **أَفْعُل**؛ مانند: **الأَدْلُو ← الأَدْلِي**

۴. لام الفعل وصفی که بر وزن «**فُعْلیٰ**» باشد؛ مانند: **دُنْویٰ ← دُنْيا**، بر خلاف **قُصْویٰ**.

ب) قلب «یاء» به «واو»

۱. در صورتی که لام الفعل کلمه‌ای باشد که به «الف» و «نون» زائد ختم شود؛ مانند:

رَمَيَان ← رَمَوَان

۲. در صورتی که «یاء» لام الفعلِ اسم[۳] بر وزن «**فَعْلیٰ**» باشد[۴]؛ مانند:

فَتْييٰ ← فَتْویٰ   تَقْييٰ ← تَقْویٰ[۵]

---

۱. در بخش اوزان افعال ثلاثی مزید به برخی از آن اشاره شد.

۲. در حکم یک کلمه است.

۳. در اینجا اسم در مقابل وصف است.

۴. شرح الشافية، ج ۳، ص ۱۳۴.

۵. مواردی مانند: سَعْيَا و رَيَّا بسیار اندک است (الممتع في الصرف، ص ۵۴۵).

ج) قلب «واو» و «یاء» به «همزه»

۱. هرگاه حرف علّه در آخر کلمه و پس از «الف» زائد قرار گیرد[۱]؛ مانند:

سَمَاو ← سَماء   بَنَاي ← بَنَاء

بر خلاف مانند دَلْو، ظَبْي، آية، راية.

نکته: «تاء» تأنیث، علامت تثنیه و «یاء» نسبت در حکم مفصولند و «همزه» را از آخر بودن در نمی‌آورند؛ مانند: کَسَاءَة، کساءانِ، کَسائيّ[۲].

۲. حرف علّه، عین الفعل اسم فاعلی باشد که فعل آن اعلال می‌شود[۳]؛ مانند:

قَاوِل ← قَائل   بَايِع ← بَائع

بنابراین در مانند عاوِر و عَايِن، حرف علّه به «همزه» تبدیل نمی‌شود.

۳. در صورتی که «واو» و «یاء» پس از «الف» وزن مَفَاعِل و شِبْه آن آید[۴]؛ به شرط آنکه حرف علّه در مفرد آن، حرف مدّی زائد[۵] باشد؛ مانند:

عَجُوز ← عَجَائز   صَحِيفَة ← صَحَائف

بر خلاف قَسَاوِر (جمع قَسْوَر) و مَعَايِش[۶] (جمع مَعِيشَة) که در آنها حرف علّه به «همزه» تبدیل نمی‌شود.

۴. در صورتی که «واو» و «یاء» پس از «الفِ» جمعی که قبل آن نیز علّه است، قرار گیرند؛ مانند:

---

۱. شرح الشافیة، ج ۳، ص ۱۳۳.
۲. الممتع فی الصرف، ج ۲، ص ۵۴۷.
۳. شرح الشافیة، ج ۳، ص ۱۲۷.
۴. «والمسموع من جميع ذلك ما اكتُنِفَ الفَ الجمع فيه واوان و قاس سيبويه الثلاثةَ الباقية عليه و قال الاخفش أن لا يُهْمَزُ في اليائين و لا في الياء و الواو» (شرح الشافیة، ج ۳، ص ۱۳۰).
۵. در برخی موارد، حرف اصلی نیز قلب شده است؛ مانند: مصائب و مَنَائر.
۶. حرف علّه در مفرد مدّی نیست.

نَیَایف ← نَیَائف　　　أوَاوِل ← أوائل

بَوَایع ← بَوَائع　　　سَیَاوِد ← سَیَائد

۵. اگر دو «واو» در کنار یکدیگر و در ابتدای جمع قرار گیرند که در اینصورت، «واو» اوّل قلب به «همزه» می‌شود؛ مانند:

وَواصِلَ (جمع واصلة) ← أَواصِل　　　وَوَاقي (جمع واقية) ← أَوَاقي

نکته: هرگاه «یاء» پس از «الف» و قبل از «یاءِ» نسبت قرار گیرد، جایز است قلب به «همزه» شود؛ مانند:

غَایِيّ ← غائيّ　　　رَایِيّ ← رَائيّ

منسوب

اسمی است که به آخر آن «یاء» مشدّد ملحق می‌شود و بر نسبت دلالت می‌کند؛ مانند: خُمَيْنِيّ. در این مثال، به کلمهٔ «خُمَيْن» «یاء» مشدّد ملحق شده است و بر شخصی دلالت می‌کند که به «خُمَيْن» منسوب است.

نکته: حرف پیش از «یاء» نسبت، همیشه مکسور می‌شود.

قواعد نسبت

«یاء» نسبت در نه مورد سبب تغییر کلمه می‌شود: (این موارد و نوع تغییرات آنها در ذیل بررسی می‌شود).

۱. در اسمی که در آخر آن «یاء» مشدّد وجود دارد.

این قسم، خود بر سه صورت است:

الف) اگر پیش از «یاء»، سه حرف یا بیش از آن وجود داشته باشد، «یاء» مشدّد حذف می شود؛ مانند:

كُرسيّ ← كُرس ← كُرسيّ

شافعيّ ← شافع ← شافعيّ

ب) اگر پیش از «یاء» دو حرف وجود داشته باشد، دو وجه جایز است:

ـ حذف «یاء»؛ مانند:

عليّ ← عل ← عليّ

ـ حذف «یاء» اوّل و قلب دیگری به «واو»؛ مانند:

عليّ ← عَلَو ← عَلَويّ

نکته: حرکت پیش از واو، مفتوح می‌شود.[1]

ج) اگر پیش از «یاء» یک حرف وجود داشته باشد، در صورتی که «یاء» اوّل، منقلب از «واو» باشد، هر دو «یاء» به «واو» تبدیل می‌شوند؛ در غیر این صورت «یاء» اوّل به حال خود باقی می‌ماند و «یاء» دوم به «واو» تبدل می‌گردد؛ مانند:

طَيّ ← طَوَو ← طَوَوِيّ　　　حَيّ ← حَيَو ← حَيَوِيّ

۲. در اسمی که به «تاء» ختم شده است، حرف «تاء» حذف می‌شود؛ مانند:

فاطمة ← فاطِميّ　　　مكّة ← مكّيّ

۳. در اسمی که در آخر آن «الف» مقصور وجود دارد، اگر «الف» در رتبهٔ چهارم بوده و حرف دوم کلمه ساکن باشد؛ در آن، دو وجه جایز است:

ـ حذف «الف»؛ مانند: **حُبْلیٰ ← حُبْلِيّ　　　أَرْطیٰ ← أَرْطِيّ**

---

۱. در موارد دیگری که «یاء» قلب به «واو» می‌شود نیز ماقبل واو، مفتوح می‌گردد.

ـ قلب «الف» به «واو»؛ مانند: حُبْلیٰ ← حُبْلَوِيّ   أَرْطیٰ ← أَرْطَوِيّ

اگر «الف» در رتبه پنجم باشد یا حرف دوم متحرّک باشد، حذف می‌گردد؛ مانند:

جَمَزیٰ ← جَمَزِيّ   حُباریٰ ← حُبارِيّ

اگر «الف» در رتبهٔ سوم باشد، قلب به «واو» می‌گردد؛ مانند: رِبَا ← رِبَوِيّ

۴. در اسمی که منقوص است؛ این مورد خود سه صورت دارد:

الف) اگر «یاء»، حرف چهارم کلمه باشد، بهتر است حذف گردد؛ مانند:

القاضِي ← القاضِيّ؛ هر چند قلب به «واو» نیز جایز است؛ مانند:

القاضِي ← القاضَوِيّ

ب) اگر «یاء» حرف سوم کلمه باشد، قلب به «واو» می‌شود؛ مانند:

العَمِي ← العَمَوِيّ

ج) اگر «یاء» حرف پنجم باشد، حذف می‌شود؛ مانند:

المعتدي ← المعتديّ

۵. در اسمی که در آخر آن «الف» ممدود وجود دارد؛ حکم همزه در باب نسبت، مانند حکم آن در باب تثنیه است؛ مانند:

قُرّاء ← قُرّائِيّ   صحراء ← صحراوِيّ

کساء ← کسائِيّ و کساوِيّ   عِلباء ← علبائيّ و علباوِيّ

۶. در اسمی که در آخر آن علامت تثنیه یا جمع [1] وجود دارد؛ هنگام الحاق «یاء» مشدّد، علامت تثنیه یا جمع حذف می‌شود؛ مانند:

زَیدانِ ← زَیْدِيّ   زَیدُونَ ← زَیْدِيّ

---

۱. اسم با علامت تثنیه و جمع، «علم» شده است، نه اینکه اسم تثنیه و جمع «منسوب» گردد.

۷. در اسمی که حرف ماقبل آخر آن، «یاء» مشدّد مکسور باشد؛ «یاء» دوم حذف می‌شود؛ مانند: طَيِّب ← طَيْبِيّ

۸. در اسمی که بر وزن فَعِيلَة و فُعَيْلَة باشد؛ هنگام الحاق «یاء» نسبت، «یاء» کلمه حذف می‌شود؛ البته این در صورتی است که عین الفعل آن صحیح و غیر مضاعف باشد: مانند:

حَنِيفَة ← حَنَفِيّ   جُهَيْنَة ← جُهَنِيّ

برخلاف معتل العین؛ مانند: طَويلة ← طَوِيلِيّ؛ و بر خلاف مضاعف؛ مانند: جَليلَة ← جَليلِيّ

۹. در اسمهای ثلاثی مکسورالعین؛ کسرهٔ عین الفعل هنگام نسبت، به فتحه تبدیل می‌شود؛ مانند: نَمِر ← نَمَرِيّ   دُئِل ← دُؤَلِيّ   إبِل ← إبَلِيّ[1]

مصغَّر

تصغیر در لغت به معنای تقلیل است و در اصطلاح علمای صرف عبارت است از تغییری خاص در کلمه که موجب می‌شود کلمه بر کم یا کوچک بودن چیزی دلالت کند؛[2] مثل: رجل ← رُجَيْل (مرد کوچک).

به کلمه‌ای که در آن تصغیر رخ داده است، مصغّر گویند.

---

۱. تغییرات جزئی دیگری نیز در اسمهای ثلاثی محذوف الفاء، العین و اللام وجود دارد، که به سبب اختصار ذکر نشده است.

۲. بعضی از صرفیون افزون بر معنای تقلیل، فوائد دیگری رابرای تصغیر ذکر کرده‌اند که عبارت است از: تحقیر، تقریب زمان یا مکان یا منزلت، تعطّف، تعظیم (شذ العرف، ص ۸۹)؛ ولی معانی مذکور، معنای مطابقی اسم مصغّر نیستند؛ بلکه معنای ثانوی بلاغی به شمار می‌روند، که لازمه معنای تقلیل هستند. صاحب شذ العرف اعتقاد دارد که معانی مذکور، همگی به تحقیر باز می‌گردند (شذ العرف، ص ۸۹).

بیاموزیم

«تصغیر» مانند «نسبت» از مختصات اسم است؛ بنابراین، حرف و فعل مصغّر و منسوب نمی‌شوند[1].

اسمی می‌تواند مصغّر شود که سه خصوصیّت داشته باشد:

۱. تقلیل‌پذیر باشد؛ از این رو اسمهایی مانند اسماء خداوند، پیامبران، ملائکه، ماه‌ها، روزها و کلماتی مانند: عظیم، کلّ، بعض مصغّر نمی‌شوند.

۲. معرب باشد[2]؛ بنابراین، ضمیر، اسم مبهم، استفهام، شرط و مانند اینها مصغّر نمی‌شوند؛ مگر اسماء اشاره و موصولات مختصّ.

۳. هم وزن ابنیه مصغّر نباشد؛ پس اسمهایی مانند: کُمَیْت، شُعَیْب، مُهَیْمِن وَ مُسَیْطِر مصغّر نمی‌شوند[3].

اوزان اسم مصغّر

اسم مصغّر در اسم سه حرفی بر وزن «فُعَیْل» (مانند رُجَیْل) و در غیر آن، بر یکی از دو وزن «فُعَیْعِل» (مانند دُرَیْهِم) و «فُعَیْعِیل» (مانند عُصَیْفیر) می‌آید.

پیش از بررسی روش تصغیر هر یک از ابنیهٔ اسم، دانستن سه نکته ضروری است:

۱. در تصغیر کلمات، علامت تثنیه، علامت جمع سالم، «الف» جمع[4]، «الف» و

---

۱. جوهری می‌گوید: تصغیر دو فعل أصلَحَ و أحسَنَ، (زمانی که برای تعجّب به کار روند) نیز شنیده شده است. (مغني اللبیب، ج ۲)؛ ولی بعضی از نحویون مثل سیبویه، آن را قیاسی می‌دانند (النحو الوافی، ج ۴، ص ۶۳۲).

۲. معرب کلمه‌ای است که حرف آخر آن تغییر می‌کند؛ برخلاف مبنی که حرف آخر آن هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند.

۳. حاشیة الصبّان، ج ۴، ص ۱۷۳؛ شذ العرف، ص ۸۹.

۴. در سه مورد اوّل، کلمه مفرد است؛ یعنی کلمه به همراه علامت تثنیه، علامت جمع و «الف» جمع

«نون» زائد، «تاء» تأنیث، «الف» ممدود تأنیث، «الف» مقصور تأنیث[1] در مرحلهٔ چهارم، جزء دوم مرکّب اضافی و مزجی و «یاء» نسبت، منفصل محسوب می‌شوند، یعنی ابتدا کلمه بدون در نظر گرفتن آن‌ها مصغّر شده، و این حروف در جای خود آورده می‌شوند؛ مانند:

عمروانِ ← عُمَیْروانِ، هِندات ← هُنَیْدات، صحراء ← صُحَیْراء.

البته این حکم در غیر تصغیر ترخیم است، که شرح آن خواهد آمد.

۲. «الف» زائد در مرحله دوم (به شرط عدم حذف) و حرف علّه اصلی، در صورتی که مجهول الاصل یا مقلوب از «واو» یا همزه باشد، به «واو» تبدیل می‌شوند. «الف» زائد در مرحله سوم (به شرط عدم حذف) و همچنین «الف» منقلب از «یاء» به «یاء» تبدیل می‌شوند؛ مانند:

ضَارب ← ضُوَیْرِب	هَابیل[2] ← هُوَیْبِیل	عَاج[3] ← عُوَیْج
ذِئْب ← ذُوَیْب	آدَم ← أُوَیْدِم	ماء ← مُوَیْهَة
قِیمَة ← قُوَیْمَة	کتاب ← کُتَیِّب	مُوقِن ← مُیَیْقِن
ناب ← نُیَیْب	میزان ← مُوَیْزِین	

۳. در هنگام تصغیر اسمهای سه حرفی که مؤنث معنوی‌اند، یک تاء به آخر کلمهٔ مصغر اضافه می‌شود؛[4] مانند: سِنّ ← سُنَیْنَة   نارَ ← نُوَیْرَة

عَلَم شده است.

۱. اگر «الف» برای تأنیث نباشد، از حکم خارج است؛ مانند: مِعْزیٰ، أَرْطیٰ، حَبَنْطیٰ (ر. ک: المذکّر و المؤنث للأنباری، ص ۷۱۴-۷۱۱).

۲. «الف» هابیل زائد است.

۳. «الف» عاج مجهول الأصل است؛ مانند: مِعْزیٰ، أَرْطیٰ، حَبَنْطیٰ.

۴. مگر اینکه آوردن «تاء»، موجب اشتباه شود؛ مانند: شجر، بقر (علم شده‌اند) و خَمس، که در تصغیر آنها «تاء» نمی‌آید و گفته می‌شود: شُجَیْر، بُقَیْر، خُمَیْس.

روش تصغیر ثلاثی، رباعی و خماسی

۱. ثلاثی مجرد

در صورتی که حرفی از آن حذف نشده باشد، بر وزن «فُعَیل» مصغّر می‌شود و تغییری در آن به وجود نمی‌آید؛ ولی اگر برخی از حروف اصلی آن حذف شده باشد (چه به جای آن حرف دیگری آمده باشد و چه نیامده باشد) در هنگام تصغیر، به اصل خود برمی‌گردد؛ مانند:

ضَرْب ← ضُرَیْب	رَجُل ← رُجَیل
قُل[۱] ← قُوَیْل	کُلْ ← أُوَیْکِلْ
اِبْن ← بُنَیّ	اِسْم ← سُمَیّ
سِنّ ← سُنَیْنَة	یَد ← یُدَیَّة
بنت ← بُنَیَّة	عِدَة ← وُعَیْدَة[۲]
أَخ ← أُخَیّ	أُخْتْ ← أُخَیَّة
کُبْریٰ[۳] ← کُبَیْریٰ	زَیدُونَ ← زُیَیْدُونَ
عَبدُاللهِ ← عُبَیْدُالله	حَمْراء ← حُمَیْراء
هندات ← هُنَیْدات	زَعْفَران ← زُعَیْفِران

نکته: اگر در کلمه قلب مَکانی صورت گرفته باشد، در هنگام تصغیر به اصل خود بر نمی‌گردد؛ مانند:

جاه ← جُوَیه؛ هر چند از «وجه» نیز می‌توان مصغّر آورد: وجه ← وُجَیه.

---

۱. قُلْ، کُلْ، زیدون و هندات علم شده‌اند.
۲. «تاء» عوض از محذوف، در حکم «تاء» تأنیث است و منفصل محسوب می‌شود.
۳. چون «الف» منفصل به شمار می‌آید، باقیمانده اسم، ثلاثی مجرد است. بقیّه موارد نیز چنین است.

۲. ثلاثی مزید

ثلاثی مزید دو نوع تصغیر دارد:

الف) تصغیر ترخیم: در این نوع تصغیر، تمام حروف زائد حذف می‌گردد و از مجرد آن مصغّر آورده می‌شود، شایان ذکر است که به مؤنث آن، حرف «تاء» افزوده می‌شود؛ مانند:

کریم ← کُرَیم　　ضارب ← ضُرَیب

مُحْسِن ← حُسَین　　شَاكٍ ← شُكَيّ

ضَارِبُونَ[1] ← ضُرَیب　　حمراء ← حُمَيْرَة

ب) تصغیر غیر ترخیم: در این نوع تصغیر، در صورتی که حروف ملفوظ کلمه سه یا چهار حرف باشد، بر وزن «فُعَيْعِل» مصغّر می‌شود؛ مانند:

شاكٍ ← شُوَيْكٍ[2]　　کتاب ← کُتَيِّب

ضَارِب ← ضُوَيْرِب　　مُحْسِن ← مُحَيْسِن

مُحْسِنُونَ[3] ← مُحَيْسِنُونَ　　مُحْسِنَات[4] ← مُحَيْسِنَات

أَخْبار[5] ← أُخَيْبَار　　الشّاكي ← الشُّوَيْكي

سَمَاء ← سُمَيِّيَة ← سُمَيَّة (هرگاه سه «یاء» در تصغیر اجتماع کنند، یکی از آنها به سبب تخفیف حذف می‌شود).

در صورتی که حروف ملفوظ آن، پنج حرف باشد و یکی از زوائد در اوّل کلمه

---

۱. علم شده است.

۲. حرف علّه در جمع مکسّر و اسم مصغّر، به سبب اعلال حذف می‌شود؛ ولی ظاهر کلام ابن مالک در الفیه این است که «شاكٍ» بر وزن «فُعَيل» تصغیر می‌شود (البهجة المرضية، بخش تصغیر).

۳. علم شده است.　　۴. علم شده است.

۵. «الف» در حکم مفصول است. محسنون و محسنات نیز همین حکم را دارند.

باشد، زائد اوّل حذف نمی‌شود، بلکه دیگری حذف می‌شود؛ مانند:

مُنْکَسِر ← مُکَیْسِر　　　أَلَنْدَد ← أُلَیْدِد　　　مُنْکَسِرونَ ← مُکَیْسِرونَ

در صورتی که یکی «الف» مقصور باشد و دیگری حرف اوّل نباشد، در حذف هر یک مخیّر هستیم؛ مانند:

حُبارىٰ ← حُبَیْری، حُبَیِّر　　　سَرَنْدی ← سُرَیْدیٰ، سُرَیْنِد

در صورتی که ثلاثی مزید شش حرفی باشد، حرف زائد اوّل حذف نمی‌شود، بلکه دو حرف دیگر حذف می‌شوند؛ مانند: مُسْتَخْرِج ← مُخَیْرِج

رباعی مجرد

رباعی مجرد بر وزن فُعَیْعِل مصغّر می‌شود بدون این که در آن تغییری رخ دهد؛ مانند:

جَعْفَر ← جُعَیْفِر　　　زَلْزَلَة ← زُلَیْزِلَة

دِرْهَم ← دُرَیْهِم　　　عَبْقَرِيّ ← عُبَیْقِرِيّ

رباعی مزید

برای تصغیر، حرف زائد آن حذف می‌شود؛ مگر اینکه حرف لین قبل از حرف آخر باشد، که در این صورت باقی می‌ماند و اگر «واو» باشد قلب به «یاء» می‌شود؛ مانند:

مُدَحْرِج ← دُحَیْرِج　　　قَرْقَرىٰ ← قُرَیْقِر

عُصْفُور ← عُصَیْفِیر　　　قِنْدِیل ← قُنَیْدِیل

خماسی مجرد

در هنگام تصغیر خماسی مجرد، حرف آخر آن حذف می‌شود؛ مگر اینکه حرف پیش از آخر، شبه زائد باشد، که در این صورت جایز است حرف پیش از آخر حذف شود؛ مانند: سَفَرْجَل ← سُفَيْرِج   خَدَرْنَق ← خُدَيْرِق، خُدَيْرِن

نکته: به جای حرف محذوف می‌توان یک «یاء» قبل از حرف آخر افزود؛ مانند: خُدَيْرِين، خُدَيْرِيق، سُفَيْرِيج.

خماسی مزید

برای تصغیر خماسی مزید، حرف زائد و نیز حرف آخر آن حذف می‌شود؛ مانند: سَفَارِج ← سُفَيْرِج، سُفَيْرِيج

تأنیث، تثنیه و جمع مصغّر

اسمهای مصغّر تأنیث ندارند؛ بلکه تأنیث آنها تابع مکبّر آنهاست.

اسمهایی را که علامت تثنیه و جمع ندارند، می‌توان تثنیه آورد.

اسم مصغّر، جمع مکسّر ندارد و در جمع سالم، تابع مکبّر خود است.

تحلیل و بررسی

۱. ﴿إِنَّا جَعَلْنَـٰهُ قُرْءَٰنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (زخرف / ۳)

۲. ﴿قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ﴾ (آل عمران / ۵۲)

۳. ﴿مَا كَانَ إِبْرَٰهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَـٰكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا﴾ (آل عمران / ۶۷)

۴. ﴿كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَٰرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ (نور/۳۵)

۵. ﴿وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَٰتَلَ مَعَهُۥ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ﴾ (آل عمران / ۱۴۶)

۶. ﴿مَا كَفَرَ سُلَيْمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُوا۟﴾ (بقره / ۱۰۲)

۷. ﴿وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ عُزَيْرٌ ٱبْنُ ٱللَّهِ﴾ (توبه / ۳۰)

۸. يا بُنَيَّ أَنَّهُ لو كانَ لِرَبِّكَ شَريكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُه[1].

۹. يا عُدَيَّ نَفْسِه! لَقَدِ اسْتَهامَ بِكَ الخَبيثُ[2].

۱۰. يا كُمَيْلُ بنَ زيادٍ، إنَّ هٰذِهِ القلوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُها أَوْعاها[3].

۱۱. مازالَ الزُّبَيْرُ رَجُلاً مِنّا أَهْلَ البَيْتِ حَتّى نَشَأَ ابْنُهُ المَشْئُومُ عبدُاللهِ[4].

۱۲. قَتَلَ عَلِيٌّ بن أبي طالبٍ﴿ع﴾ بِيَدِهِ يَومَ حُنَيْنٍ أَرْبَعينَ رَجُلاً[5].

۱۳. وَ بِحُبِّيَ النَّبِيَّ الأُمِّيَّ القُرَشيَّ الهاشِميَّ العربيَّ التِّهامِيَّ المكّيَّ المَدَنيَّ أرجو الزُّلْفَةَ لَدَيْكَ[6].

---

۱. نهج البلاغة، نامهٔ ۳۱.
۲. نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۰۹.
۳. نهج البلاغة، حکمت ۱۴۷.
۴. نهج البلاغة، حکمت ۴۵۳.
۵. الکافی، ج ۸، ص ۳۷۶.
۶. بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۸۸.

پرسش و تمرین

۱. تصغیر اسمهایی که دارای علامت تأنیث هستند، چگونه است؟

۲. اسمهایی که دارای حروف محذوف هستند، چگونه مصغّر می‌شوند؟

۳. آیا مبنیّات نیز مصغّر می‌شوند؛ قیاسی اند یا سماعی؟ نام ببرید.

۴. مصغّر اسمهای زیر را بیان کنید.

تُراب، لُجّيّ، صَلَاة، خَيْر، تَبْيِين، اِمْرَأة، وَصِيَّة، إيمان، مُهِيم، لُوط، فِرعَوْن، غُلام، مَكان، مُخْلَص، أَبْصَار، إِبْليس، بَنين، نَاقَة، إبراهيم، مُوسىٰ، فاطمة، زينب، قَمَر، مَوْتىٰ، صــالح، مَكَّة، كَربلاء، كُوفَة، غَفُور، شَيْطان، إنسان، سفينة، فِـرْدَوْس، زَنـجبيل، دُنْـيا، قِسْـطاس، مُستقِيم، نمْلَة، هَدِيَّة، نار، مُزْدَجِر، شَفَتَان، غَنِيّ، مَرْعَىٰ، سَيِّئة، صِلَة، عَلِيلَة، أَزَلِيّ، عُمَّار، سُنَن، اِبْنَة، هُدىٰ.

۴. قاعده نسبت در اسم منقوص چیست؟

۵. کلمات طَيِّب و طويلَة به صورت.... منسوب می‌شوند.

الف) طَيِّبي ـ طويليّ　　ج) طَيْبيّ ـ طَوِيليّ

ب) طَيْبيّ ـ طَوَلِيّ　　د) هیچکدام

۶. منسوب اسمهای زیر را بنویسید.

مَرْمِيّ، طيّ، حَمْراء، أَسَدَ، بَصْرَة، ماشِي، زراعَة، يَد، عَصا، جَعْفَر، سَيِّد، عيسىٰ، دُنْـيا، صَحيفَة.

۷. تغییرات صورت گرفته در اسمهای زیر را بنویسید.

مُناجاة، اِهْتِداء، رَجاء، خائِف، مُعَلِّمِيّ، سيائِق، مَهْدِيّ، أَواقِي، مَطْوِيّ، كَتائِب، أَيّام.

جدول‌های تصریف معتل

- وَضَعَ ـَ
- سَالَ ـَ
- وَثِقَ ـِ
- جَادَ ـَ
- يَعَرَ ـَ
- صَادَ ـِ
- يَبِسَ ـِ
- طَالَ ـُ
- وَلُجَ ـُ
- حَلُوَ ـُ
- يَسُرَ ـُ
- سَعَى ـَ

وَضَعَ:-

ماضی		مضارع		امر
مَعلوم	مَجْهول	مَعْلوم	مَجْهُول	معلوم
وَضَعَ وَضَعا وَضَعُوا	وُضِعَ وُضِعا وُضِعُوا	يَضَعُ يَضَعانِ يَضَعُونَ	يُوضَعُ يُوْضَعانِ يُوْضَعُونَ	
وَضَعَتْ وَضَعتا وَضَعْنَ	وُضِعَتْ وُضِعَتا وُضِعْنَ	تَضَعُ تَضَعانِ يَضَعْنَ	تُوْضَعُ تُوْضَعانِ يُوضَعْنَ	
وَضَعْتَ وَضَعْتُما وَضَعْتُم	وُضِعْتَ وُضِعْتُما وُضِعْتُم	تَضَعُ تَضَعانِ تَضَعُونَ	تُوْضَعُ تُوْضَعانِ تُوْضَعُونَ	ضَعْ ضَعا ضَعُوا
وَضَعْتِ وَضَعْتُما وَضَعْتُنَّ	وُضِعْتِ وُضِعْتُما وُضِعْتُنَّ	تَضَعينَ تَضَعانِ تَضَعْنَ	تُوْضَعينَ تُوْضَعانِ تُوْضَعْنَ	ضَعي ضَعا ضَعْنَ
وَضَعْتُ وَضَعْنا	وُضِعْتُ وُضِعْنا	أَضَعُ نَضَعُ	أُوْضَعُ نُوضَعُ	

وَثِقَ -

ماضی		مضارع		امر
مَعلوم	مَجْهول	مَعْلوم	مَجْهُول	معلوم
وَثِقَ	وُثِقَ	يَثِقُ	يُوْثَقُ	
وَثِقا	وُثِقا	يَثِقانِ	يُوْثَقانِ	
وَثِقُوا	وُثِقُوا	يَثِقُونَ	يُوْثَقُونَ	
وَثِقَتْ	وُثِقَتْ	تَثِقُ	تُوْثَقُ	
وَثِقَتا	وُثِقَتا	تَثِقانِ	تُوْثَقانِ	
وَثِقْنَ	وُثِقْنَ	يَثِقْنَ	يُوْثَقْنَ	
وَثِقْتَ	وُثِقْتَ	تَثِقُ	تُوْثَقُ	ثِقْ
وَثِقْتُما	وُثِقْتُما	تَثِقانِ	تُوْثَقانِ	ثِقا
وَثِقْتُم	وُثِقْتُم	تَثِقُونَ	تُوْثَقُونَ	ثِقُوا
وَثِقْتِ	وُثِقْتِ	تَثِقِينَ	تُوْثَقِينَ	ثِقِي
وَثِقْتُما	وُثِقْتُما	تَثِقانِ	تُوْثَقانِ	ثِقا
وَثِقْتُنَّ	وُثِقْتُنَّ	تَثِقْنَ	تُوْثَقْنَ	ثِقْنَ
وَثِقْتُ	وُثِقْتُ	أَثِقُ	أُوْثَقُ	
وَثِقْنا	وُثِقْنا	نَثِقُ	نُوْثَقُ	

يَعَرَ

ماضی		مضارع		امر
مَعلوم	مَجْهول	مَعْلوم	مَجْهُول	معلوم
يَعَرَ يَعَرا يَعَرُوا	يُعِرَ يُعِرا يُعِرُوا	يَيْعَرُ يَيْعَرانِ يَيْعَرُونَ	يُوعَرُ يُوعَرانِ يُوعَرُونَ	
يَعَرَتْ يَعَرَتا يَعَرْنَ	يُعِرَتْ يُعِرَتا يُعِرْنَ	تَيْعَرُ تَيْعَرانِ يَيْعَرْنَ	تُوعَرُ تُوعَرانِ يُوعَرْنَ	
يَعَرْتَ يَعَرْتُما يَعَرْتُم	يُعِرْتَ يُعِرْتُما يُعِرْتُم	تَيْعَرُ تَيْعَرانِ تَيْعَرونَ	تُوعَرُ تُوعَرانِ تُوعَرُونَ	اِيعَرْ اِيعَرا اِيعَرُوا
يَعَرْتِ يَعَرْتُما يَعَرْتُنَّ	يُعِرْتِ يُعِرْتُما يُعِرْتُنَّ	تَيْعَرِينَ تَيْعَرانِ تَيْعَرْنَ	تُوعَرِينَ تُوعَرانِ تُوعَرْنَ	اِيعَرِي اِيعَرَا اِيعَرْنَ
يَعَرْتُ يَعَرْنا	يُعِرْتُ يُعِرْنا	أَيْعَرُ نَيْعَرُ	أُوعَرُ نُوعَرُ	

يَبِسَ

ماضی		مضارع		امر
مَعلوم	مَجهول	مَعْلوم	مَجْهُول	معلوم
يَبِسَ	يُبِسَ	يَيْبِسُ	يُوبَسُ	
يَبِسا	يُبِسَا	يَيْبِسانِ	يُوبَسانِ	
يَبِسُوا	يُبِسُوا	يَيْبِسُونَ	يُوبَسُونَ	
يَبِسَتْ	يُبِسَتْ	تَيْبِسُ	تُوبَسُ	
يَبِسَتَا	يُبِسَتَا	تَيْبِسانِ	تُوبَسانِ	
يَبِسْنَ	يُبِسْنَ	يَيْبِسْنَ	يُوبَسْنَ	
يَبِسْتَ	يُبِسْتَ	تَيْبِسُ	تُوبَسُ	اِيبِسْ
يَبِسْتُما	يُبِسْتُما	تَيْبِسانِ	تُوبَسانِ	اِيبِسَا
يَبِسْتُم	يُبِسْتُم	تَيْبِسُونَ	تُوبَسُونَ	اِيبِسُوا
يَبِسْتِ	يُبِسْتِ	تَيْبِسِينَ	تُوبَسِينَ	اِيبِسي
يَبِسْتُما	يُبِسْتُما	تَيْبِسانِ	تُوبسَانِ	اِيبِسَا
يَبِسْتُنَّ	يُبِسْتُنَّ	تَيْبِسْنَ	تُوبَسْنَ	اِيبِسْنَ
يَبِسْتُ	يُبِسْتُ	أَيْبِسُ	أُوبَسُ	
يَبِسْنا	يُبِسْنَا	نَيْبِسُ	نُوبَسُ	

وَثُجَ

ماضی		مضارع		امر
مَعلوم	مَجهول[1]	مَعْلوم	مَجْهُول	معلوم
وَثُجَ	وُثِجَ	يَوْثُجُ	يُوثَجُ	
وَثُجا	وُثِجَا	يَوثُجَانِ	يُوثَجانِ	
وَثُجُوا	وُثِجُوا	يَوثُجُونَ	يُوثَجُونَ	
وَثُجَتْ	وُثِجَتْ	تَوْثُجُ	تُوثَجُ	
وَثُجَتا	وُثِجَتا	تَوثُجَانِ	تُوثَجانِ	
وَثُجْنَ	وُثِجْنَ	يَوْثُجْنَ	يُوثَجْنَ	
وَثُجْتَ	وُثِجْتَ	تَوْثُجُ	تُوثَجُ	أُوثُجْ
وَثُجْتُما	وُثِجْتُما	تَوْثُجَانِ	تُوثَجَانِ	أُوثُجَا
وَثُجْتُم	وُثِجْتُم	تَوْثُجُونَ	تُوثَجُونَ	أُوثُجُوا
وَثُجْتِ	وُثِجْتِ	تَوثُجِينَ	تُوثَجِينَ	أُوثُجِي
وَثُجْتُما	وُثِجْتُما	تَوثُجانِ	تُوثَجَانِ	أُوثُجا
وَثُجْتُنَّ	وُثِجْتُنَّ	تَوْثُجْنَ	تُوثَجْنَ	أُوثُجْنَ
وَثُجْتُ	وُثِجْتُ	أَوْثُجُ	أُوثَجُ	
وَثُجْنا	وُثِجْنا	نَوْثُجُ	نُوثَجُ	

---

۱. در این مورد فرض شده که منصوب به نزع خافض در آن، نائب فاعل قرار گرفته است.

يَسُرَ

ماضی		مضارع		امر
مَعلوم	مَجْهول	مَعْلوم	مَجْهُول	معلوم
يَسُرَ	يُسِرَ	يَيْسُرُ	يُوسَرُ	
يَسُرا	يُسِرا	يَيْسُرانِ	يُوسَرانِ	
يَسُرُوا	يُسِرُوا	يَيْسُرُونَ	يُوسَرُونَ	
يَسُرَتْ	يُسِرَتْ	تَيْسُرُ	تُوسَرُ	
يَسُرَتا	يُسِرَتا	تَيْسُرانِ	تُوسَرانِ	
يَسُرْنَ	يُسِرْنَ	يَيْسُرْنَ	يُوسَرْنَ	
يَسُرْتَ	يُسِرْتَ	تَيْسُرُ	تُوسَرُ	أُوسُرْ
يَسُرْتُما	يُسِرْتُما	تَيْسُرانِ	تُوسَرانِ	أُوسُرا
يَسُرْتُم	يُسِرْتُم	تَيْسُرُونَ	تُوسَرُونَ	أُوسُرُوا
يَسُرْتِ	يُسِرْتِ	تَيْسُرِينَ	تُوسَرِينَ	أُوسُري
يَسُرْتُما	يُسِرْتُما	تَيْسُرانِ	تُوسَرانِ	أُوسُرا
يَسُرْتُنَّ	يُسِرْتُنَّ	تَيْسُرْنَ	تُوسَرْنَ	أُوسُرْنَ
يَسُرْتُ	يُسِرْتُ	أَيْسُرُ	أُوسَرُ	
يَسُرْنا	يُسِرْنا	نَيْسُرُ	نُوسَرُ	

سَالَ۔

ماضی		مضارع		امر
مَعلوم	مَجْهول	مَغلوم	مَجْهُول	معلوم
سَالَ سَالا سالُوا	سِيلَ سِيلا سِيلُوا	يَسالُ يَسالانِ يَسالُونَ	يُسالُ يُسالانِ يُسالُونَ	
سَالَتْ سَالَتا سِلْنَ	سِيلَتْ سِيلَتا سِلْنَ	تَسالُ تَسالانِ يَسَلْنَ	تُسالُ تُسالانِ يُسَلْنَ	
سِلْتَ سِلْتُما سِلْتُمْ	سِلْتَ سِلْتُما سِلْتُم	تَسالُ تَسالانِ تَسالُونَ	تُسالُ تُسالانِ تُسالُونَ	سَلْ سالا سَالُوا
سِلْتِ سِلْتُما سِلْتُنَّ	سِلْتِ سِلْتُما سِلْتُنَّ	تَسالِينَ تَسالانِ تَسَلْنَ	تُسالِينَ تُسالانِ تُسَلْنَ	سَالِي سَالا سَلْنَ
سِلْتُ سِلْنا	سِلْتُ سِلْنا	أسالُ نَسالُ	أُسالُ نُسالُ	

جَادَ

ماضی		مضارع		امر
مَعلوم	مَجْهول	مَعْلوم	مَجْهُول	معلوم
جادَ	جِيدَ	يَجَادُ	يُجَادُ	
جادا	جِيدا	يَجادانِ	يُجادانِ	
جادُوا	جِيدُوا	يَجادُونَ	يُجادُونَ	
جادَتْ	جِيدَتْ	تَجادُ	تُجادُ	
جادَتا	جِيدَتا	تَجادانِ	تُجادانِ	
جِذْنَ	جِذْنَ	يَجَذْنَ	يُجَذْنَ	
جِذْتَ	جِذْتَ	تَجادُ	تُجادُ	جَدْ
جِذْتُما	جِذْتُما	تَجادانِ	تُجادانِ	جَادا
جِذْتُم	جِذْتُم	تَجادُونَ	تُجادُونَ	جادُوا
جِذْتِ	جِذْتِ	تَجادِينَ	تُجادِينَ	جادي
جِذْتُما	جِذْتُما	تَجادانِ	تُجادانِ	جادا
جِذْتُنَّ	جِذْتُنَّ	تَجَذْنَ	تُجَذْنَ	جَذْنَ
جِذْتُ	جِذْتُ	أَجادُ	أُجادُ	
جِذْنا	جِذْنا	نَجادُ	نُجادُ	

صَادَ

ماضى		مضارع		امر
مَعلوم	مَجْهول	مَعْلوم	مَجْهُول	معلوم
صادَ صادا صادُوا	صِيدَ صِيدا صِيدُوا	يَصيدُ يَصيدانِ يَصيدُونَ	يُصادُ يُصادانِ يُصادُونَ	
صادَتْ صادَتا صِدْنَ	صِيدَتْ صِيدَتا صِدْنَ	تَصيدُ تَصيدانِ يَصِدْنَ	تُصادُ تُصادانِ يُصَدْنَ	
صِدْتَ صِدْتُما صِدْتُم	صِدْتَ صِدْتُما صِدْتُم	تَصيدُ تَصيدانِ تَصيدُونَ	تُصادُ تُصادانِ تُصادُونَ	صِدْ صِيدا صِيدُوا
صِدْتِ صِدْتُما صِدْتُنَّ	صِدْتِ صِدْتُما صِدْتُنَّ	تَصيدينَ تَصيدانِ تَصِدْنَ	تُصادينَ تُصادانِ تُصَدْنَ	صِيدي صِيدا صِدْنَ
صِدْتُ صِدْنا	صِدْتُ صِدْنا	أَصيدُ نَصيدُ	أُصادُ نُصادُ	

طالَ ـُ

ماضی		مضارع		امر
مَعلوم	مَجهول	مَعلوم	مَجهُول	معلوم
طالَ	طِيل	يَطُولُ	يُطالُ	
طالا	طِيلا	يَطُولانِ	يُطالانِ	
طالُوا	طِيلُوا	يَطُولُونَ	يُطالُونَ	
طالَتْ	طِيلَتْ	تَطُولُ	تُطالُ	
طالَتَا	طِيلَتا	تَطُولانِ	تُطالانِ	
طُلْنَ	طُلْنَ	يَطُلْنَ	يُطَلْنَ	
طُلْتَ	طُلْتَ	تَطُولُ	تُطالُ	طُلْ
طُلْتُما	طُلْتُما	تَطُولانِ	تُطالانِ	طُولا
طُلْتُم	طُلْتُم	تَطُولونَ	تُطالُونَ	طُولُوا
طُلْتِ	طُلْتِ	تَطُولينَ	تُطالينَ	طُولي
طُلْتُما	طُلْتُما	تَطُولانِ	تُطالانِ	طُولا
طُلْتُنَّ	طُلْتُنَّ	تَطُلْنَ	تُطَلْنَ	طُلْنَ
طُلْتُ	طُلْتُ	أَطُولُ	أُطالُ	
طُلْنا	طُلْنا	نَطُولُ	نُطالُ	

حَلُوَ ـُ

ماضی		مضارع		امر
مَعلوم	مَجْهول	مَعْلوم	مَجْهُول	معلوم
حَلُوَ	حُلِيَ	يَحْلُو	يُحْلا	
حَلُوا	حُلِيا	يَحْلُوان	يُحْلَيانِ	
حَلُوا	حُلُوا	يَحْلُونَ	يُحْلَونَ	
حَلُوَتْ	حُلِيَتْ	تَحْلُو	تُحْلا	
حَلُوَتا	حُلِيَتا	تَحْلُوانِ	تُحْلَيانِ	
حَلُونَ	حُلِينَ	يَحْلُونَ	يُحْلَينَ	
حَلُوتَ	حُلِيتَ	تَحْلُو	تُحْلا	أُحْلُ
حَلُوتُما	حُلِيتُما	تَحْلُوانِ	تُحْلَيانِ	أُحْلُوَا
حَلُوتُم	حُلِيتُم	تَحْلُونَ	تُحْلَونَ	أُحْلُوْا
حَلُوتِ	حُلِيتِ	تَحْلِينَ	تُحْلَينَ	أُحْلِي
حَلُوتُما	حُلِيتُما	تَحْلُوانِ	تُحْلَيانِ	أُحْلُوَا
حَلُوتُنَّ	حُلِيتُنَّ	تَحْلُونَ	تُحْلَينَ	أُحْلُوْنَ
حَلُوتُ	حُلِيتُ	أَحْلُو	أُحْلا	
حَلُونا	حُلِينا	نَحْلُو	نُحْلا	

سَعَی۔

امر	مضارع		ماضی	
معلوم	مَجْهُول	مَعْلوم	مَجْهول	مَعلوم
	يُسْعَى يُسْعَيانِ يُسْعَوْنَ	يَسْعَى يَسْعَيانِ يَسْعَوْنَ	سُعِيَ سُعِيا سُعُوا	سَعَى سَعَيَا سَعَوْا
	تُسْعَى تُسْعَيانِ يُسْعَيْنَ	تَسْعَى تَسْعَيانِ يَسْعَيْنَ	سُعِيَتْ سُعِيَتا سُعِيْنَ	سَعَتْ سَعَتَا سَعَيْنَ
اِسْعَ اِسْعَيا اِسْعَوْا	تُسْعَى تُسْعَيانِ تُسْعَوْنَ	تَسْعَى تَسْعَيانِ تَسْعَوْنَ	سُعِيْتَ سُعِيْتُما سُعِيْتُم	سَعَيْتَ سَعَيْتُما سَعَيْتُم
اِسْعَيْ اِسْعَيا اِسْعَيْنَ	تُسْعَيْنَ تُسْعَيانِ تُسْعَيْنَ	تَسْعَيْنَ تَسْعَيانِ تَسْعَيْنَ	سُعِيْتِ سُعِيْتُما سُعِيْتُنَّ	سَعَيْتِ سَعَيْتُما سَعَيْتُنَّ
	أُسْعَى نُسْعَى	أَسْعَى نَسْعَى	سُعِيْتُ سُعِيْنا	سَعَيْتُ سَعَيْنا

واژه‌نامه

آزَرَ فلاناً: او را یاری کرد

آفَکَهُ: بر او دروغ بست

آنَسَهُ: با او یار شد

آواهُ: او را پناه داد

اِئْتَمَّ به: از او پیروی کرد

الآباط (جمع إبْط): بغلها، گوشه‌ها

الآجـال (جـمع أَجَـل): پـایانها و نـهایتهای زمان عُمر

الأُسُد (جمع أَسَد): شیران

الآلام (جمع أَلَم): دردها، رنجها

الآلاء (جمع إلَی و أَلْی): نعمتها

الأُلُوف (جمع أَلْف): هزارها

الأَلیف: آشنا، دوست، یار صمیمی

الأَمَل: آرزو

الأَوّاب: بسـیار بـازگشت کـننده بـه سـوی خدا، تسبیح کننده

الآي (جـمع آیـة): نشـانه‌ها و عـلامتها، چند سخن تمام از قرآن

المَآرب (جـمع مَأْرَب): آرزوهـا، خواسته‌ها، پایان‌ها

المَأْرَب: مـقصد، مـوضوع، خـواهش، آرزو

المُسْتَأْهِل: شایسته، سزاوار

أَتَی إلیه ـِ: به سوی آن آورد، بـ ـِ: آورد

أَثَّ البناتُ ـُـَ (و از باب فَـرِحَ): انـبوه شـد گیاه و بهم پیچید.

أَثَرَ الحدیثَ ـُـِ نـقل و روایت کـرد سـخن را، **علی الأمرِ**: قصد کرد بر آن کار، علیه: اثر کرد.

أَثِمَ ـَ: گناه کرد، دچار لغزش شد

أَدّاهُ إلی، بـ: داد، رسانید

أَدّیٰ إلی: به چیزی منتهی شد

أَدّیٰ واجِبَهُ: وظیفه خود را انجام داد

الإِرْبَة: زیرکی، حاجت، حیله

الإرَم، الأرام، الأرِم (جمع الآرام، و الأُرُوم): نام پدر عاد اوّل یا ثانی و یا نام مادر ایشان یا نام شهر یا قبیله‌هایشان یا نشان عاد است، قبور عاد

أَزِفَ الوقتُ ـَ: وقت نزدیک شد

أَسَرَهُ ـِ: او را اسیر کرد

أَسَرَهُ اللهُ: خدا او را آفرید

أَمَّ الشیءَ ـُ: آن را قصد کرد

أَمَّلَ: امید داشت

أَمَلَهُ ـُ: به او امید داشت

أَمَّهُ ـُ: راهنمایی کرد، بر کسی پیش نماز شد

تَأَمَّرَ: مسلّط شد

تَأَنَّیٰ: تأمل کرد، انتظار کشید

المَآب: میعاد، بازگشتگاه

الأباریق (جمع إبریق): آبدستانها، تُنگها

اِبتدیٰ: نشان داد، فاش ساخت

اِبْتَغاهُ: آن را خواست، آن را آرزو کرد

اِبْتَلاهُ: او را آزمود، هُ بـ: کسی رابه چیزی دچار کرد

الأبتَر: دم بریده

الإسْتَبْرَق: پارچهٔ طلابافت

البِئر: چاه

البادِر: پیشرو، عمل ناگهانی و پیش‌بینی نشده

الباغي: ظالم

البُرثُن: چنگال

البُرد: ردا، عبای بلند مردانه از پشم، معمولاً سیاه و قهوه‌ای

البَرْد: سردی، خنکی

البُرُوج (جمع بُرج): قلعه‌ها، برجها

البَطيء: سست، تنبل

البَغْتة: شگفت، شگفتی، حادثه شگفت

البَغْي: فساد، بی عدالتی، جور

البِلاد (جمع بَلَد: بَلْدَة): کشورها

البُنْیان: بنا و دیوار، ساختمان

أَبادَهُ: آن را نابود کرد

أَبْرَدَهُ: آن را سرد و خنک آورد، آن را پست کرد

أَبْرَقَ: رعدوبرق زد، درخشید

بادَرَ إلی: شتافت، به سوی چیزی رفت، به کاری پرداخت، هُ: به ذهن کسی متبادر شد، ناگهان به ذهن کسی خطور کرد

بارَ ـُ: تلف شد، نابود شد

بارَكَ: برکت داد

بَالَ ـُ: ادرار کرد

بالَغَ في: در کار اغراق کرد، نهایت کوشش خود را به کار بست

بَأَجَـهُـَ: او را بـرگردانـيد، الرَّجُـلُ: آواز بـر آورد و فرياد کرد

بَأَیٰ عليهم ـَ: بر آنان فخر فروخت

بَتَّكَهُ: بسيار آن را بريد

بَـثَّهُ إيّـاهُ: آن را بـر چـيزى يـا بـر كسـى افشاند

بَثَّهُ ـُ: آن را گسترد

بَـحْبَحَ: داراى نـعمت بـود، در گشـادگى زيست، خوش گذراند

بَـدَأَ الشـيءَ ـَ: او راآفـريد (در مـورد خداوند)

بَدَأَ في، بِـ ـَ: شروع كرد به چيزى

بَرْبَرَ: سر و صدا كرد

بَرِحَ ـَ: زائل شد

بَرْبَسَهُ: طلب كرد وى را

بَشَّرَ فلاناً: او را مژده داد

بَعْثَرَهُ: آن را پراكند، آن را متفرق كرد

بَعَثَهُـَ: او را برانگيخت، او را فرستاد

بَعَّدَهُ: او را دور كرد، او را تبعيد كرد

بَـغَاهُ ـِ: او را خـواست، او را جـويا شـد، عَلَى: بر كسى ستم كرد

بَكَىٰ ـِ: گريست

بَلْبَلَ: سردرگم شد، آشفت

بُهِتَ و بَهِتَ ـَ: مبهوت شد، خيره شد

تَبَاعَدَ: دور شد

تَبَتَّلَ: با پاكدامنى زيست، إلى اللهِ: سـراپـا به خدا روى آورد

ما أُبالي: التفات نمى‌كنم و باک ندارم

بـاءَ بِـ ـُ: پس آورد، إلَـيْهِ: رجـوع كـرد و برگشت به سوى آن يا منقطع شد.

الأَتْراب (جمع تِرْب): همزاد و هم سن

التـرائب (جـمع تَـرِيبة): اسـتخوانـهاى سفيد، جاى قلاده و گردن بند ازسينه

تابَعَهُ: او را دنبال كرد، از او پيروى كرد

تَبِعَهُـَ: به دنبال او رفت

تَجَرَـُ: بازرگانى نمود

تَلا الكتابَ ـُ: كتاب را خواند

اِسْتَثارَهُ: او را برانگيخت

الثّار: خون

الثاقِبَ: روشن، درخشان

الثَقَلَيْنِ: دو چيز گرانبها

الثُكْل: از دست دادن فرزند

الثَوْب: جامه، لباس

المَثابَة: وعده‌گاه، محل اجتماع

اِنْثالَ عَلَىَ: هياهو كرد، ازدحام كرد

ثَناهُـِ: او را دو تا كـرد، ُ عن: بـازداشت او را از...

جـابَ ـِ شكـافت، چـاک داد، البِـلادَ ؛

جهانگردی کرد، طی کرد

اِجْـلَوَّذَ: وقت آن بـه سـرعت گـذر کـرد و رفت، **المَطَرُ**: دائمی شد باران و کشیده شد

اِجْتَرَأَ: دلیر گردید

جَدُرَ ـُ: سزاوار گردید، شایستگی داشت

اِسْتَجارَ بـ: به او پناه برد، امـان خـواست، **منه**: از دست او به دیگری پناه برد

الأَجْمَل: نیکوتر

الأَجْنِحَة (جمع جَناح): بالها

جَهَدَ دابَّتَهُ و أَجْهَدَ: بـار کـرد چـارپا را فـوق طاقتش، **الطَّعامَ**: آرزومـند خـوراک شـد و بسیار خورد

تَجَهَّزَ الأمرَ: آماده کار شد

الجار: همسایه

الجَبان: ترسو، بزدل

الجُبْن: ترس

الجَحْمَرِش: زن سالخورده

الجِذْع: تنه، ساقه، اندام

الجِلْباب: لباس‌رو

الجَمّ: فراوان، بسیار

الجَنان: قلب، دل، کارپنهانی

الجَواد: بخشنده

الجَوْر: ستم

الجُهادیٰ: حداکثر، نهایت

الجُهَیدیٰ: کوشش

الجُهْد و الجَهْد: تلاش، فشار

التجاهُد: توانایی را به کـار بسـتن و بسیار کوشش کردن

المجهُود: توانایی، قدرت، نیرو

الجُیُوب (جمع جَیْب): گریبانها

الجُیُوش (جمع جَیْش): لشکرها

المَجَاز: راه گذر، ضد حقیقت

المَجْذوم: جُذامی

أَجَابَهُ: تـقاضا را قـبول کـرد، **إلی**: کسـی را یاری کرد، **عن، هُ علی، إلی، عـن**: بـه کسـی درباره سؤالی پاسخ داد

أَجَدَّ: کـوشید، **فـي**: بـا جـدّیّت بـه کـاری پرداخت، **هُ**: آن را نو کرد

تَجَمَّلَ: زیبا کرد

جابَهُ ـُ: آن را طی کرد، آنجا را پیمود

جارَـُ: ستم کرد

جَاعَ ـُ: گرسنه گردید

جاءَـِ: آمد، **هُ**: آورد

جَثَلَـِ (جَثَلَتْهُ الرِیحُ): باد او را به هـوا بـلند کرد و برد

جَحَدَه ـَ: او را نفی کرد، آن را انکار کرد

جَدَا إلی، بـ إلی: برانگـیخت او را بـرانـجام کاری

جَداهُ ـُـ: پیش راند (شتر را)
جَرَّهُ ـُـ: آن را کشید، آن را جذب کرد
جَریٰ ـِـ: روان شد
جَـلْبَبَ و تَـجَلْبَبَ بـ: خـود را بـه وسـیله پوشش یا جامه‌ای پوشانید
جَلَّ ـِـ: بزرگ گردید
جَمَّلَهُ: آن را زیبا کرد
اِحْـتَذیٰ بـ، ـُـ عـلی: از کسـی یـا چـیزی پیروی کرد
حَدیٰ الإبِـلَ و بـالإبِلِ ـُـ: زجـر کـرد و رانـد شتر را به خواندن سرود و آواز حُدی، راند، پیش برد
اِحْتَرَسَ مِنْ: مواظب آن بود
اِحْتَفَرَ: کند، حفّاری کرد
اِسْتَحْسَرَ: درمانده شد
حَنیٰ ـُـ مهربانی کرد
الأحاسِن (جمع أحْسَن): بهتران
الأحْوَل: لوچ، دوبین
التَحاسِین (جمع تحسین): آراستن‌ها
الحَـفِیّ: پـذیرا شـونده، بـاآغوش بـاز پذیرنده کسی یا چیزی
الحازِم: هوشیار، زیرک
الحاقَّة: بلای ثابت، قیامت
الحُـجُب (جـمع حِـجاب): پـوشش‌ها، پرده‌ها
الحُـجُرات (جـمع حُـجْرَة): خـانه‌های کوچک
الحِجْر: دامن، محروم شده
الحَدِید: آهن
الحُرّ: آزاد، جوانمرد
الحِرْمان: محرومیت، بی‌نصیبی
الحِسـان (جـمع حَسَـن و حَسْـنَاء): نـیکو کارها
الحُسان، الحُسّان و الحُسّانة: نیکوکار
الحَسْناء: خوب، زن زیبا، دلربا
الحَسَنِیّ: منسوب به حسن
الحُسْنیٰ: نیکو، عاقبت نیک
الحِصار: بند، بستن، محاصره کردن
الحَـصُور: شـخصی کـه دشـواری فـراوان در بیان دارد
الحِضْن: آغوش، میان دو دست
الحَفِیّ: مهربان
الحِلْیَة: زیور، آرایش
الحَمَأ: گِل سیاه و بدبو
الحَمَّة: دنبه، چشمهٔ آب گرم
الحَمیر: الاغ
الحِیْتان (جمع حُوْت): ماهی‌ها
المِحْسان: نیکی کننده

المَحْسَنَة: هر چیز خوب، مزیّت

المِحْلَب: ظرف شیر

المِحْنَة: امتحان سخت، آزمون جانکاه، درد و رنج

أَحْصَاهُ: آن را شمرد و نگاهداشت

أَحْفَىٰ: اصرار کرد

أَحَلَّهُ: حلال کرد آن را، مِن: او را از چیزی رها کرد

أَحْجَمَ: کناره گیری کرد

تَحَرَّاهُ: آن را جستجو کرد

تَحَلَّمَ: خواب دید، به سختی بردباری نمود

حاسَبَ: به حساب آورد

حاسَنَهُ: بر او در خوبی فخر فروشی کرد

حاشىٰ: استثنا کرد

حاضَّهُ: او را بر کاری تشویق کرد

حالَ ـُ: حائل شد، دگرگون شد

حَباـُ: نزدیک شد، متصل گردید

حَتَّ ـُ: زدود، تراشید، عَنِ الشجر: برگ از درخت افتاد، الشَجَرَ: پوست درخت راکند

حَثَّهُ ـُ: او را برانگیخت

حَدَثَ ـُ: رخ داد

حَدَّثَهُ بـ، في، عن: از کسی یا چیزی یا درباره کسی یا چیزی حدیث کرد

حَذْلَمَ: تند شد، سریع شد

حَرْجَمَ الإِبِلَ: شترها را به سوی هم راند و دور هم جمع کرد

حَرَصَ علىـِ: خواست، با شدّت خواست، چیزی را آرزو کرد

حَرَمَدَ في الأَمْرِ: در آن کار سرسختی کرد

حَسِبَهُ ـِ: آن را گمان برد

حَطَّ ـُ: پائین آمد، فرود آمد

حِطَّة: تخفیف، خفّت، سقوط، اهانت

حَقَنَهُ ـُـِ: چیزی را نگه داشت، دَمَهُ: از خونش گذشت

حَلَّ الشيءَ ـُ: آن را باز کرد

حَلْحَلَ الشيءَ: آن چیز را به شدّت تکان داد

حَلَّ ـِ: مجاز شمرد

المَحاسِن (جمع حُسْن): خوبی‌ها

خَرَقَ الثَّوبَ ـُـِ: چاک زد جامه را،

الكِذْبَ: دروغ بافت

أَخْسَرَالميزانَ: کم فروشی کرد

خَطُرَ ـُ: قدر و منزلت رفیع یافت (صفت خطیر)

اخْتَلَجَ: سردرگم شد، لرزید، تکان خورد

اِخْضَرَّ: سبز شد

اِخْلَوْلَقَ السَّحابُ: ابرها آماده باریدن

شدند

خَلِیَ المَکانُ ـُ: خالی شد آنجا، **الشَّهرُ**: ماه گذشت و سپری شد

خَنَسَ ـُـِ: پنهان شد و غائب گردید

الخُبْث (جمع: خُبُث): پلیدی‌ها

الخاوِیَة: خالی از سکنه و اهل، ویرانه، متروکه

الخَبَّة: زن فریبکار

الخَدیعة: دو رنگی، فریب، خیال باطل

الخُزّان (جمع خازن): زبان‌ها، نگهبان‌ها، خزانه‌دارها

الخُزَعْبِیل: سخنان لطیفه و پوچ و بیهوده

الخَسْف: پستی، فرومایگی

الخُضْرَة (جمع: خُضَر، خُضْر): سبزه، سبزی، نرمی و نازکی

الخَطْب (جمع: خُطُوب): حال، شأن، کار بزرگ یا کوچک، خواستگاری زن

الخَطْلَة: سخن بیهوده، آشفتگی در کار، خطا و اشتباه

الخَفَقان: ضربان قلب، تپش، ضربت، لرزش

الخَلیقَة: طبیعت، خوی

الخُمُر (جمع خِمار): چادرها، مقنعه‌ها

الخَنّاس: لقب شیطان

الخَنْدَریس: شراب کهنه

الخَوض: فرو رفتن در آب، استعاره می‌شود در کارها، شروع در باطل و در اموری که مذمومند

الخَیْبَة: نومیدی

الخِیَرَة: اختیار، نیکویی، زبده، برگزیده، گلچین، بهترین

الخَیْشُوم: آخر بینی و اندرون آن

الخَیْط: رشته، گله شترمرغ

الخُیَلاء: کبر و بزرگ منشی

المَخالِب (جمع مِخْلَب): چنگالهای مرغان و درندگان

المَخْبَر: آزمایشگاه

المُختال: خودخواه

الخُنَّس: پنهان شده، ستارگان

أَخْزاهُ: او را خوار کرد

خابَ الحربُ ـَ: آتش جنگ و خشم فرو نشست

خابَ ـِ: محروم شد، منع شد

خارَهُ ـِ: آن را انتخاب کرد، هُ علی: او را بر... برتری داد

خاصَمَهُ: با او به کشمکش پرداخت

خالَطَ: آمد و شد کرد

خَــبَّرَهُ: او را آگــاه کــرد، بـه او در مـورد چیزی یا کسی خبر داد

خَذَبَ ـُ: دروغ گفت

خَدَعَ ـَ: فریفت

خَذَلَ فلاناً ـُ: یاری او را ترک کرد

خَرْبَقَ: تند راه رفت

خَرَّ ـِ: به خاک افتاد، سجده کرد

خَــرَّجَهُ: او را بــیرون آورد، آن را از جــا درآورد

خَسَأَ ـَ: دور شد

خَلاَ ـُ: خالی شد

خَلَعَ ثَـوْبَهُ: جـامه را از تـن بـرکند، عـلیه: خلعت داد او را

خَــلَّفَ فـلاناً: او را جـای خـود گـذاشت، عقب انداخت، پشت سر گذاشت

خَيَّبَهُ: او را نومید کرد

الأدْهیٰ: بزرگتر، سخت‌تر

الدَؤُوب: بسیار کوشنده

الدائب: کوشنده

الدافِق (ماءٌ دافق و مدفوق): (آب) جهنده

الدَرَن: چرک، ناپاکی

الدَدَن: سرگرمی و خوشی

الدَعَة: نرمی، ملایمت

الدِلِمز: سخت و درشت

الدَمْع: اشک

الدُمَل: جوش، زخم

الدُنُوّ: نزدیکی

الدَنيّة: خوار، پست

المَدْحُوَّة: پهن، گسترده

أَدْبَرَ: فرار کرد، پشت کرد

أَدْنَــیٰ مِــنْ، إلی، لِـ: نـزدیک بـود، نـزدیک شد به...، هُ مِنْ: نزدیک کرد آن را به چیزی یا کسی، هُ: آن رافرو افکند

داواهُ: بیمار را درمان کرد

دَحَی الشيءَ ـُ: آن راگسترد، پهن کرد

دَسَّهُ ـُ: او را پنهان کرد

دَمَلَهُ ـُ: خاک را حاصلخیز کرد

دَنَیٰ مِنْ ـُ: نزدیک شد

اِدَّخَرَهُ: آن را اندوخت

اِدَّكَرَ: به خاطر آورد

دَکَّ الأرضَ ـُ: هموار کرد بـلندی و پسـتی زمین را

الذِلَّة: خواری، پستی

المُذْعِنات (جمع مذعنة): فرمانبرداران

أَزْدَفَ: دنبال هم نهاد

اِسْتَرجَعَ: إنّا لله و إنّا الیه راجعون گفت

رَمَــیٰ الشَّــيءَ وَ بِـهِ ـِ: انـداخت آن را از دست، هُ بِــهِ: مـتهم سـاخت، تـهمت زد،

عیب‌جویی کرد

راحَ لِلْمَعْرُوفِ ـُـ: در کار نیک شتاب کرد

الرِبّيّ (جمع؛ رِبّيُّون): ربّانی، مرد خدایی، دانشمند راسخ در علم و دین، دانشمند با عمل

الأراجل (جمع رجُل): مردان

الأرجاء (جمع رَجا): پیرامون‌ها، ناحیه‌ها

الأَرْجُل (جمع رِجْل): پاها

الأرْطیٰ: درختی که میوه آن شبیه عُنّاب است

التَرْحال: کوچ کردن، انتقال

الرایات (جمع رایَة): علَم‌ها

الرُبَع: اوّل نتایج بهاری

الرِبَق (جمع رَبْقَة): ریسمان‌ها

الرَبیعَة: سنگ زور آزمایی، مرغزار، توشه‌دان

الرُجْلَة: توانایی بر راه رفتن

الرَجَلَة (جمع رجُل): مردان

الرَحیٰ: آسیاب دستی

الرَخاء: فراوانی، سستی و نرمی

الرَدغ: جای پر از گل و لای

الرَعاع: مردم فرومایه

الرغْبَة: آرزو، میل

الرَغائب (جمع رَغیبَة): آرزوها

الرِقاب (جمع رَقَبَة): گردن‌ها، برده‌ها

الرُكَّع (جمع راكع): رکوع کننده‌ها

الرَماد: خاکستر

الرَنَق: دروغ، خاک و خس و خاشاک درون آب، کدر و تیره

الرَنِق: کدر و تیره، گل آلود

الرَنَّة: صوت حزین

الرَوْح: آسایش، باد نرم خوشایند، مهربانی، رحمت، يَوْمٌ رَوْح: روز خوش

الرَوْع: دل، ذهن و عقل

الرِهان: شرط‌بندی

الرَهْن: گرو

الرَیْب: شک، گمان

الريحُ العاصِف: باد سخت شکننده

الرُؤُوس (جمع رأس): سرها

المَراشِد: محل‌های ارشاد، راه‌های میانه و راست

المُرْبِحة: سودمند، نافع

المُرَجَحَنّين (جمع مُرْجَحِنّ): لشگرهای گران و بسیار

المِرْصاد: دام، کمینگاه

المُرْضِع: دایه، مادر رضاعی

أَرْضَعَ الولَدَ: بچه را شیر داد

أَرْعَدَ: تهدید کرد، به لرزه درآورد

رَاعَاهُ: نظارت کرد، مراقب آن بود، چیزی را منظور کرد

راعَهُ ـُ: او را ترساند، شگفتی او را برانگیخت

رَبَّاهُ: او را بزرگ کرد، او را پرورش داد

رَبَطَهُ ـُ: محکم بست، آن را پیچید

رَسَّ البئرَ ـُ: چاه را حفر کرد، الشیءَ: آن چیز را زیر خاک کرد

رَضِيَ ـَ: خشنود گردید

رَعْرَعَ: به جوانی رسید

رَقْرَقَ: آب را اندک اندک ریخت

رَهِبَ ـَ: بیمناک شد، هُ: از او ترسید

اِزْدَلَفَ: پیشی گرفت، متفرق شد، چاپلوسی کرد

الأزِمَّة (جمع زِمام): زمام، افسار

الزَبَرْجَد: یاقوت کبود

الزُخْرُف: زیور، زینت

الزَّعیم (جمع زُعَماء): پیشوا، ضامن، رئیس قوم و بزرگ یا آنکه از طرف مردم سخن گوید

الزَلّات (جمع زَلَّة): لغزش‌ها، سقوط‌ها

الزَلازِل (جمع زَلْزَلة): حرکتهای زمین، شدائد

الزُلْفىٰ: نزدیکی، منزلت

الزُلفَة: پاسی از شب، نوعی کاسه، نزدیکی، منزلت

الزَلَل: لغزش، گناه

الزُمَر (جمع زُمْرَة): گروه‌ها، دسته‌ها

الزَهْو: خود نمایی، خودستایی

الزِيرَة: نحوهٔ دیدار کردن (گویند: زُرْتُهُ زِيرَةَ الحُبِّ)

أزاغَ: کناره گرفت، از راه بدر شد

أزْعَجَهُ: او را ناراحت کرد، به دردسر انداخت

أزْمَعَ علی: بر کاری تصمیم گرفت

أزْوىٰ: گوشه گیری کرد، خلوت گزید

أزْهَقَهُ: او را نابود کرد

زاغَ ـِ: میل کرد

زَأْزَأَ الشيءَ: آن چیز را تکان داد

زَحْزَحَهُ: او را دور کرد

زَرْزَرَ: جیک جیک کرد

زَعْزَعَهُ، بـ: او را تکان داد

زَلَّ ـِ: پای او لغزید و افتاد

سَبَغَ ـُ: دراز شد به سوی زمین، کامل شد

أسْبَغَ اللهُ علیه: خدا نعمت را بر او تمام گردانید

سَدّىٰ إلیه، أسْدىٰ: نیکوئی نمود به سوی

او

سَدَّیٰ، أسدیٰ إلیه: فایده رسانید، بهره‌مند کرد

سَریٰ ـِ: در شب رفت، **بِهِ و أسریٰ بِهِ:** در شب برد او را

سَلَکَهُ المَکانَ و فیهِ و علیْهِ ـُ: داخل کرد او را در آنجا

اِستَسْلَمَ: تسلیم شد

اِسْوَدَّ: سیاه شد

السِبَعْطرَیٰ: بسیار دراز

السُخْط: خشم

السُرادِق: سراپرده، خیمه

السَرّاء: شادی، نیکویی

السَّریرة (جمع؛ سرائر): راز، امر پوشیده

السعیر: آتش افروخته و سوزان

السَقَم: ناخوشی، بیماری، لاغری

السَعَة: توان، آسایش، فراوانی

السَلاسِل: زنجیر، ریگ به هم چسبیدهٔ ممتد و سخت

السَلْهَب: بلند قامت

السَّمت (جمع؛ سُمُوت): جهت، طرف، راه، روش نیکو

السِناد: ماده شتر قوی هیکل

السُندُس: قسمتی از دیبا و حریر

السَنَنْ: عرف، رسم، سنّت

السَنَة: سال

السوالف: گذشته‌ها، پیشینیان

السَوْط: تازیانه

السُّورة: تیزی هر چیزی

السُوق: (جمع اَسْوَقْ): ساق بلند

السَیْبُ: جاری شدن

السِیما: نشان، قیافه

المَسْکَنَة: فقر و حاجت

المَسْمُوکَة: آسمان، ریسمان محکم

المَسْنُوْن: بدبو

أَساغَ الشيءَ: آن را فرو برد، **فلانٌ بفلانٍ:** به او احتیاج پیدا کرد

أَسْعَدَهُ: او را خوشبخت کرد

تَسَنَّمَهُ: او را سوار کرد و بالا برد

سَئِمَهُ مِنْ ـَ: از آن کار خسته شد

سَارَاهُ: او را در بزرگی فخر فروخت

ساءَ ـُ: زشت گردید

سَبَقَهُ ـُـِ: جلو زد، از او پیش افتاد

سُبُّوح: پاک

سَتَرَهُ ـُـِ: آن کس یا آن چیز را پوشاند، ـُعن: آن کس یا آن چیز را مخفی کرد، گناهی را بر کسی بخشید

السُجَّد (جمع ساجد): سجده کنندگان

السَخَط: خشم

سَجَّرَ الماءَ: آب را روان کرد

سَخِطَ الرجُلُ ـَ: خشم گرفت و ناخشنود شد

سَدَّ الإناءَ ـُ: در ظرف را بست

سُرَّ بِهِ و منه: شادمان شد

سَرَّهُ ـُ: او را شاد کرد، **الشيءَ**: او را پنهان کرد

سطا علی و بـ ـُ: حمله کرد و سخت او را گرفت

السَفَرْجَل: بِه

سَفَكَهُ ـِ: خون او را ریخت

سَقَر: دوزخ

سَقَیٰ ـِ: آب داد

سَلَّ الشيءَ، مِن الشيءِ ـُ: او را جدا کرد، به آرامی کشید

سَلَّمَ علیه: بر او سلام کرد

سَمَّاه كذا: بر او نامی نهاد

السَواطِع (جمع ساطع): درخشان‌ها

الأَشراط (جمع شَرَط): نشانه‌ها

الأَشرَف: بالاتر، برتر

الأشهاد (جمع شاهد): گواهان

الشائِل: ماده شتر بی‌شیر دم برداشته جهت طلب نر

الشاقّ: دشوار، خسته‌کننده

الشِّقاق: نفاق، جدایی، ناسازگاری

الشانِيء: دشمن، بداخلاق

الشِدَّة: زور، قوت، دشواری

الشِفاء: درمان

الشِقْوَة: بدبختی

الشَّكاسة: تندخویی و بداخلاقی، زودرنجی

الشَّكير (جمع شُكُر): پر و پشم، گیاه دراز و برگ

الشُمُوس (جمع شمس): خورشیدها

الشَوْص: بادست مالیدن، تحریک شدن، دندان درد، شکم درد، آب دهان

الشَهيق: نفس کشی، صدای بلند

الشَيْخ: پیر

المَشْئَمَة: طرف دست چپ

أَشْفَقَ علیه: بر او ترحم کرد

شاءَ ـَ: خواست

شَتَّتَ الأشياءَ: آنها را پراکنده کرد

شَتَمَهُ ـُـِ: دشنام داد او را

شَدَّ ـِ: محکم بود، سخت بود

شَدَّهُ ـُـِ: او را محکم بست، به او نیرو بخشید

شَرَّدَهُ: او را فرار داد، **القَومَ**: آنها را پخش

کرد

شَرَّفَهُ: او را بزرگ داشت

شَطَّ ـُـِ: از حد گذشت

شَعَرَ ـُ: احساس کرد

شَعِرَ ـَ: پر موی شد

شَغَلَهُ: او را در کار داشت

شَقَّ الشيءَ ـُ: آن را شکافت

شَمِتَ بفُلانٍ ـَ: او را شماتت و سرزنش کرد

شَمْلَلَ الرجُلُ: آن مرد شتاب کرد

شَيَّعَهُ: او را همراهی کرد، او را روانه کرد

إستَصْلَحَ الشيءُ: برای نیکو شدن آماده شد، **الشيءَ**: آن را اصلاح کرد

إصْطَنَعَ: ساخت

الصَّخْر: سنگ خارا

الصُّدُود: ممانعت، پایداری، روی گردانیدن

الأصفاد (جمع صَفَد): عطاها، زنجیرها

الصَدْع: شکستگی، رخنه، فرقه و گروه از هر چیزی

الصَرْم: بریدن، پاره شدن، قطع کردن

الصَرْم: جدایی، قطع، هجران

الصَعب: دشوار

الصَفح: نادیده گرفتن

الصَفْوَة: خالص، برگزیده

الصَفِيّ: دوست خالص و برگزیده

الصَقْر: باز (پرنده شکاری)

الصُلْب: کمر، ذریّه

الصَّلصال: گِل نیکو

المَصْرَع: مکان سقوط، تباهی، معرکه جنگ، قتل گاه

المصير: تحول، پیشرفت، مقصد، پایان

اِنْصَرَمَ: قطع شد

أَصَمَّ: کر شد یا بود، کر کرد

تَصَدَّىٰ لِـ إلى: دست زد به کاری، مشغول شد به کاری

صَبَّهُ في ـُ: چیزی را در... ریخت، **على**: چیزی بر سر کسی افکند

صَدَرَ ـُ: برگشت، **الأمرُ**: حاصل گردید، **عن غيره**: نشأت گرفت

صُدود (جمع صَدّ): کوهها، ابرهای مرتفع

صَدِيَ الحديدُ ـَ: زنگار گرفت، **فُلانٌ**: ذلیل شد

صَعِدَ ـَ: بلند شد، **بِـ إلى**: او را تا... بالا برد، **في ـَ**: بالا رفت

صَفَّ الشيءَ: آنها را مرتب کرد

مَصارِع (جمع مَصْرَع): مکانهای سقوط

إسْتَضاءَ: روشن کرد، **بـه**: از او طلب نور

کرد

اِضْطَمَدَ: ظلم کرد

اِضْمَحَلَّ: ناپدید شد

الضُحْكَة: آن که بروی خندند

الضُّحىٰ (ضُحَيّا مصغّر): چاشتگاه، وقت

الضَرَّاء: فلاکت و بدبختی

الضُرّ: زیان

الضَنِين: خسیس، تنگ نظر

الضَيِّق: باریک، تنگ

المَضَلَّة: فریبگاه

أضاعَهُ: آن را از میان برد، آن را تلف کرد

أَضامَهُ: حق او را کم کرد، در حقّ او ستم کرد

تَضافَرَ: یاری کرد

ضَاهَأَ: مانند کرد

ضَجَّ ـِ: فریاد کشید

ضَمَّ الشيءَ ـُ: جمع کرد، آن را گرفت، **إلى**: همراه خویش کرد او را، **إلى صَدْره**:او را به سینه چسباند

ضَيَّعَهُ: آن را تلف کرد، در آن کوتاهی کرد

اِسْتَطَاعَ الشيءَ: بر آن قادر شد

الأطباق (جمع طَبَق): سرپوشهای در، بشقابها

الأطْراف (جمع طَرْف): چشم‌ها، نظرها

الطائعات (جمع طائعة): فرمانبرداران

الطارق: ستارهٔ صبح، به شب آینده، میهمان شب، مسافر

المُطْفِل: مادهٔ بچه‌دار انسان یا شتر و جانوران وحشی

انطَوَىٰ: پیچیده شد، در خود پیچید، **القومُ**: اجتماع نمودند

أَطْلَقَ الشيءَ: آن را باز کرد، آن را آزاد کرد، او را بر کنار کرد

طارَ بفلانٍ ـُ: نزدیک شد به او

تَطَيَّرَ: به فال بد گرفت

طالَ ـُ: فخر نمود، احسان کرد، قد کشید، منت نهاد، **عليه**: به او نعمت داد، **فلاناً**:در نعمت دادن بر او غلبه کرد

طَعَنَهُ بـ ـُـَ: سوراخ کرد بدن او را با... **هُ**:به او ضربه زد، **في، على**: زخم زبان زد

طَفَّفَ:کم فروخت

طَمَسَ ـُ: نابود گشت، خوابید، **الشيءَ**: او را از بین برد

طَمَسَ ـِ: ناپدید گردید، پاک شد

طُوّال: بسیار دراز

طُوبىٰ: سعادت، برکت

الظَمْاء (جمع ظَمِيء و ظَمِئَة): تشنه‌ها

الظِّلال: آنچه که سایه افکند

الظَّلْماء: تاریکی، تاریک

الظَّهْر: پشت

ظَفِرَ الشيءَ، بِهِ: بر آن چیره گشت، آن را به دست آورد

ظَفِرَ علی بِ: بر کسی یا چیزی پیروز شد

ظَمِیءَ: به شدت تشنه گردید

عَرَجَ علی الشَّیءِ و فیه: بلند کرد بر آن و رسید در پای آن

إسْتَغداهُ: از او یاری خواست

اعْتَداهُ: پا فراتر نهاد از...

عَشیَ عَنْ: روی گرداند و اعراض کرد و چشم پوشید

عَطِبَ: هلاک گردید

الاعْتلام: دانستن

الأَعْراب: بادیه نشینان عرب

العِشار (جمع؛ عُشَراء): ماده شتر باردار که ده یا هشت ماه بر حمل او گذشته باشد، سرکوه

العَلَق: خون بسته یا خون سرخ و غلیظ (که نطفه به این صورت درآید)

الأعْمار (جمع عُمُر، عُمْر، عَمْر): زندگانی‌ها

الاَعْناب (جمع عِنَب): انگورها

العاصِف: طوفانی، مائل و خمیدهٔ اشیاء

العاقّ: نافرمان، ناخوش دارنده

العالَمِین: ساکنین یا موجودات جهان (خصوصاً آدمیان)

العَبُوس: بسیار گرفته، اخمو

العِتاب: سرزنش، نکوهش

العَثَرات (جمع عَثْرَة): لغزشها

العَجْماء: حیوان، چارپا، زبان بسته

العِراق (جمع عِرق): رگ‌ها، اصلهای هر چیز

العَرْتَن: درختی که با شاخه‌های آن دَبّاغی کنند

العَرْف: بوی خوش

العُرُوش (جمع عَرْش): تختها، سلطنتها، سقفها، سایبانها

العزائم (جمع عَزیمَة): افسونها، آیاتی که سجده واجب دارند

العَضُد: بازو، توان

العَطاشیٰ (جمع عطشان): تشنه‌ها

العَفاء: پاکی از گناه

العَفُوّ: بسیار بخشنده

العُقُود (جمع عَقْد): گردن بندها، پیمان‌ها

العِقْیان: طلای خالص

العِلْباء: رگی در گردن

العَلْیاء: بلندی، جای بسیار بلند، بهشت، آسمان

العِماد: ستون، پایه

العَمَالِقَة (جمع عِمْلاق): فرزندان سام بن نوح بودند که بر یمن و حجاز و اطراف آن حکومت می‌کردند، یکی از حاکمان این خاندان، عِمْلاق نام داشت

العِنان: افسار، دهنه اسب

العَوْد: بازگشت

العِیر: کاروان شتر، گروه از سفر برگشته

العُیُون (جمع عین): چشمها، چاه‌های آب

المُتَعالِم: علم آموز

المَعَالي (جمع مَعْلاة): بلندیهای در قدر و منزلت

المُعَطَّلَة (بِئْرٌ مُعَطَّلَةٌ): چاه خالی از آب، چاه بی استفاده مانده

المِعْطِیر: بسیار خوشبو

المَعْلَم: نشان که در راه نهند

أعْقَبَهُ: به دنبال کسی یا چیزی رفت، جانشین کسی شد، فرزند به جا گذاشت

تَعَاسَرَ علی: سخت شد بر...

تَعاطیَ الأمْرَ: آن را عهده‌دار شد، آن را انجام داد

تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِـ: به او دل بست، بِـ: آویزان شد از، به چیزی وابسته بود

عَادَلِ، إلی ـُ: برگشت بسوی

عافَاه: او را شفا داد، ـهُ عن، ـهُ مِنْ: نگه داشت کسی را در برابر....

عاقَبَهُ بِـ ـهُ علی: مجازات کرد او را به سبب...

عاقَدَهَ: با او پیمان بست

عاهَدَهُ علی: پیمان بست با او دربارهٔ...

عَبَّرَ عن: بیان کرد، ارزیابی کرد، الرُؤیا: آن را تفسیر کرد

عَثَرَ علی الشيء ـُـِـَ: آن را یافت، از آن آگاه شد

عَرَضَ ـِ: آشکار و پیدا گردید، تقاضا نمود، تقدیم کرد

عَزّاهُ: او را تسلیت گفت، او را دلداری داد

عَزَبَ ـُ: همسر نداشت، پنهان گردید

عَزَلَهُ ـِ: او را بازداشت، او را جدا کرد، او را کنار گذاشت

عَسْعَسَ: تاریک شد

عَصَاهُ ـِ: او را نافرمانی نمود

عَصِبَ ـَ: بسیار شد، اللّحمُ: گوشت پر از

رگ و پی شد، القومُ بـ: قوم جمع شدند و دور او را گرفتند

عَضْرَفُوط: کرمکی است سفید و نازک

عَضَلَ الأمرُ بـ ـُ: دشوار گردید، علی: تنگ نمود

عَطَّلَهُ: او را رها کرد، آن چیز یا آن کس را بیهوده رها کرد

عَطَى الشيءَ و اليه ـُ: بدست آورد آن را

عَفَا عن، هُ ـُ: گناه او را بخشید

عَقَرَهُ: او را یا آن چیز را زخمی کرد

عَقَلَ البَعيرَ ـِ: پای شتر را با عقال بست، **هُ**: او را زندانی کرد

عَلا ـُ: بلند و مرتفع گردید

غَزُرَ الماءُ و غَيْرُهُ ـُ بسیار گردید آب و غیر آن

غادَرَ: ترک کرد، رهسپار شد

إسْتغاثَهُ علی، بـ علی: کمک خاست از او در برابر....

إسْتَغْلَظَ: محکم شد، قوی گردید، غلیظ شد

اغْتَرَّ بـ: فریب خورد به واسطهٔ...

إغْدَوْدَنَ النَبْتُ: بسیار سبز گردید که به سیاهی زد، **الشَعْرُ**: موی بلند گردید، **الرجُلُ**: سست شد و افتاد

غَلَّ يَدَيْهِ و غَلَّلَ ـُ زنجیر کرد دست او را، دستبند زد

الأَغْلال (جمع غُلّ): تشنگیهای با سختی و سوزش تشنگی، زنجیرها، پای بندها

الغَمرَة (جمع: غَمَرات، غِمار، غُمَر): سختی، انبوهی مردم، گروه مردم پراکنده از هر جا

الغاوي: گمراه کننده

الغَدْر: پیمان شکنی، بی‌وفایی

الغَرام: عشق، آزمندی، هلاک

الغُصَص (جمع غُصَّة): اندوه‌های گلوگیر

الغَفْر: عفو، بخشش

الغُلام: کودک از زمانی که متولد می‌شود تا جوانی او، خادم

المَغارات (جمع مَغار، مغارَة): غارها، سوراخها و شکاف‌های در کوه

المَغْمُوم: دلتنگ، غمین

الغَيّ: خطا، گناه، گمراهی

غِيَرُالدَّهر: حوادث زمان، پیشامدها، سختی‌های روزگار

أَغْزَىٰ: جنگجویان را برانگیخت

تَغامَزوا: با چشم به همدیگر نگاه کردند

غَرَبَ عن ـُ: رهسپار شد از...

غَرْبَلَ الحَبَّ: دانه را جدا کرد، دانه را

غربال کرد

غَسَلَ الشيءَ ـِ: آن را شست

غَـضَّ النَـظَرَ ـُ: چشم‌پوشی کـرد، نـادیده گرفت

إِسْتَفزَّ فلاناً: انگیخت، او را تحریک کرد

الأَفراط (جمع فُرُط): اسـبهای بـا سـرعت، بلندی‌ها، ستم‌ها

الفَادِح: کار دشوار، ناگوار

الفارق: دوری گزیده از کسی یا چیزی

الفارُوق: سخت ترسنده، جداکننده

الفارِه: زیرک

الفاضحات (جمع فاضحة): زشتها، ننگها

الفاقَة: نیازمندی

الفِتَن (جمع فِتْنَة): آزمایشها، افسونگریها

الفَجَرَة (جمع فاجر): تباهکاران

الفَجيعَة (جـمع: فـجائع): سـختی و انـدوه دردناک

الفِـداء: آنـچه از مـال و مـانند آن عـطا شود، رهائی، پولی که اسیر برای نـجاتش دهد

الفُرات: آب شیرین و گوارا

الفَراش: بستر

الفَرّاء: سازندهٔ پوستین

الفَرَق: ترس

الفُرْقَة: جدائی

الفَرُوقَة: سخت ترسنده، جداکننده

الفَسْخ: إلغاء، إبطال

الفصيل: کـودک از شـیر گـرفته شـده، کـره شتر از مادر جدا شده

الفَضِيحَة: رسوائی، بدنامی، بی‌آبرویی

الفِطْحَل: روزگـار قـبل از خـلقت بشـر، یـا زمان نوح ﷺ

الفَطِن: زیرک

الفَـطِيم: قـطع شـده، کـودک از شـیر بازداشته شده

الفَلتَة (جمع: فَلَتات): سـهو، خـطا، لغـزش قلمی و زبانی

الفِـلَذ (جـمع فِـلْذَة): پـاره‌های جگـر و گوشت، قسمتهایی از طلا و نقره

الفَلْس: سکّه

المَـفاز: پـیروز شدن، دست یـافتن بـه مقصود

المِفْضال: بسیار بزرگوار

أَفاضَ الدَّمْعَ: اشک ریخت

الأَفـراط (جـمع فَـرْط): تـجاوزهای از حدود، چیرگی‌ها

فَأَیٰ ـَ: سر او را با شمشیر شکافت

فَـتَرَ ـُ: فـروکش کـرد، سست شـد، عـن:

تنبلی ورزید در کاری

فَـتَنَ فـلاناً ـِ: او را در فـتنه افکـند، او را آزمود

فَـجَرَهُ ـُ: آب را جـاری سـاخت، زمـین را شکافت، گناه کرد

فَجَعَهُ ـَ: او را دردمند ساخت

فَـدَاه بِـ: خـونبهای کسـی را داد، کسـی را باز خرید، فدا کرد

فَـرَجَ الشـیءَ ـِ: آن را بـاز کـرد، آن را جـدا کرد، آسوده کرد

فَرِهَ ـَ: خرامید و استهزاء کرد

فَرَزدق: ریزهٔ نان، نـام شـاعر عـرب مـدّاح اهل‌بیت علیهم‌السلام

فَرَطَ ـُ: پیشی جست، شتاب کرد

فَـرَغَ ـَـُ: خـالی شـد، مـن الشـیءِ: آن را تمام کرد

فَرَقَ ـُ: جدا کرد

فَـزِعَ لِـَ: بـرای کسـی یـا چـیزی دلنگـران شد

فَصَلَ الشیءَ ـِ: آن را پاره و جدا نمود

فَطَرَ ـُ: شکافت، آغاز کرد، آفرید

فَقَدَهُ ـِ: کسی یا چیزی را از دست داد

فَکَّ الشیءَ ـُ: آن را جدا کـرد، اجزاء آن را جدا کرد

اِسْـتَقْبَحَهُ: آن را زشت شـمرد، آن را نپسندید

اِسْتَقْرَضَ مِنْ: وام خواست

قَـرَنَ الشـیءَ بـالشَّیءِ ـُ: پیوست و بست چیزی را به چیزی

اِقْتَحَمَ الأمرَ: عجله کرد، در کـار سـختی بـا فشار وارد شد

اِقْـتَدَیٰ بِـ: الگـو بـرداری کـرد، بـه کسـی اقتدا کرد

قَـذَفَ الحـجارةَ ـِ: انـداخت سـنگ را، بِقولِهِ: سخن گفت بدون تفکّر

اِقْرَنْدَعَ لِـ: به او تهمت زد

اِقْـفَنْشَش: عـنکبوت و امـثال آن دست و پا و بدن خود را جمع کرد

الأقْصیٰ: دورتر، نهایت، آخر مرحله

القانِت: خدا ترس، پارسا

القَبَس: شعله و پاره آتش

القَبَعْثَر: مرد بزرگ خلقت

القَـبَعْثَریٰ: دارای تـن خـیلی بـزرگ و محکم

القِدَد: روش، راه

القُذَعْمِل: شتر خیلی تناور

القُرء و القَرء (جـمع: اقـتراء، قُـروء، أقْـرُء): حیض، پاکی از حیض (از اضداد)، فاصله

بين دو حيض و سپری شدن آن

القُربان: فدایی، آنچه که بدان به خدا تقرب جویند

القَرْدَد: زمین درشت و بلند

القَرَن: ریسمان که دو شتر را بهم ببندد، شمشیر و تیر

القَرين: رفیق، همدم

القُطب: محور (چرخ)

القِطْعَة: تکّه، قسمت کوچک

القَفْو: دنبال کردن، ردّپا

القِمَطْر: قفسهٔ کتاب

القَهْبَلَس: زن فربه سفید مایل به تیرگی

القَهْقَرىٰ: عقب ماندگی، پس روی، نوعی عقب رفتگی

القَيْء: استفراغ

المِقْدام: بی‌پروا

اِنْقادَ: راهنمایی شد، لِـ: پیروی کرد

اِنْقَضىٰ: انجام یافت، نابود شد

اِنْقَلَبَ: وارونه شد، متغیر شد

أَقْرَأَ (أَقْرَأَهُ السلامَ): به او سلام رساند

أَقَرَّ: ثابت شد، بِالحَقّ: به آن اعتراف کرد

أَقْرَضَهُ: به کسی وام داد، هُ إِيّاهُ: به کسی چیزی را وام داد

تَقَمَّصَ: پیراهن پوشید، هُ: آن را پوشید

تَقَوَّلَ على: درباره کسی شایعه پراکنی کرد، بر ضد کسی دروغ بست

قَارَعَ القَومُ: قرعه انداختند، **الأبطالُ**: دلیران همدیگر را کوبیدند

قاوَلَ: مذاکره کرد، مشاجره کرد

قَبَّلَهُ: او را بوسید

قَرَصَهُ: او را محکم گرفت

القِرْطَعْب: روباه

قَرَّفي، بـ ـِ: در جایی ساکن شد

قَصَّرَهُ: آن را کوتاه کرد

قَضىٰ ـِ: فرمان داد، حکم کرد، **الأمْرَ**: ادای وظیفه کرد

قَطَرَ ـُ: چکید

قَنَطَ ـُ: نومید شد

قَوَّلَهُ: به او یاد داد تا بگوید، به او امر کرد که بگوید

قَهَرَهُ ـَ: بر او غلبه کرد

القَهْمَزىٰ: دویدگی اسب، شادمانی

القَيصَر (جمع: قَياصِرَة): لقب پادشاهان روم قدیم

قَيَّدَه: او را بست، **العلمَ بالكتابِ**: آن را یادداشت کرد

قَيَّضَ: آماده ساخت، فراهم کرد، استیلا

داد، مقدّر کرد

كَشَطَ الشيءَ ـُ برهنه کرد آن را از آنچه که بر او پوشیده بود، **الجِلدَ**: پوست را خراشید

اِكْفَهَرَّ الليلُ: تاریکی شب زیاد شد

الأكْحَل: سیه چشم

الأكْواب (جمع كُوب): کوزه‌های بی‌دسته یا با دسته، آبخوری‌ها

الكَأْبَة: اندوه، افسردگی

الكُبّار: بسیار بزرگ

الكَتِف: شانه

الكُرَبَة (جمع كَرْب): اندوهها، مشقت‌ها

الكَسْرىٰ، الكِسْرىٰ (جمع: أكاسِر، أكاسِرَة، كَساسِر): لقب پادشاهان ایران قدیم (سلسلهٔ ساسانیان بوده)

الكِفاف: لبه، حاشیه، کناره

الكَفاف: معاش روزانه و قوت که از درخواست باز دارد

الكُفْؤ: همتا، مانند

الكَلاكِل (جمع كَلْكَل): سینه‌ها، گروهها

الكُنَّس: آهویی که به خوابگاه درآید

المِكْسَحَة: جاروب، پارو

المَكْنُون: علم پنهان داشته

المِكْيال: پیمانه

المُلاحِظ: مباشر، ناظر، سرکارگر

اِنْكَدَرَ: تیره شد

أكْفَأَ الإناءَ: ظرف را واژگون کرد

تَكَفَّلَ بالشيءِ: عهده‌دار شد، ضامن گردید

كابَدَ الأمْرَ: آن را مقایسه و محاسبه کرد

كابَدَهُ: آن را تحمل کرد، در برابر چیزی پایدار ماند

كادَهُ ـَ: او را بازداشت، **بِنَفْسِهِ**: جان نثاری کرد

كَبْكَبَ: ریخت، **الشيءَ**: آن را چرخانید و بر زمین انداخت، **هُ**: او را بر روی درافکند

كَرِهَ الشيءَ ـَ: آن را ناپسند داشت

كَشَطَهُ عنه ـُ: برهنه کرد، تراشید و پاک کرد

كَفَّ عن الأمرِ ـُ: دست برداشت، جلوگیری کرد

كَنَفَهُ ـُ: او را حمایت کرد، از او نگهداری کرد

كَوَّرَهُ: دور او حلقه کرد، آن را پیچید، آن را گرد کرد

اِلْتَئَمَ: جمع شد، التیام یافت، متحد و به هم آمیخته شد

اِلْتَجَئَ إلى: به سوی او روی آورد

اِلتَقَاهُ: با او دیدار کرد، بِـ: با او برخورد کرد

اللُّجَج (جمع لُجّة): میانه‌های آب دریا، جماعت‌های بسیار، آئینه‌ها

اللَّحم: گوشت

اللِّين: نرمی، ضد خشونت

المُلیم: سزاوار ملامت

اللَّوْمَة: نکوهیدن، سرزنش کردن

اللَّهْف: اندوه، آرزو، حسرت

أَلْهَمَهُ: آن را انداخت، هُ علی: چیزی را به کسی إلقاء کرد

أَلجَأَهُ إلی: او را به کاری وادار کرد، هُ: او را پناه داد

أَلفاهُ: یافت آن را، پیدا کرد

أَلقَحَهُ: آن را باردار کرد، القاء کرد

أَلقَمَهُ: فرو خورانید

أَلهَمَهُ: به او چیزی را الهام کرد

أَلهیٰ: سرگرم داشت

تَلَكَّأَ: کوتاهی کرد

لَجَأَ إلی ـَ: پناه برد به

لَحَظَ ـَ: به دقت نگاه کرد

لَعَنَهـَ: به او نفرین کرد

لَقِيَهُ ـَ: دیدار کرد، برخورد کرد

لَمَعَ ـَ: درخشید، پرتو افکند

لَوَاهُ: آن را خم کرد، آن را برگرداند

لَهِجَ بِ ـَ: به او وابسته بود، بِذِكْرِهِ: پیوسته از او یاد کرد

لَهَی بـ ـُ: خود را به چیزی سرگرم کرد

الأَمَرّ: تلخ‌تر

المِرار: مکرّر، گاه‌گاهی، چندین بار

الأَمْصَار (جمع مِصر): شهرهای بزرگ، مراکز

المَشِید: بنای محکم

المُضِيّ: حرکت کردن، فانی شدن، گذشتن، رفتن

المُطِلّ: مسامحه کار، به تأخیر اندازنده

المَطِیَّه: مرکب، ناقه سواری

المَکِین (جمع: مُکَناء): صاحب منزلت و عزت، استوار، ثابت

المِلْح: نمک

المَمات: مرگ، وقت مرگ

المَمَرّ: جای گذشتن، گذشتن

المَنِیَّة: مرگ

المَهْل: آرامش، سازگاری

المُهْل: گداخته از آهن و مس و...، چکیده

أَمَاهَهُ: به آن آب افزود

أَمَدَّهُ: او را یاری کرد، هُ بـ: چیزی را به

صورت کمک به کسی رساند

مادَ ـِ تمایَدَ، تَمَیَّدَ: در حال رفتن جنبش و اضطراب داشت، تکان خورد، لرزید

مَـتَّعَ الشـيءَ: فایده رسانید، بهره‌مند ساخت، دراز کرد

مَسَّ الشـيءَ ـُـ: مسح کرد، دست زد، برخورد کرد

مَسَّتِ الحـاجةُ إليـه: نیاز به سوی او کشانید

مَسَـخَهُ ـَـ: برگردانید صورت او را به صورت قبیحی

مَشَـىٰ ـِ: راه رفت، پیاده رفت، بـ إلى: او را راهنمایی کرد به سوی....

مَضَغَهُ ـُـ: زیر و رو کرد به زبان و جوید

مَضَّ ـَـ: ناراحت شد

مَـضَّهُ ـُـ: دردناک کرد، رنج داد، به درد آورد

مَضَى ـُـِ: گذشت، رفت

مَطَلَهُ ـُـ: کشید، فلاناً حَـقَّهُ: سهل انگاری کرد در أدای حقش، امروز و فردا کرد

مَلأَ الشيءَ ـَـ: آن را پر کرد

مَنَحَهُ الشَّيءَ ـَـِ: عطا بخشید آن را به او

مَـنَّى الرجُـلُ الشـيءَ: آرزوی چیزی را در دل انداخت

مَهَلَهُ ـُـ: او را فرصت داد

المَنام: جای خواب، رؤیا

المِنْبَر: جای واعظ و خطیب

المِنْدَف: کمان حلّاجی

المِنْهاج: روش، برنامه، راه آشکار

الناقُور: بوق

الناكِس: سر فروافکنده

النَبْأَة: آواز آهسته و نرم

النَبْل (جمع: نِبال، أنْبال، نُبلان): تیر

النَبْل، النَبِل: اصیل و شریف

النحیب: شیون، گریه و زاری

النَجاح، النُجْح: پیروزی

النَخِرَة: استخوان پوسیده ریز ریز شده

النُذُر (جمع نَذْر): پیمانها، عهدها، نَذرها

النِشْدَة: بانگ و آواز

النَقَم: میانه راه، دشمنی

النَدَم: اثر، نشانه

الناعق: فریاد زننده

النُكْـر، النُكُـر: منکر از هر چیزی، کار دشوار و زشت

النَواصِي (جمع ناصِيَة): موهای پیشانی

المَنْهَل: آبخورگاه

إنْتَحَلَ الشيءَ: قبول کرد، به خود نسبت داد

نَجَزَ ـُـِ: سپری شد و نابود گشت
تَنَجَّزَ، اسْتَنْجَزَ: خواست انجام آن را
نَسَفَ البناءَ ـِ: از بیخ بر کند بناء را، الجبالَ: کوفت و هموار کرد کوه را
اِنْتَشَرَ: پراکنده شد، باز شد
اِنْتَظَرَهُ: چشم به راه او بود
نَعَقَ الغرابُ ـَـِ: فریاد زد زاغ
اِنْتَقَصَ الشيءُ: کم گردید، الشيءَ: آن را کم کرد (لازم و متعدی)
ناوَءَ: مخالفت کرد، پایداری کرد، هُ: دشمنی کردند با هم
اِنْتَهَرَ فلاناً: او را سرزنش کرد
اِنْتَهَکَ فلاناً: به او بی حرمتی کرد
أناخَ الجَمَلَ: شتر را خوابانید، فلانٌ بالمکان: بدانجا اقامت نمود، بِهِ الحاجَةَ: حاجت خود را نزد او آورد و در خواست کرد
أنالَ فلاناً الشيءَ: به او چیزی را عطا کرد
تَنَاسَفَ: پنهانی گفت
تَنَفَّسَ: نفس کشید
نالَ الشيءَ ـَ: فراهم کرد، بدست آورد
نَاوَلَهُ إيّاه، لِـ هُ: چیزی را به دست کسی داد
نَأَىٰ عن ـَ: از او دور شد

نَجَرَ اليومُ ـُ: آن روز گرم شد
نَجِرَ ـَ: مبتلا به تشنگی شد
نَجىٰ منهُ ـُ: خلاص شد، فلاناً: نجوا کرد
نَحَتَ الشيءَ ـِ: آن را تراشید، فلاناً بالعصا: با عصا او را زد
نَسَفَ ـِ: پر شد، سرعت گرفت، الشيءَ: از بیخ برکند، پراکنده کرد، پاشید
نَسِيَ الشيءَ ـَ: فراموش کرد، غفلت کرد
نَشِبَ في ـَ: چسبید، متصل شد، در چیزی نفوذ کرد
نَشَدَ الضالَّةَ ـُ: گمشده خود را جُست، فلاناً: او را شناخت، بِاللهِ: سوگند به خداوند خورد
نَشَرَ الشيءَ ـُ: منتشر کرد، پراکنده کرد
نَظَرَ إلى الشيء ـُ: مشاهده کرد، في الشيء: تدبُّر کرد
نَفَرَ ـِ: ترسید، روگردانید، رم کرد و فرار کرد، کوچ کرد
نَفَّرَ فلاناً: رم داد، ترسانید
نَفَّرَهُ: او را ترساند، او را دور کرد، هُ مِنْ: او را بیزار کرد از...
نَقَرَ العُودَ وَ الدُّفَّ: عود و دف را نواخت
نَقَرَهُ ـُ: زد او را و معیب کرد
نَكَثَهُ ـُـِ: پیمان با او را زیر پاگذاشت

نَکِلَ بِـ ـَ: تنبیه کرد، هُ عن: پس داد
النـواجـم (جـمع نـجم): سـتارگان، طـلوع کنندگان
نَـواهُ ـِ: قـصد کـاری کـرد، مِـنْ، عَـنْ: از جایی دور شد
أُذُنٌ واعیَةٌ: گوش شنوا
اسْتَوْسَقَ: اجتماع کرد، ترتیب یافت
إِسْتَوقَدَهُ: آن را بـرافـروخت، آن را روشـن کرد
المَوْؤُدَة: دختران زنده به گور شده
الأوتـاد (جـمع وَتَـد): مـیخهای چـوبی، تیرها
الوَدُود (جـمع؛ وُدَداء): دوست، بسـیاری محبت، (از اسماء خداوند متعال)
الوَتَر (جمع؛ اَوْتار، وِتار): زه کمان
التّواري: پوشیده شدن، ناپدید شدن
التُراث: میراث
التَوَقُّد: اشتعال، شعله
الوَقْر (جمع؛ وَقُور): گـرانـی گـوش، رفـتگی شنوایی، کینه
الصِلَة: رابطه، جایزه، خویشاوندی
الوَلید (جمع؛ وِلْدان): کودک نوزاد
المُتَوَلِّهَة: سرگشته، پریشان، شیفته
المُوبقات (جمع مُوْبِقَة): گناهان

المُوجَز: مختصر، کوتاه
المُوَطِّرات: آرزومندان، حاجتمندان
المَوْعِد: مکان و زمان، وعده‌گاه
المَوْقُوت: معین، محدود
المَولِد: تاریخ تولّد، زادگاه
المِیْزان: ترازو، اندازه
الوائل: بسیار سخت
الوادِي: درّه، درّه تنگ
الواعیة: بانگ و فریاد، زن فریاد کننده
الوَتْر: عدد فرد
الوَتاق: بند، حبس
الوِزْر: گناه، بار سنگین
الوزیر: مددکار، کمک
الوعید: تهدید، وعده به بدی
الوَفْر: توانگری مال، جمع آماده بسیار
الوِقایَة: حمایت، حصار
الوَقُور: محترم، آهسته و بردبار
الوَیْل: بدبختی، دردمـند سـاختن، چـاهی در جهنّم
اَوْبَـقَ: نـابود و نـیست گـردانـید، خـوار و ذلیل کرد
أَوْثَقَ الأمْرَ: کار را محکم کرد
وَجَـــعَ ـَـ: رنـجور گـردید (مـضارع آن بصورت یَیْجَعُ و یاجَعُ آمده)

أَوْجَعَ فلاناً: وی را دردناک ساخت

وَذَرَهُ ـَ: برید آن را، الشیءَ: واگذار کرد آن را

وَرُعَ ـُـ ـِ: پرهیزگار گردید

أَوْرَدَهُ: او را احضار کرد، الشیءَ: آن را یاد کرد

أَوْشَكَ: نزدیک شد، سرعت گرفت

أَوْصَلَ: همراهی کرد، رهبری کرد، کشانید

تَوَافَقَ: سازگار شد

تَوَرَّدَ: قرمز شد، سرخ شد

تَوَسَّمَ الشيءَ فيه: رسیدگی کرد، پی برد، گمان کرد

تَوَفَّىٰ حَقَّهُ: تمام حق خود را گرفت

تَوَلَّىٰ الأمْرَ: به انجام آن قیام نمود، الشيءَ: ملازم آن چیز شد، او را به عنوان لازم خود برگزید، عن: از او برگشت، فلاناً: به فلانی ولایت داد، او را به عنوان دوست برگزید، هارباً: روی گردانید

وَأَىٰ ـِ: وعده کرد، الشيءَ: ضامن آن گردید

وَثِقَ بـِ ـِ: اطمینان داشت به چیزی

وَجِيَ الرجُلَ ـِ: او را بی‌خیر یافت

وَحَىٰ إلى بـِ ـِ: چیزی را به کسی الهام کرد

وَدَاهُ ـِ: دیه او را داد

وَدَّهُ ـَ: او را دوست داشت

وَسَعَهُ ـَ: او را ممکن بود، در توان او بود

وَضَعَ مِنْ، عَنْ ـَ: پایین‌تر از او قرار گرفت؛ فلاناً: او را ذلیل کرد، الشيءَ: آن را انداخت

وَطِئَ الشيءَ ـَ: آن را پایمال کرد

وَفَّى الرجُلُ حَقَّهُ: تمام حق او را داد

وَقَاهُ ـِ: او را حفظ کرد

وَقَرَ العَظْمَ ـِ: استخوان را شکافت

وَلَّىٰ: دوری جست؛ فلاناً: او را یاری کرد، آن را سرپرستی کرد؛ فلاناً الأمرَ: او را سرپرست آن قرار داد

أَوْنَقَ: فریب داد

وَهَبَ الشيءَ ـَ: عطا کرد، اختصاص داد

وَيْحَكَ: کلمه ترحم (ترحم بر تو)

وَيْكَ: وای بر تو

وَيَّلَ فلاناً: بسیار گفت وای بر تو

الهَبَّاب: بسیار وزنده

الأهْوَن: آسان و نرم

المنثور: پراکنده

المُهَيْمِن: نگهبان، حافظ

الهَجْرَع: احمق

الهَدّ: مرد گرامی نژاد، بانگ شتر، آواز سخت و درشت که از خرابی دیوار و غیر آن بلند شود

الهُزْء، الهُزُء: تمسخر، ریشخند

الهَضْم: شکستن، کم کردن حق

الهَزْل: بیهودگی، شوخی

الهَمَج: گرسنگی، تدبیر بد در زندگانی، مردم فرومایهٔ احمق

الهُنْدَلِق: مرد بسیار سخن و پرحرف

الهَوَان: رسوائی، ننگ، خواری

هَجْهَجَ الفَحْلُ: سخت بانگ کرد حیوان نر، سخت گریخت نر

أهانَهُ: او را خوار کرد

أَهْوَىٰ: افتاد، بـ: چیزی را انداخت؛ علی، بـ:هجوم آورد روی کسی با...

تنافَسَ علی، في: مبارزه کرد، رقابت کرد

تناهَی الشيءُ: به پایان رسید، **القومَ عن المُنْكر**: بعضی بعض دیگر را از زشتی نهی کردند، **عن الشيءِ**: از آن چیز دست کشید

نَثَرَ الشيءَ ـُـِ: آن را انداخت، آن را متفرق و پراکنده ساخت

نَشَرَهُ ـُ: آن را گسترد، آن را پهن کرد

هَبَطَ ـِ: فرود آمد، ذلیل شد، تواضع کرد، سقوط کرد؛ **الشيءَ**: آن را انداخت

هَزَمَ العدوَّ ـِ: دشمن را شکست داد

هَشْهَشَ الماءُ: آب روان شد، **الحديثَ**:سخن را مخفی کرد

هَمَّهُ ـُ: او را نگران کرد

هَنَّأَ فلاناً: از او تمجید کرد، او را شادمان کرد، به او شادباش گفت

هَوَىٰ ـِ: پائین افتاد، وارونه شد

هَيْمَنَ علی: نگهبانی کرد بر...

يَدَىٰ الرجُلُ ـِ رسید بر دست او ضربتی

الأيادِي (جمع يد): دستها

المَيْمَنَة: برکت، سمت راست

الأَيمان (جمع يمين): سمت راست، سوگند

اهمّ منابع

۱. قرآن مجید: به قلم عثمان طٰه.

۲. نهج البلاغة: صبحی صالح، منشورات دارالهجرة، قم.

۳. لغت‌نامه صحیفهٔ سجادیة: مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزهٔ علمیّهٔ اصفهان، نشر گلشن دانش.

۴. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم: عبدالواحد ابن محمد تمیمی آمدی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، تحقیق مرکز الأبحاث و الدراسات الاسلامیه، قم، سال ۱۴۲۰هـ

۵. تحف العقول: أبی محمد بن علی حرّانی، تصحیح علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی.

۶. نهج الفصاحة: ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان، طبع دهم.

۷. الملهوف علی قتلی الطفوف: سید بن طاووس، تحقیق فارس تبریزیان (حسّون)، چاپ سوم، دارالأسوة، تهران، ۱۴۲۲ هـ.

۸. الاحتجاج: طبرسی، چاپ اوّل، انتشارات اسوة، قم، سال ۱۴۱۳ هـ.

۹. اصول کافی: کلینی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، تهران، خیابان سعدی جنوبی.

۱۰. بحارالانوار: علّامه مجلسی، مؤسّسة الوفاء، بیروت، سال ۱۴۰۴ هـ.

۱۱. شرح الشافیة رضی: به تحیق محمد نورالحسن، محمد الزفزاف، محمد محي

الدين عبدالحميد، دارالكتب العلمية ـ بيروت.
۱۲. شرح النظام: حسن بن محمد النيشابوری (النظام): ناشر: مكتبة العزيزی قم، چاپ امیر قم، طبع چهارم.
۱۳. شرح ابن عقیل: عبدالله بن عقیل عقیليّ، منشورات سعادت مصر، چاپ چهاردهم.
۱۴. شرح التصریح علی التوضیح: شیخ خالد أزهری، الأزهريّة، ۱۳۴۴ هـ.
۱۵. الاشتقاق: آية الله سيد علی بهبهانی، دارالعلم آية الله بهبهانی، ۱۴۲۳ هـ.
۱۶. شرح الكافية رضی: چاپ دارالكتب العلميّة، بيروت ـ لبنان.
۱۷. البهجة المرضية: عبدالرحمن سيوطی، تحقيق سيد قاسم حسينی، منشورات دارالحكمة قم.
۱۸. النحو الوافی: عباس حسن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ايران.
۱۹. مغنی اللبيب: ابن هشام انصاری با حاشية حَسَن جَمَد، منشورات محمد علی بيضون، دارالكتب العلمية ـ بيروت، چاپ اوّل.
۲۰. شرح قطر الندی: ابن هشام انصاری، چاپ مكتب السعادة، مصر.
۲۱. الممتّع في التصريف: ابن عصفور، تحقيق فخر الدين قباوة، دار الآفاق الجديدة، بغداد، ۱۳۹۱ هـ.
۲۲. المعجم الوسيط: دكتر ابراهيم انيس، دكتر عبدالحليم منتصر، عطية صوالحی، محمد خلف الله احمد، چاپ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، طبع هفتم، ۱۳۷۶.
۲۳. شذّ العرف: أحمد الحملاوی، مؤسّسة أنوار الهدی، چاپ دوم.
۲۴. صرف سادة محمد رضا طباطبايی، انتشارات دارالعلم، قم.

۲۵. آمـوزش صـرف: غـلامعلی صـفایی، سـید قـاسم حسینی، مـحمود مـلکی، انتشارات دارالعلم، قم.

۲۶. المعجم المفصّل في المذكّر و المؤنّث: تأليـف إمـيل بـديع يـعقوب، دارالكـتب العلمية، بيروت، چاپ دوم.

۲۷. معجم قواعد اللغة العربيّة (في جداول ولوحات): مكتبة لبنان ناشرون.

۲۸. معجم الأفعال المتعدّية ـ اللازمة: تأليف هاشم طهٰ شلاش، مكتبة لبنان نـاشرون، طبع اوّل.

۲۹. المعجم المعتل: تأليف عبدالعباس عـبدالجـاسم، دار آيـة بـيروت و دارالمـحبة دمشق، طبع اوّل.

۳۰. مـراح الارواح فـی الصـرف: أبـی الفـاضل احـمد بـن عـلی بـن مسـعود، دار الصادقين، قم، تحقيق محمد تهرانی، طبع اوّل.

۳۱. القاموس المحيط: فيروز آبادی، مؤسّسة الرسالة، بيروت، ۱۴۰۷ هـ.

۳۲. العين: خليل بن احمد، تحقيق دكتر مهدی مخزومی، دارالهجرة، قم، ۱۴۰۹ هـ.

۳۳. خصائص ابن جنی: تحقيق دكتر فخرالديـن قـبادة، دارالكـتب العـلمية، بـيروت، ۱۴۰۸ هـ.

۳۴. الإنصاف: ابن أنباري، تحقيق محمّد محيی الدّين عـبدالحـميد، مكـتبة التـجارة، ۱۳۸۰ هـ.

۳۵. فرهنگ بندريیگی (عربی ـ فارسی): محمد بندرَيیگی، انتشارات عـلمی، چـاپ مهارت، تهران.

۳۶. فرهنگ معاصر عربی ـ فارسی: آذرتاش آذرنوش، نشر نی، طبع اوّل، تهران.

شعبه مرکزی:

☑ قم، میدان شهدا، خیابان حجتیه، روبه‌روی مدرسه حجتیه فروشگاه انتشارات بین‌المللی المصطفی ﷺ. تلفکس: ۰۲۵۱۷۷۳۰۵۱۷

E-mail: Admin@miup.ir

www.miup.ir

789641953302